میخائیل گورباچف

دومین انقلاب روسیه

پراسترویکا

ترجمهٔ عبدالرحمن صدریه

این کتاب را نوشته ام چون خواسته ام مستقیم با مردم اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر سخن گویم



میخائیل گورباچف

پراسترویکا

دومین انقلاب روسیه

مترجم: عبدالرحمن صدریه

پراسترویکا ـ Perestroika

نویسنده: Michail Gorbatschow

مترجم: عبدالرحمن صدریه

ناشر: شرکت سهامی خاص نشر آبی

صندوق پستی ١٩٣٩٥/٣٦٨٦

تاریخ نشر: زمستان ١٣٦٦

شماره کتاب ٣٣٤٠١٣

●

طراحی روی جلد: مرتضی ممیز

حروفچینی، چاپ و صحافی: چاپخانه رامین ٦٧٨٥٨١ / ٦٧٩١١٦

●

چاپ اول ٢٠٠٠ نسخه بهمن ١٣٦٦

چاپ دوم ٥٠٠٠ نسخه بهمن ١٣٦٦

چاپ سوم ٥٠٠٠ نسخه اسفند ١٣٦٦

چاپ چهارم ٧٠٠٠ نسخه خرداد ١٣٦٨

چاپ پنجم ٥٠٠٠ نسخه شهریور ١٣٦٨

چاپ ششم ٥٠٠٠ نسخه آذر ١٣٦٨

- **میخائیل گورباچف** چهارده سال پس از انقلاب اکتبر در دهکدهٔ ولنده، در ایالت استاوروپول، در استپهای شمال قفقاز متولد شد. خانواده‌اش ظاهراً در دوران تعاونی‌کردن کشاورزی در اتحاد جماهیر شوروی به‌این منطقه کوچ داده شده بودند. پدربزرگش به ریاست کلخوز دهکده برگزیده شد و پدرش تا سمت تراکتورران درجه یک کلخوز ترقی کرد.
- هرساله گروه‌های استعدادیاب به‌روستاهای شوروی می‌رفتند و جوانان بااستعداد را انتخاب می‌کردند. در ۱۹۵۰ یکی از این گروه‌های استعدادیاب میخائیل گورباچف را انتخاب کرد و بنابر توصیهٔ حزب در سن ۱۹ سالگی، پس از گذراندن دوران تحصیلات عمومی و یک سال کار در سمت مکانیک تراکتور، برای تحصیل حقوق به دانشگاه دولتی لومونوسف مسکو اعزام شد.
- در دوران تحصیل در دانشگاه به‌سازمان جوانان حزب (کومسومول) پیوست و در این سازمان مدارجی را طی‌کرد، و مانند بسیاری از دانشجویان، ضمن تحصیل دورهٔ‌تعلیمات‌نظامی رانیزگذراند، و در ۱۹۵۵ زمانی که تحصیلاتش را به‌پایان رساند، درجه ستوانی ارتش را نیز دریافت کرد.
- پس از اتمام دانشکده همراه با همسرش ریسا، و دختر دو ساله‌اش ایرنیا، به‌ایالت استاوروپول بازگشت. خدمات‌حزبی را در(کومسومول) ایالتی دنبال کرد، تا آنکه در ۱۹۵۶ به‌سمت دبیر اول (کومسومول) ایالتی برگزیده شد.
- این زمان ۲۵ ساله بود، سه سال بعد در سن ۲۸ سالگی از پرنفوذترین مسئولین حزبی ایالت استاوروپول بود. در سراسر دوران خدمات حزبی‌اش تماس و گفتگو با مردم را فراوان ارج می‌نهاد. نخستین مقاله‌اش را در ۱۹۶۰ در **کومسولکاپراودا** منتشر کرد.
- در ۱۹۶۱ به‌نمایندگی از طرف تشکیلات ایالتی حزب، در بیست و دومین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) شرکت جست.

با طی مدارج حزبی در ۱۹۷۰ به‌عالیترین مقام حزبی در ایالت

استاوروپول رسید. در بیست و چهارمین اجلاس حزبی در آوریل، با حفظ سمت رئیس تشکیلات ایالتی حزب، به‌عضویت کامل کمیتهٔ مرکزی (کـ‌پـ‌دس‌یو) پذیرفته شد.

- در ۱۹۷٤ ریاست کمیسیون اعزامی حزب را در سفر بلژیک برعهده داشت. در سفر بعدی به خارج از کشور، برای شرکت در مراسم سی‌امین سالگرد شکست هیتلر به‌آلمان فدرال رفت. همچنین در ۱۹۷٦ نیز به فرانسه سفر کرد.
- گورباچف در زمرهٔ آن گروه از مسئولین حزبی بود که سالها با فساد در دولت و حزب، با شدت مبارزه می‌کردند، و همین گرایش مبارزه با فساد، آنان را دایم به یکدیگر نزدیکتر می‌ساخت.
- در یازدهم مارس ۱۹۸٥ در اجلاس فوق‌العادهٔ کمیتهٔ مرکزی (کـ‌پ د س یو) به‌عنوان دبیرکل و رئیس حزب انتخاب شد.

- کتاب **پراسترویکا** در نوامبر ۱۹۸۷ همزمان به چندین زبان مختلف در روسیه و در غرب انتشار یافت. (این ترجمه از متن آلمانی انجام‌شده است). محتوای کتاب نه‌تنها بیانگر نظرات رهبری جدید اتحاد جماهیر شوروی در مسائل سیاست داخلی و سیاست خارجی آن کشور است، بلکه در این کتاب مسائل جهانی بویژه مسئلهٔ ارتباط دو ابرقدرت، ارتباط دو بلوک شرق و غرب، و ارتباط دو جهان صنعتی کاپیتالیست و سوسیالیست با جهان سوم نیز به تفصیل، از دیدگاه رهبری جدید اتحاد جماهیر شوروی بررسی شده است.
- مجلهٔ آمریکایی **تایم** میخائیل گورباچف را به‌عنوان مرد برگزیدهٔ سال ۱۹۸۷ برگزید.
- Perestroika ترکیبی است روسی متشکل از پیشوند pere و کلمهٔ stroika که به همین ترتیب در همه‌جا به عنوان اصطلاحی بین‌المللی پذیرفته شده است. شاید بتوان آن را با محدود ساختن مفهوم به «تجدید تنسیق» ترجمه کرد. این لغت را معمولا در انگلیسی reconstruction (از جمله به معنی بازسازی) ترجمه کرده‌اند.
- زیرنویسهای مشخص شده با * از مترجم است.

فهرست

قسمت دوم ـ تفکر تازه و دنیا

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

به‌خوانندگان

این کتاب را نوشتم، چون خواسته‌ام مستقیم با مردم اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر سخن گویم. با رؤسای دولتها، سیاستمداران برجسته و دولتمردان دیگر از بسیاری کشورها ملاقات کرده‌ام. اما، با این کتاب مایلم مستقیم و بدون واسطه با مردمان در سرتاسر جهان گفتگو کنم و مسائلی را مورد بحث قرار دهم که به همهٔ ما، بدون استثنا، بستگی دارند.

این کتاب را نوشتم، چون به عقل سالم آنان اعتقاد و اطمینان دارم، که آنان نیز همانند من، نگران آیندهٔ سیاره‌مان هستند.

بایستی گرد هم آییم و با هم گفتگو کنیم. بایست به مسائل، با روحیهٔ آماده برای همکاری برخورد کنیم و نه با روحیهٔ خصمانه. بسیار خوب می‌دانم، که همه کس با من همعقیده نیست. همچنین مسلم است، که من هم با همهٔ کسانی که دربارهٔ موضوعهای معینی نظر می‌دهند، موافق نخواهم بود. به‌همین علت است که مذاکره تا بدین حد مهم است، و من هم برای انجام چنین مذاکره‌ای این کتاب را عرضه داشته‌ام.

پراسترویکا نه یک رسالهٔ علمی است و نه یک نوشتهٔ تبلیغاتی، گرچه نظرات، نتیجه‌گیریها، و تحلیلهایی را که خواننده در آن می‌یابد، طبیعتاً برارزشهایی مشخص و مبتدایی ایده‌ئولوژی اتکاء دارند. این کتاب بیشتر مجموعه‌ای است از افکار و بازتابها دربارهٔ پراسترویکا، دربارهٔ مسائلی که باآنها درگیریم، و گستردهٔ تغییرات این مسائل در طول زمان، دربارهٔ جهانی که در آن زندگی

می‌کنیم، پیچیدگیهای مسائل این جهان و مسئولیتها که از آن ناشی می‌شود، و بی‌بدیل‌بودن آنها. آگاهانه از این کار خودداری کردم، که کتاب را با داده‌ها، اعداد و جزئیات پرکنم. این کتابی است دربارهٔ طرحهای ما و راههایی که برگزیده‌ام، تا این طرحها را عملی سازیم. لکن در عین حال ـ مایلم این را مجدد تأیید کنم ـ دعوتی است برای مذاکره. قسمت بزرگی از آن به تفکر سیاسی نوین اختصاص یافته، تفکری که اساس سیاست خارجی ماست. اگر این کتاب مؤثر واقع شود و اعتماد متقابل را در جهان تقویت کند، در این صورت بنابر نظر من مقصود حاصل شده است.

پراسترویکا یا دگرگونی چه مفهومی دارد؟ چرا بدان نیازداریم؟ محتوای آن چیست، هدفهایش کدامند؟ با چه درگیر می‌شود، و چه تازه همراه می‌آورد؟ تکامل بعدی آن چگونه خواهد بود، و چه پی‌آمدی ممکن است برای اتحاد شوروی و اجتماع دول جهان داشته باشد؟

تمامی اینها پرسشهای بجا هستند که بسیاری از مردم مایلند پاسخ آنها را بدانند: سیاستمداران و مدیران اقتصادی، دانشمندان و روزنامه‌نگاران، معلمان و پزشکان، روحانیون، نویسندگان و دانشجویان، کارگران و کشاورزان. بسیاری از مردم می‌خواهند بفهمند، در حال حاضر در اتحاد جماهیر شوروی چه روی می‌دهد، بخصوص بدین علت، چون مطبوعات و تلویزیونها در غرب هنوز هم آکنده‌اند از بی‌مهری نسبت به‌کشور من.

پراسترویکا، مرکز زندگانی معنوی در اجتماع ما شده است. این امری است طبیعی، چون به‌هرحال به‌آیندهٔ کشور مربوط می‌شود. تغییرات به‌هرشهروند شوروی مربوط است، چون مسائلی حیاتی و حائز اهمیت را مورد توجه قرار می‌دهد. همه مشتاق آنند تا آگاهی یابند، که جامعه‌ای که ما، بچه‌هایمان و نوه‌هایمان در آن خواهیم زیست، چگونه خواهد بود.

سایر کشورهای سوسیالیستی نیز علاقه‌ای مشتاقانه نسبت به دگرگونی شوروی نمایان می‌سازند. آنها هم در تکامل خود، مرحله‌ای مشکل و پراهمیتی را می‌گذرانند، آنها هم راههایی را می‌جویند ومی‌آزمایند، تا رشد اقتصادی و اجتماعی خود را سرعت بخشند. اینکه

آیا ما موفق خواهیم بود یا نه، به‌حمایت متقابل، به کارهایی که همراه با هم انجام خواهیم داد و به‌کوششهایمان بستگی خواهد داشت.

از این جهت علاقهٔ فعلی به‌کشور ما قابل فهم است، بخصوص وقتی فکر کنیم که چه تأثیری برسیاست جهانی خواهد داشت.

با در نظر داشتن این شرایط خواهش ناشر آمریکایی راپذیرفتم و این کتاب را نوشتم. مایلیم، که دیگران ما را درک کنند. اتحاد شوروی واقعاً دورانی هیجان برانگیز را می‌گذراند. حزب کمونیست اتحاد شوروی اوضاعی را، که تا اواسط دههٔ هشتاد تکامل یافته بود، با نظری انتقادی تحلیل کرد و سیاست پراسترویکا، یا دگرگونی را تدوین کرد ـ سیاستی که با اجرای‌آن پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی کشور سرعت می‌یافت و جامعهٔ ما را در تمامی بخشها نوسازی می‌کرد. ملت ما این سیاست را درک کرد و پذیرفت. پراسترویکا تمامی اجتماع را به‌تحرک واداشت. باید اذعان شود، که کشور ما بس عظیم است. مقدار زیادی از مسائل انباشته شده‌اند، و حل آنها سهل نخواهد بود. اما تغییرات آغاز شده است. جامعه واپس نمی‌گراید.

در غرب، از جمله در ایالات متحده آمریکا، پراسترویکا را متفاوت تفسیر می‌کنند. مثلا این نظر مورد توجه عده‌ای است، که پراسترویکا به علت اوضاع فاجعه‌انگیز اقتصاد شوروی اجتناب‌ناپذیر تشخیص شده است، یا پراسترویکا بازتابی از تفکر معقولتر دربارهٔ سوسیالیسم است که گرفتار بحران کمال مطلوب و هدفهای عالی خود شده است. هرعلتی هم موجب چنین تفسیری شده باشد، این تفسیر از واقعیت بسیار دور است.

طبیعتاً نارضایی دربارهٔ اینکه در سالهای اخیر اوضاع چگونه تکاملی داشت، یکی از دلایل مهم پذیرش پراسترویکا است. لکن به‌مراتب مهمتر از آن این درک است، که امکانات سوسیالیسم بسیار کم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اینک، که هفتادمین سالگرد تولد انقلابمان را جشن می‌گیریم، بسیار روشن این نکته را درمی‌یابیم. ما از بنیهٔ مادی بسیار سالم، از تجربه‌های فراوان و جهان‌بینی روشنی برخورداریم. براساس این بنیان می‌توانیم اوضاع جامعه

را با شناخت هدف، مدام بهبود بخشیم و کوشش کنیم، تا ازتمامی فعالیتمان مدام فایدهٔ بیشتری عاید گردد ـ هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت.

مایلم از ابتدا مشخص سازم، که پراسترویکا مشکلتر از آن بود که در آغاز می‌پنداشتیم. بسیاری از مسائل را می‌بایست از نو تفکر کنیم. اما با هرگامی که به‌پیش برداشتیم اعتقاد ما تقویت شد،که راهی درست برگزیده‌ایم و کاری صحیح انجام می‌دهیم.

بعضی از مردم ادعا می‌کنند، که هدفهای جاه‌طلبانه‌ای که با سیاست پراسترویکا برای خود تعیین کرده‌ایم، دلیل واقعی آن است که چرا ما در این اواخر با ابتکارهای تازه برابر افکار عمومی جهانیان ظاهر شده‌ایم. بدین سادگی نباید به‌موضوع نگریست. همه می‌دانند که اتحاد شوروی، مدتهاست برای همکاری در زمینهٔ صلح کوشش می‌کند و پیشنهادهای فراوانی را نیز ارائه داده است، پیشنهادهایی که اگر پذیرفته می‌شدند، اوضاع بین‌المللی را عادی می‌ساختند.

مسلم، برای پیشرفت در داخل کشور نیاز به‌عادی‌بودن شرایط بین‌المللی خواهیم داشت. ولی از آن گذشته خواستار دنیایی بدون جنگ، بدون رقابت تسلیحاتی، بدون اسلحهٔ اتمی و زور هستیم، نه به‌این علت، که چنین وضعی، حد مطلوب شرایط برای تکامل داخلی ما می‌باشد، بلکه برای اینکه این نیازی عینی و جهانی است، که از داده‌های واقعی زمان حال برخاسته است.

اما تفکر نوین ما از این هم فراتر می‌رود. جهان تنها در آب و هوای تهدید اتمی زیست نمی‌کند. مسائل اجتماعی سختی نیز بدان اضافه می‌شود، مسائلی که باید حل شوند، و فشارهای جدیدی، که گاه ناشی از پیشرفت علمی ـ فنی، و گاه ناشی از تشدید مشکلات جهان فراگیر می‌باشند. بشریت، امروز خود را درگیر مسائلی می‌یابد که هرگز پیش از این وجود نداشته است و آینده‌اش تا آن زمان که راه حلی گروهی برای این مسائل یافت نشود، همچنان معلق خواهد ماند. کشورها بیش از هرزمان دیگر به‌یکدیگر وابسته شده‌اند، و تل‌انبار سلاح‌ها، بویژه سلاح‌های اتمی، بروز جنگ جهانی را، حتی اگر بنابر اتفاق آغاز شود، مدام محتملتر می‌سازد. یک اشتباه سادهٔ

تکنیکی یا غفلتی انسانی ممکن است کافی باشد تا زندگانی همگان را بر سطح زمین لطمه زند.

فکر کنم، همه می‌پذیریم، که در چنین جنگی برنده یا بازنده‌ای وجود نخواهد داشت. کسی زنده نمی‌ماند. این تهدیدی مرگ‌آور برای همگان است.

گرچه دورنمای مرگ در جنگی اتمی، وحشت‌برانگیزترین همهٔ آینده‌های قابل تصور است، اما در این‌جا مطلب چیز دیگری است. حرکت مارپیچی تسلیح همراه با واقعیتهای سیاسی و نظامی جهان و پافشاری برای حفظ سنتهای پیش از دوران اتم در تفکر سیاسی، همکاری کشورها و خلقها را مشکل می‌سازد. لکن این همکاری ــ شرق و غرب در این‌باره همعقیده‌اند ــ لازم خواهد بود، اگر ملتهای جهان بخواهند دنیا را در وضعی مطلوب حفظ کنند، تا فایده‌رسانی عملی آن وتجدید تولید ذخایر آن تضمین گردد، تا در نتیجهٔ آن نسل بشر در شرایطی شایسته برای بشریت، بقاء حیات خود را مسلم بداند.

دنیا تغییر کرده است، دیگر آنچنان نیست که زمانی بود، بنابراین، مسائل جدید دنیا را نیز نمی‌توان براساس تفکری حل کرد که از قرنها قبل به ما رسیده است. آیا می‌توانیم همچنان این برداشت را صحیح بدانیم، که جنگ ادامهٔ سیاست با وسائل دیگر است؟

کوتاه سخن، ما در رهبری شوروی به‌این نتیجه رسیده‌ایم ــ و مدام از نو تکرار می‌کنیم ــ ، که تفکر سیاسی نوینی مورد نیاز است. از این گذشته رهبری شوروی تأکید دارد، که این تفکر نوین را عملا به‌کار گیرد، بخصوص در زمینهٔ کاهش تسلیحات. دلیلی که موجب شده است ما در سیاست خارجی‌مان ابتکارات تازه‌ای را مورداستفاده قرار دهیم، همین است، و با این ابتکارات تازه، با خواستی‌صمیمانه به‌جهانیان روی آورده‌ایم.

اینکه گستردهٔ این تفکر نوین تاریخی تا چه حد است، باید گفت که در واقع تمامی مسائل اساسی جهان را دربر می‌گیرد.

به‌رغم تمامی تضادها در دنیای امروز، به‌رغم گونه‌گونگی سیستمهای اجتماعی و سیاسی و به‌رغم راههای متفاوتی که ملتها در جریان تاریخ خود برگزیده‌اند، این جهان، کلی است که تفکیک‌

ناپذیر است. همهٔ ما مسافرین کشتی زمین هستیم، و نمی‌بایست فرصت دهیم که ضایع شود. کشتی نوح دیگری وجود نخواهد داشت.

سیاست بایستی متکی برواقعیتها بماند. و خطرناکترین واقعیت در جهان امروز، زرادخانه‌های عظیم اسلحه در ایالات متحده آمریکا و در اتحاد جماهیر شوروی است ـ هم سلاح‌های غیراتمی و هم سلاح‌های اتمی. این واقعیت برای این دو کشور برابر سایر کشورهای جهان مسئولیتی را موجب شده است. با آگاهی از این واقعیت، ما جدی کوشا هستیم که روابط آمریکا ـ شوروی را بهبود بخشیم و لااقل به‌حداقلی از تفاهم متقابل برسیم، تفاهمی که بدون آن نخواهیم توانست مسائلی را حل کنیم که آیندهٔ جهان به حل آن وابستگی دارد.

بی‌پرده اذعان داریم، که ما استیلاطلبی و ادعاهای جهان فراگیر ایالات متحده را رد می‌کنیم. American way of life* و وجهی از سیاست آمریکا مطلوب ما نیست. ولی این حق ملت آمریکا را محترم می‌شماریم، همانگونه که حقوق سایر ملل را نیز محترم می‌شماریم، که بنابر ضوابط مورد عمل خود و قوانین خود، بنابر سنن خود و تمایلات خود زندگی کنند. می‌دانیم و بدان توجه داریم، که ایالات متحده آمریکا برای دنیای پیشرفته نقشی حائز اهمیت برعهده دارد، و برآنچه آمریکایی‌ها برای تمدن بشر انجام داده‌اند ارج می‌نهیم. علائق برحق ایالات متحده را در بررسیهای خود مورد توجه قرار می‌دهیم و براین نیز آگاهیم، که بدون همکاری این کشور غیرممکن است، که خطر جنگی اتمی راخنثی وصلحی مداوم‌را تضمین کرد. هیچ بدخواهی نسبت به‌آمریکایی‌ها نداریم. آماده‌ایم و خواهانیم که با ملت آمریکا در تمامی زمینه‌ها همکاری کنیم.

اما می‌خواهیم براساس تساوی، همزیستی و تفاهم متقابل همکاری کنیم. گاهی خلاف انتظارمان روی می‌دهد، بله احساس تردید می‌کنیم، وقتی کشورمان را در ایالات متحده مهاجم و «قلمروی بدی» می‌خوانند. دربارهٔ ما دروغها و داستانهایی باورنکردنی شایع

---

* روش زندگی آمریکایی.

می‌سازند، سوء ظن و خصومت نسبت به ملت ما، همه‌گونه تضییقات ممکن را برای ما موجب می‌شود، و ما را بسادگی به‌رفتاری نامتمدن متهم می‌سازند. همهٔ اینها از کوته‌نظری تحمل‌ناپذیر شهادت می‌دهند.

زمان ایستا نیست، و ما نبایستی آن را بلااستفاده رهاکنیم. باید عمل کنیم. وضع جهان فرصت نمی‌دهد، که لحظهٔ مطلوب را انتظار بکشیم. نیاز به‌مذاکراتی سازنده و فراگیر خواهیم داشت، وهم ـ اکنون بدان نیاز داریم. خواست دیگری را دنبال نمی‌کنیم: وقتی برصفحهٔ تلویزیون شهرهای شوروی و آمریکا، سیاستمداران و دولتمردان شوروی و آمریکایی و همچنین مردمان سادهٔ آمریکایی و شوروی را در ارتباط با هم نشان می‌دهیم. فرصت می‌دهیم تاوسایل ارتباط جمعی‌مان طیف ـ گستردهٔ موضع غرب را، از جمله موضع محافظه‌کاران را بنمایانند. تماس انسانهایی را که جهان‌بینی‌های متفاوت و اعتقادهای سیاسی مختلف دارند، برمی‌انگیزیم. بدین‌ـ ترتیب به‌نظراتمان این وجه را می‌دهیم، که چنین کرداری گامی است در راه رسیدن به جهانی برای همهٔ طرفها پذیرفتنی.

بسیار از آن دوریم که راه خود را تنها راه درست بدانیم. هیچ نسخه‌ای جهانی در اختیار نداریم، اما آماده‌ایم، با ایالات متحده و با سایر کشورها جدی و صمیمانه همکاری کنیم و پاسخ پرسشها را جستجو کنیم، از جمله پاسخ مشکلترین پرسشها را.

قسمت اول

پـراستـرویکـا

فصل اول

مبدأ ، مشخصات و ویژگیهای «پراسترویکا»*

پراسترویکا چیست؟ چه چیز محرک نظریهٔ تحول بوده است؟ برای تاریخ سوسیالیسم پراسترویکا چه مفهومی‌دارد؟ به ملتهای اتحاد جماهیر شوروی چه نوید می‌دهد؟ چگونه ممکن است بر دیگر جوامع جهان اثر بگذارد؟ همهٔ این سؤالها توجهٔ افکار عمومی جهان‌را به خود معطوف داشته ، و در حال حاضر همه‌جا دربارهٔ آن باشور فراوان بحث می‌شود. بگذارید تا با پاسخ به نخستین پرسش بحث را آغاز کنیم .

پراسترویکا ــ نیازی فوری

آن‌که مبدأ ومشخصات پراسترویکا را دراتحاد جماهیر شوروی بررسی می‌کند، باید براین نکته پایبند بماند: پراسترویکا ناشی‌از تلون گروهی جاه طلب، یا گروهی از رهبران سیاسی نیست . اگر چنین می‌بود، نه تذکرها و نه تصمیمات اجلاسیه‌های حزب هیچیک نمی‌توانست تودهٔ ملت را به‌انجام کاری ترغیب کند که درحال‌حاضر

---

* Perestroika اصطلاحی به زبان روسی که گورباچف بـرای بیان نظریهٔ خود دربارهٔ نوسازی جامعه، تجدید تفکر ، گزینش راه و روشی نو ، با مفهومی بسیار گسترده به‌کار برده است. و همه‌جا به‌عنوان اصطلاحی بین‌المللی پذیرفته شده است .

انجام می‌دهد و روزانه ، تعداد بیشتری از شهروندان اتحاد جماهیر شوروی بدان می‌پیوندند .

پراسترویکا نیازی است اجتناب ناپذیر، که از فراگرد تکامل جامعهٔ سوسیالیست ما نشأت می‌گیرد. این جامعه برای دگرگونی آماده است. مدتهاست که آرزوی آن را دارد. تعویق پراسترویکا موجب می‌شود که در آینده‌ای نزدیک وضع داخلی دچار نامطلوبی شود، و برای آنکه بی‌حشو و زواید گفته باشم، بحرانی جدی در زمینه‌های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی را باعث گردد.

براساس تحلیل بی‌پروا و جامع اوضاعی که در اواسط دههٔ هشتاد بر جامعهٔ ما حاکم بود ، نتیجه‌گیری کرده‌ایم. این اوضاع‌را، و مسائلی را که از آن ناشی شده است، درحال حاضر لازم بود رهبران کشور، که از چند سال قبل افراد جدیدی کم‌کم به آنان پیوستند، مورد توجه قرار دهند . مایلم مهمترین نتایج تحلیلمان را بحث کنم، تحلیلی که موجب شد در جریان آن دربارهٔ بسیاری از مطالب تجدید تفکر کنیم ، وبه تاریخ جوان، و نه دیگر چندان جوانمان بازنگریم .

روسیه ، که هفتاد سال قبل انقلابی بزرگ را به انجام رساند(۱)، کشوری است کهن با تاریخی خاص خود که ویژگی آن تکاپوی انسانها برای دست یابی به اطمینان از آینده وسود بردن از کوششهای خود بوده است، و ویژگی دیگر آن رویدادهای‌نامیمون است. این کشور به جهانیان کشفیات فراوان و شخصیتهای‌برجسته هدیه کرده است.

درمقابل اتحاد جماهیر شوروی کشوری است جوان ، که نه در تاریخ، و نه در جهان نظیر ندارد. در دوران هفت دهه گذشته ـ دورانی کوتاه در تاریخ تمدن بشر ـ کشور ما راهی را طی کرده است، که متناسب با قرون بوده است. نیرویی عظیم ، یکی از عظیمترین نیروهای جهان، فعال شد تا دولت عقب افتاده ، نیمه ـ

استعماری و نیمه فئودالی روسیه را جایگزین گردد. نیروی عظیم کارآمدی ، که با کارآمدی پرتوان معنوی، فرهنگی بسیار پیشرفته، همبستگی بی‌نظیر بیش‌از صد ملیت و قوم، و تأمین اجتماعی قابل اعتماد برای ۲۸۰ملیون انسان در قلمرویی سلطه یافت که یک ششم کل سطح جهان است ـ اینها دست‌آوردهای عظیم و تردید ناپذیر ماست ، که ملت اتحاد جماهیر شوروی به حق ازآن برخود می‌بالد.

این را نمی‌گویم تا کشور را بهتر از آنچه واقعاً هست متجسم سازم. نمی‌خواهم شکوه آپولوگونی را بنمایانم ، که آنچه به «من» تعلق دارد، فقط به همین علت بهتر است و بایستی تردیدناپذیرتلقی گردد . تنها از واقعیتهای روزمره سخن گفتم ، از **داده‌هائی معتبر**، از نتایج قابل اعتمادکاری، که چندین نسل از ملت من به‌انجام‌رسانیده است. این هم واقعیت است کـه پیشرفت کشور من، تنها به یمن انقلاب ممکن شده است. این نتیجه انقلاب است. این ثمرهٔ سوسیالیسم است، ثمرهٔ سیستم اجتماعی تازه، و پی‌آمد تصمیمی تاریخی که ملت ما اتخاذ کرد. پشتوانهٔ آن اعمال پدران و پدربزرگان مـا و ملیونها انسان کارکن ـ کارگران، زارعان، روشنفکران ـ است ، که از هفتاد سال قبل مستقیم مسئولیت آیندهٔ کشورشان را بـرعهده گرفته‌اند.

مایلم که خواننده دانسته این را از برابر چشم بگذراند، وگرنه مشکل درک خواهد کرد که در اجتماع ما چه روی داده است ودراین زمان چه روی می‌دهد. دربارهٔ برداشت تاریخی تکامل جامعهٔمان بعداً سخن خواهم گفت. بگذارید ابتدا وضع درهم پیچیده‌ای را تـوضیح دهم که در دههٔ هشتاد در کشور ما پایدار شده و درنتیجه پراسترویکا را لازم و اجتناب ناپذیر ساخته است .

در زمانی مشخص ـ در دومین نیمهٔ دههٔ هفتاد کاملا نمایـان شد ـ واقعه‌ای روی داد ، که در نخستین نگاه توضیح‌ناپذیرمی‌نمود: نیروی محرکه و پویایی در کشور دایم کاهش می‌یافت. عدم توفیق‌

های اقتصادی مدام افزوده می‌شد. مشکلات انباشته می‌شد و بر مشکل می‌افزود ، مسائل حل نشده پیشی گرفتند. نشانه‌هایی از آنچه آن را سکون می‌نامیم ، و پدیده‌هایی ، که مغایر با ویژگیهای سوسیالیسم می‌بودند در زندگانی اجتماعی خودنمایی کردند. نوعی «مکانیسم ترمزکننده» تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده بود و این همه، در زمانی که انقلاب علمی ـ فنی برای پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی نویدی تازه همراه داشت. رویدادی نادر بود ، چرخ عظیم تحرک ماشین غول‌آسا در حرکت بود ، اما تسمه‌های انتقال نیرو به محلهای کار در مکان خود درجا می‌چرخیدند و درهم می‌پیچیدند .

این وضع را که تحلیل کردیم ، نخست رشد منفی اقتصادی را کشف کردیم . در یازده سال آخر نرخ رشد درآمد ملی به کمتر از نصف تقلیل یافته بود، و از آغاز دهۀ هشتاد در سطحی تقریباً ساکن پایدار مانده بود . کشوری که زمانی سریع به ملل مترقی جهان خود را رسانیده بود ، اینک در مقابله با دیگران موقع خود را ازدست می‌داد . از این گذشته، فاصله در زمینۀ کارآیی تولید ، در زمینه کیفیت تولید، تکامل علمی و دانش فنی ، تولید تکنولوژی پیشرفته ، به زیان ما درحال افزایش بود .

رشد مداوم تولید ناخالص ، بویژه در صنایع سنگین ، مبدل به «اولویت نخست» و خود هدف شده بود . بدین علت فعالیت در گسترش تأسیسات سرمایه‌ای موجب شد که قسمت عظیمی ازثروت ملی به‌صورت سرمایه‌ای بی‌بار بیهوده بماند. برنامه‌هایی پرهزینه وجود داشت که هرگز متناسب با سطح استاندارد تکنولوژی وعلوم نمی‌بودند . کارگر ، یا کارگاهی که بیش‌از همه نیروی کار، مواد ، و پول به مصرف می‌رساند به‌سادگی بهترین تلقی می‌شد. درحالی که امری طبیعی است، که تولید کننده باید ـ اگر بخواهم به زبانی ساده بیان کنم ـ مصرف کننده را «راضی» کند . اما در کشور ما

مصرف کننده به‌طور کامل به رحم و شفقت تولید کننده وابسته بود، و می‌بایست بدانچه تولید کننده تمایل به عرضهٔ آن می‌داشت، بسازد. این هم یکی‌از پی‌آمدهای این نوع رشد مداوم تولیدناخالص بود. از رفتارهای مشخص مسؤلین اقتصادی یکی هم این بود که دیگر دراین باره تعمق نمی‌کردند که چگونه می‌توان ثروت ملی را افزایش داد، بلکه دراین فکر بودند که چگونه می‌توان مقدار بیشتری زمان کار و مواد در مقطعی از تولید به‌حساب آورد، تا بتوان آن را به قیمتی بالاتر فروخت. درنتیجهٔ این روش، کمبود کالا مشهود شد. ما از سایر کشورهای پیشرفته ، در تولید یک واحد مقدار بیشتری مواد خام، انرژی و سایر وسایل تولید مصرف می‌کردیم و هنوز هم مصرف می‌کنیم. غنی بودن ما از لحاظ مواد خام و نیروی کارما را فاسد کرده است، حتی گروهی می‌گویند ما را به تباهی سوق داده است. علت اساسی این واقعیت است که اقتصاد ما در طول دهه‌ها گسترشی در سطح داشته است .

براین عادت که برای رشد کمی تولید اولویت قائل شویم ، کوشیدیم تا نرخ رشد نزولی تولید را متوقف سازیم، اما این کار را باافزایش مداوم هزینه‌ها عملی ساختیم. صنایع مواد انرژی‌زا و صنایع انرژی را گسترش دادیم و برمصرف ذخایر طبیعی خود در جریان تولید افزودیم .

باگذشت زمان دائم ، یافتن مواد خام پرهزینه‌تر و مشکلتر می‌شد . از طرف دیگر روش تکامل درسطح موجب گسترش سرمایهٔ ثابت و درنتیجه کمبود مصنوعی نیروی کار شد. کوشا برای اینکه این وضع را به‌نحوی اصلاح کنند ، بادست و دل‌بازی، و نابه‌حق، برای کار عملا انجام نشده، مزایا پرداخت کردند ، زیر فشار کمبود نیروی کار برای هرمورد غیرلازم مزایای کارآمدی پرداخت می‌شد . این خود در مرحلهٔ بعدی به این رویه منجر شد که صورتحسابها را فقط به خاطر سود بردن پیرایش می‌دادند . انگلها متظاهر شدند ،

بـــر حیثیت کارگران مـاهر و شــریف لطمــه وارد شد ، و روحیهٔ «یکنواخت سازی» دستمزدها سلطه یافت . عدم تطبیق معیار کار و معیار مصرف، که مبدل به نوعی یاری دهندهٔ مکانیسم ترمزکننـــده شده بود، نه فقط رشد و بارآوری کار را مانع میشد ، بلکه منجربه نسخ اصول عدالت اجتماعی نیز شده بود.

بدین ترتیب این نوع تکامل در سطح و کاهلی اقتصاد ، بـه بن بست و سکون اقتصادی رسید .

اقتصاد مدام بیشتر از نظر مالی گرفتار گشت . فروش مقادیر زیاد نفت و سایر مواد سوختی ، و سایر مواد ارزیزا در بازارهای بین‌المللی کمکی نکرد . فقط موجب مشکلتر شدن وضع شد . درآمد-های ارزی که ازاین طریق به دست آمده بود، قسمت اعظم صــرف آن میشد تا مشکلات آنی را رفع کنند، و بـــه ندرت برای نوسازی اقتصاد و جبران کمبودهای تکنولوژی مورد استفاده قرار گرفتند .

نرخ رشد نزولـــی و سکون اقتصادی اجباراً در سایر مظاهــر زندگانی جامعه تأثیر برجا گذاشت. گرایشهای منفی فضای‌اجتماعی را نامطلوب ساخت. این وضع منجر به پدیدهٔ به اصطلاح «اصل ته مانده» شد، بنابراین اصل برای انجام اقدامات اجتماعی و فرهنگی فقط منابعی دراختیار قرار میگرفت ، که بودجه پس‌از تأمین نیاز ـ هـای تولید هنوز دراختیار مـیداشت . گاه چنین مـینمود که در برخورد با مسائل اجتماعی مسؤلین خود را بــه نفهمی میزدند . به‌زودی حیطهٔ عمل اجتماعــی، بویژه درزمینه تکامـل تکنولوژی ، کارکنان، دانش فنی و کیفیت کار از سایر رسته‌ها عقب افتاد .

و بااین توضیح با تناقضی رویارو میشویم: شکل جامعهٔ مــا اشتغال کامل را تضمین کرده است و برای تأمین اجتماعی بنیانی کوشیده است. درعین حـــال دراین زمینه غفلت کرده است ، کـــه از تمامی امکانات سوسیالیسم بهره‌مند گردد، و نیاز درحال تزاید به مسکن و مواد غذایی با کیفیت ممتاز را رفع کند، غفلت کرده است ،

حمل و نقل عمومی را بــه ترتیبی صحیح متشکل سازد ، خدمــات پزشکی و آموزشی را بهبود بخشد ، و سایر مسائلی را حل کند که طبیعتاً به همان آهنگ که اجتماع تکامل می‌یابد ، بروز خــواهنــد کرد. وضعی نابهنجار مشهود شد. اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین تولید کنندهٔ پولاد ، مواد خام ، نفت و انرژی دراین رشته‌ها هم به‌حد کافی تــولید نمی‌کرد ، علتش مصرف مصرفانــه و نامتناسب بــا بهره‌وری بود. گرچه شوروی یکی از بزرگترین تولید کنندگان غلات است ولی باید سالانه ملیونها تن غلهٔ خوراک دام وارد کند . مــا حداکثر تعداد پزشک و تختخواب بیمارستان براساس هر هزارنفر ساکنین کشور را داریم ، باوجود این در روش تأمین پزشکی مــا نابهنجاریهای مشهود وجود دارد . بادقت شگفتی برانگیز راکتهای ما به ستارهٔ دنباله‌دار هالی، یا به سیاره زهره می‌رسند ، امــا در کنار این پیروزی علمی و تکنولوژی ، وقتی قرار است این دانسته‌ها و دست‌آوردها را برای نیازهای اقتصادی مورد استفاده قرار دهیم، ناکارآمدی آزاردهنده‌ای را نمایان می‌سازیم . بسیاری از وسایــل خانه‌داری تولید شوروی دارای کیفیتی بس فقیرانه هستند .

متأسفانه به همین ختم نشد . آهسته آهسته ارزشهای ایده ـ ئولوژی و اخلاقی ملت ما خدشه‌دار شد. برای هیچکس پنهان نماند که نرخ رشد به نحوی محسوس تنزل کرد و تمامی مکانیسم کنترل کیفیت از کار بازمانده بود. از پیشرفتهای علمی و فنی بهره‌برداری نمی‌شد . بهبود سطح زندگی متوقف مانده بود، و در تأمین نیاز ـ های مواد غذایی ، مسکن، کالای مصرفی و خدمات تنگناهایی نمایان شد .

در سطح ایدمئولوژی مکانیسم ترمزکننده تأثیرش به صورت مقاومت برابر هــر نظریهٔ جدید ، و کوشش بــرای تحلیل سازنــدهٔ مشکلات مشهود شده . گــزارش توفیقها ـ واقعی یا تصور شده ـ اهمیت فــراوان یافتند . تعریف کردنها و کــوچک ابدالیها تقــدم

یافت، به نیازهای کارکنان ، و به طورکلی به افکار عمومی‌بی‌توجهی شد . در جوامع دانش پژوهان تئوریهای پرزرق و برق ترغیب شد و مورد تشویق قرار گرفت ، بدین ترتیب تفکرهای خلاقه کنارگذاشته شد ، و ارزیابیها و قضاوتهای غیر لازم و دلبخواه را حقایق مسلم خواندند. مباحث علمی تئوری، و مباحث دیگری که برای تکامل فکری و کوشش خلاقه اجتناب ناپذیر است، به شدت رقیق شدند . نظیر اینگونه گرایشهای منفی در فرهنگ ، هنر و روزنامه نگاری نیز ظاهر گشت، همچنین در سلطهٔ عملکرد آموزش و پزشکی . حتی دراین زمینه‌ها هم کوچک ابدالیها و ظاهر پسندیها پیشتاز شدند.

نمایش شعبده بازانهٔ «واقعیتی بدون مسئله» تأثیر نامطلوب خود را نمایان ساخت: تفاوت بین بیان و عمل در افکار عمومی نفی و تردید در مواجه با شعارها را موجب شد . نتیجه‌گیری درستی بود که این وضع عدم اعتماد را پی‌آمد خواهد داشت. هرآنچه در پشت تریبونها بیان می‌شد ، و در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد ، مشکوک به نظر می‌رسید . سقوط اخلاق عمومی نمایان گشت ، آن احساس والای همبستگی دوران شجاع پرور انقلاب، و دوران جنگ بزرگ میهنی ، و دوران بازسازی بعداز جنگ اهمیت خودرا ازدست داد ، الکلیسم ، مصرف مواد مخدر، و اعمال جنایتکارانه افزایش یافت، نفوذ «استریودوستان» و فرهنگ عامه ، که برای ما بیگانه است و به سطحی شدن و ابتدایی شدن ذوق هنری و فقر ایده‌ئو ــ لوژی می‌انجامد ، تشدید شد .

رهبران حزب دهانه را شل دادند . در پاره‌ای از فراگردهای اجتماعی به‌کلی ابتکار عمل از آنان سلب شده بود، هرکس می‌توانست واپس گرایی کارآمدی را در رهبری وممانعت و لطمه‌زدن بر جریان طبیعی تحول را درک کند. لحظه‌ای فرا رسید که این‌وضع قدرت عملکرد دفتر سیاسی (۲)، و دبیرخانه(۳) کمیتهٔ مرکزی (ک پ دس یو) را، و تمامی تشکیلات حزبی را ، و همچنین دولت را

تضعیف کرد .

دلربایی‌های سیاسی وتوزیع گروهی مدالها، عناوین وامتیازها، اغلب نگرانی شرافتمندانه نسبت به وضع انسانها و بهبود فضای اجتماعی و شرایط کار را از یادها می‌برد . جوی ایجاد شد که در آن همهٔ خلافها «بخشوده» مـی‌شد ، و به رعایت نظم و قبول مسؤلیت بی‌اعتنایی می‌شد. درعین حال کوشش به عمل می‌آمد که بر همهٔ این نابسامانیها ، با نمایشهای پـرشکوه ، جشن گرفتن برای تعـداد بیشماری سالگردهـا، در پـایتخت و در شهرها و دهـات سرپوش گذاشته شود. دنیای زندگانی روزمره و دنیای تظاهر به رفاه مـدام بیشتر از هم فاصله می‌گرفتند .

بسیاری از تشکیلات حزبی منطقه‌ای قادر نبودند ، اصول را حفظ کنند و در بـرخورد با گـرایشهای منفی، ازجمله بی‌توجهی ، سودرسانی متقابل به یکدیگر ، و نادیده انگاشتن اصول ، ازخود قاطعیت نشان دهند . در بسیاری از موارد اصل برابری اعضاء حزب رعایت نمی‌شد . بسیاری از اعضاء حزب در مقامهای بالا ازهرگونه کنترل و انتقادی مصون مانده بودند که منجر به نابسامانی در کار و فسادهای جدی شد .

در سطح اداری یک سلسله قانون شکنی بروز کرد. نادیـده انگاشتنها و فساد اداری، تعظیم کردنها و مجیز خوانیها گسترش یافت. کارکنان به حق از رفتار کسانی که بدانان اعتماد شده بود و صاحب اختیار بودند وازقدرت خود سوء استفاده می‌کردند، انتقادها را خاموش می‌ساختند ، حتی درمواردی که خود نیز غیرمستقیم در جنایتها شریک نبودند ، برثروت خود می‌افزودند ، خشمگین‌بودند. بنابر رعایت انصاف باید ضمناً گفته شود که در طی همین سالها بسیاری از مسائل اصلی بدین یا بدان ترتیب حل شدند . اما تعداد کمی ازآنها در زمرهٔ مسائلی بودند که سالها بود لاینحل مانده‌بودند، و تصمیمات هم یا ناقص عملی شدند ، یا به‌کلی عملی نشدند . ازآن

گذشته ـ واین نشانه‌ای بارز است ـ هیچ یک از تصمیمات همه‌ـ گیر نبود ، تمامی آنها هدفشان همواره موارد معدود در زندگانی اجتماعی می‌بود ، مکانیسم ترمز درواقع همچنان پابرجا می‌ماند .

محقق است که تشکیلات حزبی کارش را انجام می‌داد ، و اکثریت کمونیست‌ها نیز وجداناً و باعلاقه به وظایف خود عمل می‌کردند . باوجود این باید این را دانست که هیچ کوششی مؤثر انجام نشد تا سدی برابر فعالیت خودخواهان و جاه طلبان برپا شود . در اغلب موارد اقدامات عملی حزب و تشکیلات اداری ازنیازـ های زمان و زندگانی واقعی عقب می‌ماندند. مسائل سریعتر از آن انباشته می‌شد که امکان حل آنها وجود داشت. جامعه در مجموع مدام بیشتر از کنترل خارج می‌شد . تصور ما این بود که همه چیز را زیرنظر داریم، درحالی‌که درواقع وضعی ایجاد شده بود که لنین ازآن برحذر داشته بود : اتومبیل به آنجا نمی‌رفت که مردی‌که پشت فرمانش نشسته بود باور داشت می‌رود .

باوجود این نمی‌بایست این دوران را فقط با رنگهای تیره نقش کنیم . اکثریت عظیم اتباع اتحاد شوروی کار خود را شرافتمندانه انجام داده است. دانش، اقتصاد و فرهنگ تکاملی مداوم داشته است. به همین علت نشانه‌های منفی دردناکتر است، و به همین علت نمی‌باید آنهارا تحمل کرد .

فکر کنم ، جدی بودن وضع را به تفصیل نمایان ساخته‌باشم، و نشان داده باشم که تاچه حد تحول لازم می‌بود . حزب نیرو و جسارت آن را یافت که اوضاع را آنچنان که هست قضاوت کند و درک کند، که تحولی بنیانی وتغییری‌اساسی اجتناب ناپذیر است.

برخورد بدون پیش داوری و شرافتمندانه ما را به تنها نتیجه‌ـ گیری ممکن رسانید : کشور ما در بحرانی گرفتار آمده بود . این نتیجه‌گیری در آوریل ۱۹۸۵ در اجلاسیه کمیتهٔ مرکزی اعلام شد ، اجلاسیه‌ای که استراتژی تازهٔ پراسترویکا را مشخص ساخت و

اصول اساسی آن را تدوین کرد .

در اینجا مایلم براین نکته تکیه کنم، که این تحلیل مدتها قبل از اجلاسیهٔ آوریل (٤) آغاز شده بود و بنابراین تصمیمات این اجلاسیه قبلا خوب تعمق شده بود. این تصمیمات ناگهانی نبودند، بلکه بر قضاوتی جامع تکیه داشتند . اشتباه است اگر باور کنیم، که یک ماه پس‌از اجلاسیه ماه مارس کمیتهٔ مرکزی در سال ۱۹۸۵، که در آن اجلاسیه من به‌عنوان دبیرکل برگزیده شدم، ناگهان گروهی از افراد بر صحنه ظاهر شدند ، که همگی آگاه بودند ، همگی درک می‌کردند و برای تمامی مسائل راه حلهایی روشن می‌شناختند. چنین اعجازهایی وجود ندارد. نیاز به تحول فقط نزد مقامات بالای‌سیاسی احساس نمی‌شد ، بلکه در ادراک افکار عمومی مدام مشهودتر خود-نمایی می‌کرد .

انسانهایی که برخوردار از تجربهٔ عملی باشند ، احساس عدالت خواهی داشته باشند و خود را به کمال مطلوب بلشویسم مکلف بدانند ، رویهٔ عمل جاری را مورد انتقاد قرار می‌دهند ، و با نگرانی هر امارهٔ انحراف اخلاقی و زیر نقب زدنهای کمال مطلوب انقلابی و ارزشهای سوسیالیسم را ثبت می‌کنند.

کارگران ، دهقانان و روشنفکران، فعالین حزبی در پایتخت و در بسیاری از مناطق دربارهٔ وضع کشورشان تفکر می‌کنند . مدام بیشتر درک می‌شدکه این چنین نمی‌تواند ادامه یابد. سرخوردگیها و ناخوش‌آیندیها فزون می‌شد، چون ارزشهای والای انقلاب اکتبر و مبارزهٔ شجاعانه برای سوسیالیسم زیرپا گذاشته شده بود .

تمامی انسانهای شریف با تلخکامی شاهد بودند که چسان ملت علاقهٔ خود را به موضوعهای اجتماعی ازدست می‌داد ، چگونه کارگر دیگر از ارزش گذاریهای گذشته لذت نمی‌برد ، و بویژه جوانان برای برخورداری از ثروت به هرقیمت کوشا بودند . ملت ما همواره ادراکی تیز در زمینه آگاهی بر فاصله گرفتن عمل از بیان

داشته است . بنابراین شگفت نیست که سرودهای روسی آکنده است از تمسخر کسانی که به خاطر شکوه و تزئین از خود ضعف نشان می‌دهند. و ادبیات که در زندگانی معنوی کشور ما همواره نقشی برجسته داشته است، با هرنوعی از بی‌عدالتی وسوءاستفاده از قدرت بی‌امان به قضاوت می‌نشیند . در بهترین آثار نویسندگان، فیلم سازان ، نمایش نامه نویسان و بازیگران کوشیده‌اند تا تودهٔ ملت را در اعتقاد به دست آوردهای ایده‌ئولوژی سوسیالیسم‌تقویت کنند و امیدشان را به تولد دوبارهٔ معنوی جامعه تغذیه کنند . شکنجه‌های دولت سالاری حتی به‌رغم تعقیبها تودهٔ ملت را روحاً برای پراسترویکا آماده ساخت. آنچه را می‌خواهم با بیان این مطالب به خواننده تفهیم کنم، این واقعیت است که نیروی لازم برای تغییرات انقلابی از مدتی قبل در تودهٔ ملت و در حزب اشباع شده بود. ایجاد نظریهٔ پراسترویکا تنها مرهون علایق عملی و بررسیهای عقلائی نیست، بلکه مرهون تذکرهای وجدان ما و وابستگی تزلزل‌ناپذیر ما به کمال مطلوبی است که از انقلاب به‌ارث برده‌ایم. این نتیجه پژوهش تئوری است که دانش ما را دربارهٔ اجتماع عمیقتر می‌سازد ومارا درتصمیممان تقویت می‌کند، تا راهمان را ادامه دهیم .

بازنگرش به لنین
به عنوان منبع ایده‌ئولوژی پراسترویکا

نیروی حیات بخش انقلاب ما پرتوانتر از آن بود که حزب و مردم بتوانند با تظاهراتی کنار آیند، که ثمرهٔ انقلاب ما را تهدید به پوچی می‌کرد. آثار لنین و کمال مطلوب سوسیالیستی او برای ما منبعی تمامی ناپذیر از تفکر دیالکتیک خلاقه ، تئوری غنی و تیزبینی‌سیاسی‌است. تنها اوست که برای‌ما مثالی‌است فناناپذیرازتوان اخلاقی، آموزش همه‌گیر و از خودگذشتگی بی‌پروا به خاطر ملت و

سوسیالیسم. لنین در مغزها و قلبهای ملیونها انسان همچنان به زندگانی خود ادامه می‌دهد. علائق ما به بازنهاده‌های او و همهٔ موانعی را که رواقیون و جزمی‌ها برپا داشته بودند، ازبین برد، و خواست ما برای آنکه از متون اصلی بازماندهٔ او بیشتر دربارهٔ او آگاهی یابیم همراه با مشهود شدن پدیده‌های منفی در جامعهٔ ما افزایش یافت

بازنگرش به لنین، حزب و جامعه را دراین جهد بسیار ترغیب کرد ، تا توضیحات و پاسخهایی برای سؤالهایش بیابد . در این زمینه بویژه آثار لنین مربوط به آخرین سالهای زندگی‌اش توجه‌ها را به خود معطوف داشت. دراین مورد می‌توانم از تجربهٔ خودم گزارش‌دهم. در گزارشم به تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۸۳ که در جریان جشن یکصد وسیزدهمین سالگرد تولد لنین ایراد کردم، از یکی از آموزشهای او مدد جستم. سخن دراین باره گفتم که لازم است در برنامه‌ریزی، حسابرسی اقتصادی (۵)، همچنین درمورد سود بردن معقول از رابطه ـ پول ـ کالا و به‌کار گرفتن مشوقهای معنوی ومادی به نظم اقتصادی توجه گردد. شنوندگانم شوق زده از تکیهٔ من به افکار لنین مرا تشویق کردند. باردیگر احساس کردم که پژوهش ـ هایم بااحساس یاران حزبی‌ام و بسیاری از مردم ، که درباره مشکلات جدی نگرانند و صمیمانه آرزو دارند کاستیها را جبران کنند، انطباق دارد. درواقع نیز بسیاری از یاران حزبی من طرفدار این نظریه بودند که جامعهٔ ما نیاز به نوسازی و دگرگونی فوری دارد. لکن ـ مایل نیستم این موضوع را نگفته بگذارم ـ، گروهی از شنوندگان از گزارشم محظوظ نشدند. آنچنان خوش‌بینانه که در آن زمان بنابر نظر آنان لازم می‌آمد، نبود .

امروزه ما ادراکی عمیقتر برای درک آثار اخیر لنین داریم، که درمجموع وصیت سیاسی او را دربرمی‌گیرند، ما بهتر می‌فهمیم که چرا این آثار منتشر شدند . لنین در آن زمان انسانی به‌شدت بیمار

و عمیقاً نگران آیندهٔ سوسیالیسم بود . او خطرهای درکمین نشسته را مشاهده می‌کرد، خطرهایی که این سیستم نو را تهدید می‌کردند. ما هم باید این نگرانی را درک کنیم. او مشاهده می‌کرد که سو ـ سیالیسم با مشکلات عظیمی مواجه خواهد شد و او باید بر این مشکلات فایق آید، و آنچه را انقلاب بورژوازی از انجام آن ناتوان مانده بود، باید به انجام رساند. براین اساس باید کاربرد رویه ـ هایی را مد نظر داریم که به ظاهر با سوسیالیسم هنجارنمی‌نمایند یا لااقل از برداشت کلاسیک و همگان پذیرفتهٔ تکامل سوسیالیسم درپاره‌ای از موارد جدا می‌شوند.

دوران لنین درحقیقت بسیار مهم است. این دوران از این لحاظ بویژه آموزنده است، که دیالکتیک مارکسیسم لنینیسم‌را درمعرض اثبات می‌گذارد ، دیالکتیکی که نتیجه‌گیریهای آن همواره متکی بر تحلیل اوضاع جاری تاریخی است . بسیاری از ما مدتها قبل از اجلاسیهٔ آوریل درک کرده بودیم ، که همه چیز ، که با اقتصاد ، فرهنگ، دموکراسی ، سیاست خارجی ـ تمامی رسته‌ها ـ مرتبط است، باید از نو مورد قضاوت قرار گیرد . لکن مهم بود، که نظرات جدید به زبان معمول روزمره ترجمه شوند .

برنامه‌ای بادقت ازپیش آماده شده نه توضیحی پرتکلف

نظریهٔ تحول همراه با کلیهٔ مسائل مرتبط با آن گام بگام تکامل یافت . حتی قبل‌از اجلاسیه آوریل نیز گروهی از سران دولت و حزب تحلیلی جامع از وضع اقتصادی را آغاز کردند . این تحلیل مبنایی شد برای تنظیم اسناد پراسترویکا. متکی بر پیشنهادهای دانشمندان و متخصصین ، متکی بر تمامی توان روشنفکری، متکی به بهترین تفکر سیاست اجتماعی که کشور ما از آن برخوردار بود، ما اصولی را تدوین کردیم و سیاستی را طرح ریزی کردیم ، که

اجرای آن را بعدها برعهده گرفتیم .

بدین ترتیب انبوهی از نظرات خلاقه را گرد آوردیم. فقط بدین علت بود که در اجلاسیه آوریل ۱۹۸۵ قادر بودیم، برنامه‌ای کم و بیش با دقت تفکرشده، و دارای سیستمی مشخص را عرضه کنیم ، همچنین استراتژی دقیقی برای تکامل آتی کشورمان ، و برنامهٔ عمل‌کرد آن را توضیح دهیم. مشهود بود که با بزک و وصله کاری کاری از پیش نمی‌رفت، نیاز به بازسازی عمومی بود . همچنین واضح بود که بیش‌از این نمی‌توان منتظر ماند ، چون زمان زیادی ازدست رفته بود .

نخستین مسأله‌ای که بایستی بدان توجه کنیم این بود که چگونه می‌توان وضع اقتصاد را بهبود بخشید و گرایشهای‌نامطلوب این بخش را متوقف ساخت یا اصلاح کرد. طبیعتاً نخست بایستی بیش‌از هرچیز نظرمان را به‌این نکته معطوف داریم، که باید نظم بیشتری در اقتصاد پایدار سازیم، نظام را تشدید کنیم ، و سطح تشکیلاتی را بالا بریم ، قبول مسؤلیت را تقویت کنیم، وبخشهایی را از میان برداریم، که در آنها عقب ماندگی مشهود بود . آنچه‌مربوط به این قسمت می‌شود، مقدار زیادی کار به انجام رسیده است، اما هنوز مقدار زیادی کار باید انجام شود. آن‌گونه که انتظار می‌رفت، نخستین نتایج عیان شده است. نرخ رشد اقتصادی دیگر نزولی نیست، و حتی گرایش صعودی نیز دارد. طبیعتاً برایمان آشکاربود که این وسایل به تنهایی اقتصاد را به دوران رونق شکوفا نخواهند رساند. می‌دانستیم که اولویتهای واقعی را باید جای دیگر جست : در تجدید تشکیلات عمقی و ساختاری اقتصاد، در تجدید بنای بنیانهای مادی، در تکنولوژی جدید ، در تغییر سیاست سرمایه ـ گذاری و کیفیت‌بالاتر رهبری اقتصادی، به یک کلام: در تسریع پیشرفت علمی و فنی .

مسلم این رویدادی اتفاقی نبود ، که نخستین گامی که رهبری

جدید شوروی پس‌از جلسه آوریل برداشت، طرح این مسائل در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک‌پ‌ش‌س‌یو) در ژوئیهٔ ۱۹۸۵ بود. این بحث نظیر بحثهایی نبود که ما سالهاست بدان عادت کرده بودیم. فراوان انتقاد شد . انتقادهایی تند وپرشور. لکن قسمت اعظم بحث دراین زمینه بود که راههای مشخص و کارآمد بیابیم ، که ما را به‌تقویت اقتصاد ملی و بهبود نرخ رشد اقتصادی برسانند. در همان سال در بخشهای مهم علوم و تکنولوژی برنامه‌های استوار و فراگیر آماده شد که هدفشان این بود که اقدامی کارساز انجام شود تا بتوان تا پایان قرن به سطح پیشرفت جهانی رسید .

دراقع ما اینک سیاست سرمایه‌گذاری ــ و سیاست زیربنایی جدیدی را اجرا می‌کنیم. نقطهٔثقل این سیاست به‌کارگیری تجهیزات تکنیکی جدید به جای ایجاد تأسیسات صنعتی جدید است ، تا ذخایرمان را صرفه جویانه مصرف کنیم، و کیفیت محصولاتمان را به نحوی بارز بهبود بخشیم. تکامل بهره برداری از معادن‌را همچنان بادقت زیاد دنبال می‌کنیم، اما در تأمین اقتصاد از لحاظ مواد خام، مواد سوختی و نیروی برق اینک استفاده از تکنولوژی با مصرف انرژی کمتر ارجح شناخته شده است.

برنامهٔ ویژه‌ای برای نوسازی صنایع ماشین سازی آماده شده است، کاری که تاکنون ازآن غفلت شده بود. دراین برنامه تجدید نظر کامل در تولید محصولات تکنیکی و نزدیک شدن به سطح تولیدات جهانی تا اوایل دههٔ نود پیش بینی شده است. و طبیعتاً تغییرات بنیانی مکانیسم اقتصادی را نیز دربر می‌گیرد ، آن سان که اکنون ازآن آگاهیم، چنین تغییری با درنظر داشتن هدف جهشی در پیشرفت تکنولوژی و رسیدن به کارآیی بالاتر اقتصادی امری است لازم.

این مسائل چنان دارای اهمیت است که در ادامهٔ مطالب این کتاب بیش‌از یک بار بدان باز خواهیم گشت. طبیعتاً اقتصاد توجه

اصلی مارابه خود معطوف می‌داشت، ودرآینده نیزچنین خواهدبود. لکن درعین‌حال مترصدیم که محیط معنوی وروانی جامعه رادگرگون‌ـ کنیم. حتی دردهۀ هفتاد نیز بسیاری از مردم درک کردند که بدون تغییر بی‌محابای تفکر در فراگرد روانی جامعه ، در تشکیلات کار ، درروبۀ کار ودر روش کار نمی‌توان خواه درون حزب، خواه در دستگاه اداری، یا درمجتمعها باشد، پیش‌رفتی‌داشت. تغییرات ظاهر شدند: درکمیتۀ مرکزی ودرمناطق وهمچنین درسایر نهادها. درتمامی سطوح لازم شد که پرسنل جابجا شود . افراد جدیدی ، که برتغییر موضع آگاهی داشتند، و نظریاتی دربارۀ آنکه چه باید کرد وچگونه باید کرد ارائه می‌دادند، پستهای مهم را اشغال‌کردند.

تخطی از اصول عدالت سوسیالیستی بی‌رحمانه پیگیری‌می‌شد، بدون توجه به اینکه چه کسی خاطی است. سیاست فضای بازاعلام شد. هرکس از مسؤلین حزب ــ، دولت ــ، یا ارگانهای اقتصادی و تشکیلات عمومی بود، و وظایف خود را دربرابر عموم انجام می‌داد، مجاز بود که نظر خود را بیان دارد، بازتابهای خلاف عدل و ممنوعیتها از میان برداشته شدند.

ما به نتیجه‌ای مهم رسیدیم : اگر عامل انسانی را فعال نسازیم، یعنی، اگر علائق گونه‌گون انسانها ، علائق همبستگیهای کارگری، علائق ارگانهای عمومی و گروههای اجتماعی متعدد را مورد توجه قرار ندهیم، و اگر به انسانها متکی نشویم و آنان را فعال نسازیم ، و به همکاری سازنده ترغیب‌شان نکنیم، هرگز توفیق نخواهیم یافت، که حتی یکی از وظایفی را که برای خود تعیین کرده‌ایم به‌انجام رسانیم، چه رسد به اینکه اوضاع را در کشور تغییر دهیم.

از زمانی بس دور برای این جملۀ لنین ارج فراوان قائل‌بوده‌ام: سوسیالیسم نیروی خلاقۀ توده‌هاست . سوسیالیسم یک طرح تئوری استقرائی نیست ، که براساس آن جامعه به دو گروه تقسیم

شود: به گروهی که فرمان داده‌اند، و گروهی که فرمان می‌برند. من شدیداً با چنین برداشت ناهنجار و منطبق با نمونه‌ای از سوسیالیسم مخالفم.

انسانها با تمامی تفاوتهای خلاقهٔ خود تاریخ را ساخته‌اند. بنابراین نخستین وظیفهٔ تحول ـ ارتباطی صرفنظر نشدنی و راهی برای حصول توفیق ـ، این است که انسانهایی را «بیدار سازیم» که «به‌خواب رفته‌اند» آنان را فعال سازیم، علاقمند کنیم و به جایی بکشانیم که هرفرد احساس کند که در خانه‌اش، در مؤسسه‌اش، در اداره‌اش، یا در انستیتواش آقاست. این امری است بسیار مهم.

پیوسته ساختن فرد به تمامی فراگردها مهمترین جنبهٔ کاری است که ما انجام می‌دهیم. پراسترویکا بایستی «بوتهٔ امتزاج» اجتماع و بیش‌از همه افراد جامعه گردد. بایستی ما را به جامعه‌ای نو رهنمون گردد. بدین جهت وظیفه‌ای‌که برعهده گرفته‌ایم ازاینچنین اهمیتی برخوردار است. این وظیفه‌ای بسیار مشکل است، اما هدف ما ارزش این تلاش را دارد.

هرچه انجام می‌دهیم، ممکن است به نحو متفاوت تفسیر و ارزیابی شود. دراین باره داستانی قدیمی بیانگر است: مسافری به چند نفر رسید که در کار ساختمان بنایی بودند و از یکی پس‌از دیگری پرسید: «چه می‌سازید؟» اولی خشمگین پاسخ داد: «مگر نمی‌بینی از صبح تا شام این سنگهای لعنتی را حمل می‌کنیم ...» دیگری روی زانوها نشست. مغرورانه صدا را در گلو انداخت وگفت: «نگاه کن، ما یک معبد می‌سازیم!» وقتی انسان هدفی بزرگ برابر چشم داشته باشد ـ معبدی درخشان بر تپه‌ای سبز ـ، دراین‌صورت سنگهای سنگین سبک می‌نمایند، و کار شاق مبدل به تفریح می‌شود.

برای آنکه بهبودی را عملی سازیم، باید کمی کار کنیم. ازاین اصطلاح خوشم می‌آید: کمی سخت‌تر کار کنیم. برای من این یک

شعار نیست ، بلکه یک رویهٔ اصولی ، یک مشرب است . هر وظیفه‌ای را که انسان برعهده می‌گیرد ، بایستی با تمامی وجودش در انجام آن کوشا باشد، با تمامی فهم خود آن را درک کند. تنها دراین صورت است که کمی سخت‌تر کار کرده است .

انسانی بی‌جربزه کمی سخت‌تر کار نخواهد کرد. برعکس در برخورد با مشکلات تسلیم خواهد شد ، مشکلات بر او مسلط می‌شوند . لکن وقتی کسی در اعتقادهای خود پابرجا باشد ، در دانش خود از استحکام برخوردار باشد، به یک کلام: آنکه ازدرون نیرومند است، اجازه نخواهد داد که اورا ازپا درآورند . برابر هر توفانی سرسخت خواهد ماند. این را ما از تاریخمان آموخته‌ایم.

امروز وظیفهٔ اصلی ما این است که یکایک افراد را از درون نیرومند سازیم ، احساسش را محترم بداریم و او را ازنظر اخلاقی تقویت کنیم. کوشا هستیم تا از تمامی بهره‌دهی معنوی جامعه و از تمامی امکانات فرهنگی سود بریم ، و جامعه‌ای از انسانهای فعال شکل دهیم، انسانهایی منصف، باوجدان و از نظر معنوی غنی. هر فرد باید بداند و احساس کند که خدمات او مورد نیاز است ، که احترام او مصون است و با او بااطمینان و محترمانه برخورد خواهد شد . اگر همهٔ اینها را درک کند، آنگاه قادر به نمایان ساختن کارآمدی خود خواهد بود .

طبیعتاً پراسترویکا در هرمورد به نحوی تأثیر می‌گذارد ، بسیاری را از زندگانی آرام و کم تحرک خود محروم می‌سازد. فکر کنم دراین جا مناسب خواهد بود که توجهٔ خواننده را به یکی از نشانه‌های بارز سوسیالیسم جلب کنم. سخن از معیار بالای تأمین اجتماعی در جامعه ما می‌گوییم . از یک طرف این توفیقی است واز جملهٔ دست‌آوردهای مهم ماست، و از طرف دیگر گروهی را به زندگانی انگلی اغوا می‌کند .

در جامعهٔ ما عملا بیکاری وجود ندارد . این وظیفهٔ دولت است

که برای اشتغال همگان اقدام کند. فردی هم که به علت تنبلی یا عدم رعایت نظم کار اخراج می‌شود، باید کار دیگری به او واگذار شود . از این گذشته یکسان سازی دستمزدها از جمله نشانه‌های زندگانی روزانهٔ ماست. حتی یک کارگر بدهم آنقدر دریافت می‌دارد که بتواند بدون نگرانی به زندگانی‌اش ادامه دهد. اطفال یک انگل به‌تقدیر خودشان واگذار نمی‌مانند. مبالغ هنگفتی دراختیار صندوق اجتماعی گذاشته شده است، تا از محل آن انسانهایی کمک دریافت دارند که بدان نیاز دارند. از همین صندوق هزینه‌های کودکستانها یتیم خانه‌ها، خانه‌های جوانان پیشگام (٦)، و نهادهای دیگرتأمین می‌شود، نهادهایی که به اطفال این امکان را عرضه می‌دارند، تا ورزش کنند یا به فعالیتی خلاقه بپردازند . خدمات پزشکی مجانی است. تعلیم وتربیت هم مجانی است. انسانها از تغییرات ناگهانی در زندگانی‌شان مصون‌اند، و ازاین بابت ما به خود می‌بالیم .

لکن ما شاهد هستیم که انسانهایی غیرموجه کوشا هستند تا از این امتیازات سوسیالیسم سوء استفاده کنند، اینان فقط حقوق خود را می‌شناسند، اما نمی‌خواهند دربارهٔ وظایف خود چیزی بدانند . اینان کارگران بد، از زیر کار دررو و مدام مست‌اند . اقلیتی کوچک قوانین جاری و ضوابط مورد عمل را به سود خود تفسیر می‌کنند. این اشخاص به جامعه مختصری بیش نمی‌دهند ، اما به‌رغم آن توفیق می‌یابند ، تا هرآنچه ممکن باشد و حتی آنچه به نظر ناممکن است، از جامعه دریافت دارند ، اینان از درآمدهایی زندگی می‌کنندکه حاصل کار آنان نیست. سیاست دگرگون‌سازی‌این مسائل را تصحیح خواهد کرد. ما بار دیگر اصل سوسیالیسم را به طور کامل معتبر خواهیم ساخت: «هرکس منطبق با توانایی‌های خود، هرکس منطبق با کار خود.» و برای استقرار تأمین اجتماعی برای عموم ، حقوق متساوی برای عموم، یک قانون برای همگان ، یک ضابطه برای همگان و مسؤلیت شخصی حداکثر برای هرفرد ،

کوشش خواهیم کرد. تنها گروهی که از این تغییرات ناخشنودند ، کسانی هستند که معتقدند، آنچه را بدان نیاز دارند، هم‌اکنون دراختیار دارند. بنابراین چرا باید تجدید تفکر کنند؟ اما آنکه وجدان دارد و به رفاه ملتش دل بسته است، نمی‌تواند ـ ونمی‌باید ـ این چنین استدلال کند. بویژه وقتی‌که دراثر افشاگری ظاهر گردد که کسی از امتیازاتی غیرقانونی برخوردار است. ما بیش‌از این نمی‌توانیم رخوت را تحمل کنیم .

مسأله را بدین صور تطرح کنیم: کارگران و مدیران مؤسسه، رانندگان تراکتور ، روزنامه نگاران و سیاستمداران ـ هریک دلیلی دارد تا دربارهٔ روش کار خود و رویهٔ کار خود ازنو تفکر کند، هریک بایست رفتار خود را با نظر انتقادی بررسی کند . ما این وظیفه را تعیین کرده‌ایم ، تنبلی و محافظه‌کاری را از میان برداریم ـ وهرکس را بنابر احساس خودش تحریک می‌کنیم . نزد بسیاری عصب مرکزی را یافته‌ایم ـ اینان اکثریت‌اند. لکن پاره‌ای از افراد عکس‌ـ العملی منفی نمایان ساختند ، بویژه آن کسانی که خوب می‌دانستند که باید طرح قدیمی را محکم بچسبند. ما نیز باید از نو بیازماییم که آیا بنابر ندای وجدانمان زندگانی می‌کنیم و رفتار می‌کنیم ؟ در بعضی ازموارد از راهمان منحرف شده‌ایم و ضوابطی را پذیرفته‌ایم که برایمان بیگانه‌اند، مصرف گرایی تنگ نظرانهٔ ما یکی از این موارد است. زمانی که بیاموزیم که بهتر کار کنیم، و رفتاری شرافتمندانه‌تر و بهتر داشته باشیم ، می‌توانیم روش زندگانی واقعاً سوسیالیستی را هم بیابیم.

لازم است که به پیش بنگریم . به حد کافی از تجربهٔسیاسی، افق تئوری و جسارت برخورداریم تا بتوانیم توفیق یابیم و آن را ضمانت کنیم، تاآنکه پراسترویکا با معیارهای اخلاقی والای سو ـ سیالیسم تطابق یابد.

نیاز به تشکیلاتی عمومی ، گروههای تولید و اتحادیه‌های

هنری سالم و پویا ، و فعال خواهیم داشت، نیاز به فعالیتهای تازه از جانب توده ملت و باز فعال سازی کسانی داریم که فراموش شده‌اند . به بیان مختصر ، ما نیاز به روند دموکراسی همه‌گیر در تمامی سطوح جامعه داریم . این روند دموکراسی ضمانت مهمی خواهد بود، تا فراگرد فعلی همچنان ادامه یابد .

امروزه می‌دانیم که بسیاری از این مشکلات قابل اجتناب می‌بود، اگر فراگرد دموکراسی در کشورمان به صورتی عادی ادامه یافته بود . اینک خطی را دنبال خواهیم کرد ، که فقط با تکامل ریشه‌ای شکلهای دموکراسی، که در سوسیالیسم وجود دارد ، و با گسترش خودگردانی بتوانیم به پیشرفت در تولید ، در دانش و تکنولوژی همچنین در هنر و فرهنگ و در تمامی گسترهٔ جامعه دست یابیم . تنها ازاین راه می‌توانیم نظم آگاهانه‌ای را برقرار داریم . پراسترویکا خود نیز فقط بر بنیانی دموکراسی امکان‌پذیر است. چون ما وظیفهٔ خود می‌دانیم که با فعال ساختن انسانها امکانات سوسیالیسم را توسعه دهیم و مورد استفاده قرار دهیم ، بنابراین نمی‌توان جز راه دموکراسی، همبسته با مکانیسم‌اقتصادی دگرگون شده ومدیریت اقتصادی که پدیده‌های اصلی تشدید نقش همبستگیهای کارگری را شامل باشد ، راه دیگری را طی کرد. وچون نقطهٔ ثقل را تکامل دموکراسی سوسیالیسم می‌دانیم ، این است که تا بدین حد به جو معنوی ، درک عمومی و سیاست اجتماعی فعال توجه داریم . بدین طریق می‌خواهیم عامل انسانی را تقویت کنیم.

در غرب لنین را مدافع دولت سالاری خودکامه می‌نمایانند . این‌گونه نگرش نشانه‌ای است از ناآشنایی کامل از لنینیسم و در موارد بسیار حکایت از خواست آگاهانه برای مسخ این نظرات دارد. درحقیقت بنابر نظر لنین سوسیالیسم و دموکراسی از یک ـ دیگر تفکیک ناپذیرند. از طریق دست یابی به آزادیهای دموکراسی توده‌های کارکن به قدرت می‌رسند. و تنها تحت این شرط که

دموکراسی گسترده شود، مـی‌توانند قدرتشان را پایدار سازنـد و استحکام بخشند . لنین دراین باره تفکر جالب دیگری را نیز بیان داشته است: هراندازه وظیفه‌ای که برعهده گرفته‌ایم وسیعتر باشد، و هراندازه تحولی که می‌خواهیم عملی سازیم عمیقتر باشد، بیشتر بـاید در بیدار ساختن علائق و طـرفدار ساختن آگاهانه دیگـران کوشش کنیم، باید مدام ملیونها و فوق ملیونها انسان را برای‌قبول آن متقاعد سازیم. بـه سخن دیگر : وقتی کـه ما تحولی بنیانی و گستـرده را مـی‌خواهیم عملـی سازیم، مـی‌بایست تمامـی توان دموکراسی را فعال سازیم .

مهم است که ما ازنظر سیاسی چنان رفتار کنیم ، که توده‌هـا پذیرا گردند، و آمـادگی تعویض دنده را هـم داشته باشیم ، تـا بتوانیم از نظرات، عقاید و نصایح تودهٔ ملت به موقع استفاده‌کنیم. توده‌ها به بسیاری از موضوعات جالب و مفید توجه می‌دهند که از «بالا» در تمامی موارد به روشنی درک نمی‌شوند. بنابراین باید به هرقیمت خود را از این رفتار برحذر داریم که در مواجه با آنچه مردم مـی‌گویند ، با نخوت عکس‌العمل نشـان دهیم. در نهـایت توفیق پراسترویکا به یقین منوط خواهد بود ، به رفتاری که انسانهـا در برخورد با آن نمایان خواهند ساخت .

بنابراین این تنها تئوری نبود، بلکه واقعیت فراگرد زمان حال هم بود ، که ما را برآن داشت تا برنامه‌هایی برای دگرگونی فراگیر دموکراسی در زندگانی عمومی آماده و اجرا کنیم ، برنامه‌هایی کـه در ژانویه ۱۹۸۷ در اجلاسیه کمیتهٔ مرکزی (کـ‌پ‌دس‌یو) ارائه شد.

دراین اجلاسیه عمیقاً کوشیدیم تا بنیان دموکراسی اتحـاد شوروی را تقویت کنیم، خود گـردانی را متکامل سازیم، بـی‌پرده سخن گفتن را در تمامی شبکهٔ اداری بگسترانیم . اکنون مشاهـده می‌کنیم که چسان این محرکه بر ملت تأثیر برجا گذاشت. درهریکـ از تعاونیها ، درهریکـ از تشکیلات عمومی و حزبی تغییراتی عملی

شد . اینک فضای بازتر، کنترل واقعی از «پایین» همچنین ابتکار بیشتر و شوق فعالیت بیشتر نزد کارگران جزیی از زندگانی ما شده است.

فراگرد روند دموکراسی در برنامهٔ پراسترویکا در مجموع و اهداف آن مشوقی بود و جامعهٔ ما را به درک بهتر مسائلمان رامنمایی کرد. این فراگرد به ما فرصت می‌دهد، تا مسائل اقتصادی را در سطحی گسترده‌تر مورد توجه قرار دهیم و برنامه‌ای برای رفورم بنیانی اقتصاد آماده سازیم . مکانیسم اقتصادی اینک درساختار عمومی جامعه که اکنون بر اصول بازسازی شدهٔ دموکراسی متکی است، جاگرفته است .

این را در ژوئیه ۱۹۸۷ در اجلاسیه کمیتهٔ مرکزی (ک‌پ‌دس‌یو) عملی کردیم، زمانی که «شرایط اصلی تحول اساسی مدیریت اقتصادی» را از تصویب گذراندیم، برنامه‌ای که شاید مهمترین و بنیانی‌ترین برنامهٔ رفورم اقتصادی از زمان اجرای سیاست‌اقتصادی جدید لنین در ۱۹۲۱ باشد. محتوای رفورم اقتصادی تازه جابجایی نقطهٔ ثقل از روش مدیریت اقتصادی بیشتر اداری ، به روش مدیریت اقتصادی بیشتر اقتصادی است. درضمن خواهان‌دموکراسی گستردهٔ مدیریت اقتصادی، و فعال کردن عامل انسانی در تمامی بخش‌ها نیزمی‌باشد .

این رفورم براساس توسعه شدید استقلال مؤسسات و تعاونیها ، و پذیرش اصول حسابرسی به طور وسیع و تأمین مالی از منابع خودی اتکاء دارد . از این گذشته برای همبستگیهای کارگری حقوقی متناسب منظور شده است. اکنون برای کارآمدی مدیریت مؤسسه و حاصل عملکرد آن به‌طور کامل همبستگیهای کارگری مسؤل‌اند. سود بری هر همبستگی کارگری ارتباط صحیح با کارآمدی آن خواهد داشت .

دراین ارتباط و منطبق با علائق مؤسسات ، تجدید تشکیلات

رهبری مـرکزی اقتصاد عملی خواهد شد . مـا رهبری مرکزی را از وظایف خاص مؤسسات در مدیریت مؤسسات رها می‌سازیم وبدین نحو به آن فرصت می‌دهیم، تا وقت خود را صرف مسائلی کند که برای استراتژی رشد اقتصادی دارای اهمیت فراوان هستند . بـرای عملی ساختن این برنامه ، رفورمی جدی و بنیانی را در بخشهای زیر اجرا کرده‌ایم: برنامه ریزی، قیمت گذاری ، تأمین مالی ــ ومکانیسم تأمین اعتبارات ، شبکهٔ تأمین مواد اولیه ــ و تولیدات تکنیکـی ، توزیع پیشرفتهای تکنولوژی و علمی، بخش کار و مسائل اجتماعی. هدف این رفورمها این است کـه طی دو یـا سه سال آینده به‌جای رهبری اقتصادی بیش‌از حد متمرکز، که متکی بر فرامین عمل‌میکند، روشی مورد عمل قرار گیرد که آمیزه‌ای از تمرکز دموکراسی و خود-گردانی باشد.

تصویب اصول اساسی در زمینهٔ تحول روش رهبری اقتصادی گامی عظیم در اجرای برنامهٔ پراسترویکا بود . پراسترویکا اینک تمامی بخشهای زندگانی عمومی را عملا دربر میگیرد . طبیعتاً تصور ما از محتوا، روش و اشکـال پراسترویکا مـدام تکامل مـی‌یابد ، روشنتر می‌شود و بعدها تصحیح می‌شود. این امری است اجتناب‌ناپذیر و ناشی از طبیعت آن است. ما با فراگردی زنده سر و کـار داریم. بدون تردید این تغییرات مشکلات سختی را عیان خـواهند ساخت، که به نوبهٔ خود نیاز به راه حلهای غیرمعمول خواهندداشت. لکن برداشت کلی از پراسترویکا در مجموع، برای ما روشن است ، نه فقط در هسته ، بلکه درهریک از قسمتهای آن .

پراسترویکا به مفهوم این است که بر حالت سکون فایق آییم، همهٔ آنچه را که ترمز کننده است، ازمیان برداریم ، مکانیسمی مؤثر و قابل اعتماد بـرای تحرک تکامل اجتماعـی اقتصادی خلق کنیم و بدان تحرکی بزرگ دهیم.

پراسترویکا به مفهوم ابتکار توده‌هاست، تکامـل دموکراسی

بر بنیانی گسترده ، خودگردانی سوسیالیستی، ترغیب کارابتکاری و خلاقه ، تقویت نظام و رعایت نظم ، فضای بازتر ، انتقاد وانتقاد از خود در کلیهٔ بخشهای جامعه ، محترم دانستن فرد در بالاترین حد و حفاظت از حیثیت فردی است .

پراسترویکا به مفهوم تکامل عمقی اقتصاد اتحـاد شوروی در مجموع است، به مفهوم برقراری مجدد و تکامل اصولی تمرکز دموـ کراسی در رهبری اقتصادی، بـرقراری روشهای عمومی اقتصادی ، صرفنظر کردن از مدیریت فرمانروا و روشهای اداری است، همچنین ترغیب برای نوسازی وروحیهٔ مدیریت سوسیالیستی درکلیهٔ سطوح است .

پراسترویکا به مفهوم گرایش به روشهای علمی، و اینتوانایی است که هرابتکاری را بر بنیانی استوار و علمی پابرجا سازیم. از این گذشته بدین مفهوم است که دستآوردهای انقلاب علمیـ فنی با اقتصاد برنامه‌ای تلفیق گردد .

پراسترویکا بدین مفهوم است که تکامل مرجح بخشهایـی از اقتصاد مورد نظر است، که اهداف آنها تأمین مدام درحال بهبـود نیازهـای ملت اتحـاد شوروی بـرای فراهـم شدن شرایط مطلوب زیست ، کار، استراحت، تعلیم و تربیت و خدمات پزشکی باشد، هدف آنها تلاش مداوم برای غنی سازی فرهنگی و معنوی ، بـرای آموزش فرد و جامعه در مجموع باشد.

پراسترویکا به‌مفهوم رهایی جامعه از تضییع سلوک سوسیاـ لیستی ، و عملی ساختن قاطعانهٔ عدالت سوسیالیستی است. ازاین گذشته به مفهوم یکسان سازی کلام و عمل، حقوق و وظایف است. به مفهوم ارزشیابی کاری است که شرافتمندانه و باکیفیت خـوب انجام شده باشد، و برطرف کردن گرایش یکسان سازی برخوردار شدن از استراحت و کالای مصرفی است .

امروز ما پراسترویکا را اینچنین می‌بینیم . وظیفهٔ خـود را ،

موجودیت و محتوای کارمان را در دورانهای آتی در آن مشاهده می‌کنیم. مشکل است که اینک بگوییم ، این دوران چه مدت به‌طول خواهد انجامید . طبیعتاً طولانیتر از دو یا سه سال خواهد بود . آماده‌ایم ، جدی، باشور و با پشتکار کار کنیم، تا کشورمان را تا پایان قرن بیستم به سطحی متعالیتر برسانیم .

اغلب از ما سؤال می‌شود ، با پراسترویکا می‌خواهیم به چه چیز برسیم و هدف نهایی ما چیست. برایمان مشکل است که پاسخی منجز بدهیم. منطبق با روش ما نیست تا پیشگویی کنیم. نمی‌توانیم تمامی عناصر ساختمانی بناء اجتماعی را که در جریان پراسترویکا قرار است آن را بنا کنیم ، از پیش تعیین کنیم .

لکن در اصول، تا بدین حد می‌توانم بگویم ، برایمان هدف نهایی پراسترویکا روشن است: نوسازی عمیق تمامی بخشهای زندگی در شوروی ، خلق مدرنترین شکل تشکیلاتی در جامعهٔ سوسیالیستی، بهره‌گیری کامل از ویژگی انسان دوستی نظام اجتماعی ما در تمامی وجوه ـ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی.باردیگر تأکید می‌کنم: پراسترویکا یک روشنگری ناگهانی یا یک الهام نیست. زندگانی‌مان را دگرگون ساختن به‌این مفهوم است ، که به نیاز برای نوسازی و تسریع تکامل عینی بنگریم . و آگاهی ازاین نیاز در قلوب اجتماع ما متظاهر شده است. موجودیت پراسترویکا ناشی از این واقعیت است، که سوسیالیسم و دموکراسی را به هم پیوند می‌زند، و برداشت لنینیسم از بنای سوسیالیسم را چه در تئوری و چه در عمل دنبال می‌کند. این است پراسترویکا که از آن روح انقلابی اصیل با خصوصیت فراگیر آن نشأت می‌گیرد.

هدف ارزش تلاش را دارد. و ما براین اعتقادیم ، که با کوششمان خدمتی شایان درزمینهٔ پیشرفت اجتماعی بشریت انجام خواهیم داد .

سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر

پراسترویکا با سوسیالیسم در یک سیستم واحد همبسته است . این جهت مسئله به تفصیل بحث می‌شود ، بویژه در خارج کشور. توضیحات ما دربارهٔ پراسترویکا ، اگر به تفصیل مورد توجه قرار نگیرد ، نمی‌تواند کاملا روشن باشد.

آیا پراسترویکا بدین مفهوم است که ما سوسیالیسم را ، یا لااقل پاره‌ای از اصول آن را کنار می‌گذاریم ؟ بعضی این سؤال را با امید فراوان و دیگران با نگرانی فراوان مطرح می‌کنند.

در غرب کسانی هستند که می‌خواهند به ما بیاموزند ، که سوسیالیسم گرفتار بحرانی عمیق است و جامعه ما را به بن بست کشانیده است. لااقل تحلیل انتقادی ما را از اوضاع در سالهای هفتاد و سالهای نخست دههٔ هشتاد ، چنین تفسیر می‌کنند . آنان می‌گویند که تنها یک راه مفر برایمان باقی مانده است: روشهای سرمایه‌داری را در رهبری اقتصادی و نمونهٔ رویه‌های اجتماعی آن سیستم را بپذیریم و خود را به سرمایه‌داری نزدیک کنیم .

به ما می‌گویند، در محدودهٔ سیستم ما، پراسترویکا به هیچ کجا نخواهد رسید. می‌گویند ، باید این سیستم را دگرگون سازیم، و ازیک سیستم اجتماعی سیاسی دیگر روشهارا قرض بگیریم . و اضافه می‌کنند که احتمالا اگر اتحاد جماهیر شوروی این راه را انتخاب کند و از راه سوسیالیسم خود را کنار بکشد، نزدیکی روابط با غرب عملی خواهد شد. حتی تا آنجا پیش می‌روند که ادعا کنند، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اشتباهی بیش نبوده است، که موجب شده است کشور ما را از پیشرفت اجتماعی جهان جدا اندازد.

برای آنکه به تمامی شایعات و سوداگریهایی پایان داده شود که در غرب افکار را به‌خود مشغول داشته است، مایلم باردیگر مؤکداً تأیید کنم که رفورمی که ما آن را عملی می‌سازیم، منطبق‌است با راه سوسیالیستی ما نه در برون سوسیالیسم، بلکه در درون

سوسیالیسم ما پاسخ سؤالهایمان را می‌جوییم، سؤالهایی که برابرمان قرار می‌گیرند . توفیقهایمان را، و همچنین اشتباهاتمان را براساس معیارهای سوسیالیسم ارزیابی می‌کنیم. آن کسانی که امید دارند، که ما از راه سوسیالیستی‌مان منحرف شویم، به تلخی خلاف انتظارشان روی خواهد داد. هر جزیی ازبرنامهٔ پراسترویکای ما ــ و طبیعتاً برنامهٔ ما در مجموع ــ براساس اصل سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر متکی می‌باشد .

سوسیالیسم بیشتر به‌معنی تحرک بیشتر ، شوق و خلاقیت تلاش‌ها، تشکیلات منظمتر، قانون و ضابطه ، دانش بیشتر، رهبری اقتصادی رویه‌گرا ، مدیریت مبتکر و کارآمد، همچنین زندگانی‌بهتر و غنیتر ملت است .

سوسیالیسم بیشتر به معنی دموکراسی بیشتر ، فضای بازتر و همبستگی درامور جاری روزانه ، فرهنگ بیشتر و نگرش بشر ــ دوستانه در تولید، روابط اجتماعی و شخصی بین انسانها ، احترام بیشتر و حیثیت شخصی فرد است. سوسیالیسم به مفهوم ملی ــ گرایی و تکاپو برای رسیدن به کمال مطلوبها، علائق فعال ملت و امور داخلی کشور و تأثیر مثبت درامور بین‌المللی است .

به سخن دیگر: بیش‌از همه به مفهوم آن چیزی است که موجودیت سوسیالیسم را مسجل می‌سازد ، و اصول تئوری آن را شامل می‌شود که به صورت ساختار اقتصادی اجتماعی تشخص خود را نمایان می‌سازد .

ما همچنان به سوی سوسیالیسم والاتر پیش خواهیم رفت ، نه آنکه از آن دور شویم. این را باصداقت کامل می‌گوییم و نه برای آنکه ملتمان را، یا دنیارا بفریبیم . هرامیدی ، مبتنی بر اینکه ما خواستار اجتماعی جز اجتماع سوسیالیسم می‌باشیم و به جبهه دیگر رو خواهیم کرد، غیرواقعی است و بی‌فایده . اشخاصی درغرب که از ما انتظار روگردانی از سوسیالیسم را دارند ، خلاف

انتظارشان روی خواهد داد . موقع آن رسیده است که این واقعیت را درک کنند . مهمتر این است کــه روابط عملی خود را با اتحــاد جماهیر شوروی براساس همین واقعیت توسعه دهند.

اما میل ندارم موجب بدفهمی شوم: وقتی، ملت شوروی ، بــه سوسیالیسم پایبند مانده است (در بــالا تذکر دادم به چه علت) ، بدین مفهوم نیست که برداشتمان را می‌خواهیم به دیگری تحمیــل کنیم. هرکسی می‌تواند در انتخاب راه خود تصمیم گیرد . تــاریخ همگان را به راه راست خواهد کشاند . برای تعدادی از شخصیتهای آمــریکا ـ سایروس ونس، هنری کیسینجر و دیگــران ـ تــوضیح داده‌ام که ما امروز بیش‌از هــرزمان دیگر بدین باور پــایبندیم که بادگرگونی سیاست مربوط به‌زیربنای اقتصادی بسیار سهلترکارها را از آنچه در شرایط اقتصاد خصوصی امکان پذیر است ، انجــام خواهیم داد، البته این بدان معنی نیست، که ما مشکلاتی نداریم

خواهــان سوسیالیسم بیشتر، و بنابراین دموکراسی بیشتر هستیم. بنابر ادراک ما از مشکــلات مشهود شده در دهۀ هفتاد و اوایل دهۀ هشتاد به هیچ وجه نمی‌توان بحران جامعۀ سوسیالیستی و سیستم سیاسی مرتبط بــا آن‌را استنباط کــرد. علل این بحران بیشتر عدم قــاطعیت در کــاربرد اصول سوسیالیسم بوده است . به‌خاطر روی گردانی از این اصول، وتغییر ماهیت آنها بوده است که در شرایط ویژۀ تاریخی در مراحل نخستین تکامل سوسیالیسم بروز کرده‌اند.

برعکس: سوسیالیسم به عنوان یک جامعۀ جوان ، به‌عنوان یک روش زندگی با امکانات گستردۀ خود ، که هنوز به‌طور کامــل بهره‌برداری نشده است، امکانی است برای ادامۀ تکامل که مسائل بنیانی ناشی از تکامــل اجتماع فعلی را به یاری علم، تکنولوژی ، اقتصاد، فــرهنگ و پیشرفت معنوی و رفتــار اجتماعی فــرد، حل می‌کند. در راهی که کشور ما از اکتبر ۱۹۱۷ به بعد طی کرده است،

مشکلات متعدی نمایان شد . تکاملهای هیجان‌انگیز و کاری طاقت ــ فرسا برسر راه بود، اما پیروزیهای بزرگ و دست‌آوردهای فراوانی نیز حاصل شد .

آموزش از تاریخ

منطبق با واقعیت‌است، وقتی گفته شود که تکامل پس‌ازانقلاب مراحل مشکلی را گذرانده است ، که قسمت اعظم آن علتش دخالت خشن امپریالیسم درامور داخلی ما بوده است. براین امر اشتباهات سیاسی، و برآوردهای غلط نیز مـزید برعلت شده است . وباوجود این: **اتحـاد شوروی** پیشرفت کرد، و اجتماعی خلق شد کـه در آن انسانها با اعتماد به آینده می‌نگریستند. یک ناظر بی‌طرف ، تـا آنجا که برای حقیقت اهمیت قائل باشد، باید اذعان کند که تاریخ **اتحـاد شوروی**،درمجموع تاریخ پیشرفتی تردیدناپذیر است، به‌رغم تمامی زیانها و ضربه‌های وارده و اشتباهات ، ما به پیش رفتیم ، گرچه جاده ناهمواری نیز داشت، چه به معنی ظاهر کلمه و چه بـه مفهوم معنوی آن. گاه ما ازراه منحرف می‌شدیم، و اشتباه می‌کردیم و بیش‌از حد لازم خون و عرق دراین راه ریخته‌ایم . اما پایدارماندیم و پیش رفتیم ، و هرگز نیندیشیدیم که بازگردیم ، راه برگزیده را رها سازیم، یا تصمیممان را برای سوسیالیسم مورد سؤال قرار دهیم .

و آیا چنین شگفت‌انگیز است که ما در راه پیشرفت به سوی آینده‌ای ناشناس، که مصممیم در کوتاه مدت آن‌را طی کنیم ، بـا مشکلاتی مواجه شده‌ایم ؟ تاریخ ما همه چیز جز گردشی بی‌دغدغهٔ خاطر در پیاده‌روی «نوسکی پروسپکت» (۷) بوده است . برای مثال صنعتی کردن کشور را مـورد توجه قرار دهیم. تحت چه شرایطـی عملی شد؟ جنگ داخلی و دخالت چهارده قدرت خارجی (۸) کشوری کاملا ویران برجا گذاشته بودند. تحریم اقتصادی و «کمربند ایمنی»

وجود داشت، اما هیچ منطقهٔ الحاقی یا مستعمره‌ای وجود نداشت ، برعکس: منابع پولی دراختیار می‌بایست لزوماً برای آبادانی سرزمینهای دورافتاده مصرف شود، سرزمینهایی که در دوران تزارها محروم مانده بودند. برای تثبیت دست‌آوردهای انقلاب ، می‌بایست ــ و بسیار سریع ــ از منابع خودی صنایع ملی را خلق کنیم. برای این کار مصرف را تقلیل دادیم و به حداقل محدود ساختیم . بار سنگین این نوسازی را ملت بایستی متحمل می‌گردید، ملتی که بیشتر از زارعان تشکیل شده بود .

درواقع بایستی کاملا از اول آغاز کنیم ، صنایع را بایستی‌از ابتدا بنا کنیم، بخصوص درزمینهٔ صنایع سنگین، صنایع مولد انرژی ، و صنایع ماشین سازی . و ما در انجام این وظیفه خود را مکلف ساختیم . اجرای برنامه‌های حزبی که توده‌ها آن را درک می‌کردند و می‌پذیرفتند ، و نیروی متقاعد کنندهٔ شعارها و طرحها ، که از نیروی ایدهٔولوژی انقلاب ما لبریز بود، به شوقی مبدل شد که به یاری آن ملیونها نفر از شهروندان شوروی همراه با هم وظیفهٔ سنگین برپا داشتن صنایعی ملی را برعهده گرفتند. در شرایطی تصورناپذیر مشکل، اغلب دور از خانه و خانواده ، نیمه گرسنه ، و معمولا بدون برخوردار بودن از کمک ماشینها ، آنان اعجازهای واقعی را عملی ساختند ، باید گفت از هیچ. آنان نیروی درونی خود را از این آگاهی کسب می‌کردند که در خدمت رویدادی تاریخی با گستره‌ای عظیم می‌باشند. گرچه چندان آموزش دیده نبودند، اما عظمت و بی‌نظیر بودن وظیفهٔ خود را درک می‌کردند . این واقعاً کاری بزرگ بود که انسانها برای آیندهٔ موطنشان به انجام می‌رساندند، اما درعین حال دلیلی بود بر اثبات وفاداری آنان به تصمیماتی که از ۱۹۱۷ آزادانه اتخاذ شده بود .

پدران و پدربزرگان ما بر تمامی مشکلاتی که بر سر راهشان هویدا شد، فایق آمدند ، و کاری مهم در تکامل و تقویت جامعهٔ ما

در زمانی انجام دادند ، کــه جهت حرکت بــه سوی آینده مشخص می‌شد .

صنعتی کردن کشور اقــدامی بس دشوار بــود . لکن بگذارید امروز ، با برخوردار بــودن از سطح دانش فعلی‌مــان به این سؤال پاسخ دهیم: آیا لازم بود؟ آیا کشور عظیمی چون کشور ما در قرن بیستم می‌توانست به عنوان کشوری ازنظر صنعتی عقب افتاده به حیات خود ادامه دهد؟ دلیل دیگری هم وجود داشت که بسیار زود روشن می‌ساخت، که ما هیچ انتخاب دیگری نداشته‌ایم جز آنکــه برنامهٔ صنعتی کردن کشور را بــه انجام رسانیم. از ۱۹۳۳ تهدید فاشیسم رو به افزایش گذارد. باید از خود بپرسیم دنیا امروز در چه وضعی قرار می‌داشت، اگــر اتحاد جماهیر شوروی بر ســر راه ماشین جنگی هیتلر قرار نگرفته بود . ملت ما فاشیسم را باوسایلی عقب راند که در دهه‌های بیست و سی با کار خود تولید کرده بود . اگــر برنامهٔ صنعتی اجــرا نشده بود، مــا برابر فاشیسم بــی‌پناه می‌ماندیم.

لکن زنجیرهای تانکهای فاشیسم ما را له نکردند . تمامی اروپا قادر نبود برابر هیتلر مقاوت کند، اما ما آن‌را ازپا درآوردیم . مــا فاشیسم را نه فقط به‌یمن شجاعتها و ازخودگذشتگیهای سربازانمان شکست دادیم ، بلکه به‌یاری پولاد بهترمان و تانکها و هواپیماهای بهترمان . تمامــی این تسلیحــات در دوران حکومت مــا، در دوران حکومت شوروی تولید شده بود .

مثالی دیگر تعاون در کشاورزی است. می‌دانم که چه قصه ـ هایی، چه تصوراتی و چه انتقادات نابکارانه‌ای در ارتباط با ایــن اصطلاح بر سرزبانهاست ، چه رسد به موضوع اصلی. حتی‌بسیاری از انسانها کــه این دوران تــاریخ ما را بدون پیش‌داوری بــررسی می‌کنند، چنین می‌نماید که قادر نیستند لزوم ، اهمیت و اجتناب ـ ناپذیری تعاونی کردن کشاورزی را درک کنند.

اگر ما اوضاع زمان و نشانه‌های ویژهٔ تکامل جامعهٔمان را ـ جامعهٔ شوروی را ـ از روی وجدان و با روشهای علمی بررسی کنیم، اگر عقب افتادگی شدید کشاورزی را نادیده نه‌انگاریم، عقب‌افتادگی که قابل جبران نمی‌بود تا زمانی که دراجزاء کوچک فعالیت تولیدی انجام می‌شد ، و اگر نتایج امروزه مشهود تعاونیهای کشاورزی را ارزیابی کنیم، دراین صورت به این نتیجه‌گیری ساده خواهیم رسید : اجرای برنامه تعاونی در کشاورزی به مفهوم اقدامی تاریخی است، مهمترین دگرگونی اجتماعی پس‌از ۱۹۱۷ . مسلم ، راهی بود پرخار، بسیار تندروی شد و در روشها اشتباهاتی فاحش وجود داشت و پاره‌ای از اقدامها عجولانه بود . اما بدون اجرای این برنامه کشور ما از پیشرفت بیشتر بازمانده بود. تعاون در کشاورزی‌شرط مقدماتی لازم برای رسانیدن بخش کشاورزی به سطح فعلی آن بود و به‌کارگیری ماشین‌های کشاورزی جدید را ممکن ساخت . افزایش بازده و افزایش عظیم محصول را تضمین کرد. اگر زمین را به‌همان حال که بود، تقریباً در اوضاع قرون وسطی گذارده بودیم هرگز به این سطح بازده و به‌این مقدار محصول نمی‌رسیدیم . ازاین گذشته تعاون در کشاورزی مقدار قابل ملاحظه از ذخایر و نیروی کار را آزاد ساخت، ذخایر و نیروی کاری که در بخشهای دیگر، بخصوص در بخش صنعتی مورد نیاز بودند.

تعاون درکشاورزی،گرچه نخست همراه بامشکلات بود ـ وگرچه نه دریک روز ـ اما زندگانی کشاورزان را از بنیان متحول ساخت و به‌آنان این امکان را داد که تا حد طبقه‌ای پیشرفته ومتمدن‌اجتماع تکامل یابند. اگر برنامهٔ تعاون در کشاورزی انجام نشده بود، امروزه حتی تصور آن را هم نمی‌توانستیم بکنیم که ۲۰۰ ملیون تن غله تولید کنیم، چه رسد به ۲۵۰ ملیون تنی که برنامه ما برای آینده پیش‌بینی کرده است. ما ازنظر تولید گندم از جمع تولید کشورهای بازار مشترک پیشی گرفته‌ایم ، باآنکه جمعیت ما کمتر

است. مسلم در بسیاری از مواد غذایی ، و بیش‌از همه در تولید گوشت ، هنوز تنگناهایی وجود دارد. اما بدون برنامهٔ تعاون در کشاورزی به تولید سرانهٔ امروزی نمی‌توانستیم برسیم ، تولیدی که به یاری آن قسمت اعظم مصرف اصلی را تأمین می‌کنیم. وآنچه برایمان از اهمیت بیشتر برخوردار است: گرسنگی و تغذیه ناکافی که سالهای متوالی روسیه از آن در رنج می‌بود ، برای همیشه ازاین سرزمین دور شده است. براساس محاسبهٔ مصرف کالری سرانه جماهیر شوروی در زمرهٔ کشورهای پیشرفته است. مهمتر این است که به یمن تعاون در کشاورزی، و تاریخ پنجاه سالهٔ آن این امکان‌را ایجاد کرده‌ایم ، که در محدوده دگرگونی تمامی بخش کشاورزی‌را از نظر کیفی به سطحی بالاتر ارتقاء دهیم.

آری صنعتی کردن کشور، و تعاون درکشاورزی اجتناب ناپذیر بودند. بدون این دو اقدام کشور برپا نمی‌ایستاد. لکن روشها و رویه‌هایی که در انجام این رفورم‌ها به‌کار برده شدند ، در تمامی موارد منطبق با اصول سوسیالیسم نمی‌بود ، و با ایدئولوژی سوسیالیسم و فلسفهٔ آن انطباق نداشت . شرایط خارجی ازاهمیت اساسی برخوردار بودند ـ کشور مدام تهدید نظامی می‌شد . اما از آن گذشته تندرویهایی نیز وجود داشت ، فشار دستگاه اداری افزایش یافت ،و ملت در رنج بود . این تقدیر ملتی است گرفتار تناقضها: از طرفی دست‌آوردهایی شکوهمند ، و از طرف دیگر اشتباهاتی سخت و وقایعی سوگ برانگیز.

آری، ما دورانهای سختی را سپری کرده‌ایم ، حتی دورانهای بسیار سخت را گذرانده‌ایم ، مثلا پس‌از پیروزیمان در جنگ. به‌یاد می‌آورم که دراواخر دههٔ چهل از جنوب روسیه با ترن برای تحصیل به مسکو سفر می‌کردم. با چشمان خودم ویرانه‌های استالین‌گراد را، روستف را، خارکف را ، اورل را، کورسک ـ و ـ ورونسک را دیدم . وچه بسیار شهرهای ویران دیگر وجود داشت : لنین‌گراد ،

کیف ، مینسک ، اودسا، سواستوپل... همه ویران بودند: صدها و هزارها شهر بزرگ، شهر و دهکده، کارخانه و مؤسسات تولیدی، مخازن یادبودهای پرارزش هنریمان ـ گالریهای نقاشی‌مان وقصرـ هایمان ، کاتدرالها و کلیساهایمان غارت شده وبی‌حفاظ مانده‌بودند. در غرب گفته می‌شد که روسیه صد سال دیگر هم برپا نخواهد ایستاد. برای مدتی طولانی آن کشور در صحنهٔ سیاست بین‌المللی دیگر نقش بازی نخواهد کرد، چون باید حواس خود را متمرکز بهبودی زخمهایش کند. و امروزه می‌گویند ـ گروهی تحسین آمیز ، دیگران از روی دشمنی آشکار ـ ما یک ابرقدرتیم! ما سلامت خودرا بازیافتیم، و باسود بردن از امکانات عظیم سیستم سوسیالیسم کشورمان را به نیروی خود باز ساختیم.

نمی‌توان وجه دیگری از مجموع مطالبی را کنار گذاشت که در غرب معمولا بدان بی‌توجهی می‌شود و از نظرها پنهان می‌ماند . اگر این‌کار را نکنیم بزحمت امکان خواهد داشت که ملت شوروی‌را درک کنیم . همراه با تولید و دست‌آوردهای اجتماعی روش زندگانی تازه‌ای ظاهر شد . ما شوق زده بودیم که دنیایی نو بنا می‌کنیم . تازگی ، و غیرمعمول بودن آن روحیهٔ ما را تقویت می‌کرد ، احساس غرور وجد ما را مالامال می‌ساخت، چون تنها وبدون یاری گرفتن از بیگانه کشورمان را با نیروی خودمان بازسازی می‌کردیم . انسانها تشنهٔ دانش و فرهنگ بودند ، و می‌آموختند . از زندگانی لذت می‌بردند ، فرزندانشان را بزرگ می‌کردند و از پی‌کار روزانهٔ خود می‌رفتند . تمامی اینها درجوی تازه عملی می‌شد ، جوی که بنیانی متفاوت از جو زمان انقلاب داشت، فضایی که آکنده بود از آرامش، تساوی و اقبالهای فراوان ومختلف برای انسانهایی که‌کارمی‌کردند. ما خوب می‌دانیم که از سوسیالیسم چه چیز عایدمان شده است . کوتاه سخن، انسانها در تمامی مراحل تکامل کشورمان زیسته‌اند و کار خلاقه انجام داده‌اند. در نامه‌هایی که‌دریافت می‌کنم ، با غرور

نوشته شده است: مسلم، ما فقیرتر از دیگران بودیم ، اما زندگانی‌مان پرمحتوا و جالب بود.

چهل نفر از پنجاه نفری که امروزه در اتحاد جماهیر شوروی زندگانی می‌کنند ، در سالهای پس‌از انقلاب متولد شده‌اند . و هنوز هم کسانی بر ما فشار می‌آورند تا از سوسیالیسم صرف نظرکنیم. چرا باید ملت شوروی ، که در زیر سلطهٔ سوسیالیسم بزرگ شده و قوی شده است این سیستم را رها سازد ؟ ما از هیچ تلاشی برای متکامل‌تر ساختن سوسیالیسم و تقویت آن رو نمی‌تابیم. فکر کنم که تا به امروز تنها جزء کوچکی از امکانات آن را به‌کارگرفته‌ایم .

بنابراین پیشنهادهایی‌را بیگانه می‌یابیم ـ پاره‌ای حتی ازروی صمیمیت تغییر سیستم ما را توصیه می‌کنند ، و از ما می‌خواهند به روشها و اشکالی توجه کنیم که بیانگر ویژگیهای سیستمی دیگراند . کسانی که چنین پیشنهادهایی را عنوان می‌کنند ، براین نکته آگاه نیستند ، که این کار به سادگی غیرممکن است، وحتی‌اگر کسی درصدد برمی‌آمد که در اتحاد جماهیر شوروی سرمایه‌داری خصوصی را عملی سازد، بازهم غیرممکن می‌بود . چگونه ممکن‌است این نظر را بپذیریم که رویداد ۱۹۱۷ یک اشتباه بوده است؟ و سرتاسر هفتاد سال زندگی ما، کار ما و تلاش ما ، مبارزهٔ ما فقط یک اشتباه بوده است ؟ نه ، نگرش دقیق، و بدون پیش داوری داده‌های تاریخ به ما فقط یک نتیجه‌گیری را فرصت می‌دهد: تصمیم قبول سوسیالیسم روسیه عقب افتاده را به مکان شایستهٔ خود رسانید ـ مکانی که امروزه اتحاد شوروی در خط پیشرفت بشر احراز کرده است .

هیچ دلیلی وجود ندارد که دربارهٔ انقلاب اکتبر و سوسیالیسم با دست برابر دهان گرفته سخن بگوییم، آنچنان که انگار از آن شرم زده‌ایم . توفیقهای ما عظیم و تردیدناپذیرند . اما ما تاریخ را درمجموع و یکپارچه می‌نگریم . عظیمترین دست‌آوردها هم نمی‌تواند

مـا را از این کـار باز دارد کـه تناقصها را در تکامل اجتماعمـان اشتباهاتمان را و غفلتهایمان را، بنگریم. از ویژگیهای ایده‌ئولوژی ما یکی هم این است که انتقادی و انقلابی باشد .

اگر در جستجوی ریشه‌های مشکلات امروزی خود برآمده‌ایم ، بدین علت است که می‌خواهیم بدانیم، ازچه ناشی شده‌اند، و برای زندگانی امروزیمان ازآن آموزش بگیریم ، حتی اگر ناچار به باز ـ نگرش بـه رویدادهایی باشیم کـه مربوط بـه سالهای دهه سـی می‌باشند .

از این نظر نیز برای مـا دارای اهمیت است، کـه با درک آن مبدأ پراسترویکا را خواهیم شناخت. تـاریخ ما از عوامل خارجـی شدیداً متأثر شده است. باوجود این، این تاریخ ماست و منبـع پرـ استرویکا درهمین تاریخ است .

چرا چنین وقایعی روی داده است که پراسترویکا را چنین‌لازم ساخته است؟ چرا دگرگونی به تعویق افتاده است؟ چرا روشهای‌کار قدیمی شده این چنین طولانی پایدار مانده‌اند ؟ چگونه ممکن شد که ادراک اجتماعی وتئوری جزمی شود؟ همهٔ اینها نیاز به‌توضیح‌دارد. وقتی تحلیل می‌کنیم و توضیح آن را پژوهش می‌کنیم ، به بسیاری از مطالب برمی‌خوریم کـه اثبات می‌کنند ، کـه حزب و جـامعه در برخورد با ظهور فراگردهای منفی بارها آگاهی از لزوم دگرگونیهـا را مطرح کرده‌اند . امـا دگرگونیها کافـی نمی‌بود و هربـار واپس می‌نشست و زیـرفشار «مرده‌ریگ گـذشته» باتمامـی نشانه‌های سلطه‌گرایانهٔ خود ، خرد می‌شد . یکی از مراحل مهم در تکامل مـا بیستمین اجلاس حزبی (کـ پ دس‌یو)(۹) بود. این‌اجلاس درزمینهٔ تئوری و عملکرد سوسیالیسم اهمیت زیاد داشت . در جریان اجلاس حزبی و پس‌از آن تلاش فراوانی برای تغییر جهت به سوی رویـهٔ بهتر آغاز شد ، و به زندگانی سیاسی اجتماعـی نیرویی تازه داده شد ، تا آن را از وجه‌هـای منفی فـرهنگ شخصیت ستایی دوران

استالین رها سازند .

تصمیماتی که دراین اجلاسیه اتخاذ شد ، به اقدامات سیاسی، اقتصادی ، اجتماعی و ایدهئولوژی منجر گشت. اما امکاناتی که عرضه شد ، کاملا مورد استفاده قرار نگرفت . علتش روشهای موضوعی بود که تحت رهبری خروشچف از آنها استفاده میشد . دررهبری اقتصادی تصمیمات آنی حاکم شده بود. برداشتهای خودسرانه ومتلون این دولت، جامعه و حزب را سرگردان کرده بود. باردیگر بلند پروازیها ، وعدههای غیرعملی بین کلام و عمل فاصله انداختند .

بدین علت ، گام بعدی که مرحلهٔ کمال آن اجلاس کمیتهٔ مرکزی (ک پ دس یو) در اکتبر ١٩٦٤ (١٠) بود، مقابلهٔ بااین تندروی و از میان برداشتن آن میبود . روش تثبیت کنندهای انتخاب شد . این روش کاملا برحق بود و از حمایت ملت و حزب برخوردار گشت. نتایج مثبتی بهدست آمد . تصمیماتی که آماده شدند، و از تصویب گذشتند، بادقت تفکر و خوب استدلال شده بودند . آغاز رفورم اقتصادی در ١٩٦٥(١١) و اجلاس کمیتهٔ مرکزی در مارس ١٩٦٥ ، که به مسائل کشاورزی پرداخت ، ابتکارات مهمی بودند ، بااین هدف که در بخش اقتصادی بهبودیهایی را عملی سازند . لکن پساز آنکه برای کوتاه مدت توفیقهای محسوس مشهود گشت ، باطل ماندند.

فضایی از رضایت از خود، و قطع فراگرد طبیعی تغییر پستهای مهم در مقامات عالیهٔ دولت منجر به سکون شد. تکامل آتی کشور متوقف ماند. دربالا توضیح دادم. این اوضاع همواره بیشتر نیاز به تصمیمات عمیقانه را لازم میساخت ، چون مکانیسم اقتصادی و رهبری اجتماعی نیاز به بهبود داشت .

از آموزش تاریخ چه نتیجهگیری کردهایم؟

نخست اینکه ، سوسیالیسم به عنوان **یک سیستم اجتماعی**

ثابت کرده است که از امکاناتی عظیم برخوردار است، که حتی برای پیچیده‌ترین مسائل پیشرفت اجتماعی راه حل نشان می‌دهد . ما اعتقاد داریم که سیستم سوسیالیستی این توانایی را دارد ، که مدام به کمال بیشتر برسد ، مدام بیشتر از امکاناتی که در این سیستم وجود دارد بهره گیرد تا برمسائل رشد اجتماعی درهرزمان فایق آید ، مسائلی که هنگام ورودمان به قرن آینده نیز بر سر راهمان قرار خواهد گرفت. درعین حال براین نکته آگاهیم که تکامل بعدی سوسیالیسم ، فراگردی ابتدا به ساکن نیست ، بلکه یک وظیفه است که تمامی توجهٔ ما را ، تحلیلی دقیق و رها از پیش ـ داوری مسائل را و رد قاطعانهٔ آنچه کهنه شده است را لازم‌می‌سازد. بایستی درک می‌کردیم ، که اقدامات نیمه‌کاره دراین مورد فایده‌ای نخواهند داشت. باید در جبهه‌ای گسترده عمل کنیم ، قاطعانه و پرتوان ، و نباید از جسورانه ترین اقدامات وحشت کنیم.

نتیجه‌گیری دیگر ما ـ می‌خواهم بگویم مهمترین نتیجه‌گیری ما ـ این است که برنامه رفورم را باید بر قوه ابتکار ونیروی خلاقهٔ توده‌ها بنا کنیم ، برهمکاری فعال گروههای وسیع ملت . یعنی باید به دموکراسی، و مدام به دموکراسی تکیه کنیم .

چه چیز باعث شد، تا پراسترویکا را به جریان اندازیم

اشتباه وحتی زیانباراست که جامعهٔ سوسیالیستی را پدیده‌ای درحال سکون و تغییرناپذیر تصور کنیم، و به‌آوریهای آن را دراین کوشش بشناسیم ، که واقعیتهای پیچیده را در قالب و طرحی که یکبار برای همیشه آماده شده است ، جا دهند . سوسیالیسم درحال تکامل است و به همان نسبت که تجربه‌های تاریخی وشرایط عینی مورد توجه قرار گیرند ، غنیتر خواهد شد .

ما از لنین آموخته‌ایم که پراسترویکا چسان تکامل می‌یابد، و مدام از نو آثار لنین را مطالعه خواهیم کرد، بویژه آثار اخیرش را.

مارکسیست ـ لنینیست‌های متقدم برای ما تفسیری ازنشانه‌های اصلی سوسیالیسم به ارث گذاشته‌اند، لکن تصویری حـاوی جزئیات سوسیالیسم را رسم نکرده‌اند . آنان خواهان پیشگویـی تئوری مراحل سوسیالیسم بوده‌اند . این وظیفه برعهدهٔ ماست کـه نشان دهیم مرحلهٔ فعلی چگونه می‌بایست باشد. برعهدهٔ ماست که آن را واقعیت بخشیم و از آن بگذریم . قدما بـه ما گرچه مدلـی را نشان داده‌اند، اما نسخه‌ای عملی‌برای‌اجرای‌آن دراختیارنگذاشته‌اند.

این مرحلهٔ تازه ما را بااین نیاز درگیر ساخته است ، که متکی به مکتب لنین و روشهای او دربارهٔ تعداد زیادی مسائل تئوری تفکر کنیم و تصور پایدارشدهٔ سوسیالیسم را به روشنی درک کنیم . چنین درک روشنی بدین علت از اهمیت برخوردار است که پس از لنین‌همواره اصول مورد نظر او رعایت نشده‌است. موقع خاص‌کشور فرصت داده است تا به اشکال و روشهای ساختمان سوسیالیسـم دست اندازیم ، که با داده‌های تاریخی انطباق دارند. لکن این‌اشکال ثبت شدند ، کمـال مطلوب تلقـی شدند و تغییرناپذیـر شناسانده شدند. تصویر رقیق شدهٔ سوسیالیسم که از همین امر ناشی شده است: رهبری مرکزی غلوشده ، بی‌توجهی به تلون علائق انسانها ، کم اهمیت تلقی کردن نقش فعالی که ملت در زندگانی عمومی برعهده دارد، و گرایشهای یکسان سازی. ساختار رهبری اقتصادی را مورد توجه قرار دهیم. اوضاع خاص تاریخی‌ای که شوروی در شـرایط سخت آن رشد یافت، می‌بایست در این ساختار اثر برجا گـذارد . نخست تهدید نظامی، سپس جنگهایـی وحشت زا بـروز کردند، در دورانی از تاریخ که حتی بدون جنگ هم به حد کافی سخت می‌بود، و در نهایت دو دوران بازسـازی که نیروهـا را مستهلک ساخت ـ طبیعتاً تمامی این شرایط موجب تشدید تمرکز شد . نتیجه آن بـود که بنیان دموکراسی سیستم رهبری ما پژمرده شود .

بازگردیم به این سؤال که این تضادها چگونه تکامل یـافت .

چرا این وضع به‌وجود آمده ؟ زمانی که روسیهٔ شوروی درصدد برآمد، اجتماعی نو مستقر سازد، کاملا تنها برابر جهان سرمایه ـ داری قرار گرفته بود . و برابر این الزام قرار گرفت که سریع عقب ـ افتادگی اقتصادی و تکنیکی خود را جبران کند . کشور عملا ازهیچ، صنایعی جدید را خلق کرد . این کار با شور و حرارتی بینظیر انجام شد .

اما برای آنکه بتوان این وظیفه را به انجام رساند، می‌بایستی سهم انبوه شدهٔ درآمد ملی سریع افزایش یابد . قسمت اعظم این منابع مالی صرف ایجاد صنایع سنگین شد ، ازجمله صنایع تسلیحاتی. این سؤال که ما برای پذیرش این اولویت چه بهایی پرداخته‌ایم ، هرگز طرح نشد ، یا دربرابر ما قرار نگرفت . دولت از هیچ هزینه‌ای بازنمی‌ماند ، و ملت به پیشرفت سریع کشورعلاقمند بود ، و آمادگی ازخودگذشتگی برای افزودن بر توان دفاعی کشور ، استقلال و ادامهٔ راه سوسیالیسم را داشت .

سیستم رهبری که از این وضع ناشی شد ، رسیدن به این اهداف را دنبال می‌کرد : شدیداً مرکزی بود، هردستوری تاکوچک‌ترین جزء آن مشخص شده بود . حدود وظایف به‌وضوح طرح می‌شد ، و مبلغ مورد نیاز از بودجه دولت دراختیار قرار می‌گرفت . و کار به انجام می‌رسید .

لکن نمی‌توان این رویهٔ رهبری را تنها با علل عینی توضیح‌داد. پیش‌فروض اشتباه بودند ، و تصمیمات موضوعی اتخاذ می‌شدند . این را نمی‌باید از یاد ببریم ، وقتی دربارهٔ مسائل امروز تفکر می‌کنیم . اما هرچه که بود: سیستم رهبری‌ای که در سالهای دههٔ سی و دههٔ چهل ایجاد شد مدام بیشتر از شرایط و نیازهای تکامل اقتصادی فاصله می‌گرفت. امکانات مثبت آن مستهلک شده بود . دایم بیشتر ویژگی بازدارنده خود را نمایان می‌ساخت و به صورت مکانیسم ترمزکننده‌ای درآمده بود ، که بعدها مارا بسیار دچار درد-

سر کرد. هنوز هم ازهمان روشهایی استفاده می‌شد که مورداستفادهٔ آنها وضعی غیرعادی می‌بود.

با جزمی‌گرایی در تکامل اقتصادی روش «گسترش در سطح» (۱۲) تثبیت شد، که تا اواسط دههٔ هشتاد همچنان ادامه یافت. در این سیاست اقتصادی باید ریشه‌های «روش بهره‌وری ناخالص» (۱۳) را، که تا همین اواخر اقتصاد ما را زیرسلطهٔ خود داشت، بازشناخت.

تحت این شرایط دربارهٔ رابطهٔ ـ کالا ـ پول و تأثیر نظام قیمت در سوسیالیسم پیش‌داوری شده و اغلب آن را پدیده‌ای تلقی کردند که با سوسیالیسم تناقض دارد، و نسبت به آن بیگانه است. به این برداشت بی‌اهمیت دانستن حسابرسی اقتصادی نیز اضافه شد. تمامی این نظرات بی‌نظمی در تشکیل قیمت وبی‌توجهی به جریان پول را موجب گردید.

بنیان ضعیف دموکراسی در این شرایط تازه سیستم رهبری تأثیری در حداکثر منفی برجا می‌گذاشت. برای برداشت لنین از خود گردانی کارکنان، فضای عمل بسیار کمی باقی مانده بود. ثروت ملی گام بگام از مالک اصلی آن، یعنی کارکنان، جدا شد. براین ثروت در موارد متعدد تحت تأثیر محدود ماندن تفکر به حدود عملکرد یک مؤسسه، یا تحت تأثیر علائق منطقه‌ای لطمه خورد، ثروت ملی شده بود بدون مالک واقعی که توجهی بدان نمی‌شد. پی‌آمد این وضع جدا افتادگی مدام بیشتر انسانها از مالکیت اشتراکی بود، علائق اجتماعی و علائق شخصی کارکنان به نحوی ناکافی بایکدیگر همگون شده بودند. علت اصلی آنچه پس‌از آن ظهور کرد همین واقعیت بود: به‌جای‌آنکه تکامل در مراحل تازه تثبیت گردد، سیستم رهبری اقتصادی قدیمی شده به صورت عامل ترمز کننده‌ای درآمد که سوسیالیسم را ازپیشرفت باز می‌داشت.

درزمینهٔ سیاسی این مکانیسم ترمزکننده تناقضی را موجب

شد . ملتی آموزش دیده و بااستعداد، که سوسیالیسم را برگزیده بود، نه قادر بود امکانات محتوای سوسیالیسم را به طور کامل‌مورد استفاده قرار دهد، و نه آنکه از حقوق خود بهره‌مند گردد ، حقوقی‌که در تصمیم گیریهای مرتبط با مسائل اجتماعی ایفاء نقشی را برای او منظور داشته بود .طبیعتاً در تمامی موارد کارگران ، زارعـان و روشنفکران در کلیهٔ ارگانهای رهبری کننده همکاری داشتند ، امـا در فراگردهای تصمیم‌گیری در همهٔ موارد در آن حد شرکت نداشتند، که برای تکامل سالم یک اجتماع سوسیالیست لازم می‌بود. توده‌ها آماده شده بودند تا نقشی فعال در زندگانی سیاسی برعهده گیرند . لکن برای این کار مکانی وجود نداشت . درحالی که سوسیالیسـم بدین ترتیب تقویت می‌شود ، که تعداد درحال افزایشی از انسانهـا در فعالیتهای سیاسی به همکاری کشانیده شوند. مکانیسم ترمز- کننده در اقتصاد، با تمامی پی‌آمدهای اجتماعی و ایدهئولوژی خود، به ساختار سخت‌تر دولت سالاری و شکوفایی بوروکراسی درتمامی سطوح منجر شد . همین بوروکراسی بود که نفوذی بیش‌ازحد لازم در مسائل دولتی، اداری و حتی جامعه یافت .

درواقع به‌خودی خود مفهوم است که تحت این شرایط تصورات لنین از رهبری و خودگردانی ، از محاسبهٔ سود و زیان ، و از تلفیق علائق اجتماع و فرد ، به کار گرفته نشده بود و به نحوی مفیدتکامل نمی‌یـافت. این تنها یک مثال است از تفکر اجتماعـی بیگانـه از واقعیت و پرپیچ و خم آن دوران. پراسترویکا سیاست ما و تفکـر اجتماعی ما را برابر وظایفی تازه قرار می‌دهد . می‌بایست سخت ـ پایی امتیازات را از بین ببرد و برای تفکر اجتماعی طیفی‌گسترده‌تر بیابد ، و در تئوری بر انحصار ، که ویژگی بیانگر دوران فرهنگ شخصیت ستایی می‌بود ، غایق آید. در آن مرحله از تکامل اجتماع سوسیالیست ، که در شرایطی بسیار سخت شکل گرفته بـودند ، اشکال انتخابی توسط استالین شکل مطلق تلقی شدند ، وبه‌عنوان

تنها شکل ممکن برای سوسیالیسم مورد توجه قرار گرفتند .

ما بایست در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی کاملا بازاندیشی کنیم. و در انجام این‌کار بایست ازلنین بیاموزیم. او از این‌استعداد نادر برخوردار بود که در زمان مناسب لزوم دگرگونی بنیانی را ، لزوم تجدید نظر قضاوت ارزشها را و تجدید نظر در پیش گفته‌های تئوری و شعارهای سیاسی را درک کند .

منباب مثال: وقتی لنین در آوریل ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت، مدتها وقتش را صرف این کار کرده بود که وضع موجود ، گرایشها ، و پیش منظر تکامل انقلاب فوریه (۱٤) را به دقت بررسی کند . او نه تنها یگانه رویهٔ مبارزهٔ صحیح برای حزب و شوراها را مشخص ساخت ، بلکه وظایف استراتژی آتی را نیز اعلام داشت ، که هدف آن آماده سازی حزب و توده‌ها برای انقلاب سوسیالیستی بود. اگر چنین نکرده بود ، امکان داشت که موفقیتهایی که از ساقط کردن دولت خود کامه به دست آمده بود ، احتمالا بار دیگر ازدست رود . این تغییر رویهٔ مبارزه برای بسیاری از بلشویک‌های گرفتارسکون، غافلگیر کننده بود . این فن تفکر سیاسی دیالکتیک است که ما پذیرفته‌ایم ، و درحین اجرای پراسترویکا به کار خواهیم برد .

نه‌تنها در آن زمان، بلکه بعدها هم اغلب چنین می‌بود که حزب بی‌تحرک‌تر از آن باشد که بتواند تفکری تازه را بپذیرد . حتی کسانی که خود را وقف انقلاب کرده بودند ، گاه برخود فشار می‌آوردند. کار به بدفهمیها کشید. اما لنین و یارانش از این‌استعداد برخوردار بودند که انسانها را متقاعد سازند ، مسائل را توضیح دهند و مدام از نوبه سؤال طرح شده بازگردند ، تا به دیگران پر و بال دهند، و کسانی را طرفدار خود سازند که تأمل می‌کردند وتردید داشتند . لنین نیز گه‌گاه دچار مشکل می‌شد . یکبار نامه‌ای تلخ نوشت و در آن از کسانی نامبرد که تحمل فشار را نداشتند و می‌خواستند انقلاب را با زندگانی‌ای راحت توأمان داشته باشند :

«دورانهای سختی را می‌گذرانیم ، گاه دورانهای بسیار سخت را، اما در هیچ حال آماده نخواهم بود که یک روز از آن را هم در مقابل یک دورهٔ کامل از زندگی سطحی آدمهای ساده عوض کنم».

در اشاراتم به لنین همواره تذکر داده‌ام که بررسی مسائل جزء ، هرگز نبایست نمای کلی را از شعاع دید ما خارج سازد . اگر چنین کنیم مدام بااین نمای کل برخورد خواهیم داشت. همان زمان که ما پراسترویکا را آغاز کردیم ، بویژه در اجلاس کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئیه۱۹۸۷، خط حرکتمان‌را مشخص ساختیم و برای برداشتی با روش مشخص اهمیت زیاد قائل شدیم . طبیعتاً کوشیدیم آن نابسامانی‌را براساس روشهای معمول برطرف سازیم. لکن برای آنکه به امری جدی دست یازیم، لزوماً نبایست ابتدا همه چیز را واژگون ساخت، تا اصلاح اشتباهات ممکن گردد.

وظایف تازه را باید دنبال کرد ، بی‌آنکه راه حلی ابتکاری دراختیار باشد. هنوز هم چنین راه حلی دراختیار نداریم . جامعه‌شناسان هنوز دانسته‌های به‌هم پیوستهٔ لازم را دراختیارمان نگذاشته‌اند . سیاست اقتصادی سوسیالیسم با برداشتهای کهنه شده بیش‌از حد سنگین بار شده است و دیگر با دیالکتیک زندگانی واقعی همگون نیست. همچنین فلسفه و روانشناسی از دنبال نیاز‌های عملی لنگان می‌آیند. علم تاریخ شناسی لازم است که در روش‌های خود تجدیدنظری کامل کند.

بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی و اجلاس کمیته مرکزی راه را برای تفکر خلاقهٔ تازه هموار کرده‌اند و تکامل آن را نیرویی تازه بخشیده‌اند . هیچ جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد ــ مکتب مارکسیسم امروزه مهمتراز هر زمان دیگر است .

پراسترویکا یک انقلاب است

پراسترویکا یک کلمه با مفاهیم بسیار زیاد است . لکن وقتی ما بخواهیم از تمامی معانی مترادف ممکن آن، مهمترین آنها را استخراج کنیم که درعین حال ویژگی آن‌را منجزتر بیان کند،خواهیم گفت: پراسترویکا یک انقلاب است. و بدون تردید یک تسریع کنندهٔ بسیار مؤثر در تکامل اقتصادی اجتماعی ، و فرهنگی جامعهٔ شوروی است که با دگرگونیها برای هدف استقرار دولتی باکیفیتی تازه همراه است، که درواقع فعلی انقلابی است :

فکر کنم دلایل کافی داشتیم تا در اجلاسیهٔ ژانویه ۱۹۸۷ اعلام کنیم که رویهٔ فعلی، به علت ویژگیهایش، به علت جسارت بلشویکی آن ، و به علت اهدافش که انسانها را مورد نظر دارد، ادامهٔ مستقیم دست‌آوردهایی است که حزب لنینیست ما در روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ بدان دست یافت. و نه تنها ادامه ، بلکه همچنین به مفهوم عمیقتر و عملی ساختن نظرات مهم انقلاب است . ما باید به عامل تحرک تاریخی انقلاب اکتبر پویایی تازه‌ای بدهیم و آن را به‌پیش رانیم .

طبیعتاً این بدان مفهوم نیست که پراسترویکا را با انقلاب اکتبر هم سطح بشناسیم ، آن انقلاب رویدادی بود که درتاریخ هزار ساله ما نقطهٔ عطفی را نشانه‌گذاری کرد و تأثیر آن در تکامل بشر بی‌بدیل است .

و باوجود این: چرا پس ما بعد از گذشت هفتاد سال از انقلاب اکتبر سخن از انقلابی تازه می‌گوییم ؟

قیاس تاریخی ممکن است در پاسخ به این سؤال یاری دهنده باشد. لنین زمانی نوشت، که درفرانسه ، سرزمین انقلاب بورژوازی متقدم، پس‌از انقلاب بزرگ سالهای ۱۷۹۳ـ۱۷۸۹ نیاز به سه انقلاب دیگر بود (۱۸۷۱، و، ۱۸٤۸، و، ۱۸۳۰) تا اهداف‌آن انقلاب عملی شود . درمورد انگلستان نیز همین امر صادق است که پس‌از

انقلاب کرامول در ۱٦٤۹ «انقلاب شکوهمند» ۱٦۸۹ـ۱٦۸۸ ، و رفورم سال ۱۸۳۲ لازم شد ، تا طبقهٔ جدید یعنی طبقهٔ شهرنشینان ـ عاقبت بر قدرت مسلط شود . در آلمان هم دو انقلاب بورژوازی (۱۹۱۸ـ۱۸٤۸) و بین آن دو انقلاب، رفورم سالهای دههٔ شصت که بیسمارک آن را با «آهن و خون» عملی ساخت ، وجود داشت .

لنین نوشت : «هرگز در تاریخ فقط یک انقلاب وجود نداشته که پس از پیروزی آن ، اسلحه را بر زمین گذارند و به‌افتخارات آن تکیه کنند.» بنابراین چرا سوسیالیسم که دربارهٔ آن گفته می‌شود که تغییرات پرتوانتری را در تکامل جامعه در زمینه‌های سیاست اجتماعی و فرهنگی موجب می‌شود تا انقلاب سرمایه‌داری ، نباید چندین مرحلهٔ انقلاب را طی کند ، تا تمامی توان خود را به‌کار گیرد و در نهایت به‌عنوان نظامی که از بنیان نو باشد، متبلور گردد ؟ لنین بیش‌از یک بار این تفکر را عنوان کرده است : سوسیالیسم تشکیل شده است از تعداد زیادی آغاز که هر آغازی مفهومی یک ـ جانبه و هریک ویژگیهای خاص خود را دارد . این دکترین‌را می‌توان در تمامی کشورها صادق دانست .

تجربهٔ تاریخی نشان داده است که جامعهٔ سوسیالیست برابر ایجاد و اشباع گرایشهای بازدارنده مصون نیست ، حتی برابر بحرانهای جدی سیاسی اجتماعی نیز مصون نیست . اما عیناً در همین موارد به اقداماتی با ویژگی انقلابی نیازمند است تا وضع بحرانی ، یا وضع پیش‌از بحران را برطرف سازد . دراین باره اهمیت فراوانی دارد ، که سوسیالیسم متکی به پویایی محتوای خود توان آن را داشته باشد که دگرگونی انقلابی جامعه را عملی سازد .

پراسترویکا یک فراگرد انقلابی است، چون جهشی است به سوی جلو در جهت تکامل سوسیالیسم ، در جهت عملی ساختن نشانه‌های بارز آن . از همان آغاز به وضوح می‌دانستیم که وقتی برای هدر دادن نداریم . بسیار مهم است که زمان زیادی را در خط

آغاز هدر ندهیم ، بلکه عقب افتادگی را جبران کنیم و از لجنزار محافظه‌کاری خود را بالا بکشیم ، و کاهلی دوران سکون را از خود دور کنیم . راه فرگشت را با رفورمی همراه با تردید ، و تأمل‌فراوان نمی‌توان طی کرد . ما به سادگی این حق را نداریم که حتی یک روز هم صبر کنیم. برعکس ، هرروز باید بیشتر تلاش کنیم، برسرعت بیفزاییم ، و کارمان را شدت بیشتر بخشیم . در مرحلهٔ آغازین دگرگونی بایست سنگینی آن را تحمل کنیم . یک انقلاب بایست مداوم تکامل یابد . نبایست درجا بزنند . این را گذشتهٔ خودمان توضیح می‌دهد. هنوزهم تأثیر بازماندهٔ تسامح را احساس می‌کنیم. آیا بازهم لازم است باردیگر اگر درگیر با مشکلاتی جدی شدیم ، متوقف بمانیم . بنابراین ـ همواره فقط به پیش .

طبیعتاً رفتار انقلابی داشتن به مفهوم با سر به دیوار حمله‌ور شدن نیست. حملات شجاع منشانه وسیله‌ای کارآمد نیست. انقلاب از قوانین سیاست، یعنی هنر یافتن انجام شدنیها ، تبعیت می‌کند. بنابراین باید سراغ یکی بعد از دیگری رویم ، و درصدد برنیاییم که ازخودمان جلو بزنیم. اینک وظیفهٔ اصلی ما این است که بنیانی بیابیم که ازآن به‌سوی محدوده‌های ازنظر کیفی نو پیش رویم. اگر چنین نکنیم ، فقط موجب درهم برهمی خواهیم شد و این امر مهم را بدنام خواهیم کرد .

بنابر تئوری ما انقلاب به مفهوم سازندگی است ، اما همواره ویرانی را نیز همراه می‌آورد. انقلاب ، تخریب همهٔ آنچه را کهنه‌شده است، درحال سکون است و بازدارندهٔ پیشرفت است لازم می‌سازد. جز با تخریب فضای لازم برای نورا نخواهیم یافت . بنابراین پرسترویکا نابود سازندهٔ قاطع و مسلم موانعی است که بر سر راه تکامل اجتماعی و اقتصادی قرار دارند، نابود سازندهٔ روشهای کهنه رهبری اقتصادی ، تفکر دنباله‌رو و اعتقاد جزمی است. پراسترویکا علائق بسیاری از انسانها ، علائق جامعه را مد نظر دارد . طبیعی

است که تخریب موجب درگیری می‌شود و ازجمله برخوردهای‌شدیدی را بین کهنه و نو باعث می‌گردد. گرچه هیچ بمبی منفجر نخواهدشد، و طبیعتاً هیچ گلوله‌ای هم شلیک نخواهد شد ، اما آن کسانی که بر سر راه ایستاده‌اند ، مقاومت خواهند کرد . و کنارگیری از فعالیت ، بی‌تفاوتی، بی‌توجهی به مسؤلیتها نیز نوعی از مقاومت خواهد بود . پی‌آمد قابل درک آن این است که اجتماع ما هراندازه عمیقتر پراسترویکا در زندگانی ما نفوذ کند، بیشتر عصبی خواهد شد . پاره‌ای از اشخاص خواهند گفت: واقعاً لازم بود که همهٔ این کارها بشود؟ پاره‌ای از افراد حتی اطلاق «انقلاب» را برکوششهایمان نخواهند پذیرفت. بعضیها حتی از کاربرد اصطلاح «رفورم» دچار هیجان زدگی می‌شوند . لنین از آن باکی نداشت که این لغت را به‌کار برد، وحتی به بلشویک‌ها آموخت ، هرزمان که لازم شد ، از «رفورمیسم» جانبداری کنند ، تا انقلاب را در شرایط متفاوت همچنان به پیش رانند. امروز ما نیاز به رفورمی بنیانی برای تغییرات انقلابی داریم. یکی از نشانه‌های مراحل انقلاب فاصله افتادگی کم وبیش قابل تشخیص بین علائق اساسی جامعه‌ای که رهبران آن آمادهٔ قبول تغییراتی مهم هستند ، و علائق بلاواسطه و روزمرهٔ ملت است. پراسترویکا بیش‌از همه کسانی را معذب خواهد ساخت که عادت کرده‌اند براساس طرز رفتار قدیمی به کار خود ادامه دهند . ما مخالف سیاسی نداریم ، اما این بدان مفهوم نیست که درگیری با کسانی نخواهیم داشت که به علل مختلف با پر ـ استرویکا موافق نیستند . احتمالا هرکسی ناچار خواهد بود برای پراسترویکا قربانی کند، اما کسانی هستند که برای همیشه باید از مزایا و حقوق ویژهٔ خود محروم بمانند ، مزایا و حقوقی که به‌داشتن آنها محق نیستند و برخلاف قانون از آنها برخوردار شده بودند ، اما از حقوقی نیز محروم خواهند ماند که مانعی برای پیشرفت ما باشند .

سؤال سنجش علائق با یکدیگر برای حزب در لحظات سرنوشت ساز همواره سؤالی کلیدی بوده است. بنابراین به نظر من بجاست که به خاطر آورم که لنین در سال پرماجرای ۱۹۱۸ چگونه از قرارداد برست ـ لیتوسک(۱۵) جانبداری کرد . جنگ داخلی به شدت درجریان بود، درعین حال کشور خود را با تهدیدی جدی از جانب آلمان مواجه می‌دید . این بود که لنین دستور انعقاد قرارداد صلح با آلمان را داد .

شرایط قرارداد صلح ، که آلمان دیکته کرده بود ، آنچنان که لنین بیان داشته است، «زیانبار و کثیف» بود . مفهوم این قرارداد جدایی قلمروی بزرگی بود با بیست و شش ملیون ساکن . قبول یک چنین قراردادی غیرممکن می‌نمود . لکن لنین از قرارداد صلح جانبداری می‌کرد. حتی تعدادی از اعضای کمیتهٔ مرکزی باآن مخالف بودند و مخالفت خود را بیان می‌داشتند ، کارگران هم خواستار آن بودند که متجاوزین آلمانی بیرون رانده شوند . لکن لنین همچنان خواهان پذیرفتن قرارداد صلح بود ، چون این قرارداد که با علائق آنی انطباق نمی‌داشت ، با علائق اساسی ، با علائق طبقهٔ کارگر در مجموع منطبق بود . برای آنکه انقلاب و آیندهٔ سوسیالیسم تثبیت شود ، کشور نیاز به فرصت برای تنفس می‌داشت ، قبل‌از آنکه بتواند تلاش بعدی را آغاز کند . فقط تعداد کمی در آن زمان این موضوع را درک می‌کردند . بعدها در گردهماییهای خصوصی اذعان می‌شد که لنین حق داشته است . و حق با او بود ، چون او آینده را می‌نگریست، او آنچه گذران بود برآنچه اساسی بود مرجح‌نشناخته بود. انقلاب نجات یافت .

وضع پراسترویکا عیناً چنین است . توجه آن به نیازهای پایه‌ای ملت شوروی است . باید جامعه را به سطوح بالاتر ارتقاء دهد و به کیفیت تازهٔ مطلوبتری برساند . ما بایست قربانی کنیم ، کاری که همیشه برایمان سهل نخواهد بود . عادتها و

برداشتهای پابرجا شدهٔمان برابر چشمانمان فرو می‌ریزند . هرزمان کــه کرداری عــادت شده منسوخ شود ، صدای اعتراض بــرخواهد خاست. محافظه‌کاری نمی‌خواهد کوتاه بیاید، اما می‌توان و باید بر آن فایق آمد، اگر می‌خواهیم علائق بلند مدت جامعه و فرد را عملــی سازیم.

با رابطهٔ پرمسئلهٔ علائق آنی و علائق بلند مدت زمانی درگیــر شدیم که کنترل کیفی دولتی(١٦) را به جریان انداختیم . برای آنکه کیفیت تولیدات را بهبود بخشیم، این نهاد مستقل را بنیان‌گذاردیم، که بایستی براین امر نظارت کند که تولیدات با کیفیت پذیرفتــه انطبــاق داشته باشند. نخست دستمزد بعضی از کــارگران تقلیل یافت، اما جامعه نیاز به کیفیت بهبود یافته داشت ، و کارگران این ضوابط تازه را درکــ مــی‌کردند. از جانب آنــان اعتراضی نشــد برعکس اکنون می‌گویند : «شرافتمندانه نیست که آنچه را استحقاق نداریم دریافت کنیم.» درعین حال می‌خواهند که مدیران مؤسسات، مهندسین و کارکنان فنی نیز باآنان همصدا شوند . بدین تــرتیب کنترل کیفی دولتی آزمونی خوب برای پراسترویکا بود. این رویــه بــرداشت ملت از کــار را نشان داد و ذخایر نیروی انسانی را آزاد ساخت ، ذخایری که می‌توان ازآن برای عملی ساختن پراسترویکــا استفاده کرد. کنترل کیفیت دولتی آزمونی شد کــه باردیگر اثبات کرد که طبقهٔ کارگر شوروی در مجموع از دگرگونی جانبداری خواهد کرد و آمادگی دارد از آن حمایت کند، بدین نحو که در عمل نقش‌خود را به عنوان طبقهٔ حاکم جامعهٔ سوسیالیست ایفاء کند.

پراسترویکا را نیز همانند انقلاب نمی‌توان به بازی گرفت.باید کارها را قاطعانه تا به پایان دنبال کرد و هر روز پیشرفتی را بــه دست‌آورد ، تاآنکه توده، توفیقها را احساس کند و پیشرفتها چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی تأثیر برجا گذارند.

اگر ما اقداماتمان را انقلابی می‌نامیم ، منظورمان این است که

این اقدامات فراگیرند، بنیانی و سازش ناپذیرند و تمامی جامعه را از بالا تا پایین دربرمی‌گیرند. جملگی بخشهای زندگی‌را، در جبهه‌ای گسترده فرا می‌گیرند . به جامعهٔ ما رنگی نو نمی‌زنند، زخمهای آنرا هم بـا بزکـ پنهان نمی‌کنند، بلکه آن را به‌طور کـامل بازسازی و معالجه می‌کنند .

بـی‌تردید تصمیمـات سیاسی مشکلترین امـر در هر فراگـرد انقلابی است. این حقیقت درمورد پـراسترویکا نیز صادق است . بنابراین بـرای تصمیمات سیاسی ، روند دمـوکراسی گسترده و واقعی ، بـرای مبارزهٔ مصممانه با بـوروکراسی مـزمن ، تخطی از قـوانین ، و همچنین همکاری فعال تـودهٔ ملت در ادارهٔ امور ملـی اولویت قائلیم. اینها همگی باسؤال هسته‌ای هرانقلاب، یعنی‌مسئلهٔ قدرت همبسته‌اند. طبیعتاً ما نه قدرت شوراها را تغییر می‌دهیم ، و نه از اصول اساسی صرفنظر می‌کنیم . اما لزوم تغییراتی را کـه سوسیالیسم را تقویت می‌کنند، و ازنظر پویایی وسیاسی براهمیت آن می‌افزایند، می‌شناسیم. بدین علت دلیل کافی داریم که برنامه‌ـ هایمان را برای روند دموکراسی فراگیر اجتماع شوروی ، به‌عنوان برنامه‌ای مشخص بنماییم که سیستم سیاسی ما را دگرگون خواهد ساخت .

بدین جهت باید ـ اگر قرار است پراسترویکا با توفیق همراه گردد ـ تمامی کارمان را بااین وظیفهٔ سیاسی و این روش رهبـری هماهنگـ سازیـم. مهمترین عناصر فعالیتهـای تشکیلات حزبی و اعضاء آن علاقمند ساختن سیاسی توده‌ها ، آموزش سیاسی کار ـ کنان ، و فعال ساختن ملت ازنظـر سیاسی است . مفهوم نخستین اصطلاح «سوسیالیسم» به عنوان جنبش ایـدمئولوژی و سیاسـی توده‌ها ، جنبش در پایه که توان آن در مرحلهٔ نخست از آگاهـی و فعال بودن انسانها نـاشی می‌شود ، اینکـ بدین ترتیب بار دیگر در پیش روی ما قرار می‌گیرد. انقلاب پدیده‌ای بی‌بدیل است. و همچون

انقلاب بایست فعالیت روزانهٔ ما هم بی‌بدیل، یعنی انقلابی باشد. پراسترویکا نیاز به رهبران حزبی‌ای دارد که باکمال مطلوب لنین و بلشویکی درارتباط نزدیک باشند. به میز چسبیدن ، بی‌اعتنا‌ماندن، رفتار بزرگ منشانه نمودن و درپی مدارج دویدن بااین کمال مطلوب جور درنمی‌آید . درعوض ، شجاعت ، ابتکار ، سطح بالای درک ایده‌ئولوژی و منش نیک، آمادگی برای بحث با مردم دربارهٔمسائل، و توانایی متعالی داشتن ارزشهای انسانی سوسیالیسم بسیار مطلوب است . اوضاع انقلابی شوق را ، از خودگذشتگی وعلاقمندی را لازم می‌سازد . این بویژه نزد بالاترین مقامهای رهبری موردنیاز است. هنوز بسیاری ازانسانها به «وضع فرگشت» پایبند مانده‌اند، یا برای آنکه شاعرانه‌تر گفته باشیم: نخست به‌مشاهده می‌نشینند و منتظر می‌مانند .

«انقلابی از بالا»؟
حزب و پراسترویکا

در علم تاریخ و در گنجینهٔ لغات سیاسی اصطلاح «انقلاب از بالا» هم وجود دارد . چندتایی از اینگونه انقلابها را تاریخ می‌شناسد . لکن نباید آن را با کودتا ، یا انقلاب درباری اشتباه کرد. منظور بیشتر دگرگونیهای عمیق واساسی است که گرچه توسط خود دولت انجام می‌شوند ، لکن به علت جابجایی بارز اوضاع و فضای اجتماعی لازم گشته‌اند.

کاملا چنین می‌نماید که گویا پراسترویکا که اکنون به جریان افتاده است ، نیز یک «انقلاب ازبالا» است. بی‌تردید مسلم است که مبتکر آن حزب کمونیست بوده است، همانگونه که این حزب است که آن را هدایت می‌کند. حزب به حد کافی قوی و جسوراست که سیاست تازه‌ای را به اجرا درآورد. حزب اثبات کرده است که در وضعی هست ، که فراگردی را با گرایشی نو فعال سازد . حزب

کار را با بهبود بخشی عناصر خود آغاز کرد . در این باره کـامـلا بی‌پرده در اجتماعی از فعالین حزبی در خاباروسک در تـابستان ۱۹۸٦ ، سخن گفتم . باید از خـودمان شروع کنیم ، هـرکس باید مسؤلیت را بپذیرد: در دفتر سیاسی ، در تشکیلات منطقـه‌ای و در تشکیلات پایه‌ای حزب . باید بهتر شویم و به کسانی یاری رسانیم که به نیروی خود به این کار قادر نیستند . مهمتر از همه تکیه بـه وجدان است. به بسیاری از طرز رفتارها عادت کرده‌ایم که ناشی از دورانی‌است که هنوز فضا بازنبود.این وضعی است که برای توده‌ـ های وسیع و هم برای فعالین صادق است .

اما این سخنان توصیه‌ای نیستند، تا برای مردم پرگویی‌شود، آنچنان کـه درپاره‌ای از کشورهـا در جریان مبـارزات انتخاباتی نامزدها پرگویی می‌کنند. ملت ما از این کار خوشش نمی‌آید.انسانها باید از حقیقت آگاه شوند . نباید از ملت خودمان در هراس باشیم. فضای باز، بارزترین نشانهٔ سوسیالیسم است. وباوجود این هنوز کسانی هستند ، حتی بین بالاترین مقامات رهبری ، که گرچه ازطرز رفتار سوسیالیسم به طورکلی سخن می‌گویند ، اما از طرز رفتـار خاصی هم حرف می‌زنند، و منظورشان طرز رفتاری است که در آن به هدفهای خودپسندانه آنان توجه بشود . این کار عملی نیست .

دگرگونی درواقع در حزب و نزد رهبران آن آغاز شد . از بالاـ ترین سطح شروع شد و تا پایه ادامه یافت . باوجود این اصطلاح «انقلاب از بالا» را نمی‌توان درمورد پراسترویکا به‌کار برد، یا لااقل باید محدودیتهایی را مـورد توجه قرار داد. مسلم، ابتکار از حـزب بود. بالاترین ارگانهای حزبی و دولت این برنامه را آماده ساختند و از تصویب گذراندند . همچنین این حقیقت است که این یک جریان بنابر بداهه نبود، بلکه فراگردی بوده است هدایت شده . اما ایـن فقط یک بعد مسئله است .

پراسترویکـا یک اقدام انقلابـی نمی‌بود و به وسعت فعلـی

نمی‌رسید ، و اقبال توفیق مسلم نمی‌داشت، اگر ابتکار از «بـالا» با جنبش از «پایه» همراه نمی‌شد ، اگر علائق بنیانی ، و بلندمدت کارکنان را بـاز نمی‌تاباند ، اگر توده‌هـا آن را به عنوان برنامـهٔ خودشان تلقی نمی‌کردند، و پاسخی به تفکرات خودشان وشناسایی خواسته‌های خودشان نمی‌شناختند . خلاصه ، اگر ملت آن را این چنین پرشور و مؤثر حمایت نمی‌کرد .

از ویژگیهـای اساسی دگرگونـی این است کـه باید هرمحل کـار را ، هـر تعـاونـی کـار را ، تمامـی سیستم رهبـری را ، نهادهای حزبی و دولتی‌را، دفترسیاسی و دولت را شامـل گردد، و باید این شمول‌ادامه یابد.بنابراین بازسازی شامل همهٔکمونیست‌ها از پایه تا دبیرکل دفتر مرکزی ، از کارگر تا وزیر، از مکانیک تـا آکادمیسین خواهد شد. تنها زمانی به‌پایانی توأم با موفقیت خواهد رسید که واقعاً تمامی ملت در آن شرکت کنند. و به هرحال مسلـم است که هرفرد باید شرافتمندانه و متکی به وجدان کار کند، بی‌آنکه از تلاش هراس داشته باشد . به چنین تحرکی مدام تعداد بیشتری از انسانها خواهند پیوست .

وقتی پیشنهاد مربوط به چگونگی ادامهٔ کار جدی و تفکر شده باشد ، همواره از حمایت و موافقت کارکنان برخوردار خواهد شد . عیناً درهمین‌زمینه در دوسال و نیم گذشته کوشیده‌ایم. شاید هنوز هم دربارهٔ همه چیز روشن نباشیم، و شاید هنوز نتوانسته‌باشیم به ملت تفهیم کنیم وضعی که کشور درگیر با آن است تا به‌چه حد مشکل است، و ما چـه باید بکنیم . اما آنچـه اساسی بوده است گفته‌ایم و حمایت و موافقت آنان را کسب کرده‌ایم .

نقطهٔ ضعف وتضاد موجود در تمامی «انقلابهای ازبالا»شناخته شده، دقیقاً از فقدان حمایت از پایین ، از برخوردار نبودن ازرفتاری قاطع و هماهنگ شده با توده‌ها ، ناشی شده است . و چون ایـن کمبودها وجود دارد ، به فشار بیش یا کم از بالا نیاز خواهد بـود.

این فشار بــه نوبهٔ خود در جریان دگــرگونیها به انحرافها ، و بــه پی‌آمد آن «بهای» گزافی که درزمینهٔ سیاست اجتماعی و اخلاقی باید پرداخته شود، منجر می‌گردد.

نشانهٔ ویژه و پرتوان پراسترویکا این است که درعین‌حال یک انقلاب از بالا و از پایین است. دراین واقعیت تضمینی قابل اعتماد برای تــوفیق و غیرقابل واپس‌گرایــی آن وجود دارد . مــا مصرانه کوشش خواهیم کــرد، تا توده ، انسانها در پایه، به حقوق دمو ـ کراسی خود برسند و بیاموزند ، آن را بنابر عادت ، با مسؤلیت و معقول مورد استفاده قرار دهند . در زندگــی مدام ازنو، بــه نحوی متقاعد کننده اثبات شده است که انسانها زمانی که تاریخ تغییــر جهت تندی را می‌گذراند، مثلا در اوضاع انقلابی ، استعدادی جالب توجه از خود نمایان می‌سازند که بشنوند، درک کنند و عکس‌العمل نشان دهند ، تاوقتی به آنان حقیقت گفته شود . عیناً همین کار را لنین در لحظات سخت انقلاب اکتبر و در دوران جنگهای داخلی‌انجام داد ، وقتی برابر ملت قرار گرفت و حقایق را بیان داشت . بدین‌لحاظ بسیار مهم است که پراسترویکا بین تودهٔ ملت قدرت درک بــالای سیاسی و شوق کار را برپا نگاه دارد .

در غرب اغلب شنیده می‌شود که پراسترویکا فقط مسئله‌آفرین خواهد بود ، و کارکنان ما تن بدان نخواهند داد. چه پاسخی بایــد بدهم؟ طبیعتاً در انجام کاری بدین عظمت مشکلاتی وجود خواهــد داشت . و اگر ما با نارضایی برحق و اعتراض برخورد کنیم ، جدی خواهیم کوشید تا نخست علت آن را بیابیم ، در این گونه مــوارد کاربرد روشهای اداری کمکی نخواهد کرد. ارگانهای قدرت دولت ، همچنین تشکیلات اجتماعی و اقتصادی باید بیاموزند که چنان کار کنند که بهانه‌ای برای چنین اعتراضهایی به دست ندهند . بــایــد بیاموزند که مسائلی را که چنین اعتراضاتی را موجب می‌شوند ، در مدتی مفید حل‌کنند. اگر ارگانهای دولتی با مسائل مورد علاقهٔ عموم

درگیر نشوند ، ملت خواهد کوشید که خود در این زمینه اقدام کند. اگر ملت در اجتماعات مدام از نو به دستگاههای دولتی تذکر دهد ، اما دستگاهها این تذکرها را ناشنیده انگارند ، دراین صورت‌اقداماتی غیرمعمول در پایه مشهود خواهد شد. چنین اقداماتی نتایج بـلا ـ واسطهٔ غفلتهای ما در کار خواهد بود .

دراین مورد تنها یک رهنمون وجود دارد: گوش خواهیم داد و همهٔ آنچه را موجب تقویت سوسیالیسم خواهد شد ، مـورد توجـه قرارمی‌دهیم ، درمقابل بـا تمامی گرایشهایی به مبارزه بر خواهیم خاست که باسوسیالیسم بیگانه‌اند . لکن، تکرار می‌کنم ، همهٔ این کارها را در محدوده فراگرد دموکراسی انجام می‌دهیم . این ویژگی روحیه‌ای واقعاً انقلابی ولنینیستی است، فراگرد انقلاب را نبایست سهل انگاشت و کنترل را از دست داد، نه خود را گرفتار روشهـای پیچیدهٔ بوروکراسی باید کـرد ، و نـه فرصت داد کـه زیاده از حـد بی‌بند و باری حاکم شود .

سؤال می‌شود ، که آیا ما بیش‌از حد عجولانه اقدام نمی‌کنیم ، پاسخ می‌دهیم که ، نه . هیچ جایگزین معقولی برای پراسترویکای پویا و انقلابی وجود ندارد. جایگزین قابل تصور آن سکون پایدار است. آیندهٔ سوسیالیسم به توفیق پراسترویکا و صلح بستگـی دارد . مخاطره قابل توجه است . زمانه راه انقلاب را به مـا دیکته می‌کند ، و ما در آن گام نهاده‌ایم . بازگشتی وجود ندارد ، پـر ـ استرویکا را به انجام می‌رسانیم .

وقتی جیمی کارتر در تـابستان در جـریان مذاکره‌مان از مـن پرسید: «اطمینان دارید که کوششهای شما برای رفورم اقتصادی و سیاسی در جماهیر شوروی موفق خواهد بود ؟» به او پاسخ دادم : «اقدامی مهم ومشکل را شروع کرده‌ایم، که هم مسائل‌سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ، و هـم بخشهای معنوی را شامـل می‌شود . دگرگونی شامل تمامی گروههای اجتماعی خواهد شد . این وظیفه‌ای

سهل نیست. از بعضی ، و احتمالا مهمترین مراحل دگرگونی گذشته‌ایم . سیاستی برای واژگونی پیش گرفته‌ایم ، و شاهدیم که جامعه آن را پذیرفته است . کارها ادامه خواهد یافت ، و طبیعتاً هنوز مسائل فراوانی مشهود خواهد شد .

در غرب، فوراً دراین باره سخن گفته شد که ما با نوعی مقاومت مواجه شده‌ایم ، اما آن را نباید جدی گرفت. ما دگرگونی‌ای را آغاز کرده‌ایم که تا عمق پیش می‌رود . برداشتهایمان را، تفکرمان را و تمامی روش زندگانی‌مان را ازنو شکل می‌دهیم و این حالت درجا – زدن را می‌شکنیم . حمایتی درخور از ما می‌شود . بر این حمایت تکیه می‌کنیم و پیش می‌رویم . اگر از صحت سیاست خود اطمینان نمی‌داشتیم ، ما ، همقطارانم ومن، آن را پیشنهاد نمی‌کردیم .

اکنون می‌توانیم به تجربه‌های دو سال نخست بازنگریم ، به تجربه‌هایی ، که در کاربرد عملی این سیاست کسب کرده‌ایم . بیش‌از هرزمان دیگر به صحت رفتارمان اعتقاد یافته‌ایم . راه برگزیده را دنبال خواهیم کرد ، بی‌توجه که طی آن با چه مشقاتی همراه خواهد بود . طبیعتاً در طی آن منازل متعددی درپیش خواهیم داشت. بعضی از اهداف در کوتاه مدت دست خواهد داد . بعضی دیگر سالها وقت لازم خواهد داشت . بعضی نیز در آینده دوردست قرار دارند. اما ما همچنان ادامه خواهیم داد.»

ملت شوروی ، اطمینان دارد که کشور ما از پراسترویکا غنیتر و نیرومندتر برون خواهد آمد . ما زندگانی بهتری خواهیم داشت . به هیچ وجه نمی‌خواهیم پنهان داریم که مشکلاتی وجود دارد ، گاه مشکلاتی گسترده . و در آینده نیز مشکل وجود خواهد داشت . اما ما بر آنها فایق خواهیم آمد. ازاین امر اطمینان داریم .

فصل دوم

پراسترویکا فعال می‌شود.
نخستین نتایج

از زمانی که پراسترویکا به جریان افتاده است، دو سال ونیم گذشته است. ما اینک برداشتی تئوری و برنامه‌ای منجز داریم. هردو مدام تکامل می‌یابند، عمیقتر می‌شوند و با روشها و نظرات تازه غنی‌تر می‌گردند. این کار، نیاز به جهدی خلاقه ازطرف رهبری حزب و دولت دارد و بحثهایی را موجب می‌شود. پس‌از بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی (ک پ د س یو) (۱۷) وتعداد زیادی‌جلسات کمیتهٔ مرکزی مسائل و روند پراسترویکا در تمامی بخشهای جامعه شوروی با شور فراوان بحث شد. برنامه پراسترویکا هم‌اکنون در یک سلسله از اقدامات قانون گزاری دولت منعکس شده است، که توسط پارلمان ـ صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی ـ ازتصویب گذشته است.

موازی با آن کاربرد عملی استراتژی پراسترویکا در کار روزانه دنبال شد. تجربه‌هایی، گرچه نه چندان گسترده، گرد آورده‌ایم. نتایجی تشجیع کننده وجود داشت. امروز امکاناتمان و ضعفهایمان را واضحتر می‌شناسیم. هنوز هم اعتقاد داریم که تازه در آغاز کاریم. باوجود این پراسترویکا هم‌اکنون جزئی از زندگانی ما شده است و توده‌ها را مجذوب می‌سازد. بدین مفهوم هم‌اکنون یک

واقعیت است .

۱ـ جامعه تحرک می‌یابد .

چگونه آغاز شد .

وقتی دراین باره سخن می‌گوییم که در دوسال ونیم گذشته چه کارهایی انجام شده است، بنابر عادت به زمان قبل و بعد اجلاسیهٔ حزبی رجوع می‌کنیم .

اجلاسیه‌های حزبی ، در تاریخ ما اعتبار ویژه‌ای دارند. همیشه در راه ما نشانه‌های راهنما را برپا داشته‌اند . از بسیاری جهات بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی می‌بایست به سؤالهایی پاسخ گوید که برای زندگانی در جامعهٔ شوروی اهمیت فوری دارند . زمان اجلاسیه را اساسنامهٔ حزب (۱۸) مشخص ساخته بود . آمادگی قبلی برای تجدید تدوین برنامه حزب (۱۹) مورد توجه قرار گرفته بود ، و طرحهای دوازدهمین برنامهٔ پنج ساله و برنامه‌های مرتبط فاصلهٔ زمانی تا سال ۲۰۰۰ دردست بررسی بود . مشکل این بود که برای اجلاسیه حزبی خط مشی سیاسی در شرایطی می‌بایست تعیین شود ، که پس‌از جلسات کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در مارس(۲۰)، وآوریل۱۹۸۵ به‌نحوی محسوس تغییرکرده بود. هم در حزب، و هم در جامعه فراگردهای تازه‌ای مشهود شده بودند . درک و تفهیم نظرات دراین جلسات ، بدون برخورد با مشکل انجام نشد. بحثهایی که در تمامی سطوح در جریان بود ـ در دفتر سیاسی، در کمیتهٔ مرکزی، در تشکیلات منطقه‌ای حزب، در دوایر علمی واقتصادی و همچنین در همبستگیهای کارگری ـ، نظرات جدیدی را متظاهر کردند . در رسانه‌ها با شور فراوان موضوعات طرح می‌شد ، ازجمله کار به درگیری جدلی نیز کشید . کم‌کم بازنگرش انتقادی به‌گذشتهٔ کشور آغاز شد . هزاران انسان ـ کارگران ، زارعان و روشنفکران ـ در اجتماعات همبستگیهای کارگریشان ، در روزنامه‌ها و در نامه ـ

هایی که به بالاترین مراجع حزبی و دولتی می‌نوشتند دراین بحث با علاقه شرکت جستند .

نامه‌ها، حاوی انتقادات بودند اما استدلال هم در آنها شده بود . نقطه نظرهای متفاوت ، و گاه کاملا مغایر با یکدیگر دربارهٔ مسائلی مشخص دراین نامه‌ها بیان شده بود. پژوهشی عمومی و پرشوربرای یافتن راه مفری ازوضع موجودآغاز شده بود. مااینچنین عمومیت یافتن نظرات را طبیعی و مفید می‌دانستیم . مشخص شد ، که مقدمات آمادگی بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی می‌بایست براساس استنباط های تازه استوار گردد، گرچه فقط یک سال تا زمان تشکیل اجلاسیه فرصت باقی مانده بود .

طبیعتاً امکان می‌داشت که اجلاسیه حزبی به تعویق افتد. مدام این نظر عنوان و با استدلالهای قوی مدلل می‌شد . اما این احساس همچنان باقی می‌ماند ، که در پس این استدلالها رویه‌ای که در دوران سکون معمول شده بود ، پنهان است، رویدادی که ما همه کمتر یا بیشتر با آن خو گرفته بودیم . نظریه‌ای، که بنابر عقیدهٔ من متناسبتر باوضع موجود می‌بود ـ زمان تشکیل اجلاسیهٔ حزبی رعایت شود ونیروی مفید جامعه برای آماده سازی مقدمات‌آن بسیج شود ـ، درنهایت برسایر نظرات پیروز شد .

بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی بیانیه‌های مهمی را تصویب کرد که برای آیندهٔ اتحاد جماهیر شوروی دارای اهمیت زیادی‌است. خط مشی فعالیت حزبی و اجرای رویه‌های تسریع تکامل اقتصادی و اجتماعی را، که جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در آوریل آماده کرده بود و از تصویب گذراند. نمایندگان دراین اجلاسیه حزبی نه فقط خواسته‌ها و بیان صریح همراه آورده بودند، بلکه حاصل تعمق و طرح وتصمیم هم، برای آنکه به تکامل سوسیالیسم توانی تازه داده شود، باخود آورده بودند .

اجلاسیهٔ حزبی محفلی شجاعانه بود . صریح و بی‌پرده دربارهٔ

نابهنجاریها ، اشتباهات و مشکلات سخن گفتیم. به ویژه دربارهٔ عدم استفاده از توانائیهای سوسیالیسم بحث شد ، و اجلاسیهٔ حزبی برنامهٔ کاری مشخص شده در جزئیات را تصویب کرد . این اجلاسیهٔ حزبی‌ای بود که در آن تصمیمات استراتژی گرفته شد .

باوجود این در آن زمان توفیق نیافتیم تمامی گسترده و خصوصیتهای اساسی فراگردی را که به جریان افتاده بود درک کنیم. اکنون روشنتر می‌بینیم، و این به خودی خود قابل فهم است که باید کار را با قاطعیت بیشتر دنبال کنیم ، کاری که قبل و در جریان اجلاسیهٔ حزبی آغاز شده . همچنین جامعه‌ای را که در آن زندگانی می‌کنیم ، باید دقیقتر تحلیل کنیم. وبرای آنکه ازاین نظر بتوانیم پیشتر رویم ، می‌بایست به مبدأ و به ریشه‌هایمان باز گردیم . تنها بدین نحو می‌توانیم گذشته را بهتر درک کنیم. بدون این آگاهی ممکن استاز جهت حرکتمان منحرف شویم .

تقریباً بعد از یک سال که از اجلاسیهٔ حزبی می‌گذرد، پاره‌ای از اشخاص وابسته به قشرهای مختلف اجتماع ، و حتی رفقای حزبی، فکر می‌کنند که پراسترویکا یک برنامهٔ بلند مدت نیست ، بلکه فقط یک یورش است مانند سایر یورشهای گذشته . بسیاری از مسؤلین حزبی درمناطق طرفداران فعال پراسترویکا را محدود ساختند و به کسانی که با شور فراوان به جانبداری ازآن برخاسته بودند ، یادآور شدند : صبر داشته باش ، رفیق ، زیاد جنجال برپا نکن، بعد از یکی دو سال همه چیز تمام می‌شود. واقعاً اعتقاد داشتند که همه چیز باردیگر رویهٔ معمول خود را باز خواهد یافت . بدبینان همیشگی هم بودند که در راهروهای ادارات می‌خندیدند: ما مراحل مختلفی را گذرانده‌ایم و این یکی را هم پشت سر خواهیم گذارد . نگرانی نسبت به سرنوشت پراسترویکا در جامعه افزایش یافت: آیا به همان وضع حرکت قدم آهستهٔ گذشته بازمی‌گردیم ؟

در جلسهٔ ژانویهٔ کمیتهٔ مرکزی، بانظر انتقادی از خود، علل

پیچیدگیها و تضاد وضع را بررسی کردیم . برایمان کافی نمی‌بود که فقط از گذشته انتقاد کنیم و این یاآن مسؤل حزبی را به نام بنامیم . آیا مشکل حل می‌شد که کسی را بیابیم و همهٔ گناهان را بر او بار کنیم ؟ آنچه مورد نیاز بود ارزیابی پدیده‌ها و تحلیل رویدادها و گرایشها بود . و عیناً درهمین زمینه کوشا ماندیم . اطمینان دارم که جلسهٔ ژانویه نمی‌توانست رسالت خود را به‌انجام رساند ، اگر به این اکتفاء کرده بود ، که فقط از گذشته انتقاد کند. ازگذشته آموختن و انتقاد کردن برای آن نیست که با کسی‌حسابمان را تصفیه کنیم . ما به‌این کارها برای زمان حال و زمان آینده‌مان نیاز داریم .

اگر ما در جلسهٔ ژانویهٔکمیتهٔ مرکزی برنامهٔ کار خلاقه‌ای پیشنهاد نمی‌کردیم، اگر آنچه مهم می‌بود نمی‌گفتیم ـ یعنی آنچه باید انجام دهیم ، چه نیروهای اضافی را باید بسیج کنیم ، برای برطرف کردن مکانیسم ترمز کنندهٔ چه کنیم ، و چگونه مکانیسم تسریع کننده‌ای را فعال سازیم ـ، دراین صورت توقفی کامل عیان می‌شد . اگر این جلسه جهت را مشخص نساخته بود ، و اگر روند دموکراسی را مهمترین محرکهٔ پراسترویکا نشناخته بود ، ازآن هیچ تأثیری برجا نمی‌ماند .

تفکر اصلی در جلسهٔ ژانویه ـ تا آنجا که به عملی ساختن پر-استرویکا ، و حفاظت جامعه از بازگرفتار شدن به اشتباهات گذشته می‌بود ـ تکامل دموکراسي بود . این مهمترین تضمین برای آن بود، که نتوان پراسترویکا را منسوخ ساخت . هرقدر ما بیشتر از دموکراسی سوسیالیست برخوردار باشیم ، به همان اندازه بیشتر سوسیالیسم خواهیم داشت. این اعتقاد قطعی ماست . از آن دست بر نخواهیم داشت. ما دموکراسی را دراقتصاد ، در سیاست و در حزب تشویق خواهیم‌کرد. خلاقیت توده‌ها نیروی اصلی پراسترویکا است. هیچ نیرویی نیست که پرتوانتر از آن باشد .

ماههایی کــه از تاریخ جلسهٔ دفتر مــرکزی سپری شده است ، تأیید کردند که درست عمل کرده‌ایم . نسل ما برای خود این وظیفــه عظیم را برگزیده است، که تمامی کشور را دگرگون سازد . شایـد نتوانیم همه را بــه انجام رسانیم ، اما برایمان به حد کافی زمـان بــاقی می‌ماند، کــه جریان تسریع را تشدید کنیم . پایه‌ها را بنــا خواهیم کرد، و اطمینان دارم که تمامی جامعه به فراگرد پراسترویکا خواهد پیوست .

لکن حتی اگــر مکانیسم جـدید دموکراسی جــا بیفتد و تمامی مراتب اخلاقی نیز رعایت شود ، بــازهم انجام این وظیفه ساده‌تــر نخواهد شد. درواقع نظرم این است که دراین صورت وسعت کارمان افزوده خواهد شد و کــار مشکلتر خواهد بود : واضح است کــه ما رویهٔ کارمان ، و روشهایمان را بیش‌از یک بار باید تغییر دهیم ، چون شرایط سیاسی ، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی تغییر خواهند کرد .

پراسترویکا تحرک می‌یابد .

امیدوارم تا بدین جــا توانسته باشم بنمایانم که در جــامعهٔ شوروی حرکتی مشهــود شده است و اکنون دیگر متوقف نخواهــد شد . لکن ما انتظارهایی غیر واقعی نداریم . کسانی هستند که امید دارند، که امور به فوریت و به خودی خود تغییر کند، بی‌آنکه نیازی به تلاش باشد. بسیاری فکر می‌کنند: اکنون آدمهای جدیدی در رأس امورند، بنابراین امور بهبود خواهد یافت . لکن این اشتباه است ، که بپذیریم ، از این پس فقط پیاده‌روی سهلی خواهد بود . برعکس، هنوز ما مشغول بــالا رفتن از کــوه هستیم ، و هنوز راه درازی در پیش داریم تا پراسترویکا تحرک یابد .

پراسترویکا تازه آغاز شده است . تاکنون تنها ، مکانیســم تسریع کننده را فعال ساخته‌ایم . تا همین اواخر بیشتر وقتمان را

صرف تثبیت وضع می‌کردیم ، کوشا برای تکامل روشهایی بودیم، و نظراتی را پیشنهاد می‌کردیم که مورد نیاز بود ، تا بتوانیم آرام آرام و همگی باهم پیشروی را آغاز کنیم . مشکل دیگر این است که اشخاص مختلف ، برداشتی کاملا متفاوت از آنچه پراسترویکا هست، و وظایفی که در عملی ساختن آن برعهدهٔ آنان خواهد بود ، دارند . تعداد زیادی مخالف سرسخت پراسترویکا وجود ندارد ، در مقابل تعداد زیادی هستند که گرچه از نوآوری ما استقبال می‌کنند، لکن نظرشان این است که به شخص آنان ارتباطی نخواهد داشت ، بلکه فقط مربوط است به مقامات عالیه در حزب ، دولت و تشکیلات اقتصادی، یا بخشهای دیگر، به کارخانهٔ همسایه ، به رفقای کارگر در سالن ماشینهای ابزار ، به مؤسسات کشاورزی یا به کارگاههای ساختمانی ـ خلاصه به همهٔ کسان دیگر ، فقط به خود آنان نه. در گفتگویی‌که باکارگران کارخانهٔ بزرگ رادیوسازی (و ای اف) (۲۱) در ریگا به مناسبت بازدیدم از جمهوری سوسیالیستی لیتوانی داشتم ، لازم دانستم که بگویم ، مشکلات گرچه موضوعی است به جای خود ، اما اگر به‌آن بالا بنگرید تا ببینید، «آنان در آن بالا» چه می‌کنند، و از امکانات خودتان هیچ استفاده نکنید، پراسترویکا تحرک خود را از دست خواهد داد، کم‌کم درجا خواهد زد و به صورت اقدامی نیمه‌کاره متوقف خواهد ماند.

کسان دیگری هم هستند که اصلا نمی‌دانند چگونه بایدکارشان را براساس روش تازه و در زمینهٔ پراسترویکا انجام دهند . به اینان باید راه را نشان داد و یاریشان کرد .

ازاین گذشته مسئلهٔ جا سنگینی و کاهلی هم وجود دارد . اشخاص مستعد عادت کرده‌اند که درهرکاری که انجام می‌دهند ، در انتظار فرمان از بالا بمانند، به تصمیمات بالاترین مقام متکی بمانند و هنوز این عادت را ترک نکرده‌اند. نه آنکه ، این وضع غافلگیر کننده باشد ، بلکه چه در وزارتخانه‌ها و چه در کارگاههای

تولیدی این روشی معمول بوده است. هنوز هم می‌توان شاهد آن بود ، حتی در طبقات بالای سازمانها . نکتهٔ اساسی این است که این انسانها را ترک عادت داده‌اند ، که خود با درک مسؤلیت و مستقلا فکر و اقدام کنند . این یکی دیگر از مشکلات بزرگ است .

وظیفهٔ اصلی ما این است که تمامی اجتماع را در فراگرد پر ـ استرویکا شرکت دهیم . سوسیالیسم در جامعهٔ ما متکی بر پایه ـ های خود تکامل می‌یابد . به هیچ وجه اعتقاد نداریم که در اساس پراسترویکا را با ملتی دیگر، حزبی دیگر و متکی بر دانش یاادبیات دیگر بتوان عملی کرد . ما همگام آن را عملی می‌کنیم ، باتلاش همهٔ ملت . تمامی توان روشنفکری باید بسیج شود . از تجربیات شخصی‌ام می‌دانم که هریک از ما در جریان پراسترویکا تغییر خواهد کرد. عادلانه نخواهد بود کسی را از این حق محروم سازیم که خودش پراسترویکا را تجربه کند، امروز به نحوی متفاوت از دیروز کار کند و از نوآغاز کند، آغازی متکی بر شناخت وضع تازه و اهدافی، که‌زمان فعلی برایمان مشخص ساخته است .

هیچ نسخهٔ ثبت شده‌ای نداریم

سیاست هنر شناختن شدنیها است. در ماوراء آنچه شدنی است، ماجراجویی آغاز می‌شود. از این جهت ما امکاناتمان را بادقت و با ملاحظه مشخص می‌سازیم و متناسب با آن وظایفمان را تعیین می‌کنیم. آموزش یافته از تجربیات تلخ، نمی‌خواهیم در راهی که برگزیده‌ایم ازخودمان پیشی بگیریم. ما واقعیتهای مشهود کشورمان را نادیده نخواهیم انگاشت.

بزرگترین مشکلات دگرگونی مورد نظرمان این است که تفکر ما را، سالهای گذشته شکل داده است. هرکس ، از دبیرکل گرفته تا کارگر، باید ازنو فکر کند. این قابل درک است اگر فکر کنیم که ما در شرایط نظام قدیم زیسته‌ایم ونظام قدیم ما را به عنوان فرد شکل

داده است. ما باید بر محافظه کاری درونی‌مان فایق آییم. بسیاری از ما پایبند اصول صحیح ایدئولوژی و سیاسی هستند . اما تفاوتی اساسی وجود دارد بین نقطهٔ نظر صحیح و عملی ساختن آنچه محتوای این نقطهٔ نظر است .

گه‌گاه حتی پیش می‌آمد ، که در مباحثاتمان در دفتر سیاسی برای پاره‌ای از سؤالها به ظاهر به نتیجه‌گیریهای مهم می‌رسیدیم و تصمیمات قابل اهمیتی می‌گرفتیم . لکن وقتی قرار براین می‌شد که این تصمیمات را عملا اجرا کنیم ، باردیگر به راه سابق می‌لغزیدیم و به وسایل کهنه متوسل می‌شدیم تا باکمک آنها وظایف جدیدمان را به انجام رسانیم .

کوشیدیم که سیاستمان و ایدئولوژیمان را باردیگر با روح زندهٔ لنین‌بیان‌کنیم . دهه‌های متوالی این روح به علت گرایش جزمی و پیروی از پیش نمونه فلج مانده بود . این امر اثرهایی برجا گذاشت . امروز می‌خواهیم به کار تئوریمان روحی خلاقه دهیم. این کار مشکل است، ولی باید انجام گردد . تفکر خلاقه امروز چنین می‌نماید که باردیگر تقویت شده باشد .

ما واضح می‌دانیم که هیچ تضمینی علیه اشتباهات وجود ندارد . لکن، بدتر از همه آن خواهد بود که دست بر زانو از فرط ترس که ممکن است اشتباهاتی را مرتکب شویم ، هیچ کار نکنیم. علت بسیاری از مشکلات همین است. منقدین ما در غرب این نقاط ضعف را شناخته‌اند ، نقاط ضعفی که بخصوص در سالهای دهه هفتاد و نخستین سالهای دهه هشتاد ظاهر شدند . بسیار علاقه داشتند که اتحاد جماهیر شوروی را به «زباله‌دان تاریخ» بیندازند. اما سوگ نامهٔ آنان پیش‌از موقع خوانده شد .

خوشحالم که هم در حزب وهم در کل جامعه مدام بیشتر این استنباط پذیرفته می‌شود ، که ما وظیفه‌ای را برعهده گرفته‌ایم که بی‌بدیل است. اگر همه آنچه را که برنامه‌ریزی کرده‌ایم بخواهیم به

انجام رسانیم، دراین صورت بایست چــه در درون مرزی و چه در برون مرزی به نحوی **بی‌بدیل** در زمینه‌هــای سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعــی وایده‌ئولــوژی کــار کنیم. مهمتر اینکه بــاید مسؤلیتی **بی‌بدیل** را هم برعهده بگیریم . آگاهیم که نیاز به تلاشی همه‌جانبه و شجاعانه به خصوص در نخستین مرحله، خواهیم داشت.

بسیاری از چیزها در کشور ما جدید و عادت نشده‌اند: انتخاب رؤسای مــؤسسات و ادارات ، تعداد متعدد نامزدها در انتخابــات شوراهــای محلــی، تشریک مساعی درامــور تولیدی با خارجیان ، تأمین مالی برنامه‌ها از منابع خودی در مؤسسات ، کارخانه‌هــا ، سوخوزهــا ، و کلخــوزهــا ، بــرداشتن محدودیتهــای مــؤسسات کشاورزی، تولیدات مــواد غذایی کــه توسط مؤسسات تولید کننده عــرضه مــی‌شود، تشدید فعــالیتهای تعاونــی ، تشجیع ابتکارات خصوصی در مــؤسسات کوچک و کسب خرد ، بستن مؤسسات و کارخانه‌های زیان دهنده، و مؤسسات پژوهشی و سازمانهای‌آموزش عالی که فعال نباشند . مطبوعاتی پرشورتر، که به ممنوع شده‌هــا بتازنــد ، وطیف گستردهٔ عقاید عمومــی را منعکس کنند و دربــارهٔ مسائل اصلی مرتبط با پیشرفت و پراسترویکا بحثی باز را مــوجب شوند. تمامی اینها طبیعی و لازم است، اما به خودی خود حــاصل نمی‌شود، و نه افکار عمومی و نه‌اعضای حزبی به‌سهولت آن‌را درک نخواهند کرد .

فکر نمی‌کنم کــه دو سال و نیم گذشته مشکلترین دوره برای (کــ پ د س یو) بــوده باشد . لکن بــه طور مسلم اهمیت زیــادی داشت ، چون مستلزم درجهٔ بــالایی از درک مسؤلیت ، پختگی و وفاداری به اصول می‌بود . پاره‌ای از گرایشها ممکن است مطابق با میل ما باشد یا نباشد ، لکن مــی‌کوشیم تا مسائل را به روشنی و درکــی حقیقت گــرا بنگریم . تنها از این راه مــی‌توانیم برای ملت سیاستی را مشخص سازیم و اهدافی را منظور کنیم کــه انسانها

درک کنند و بگذارند تا راهنمای آنان گردد.

قطعاً بین رهبران هم اختلاف عقیده دراین باره بروز کرده‌است، که چگونه باید بر دوران رخوت فایق آمد و مسائل در آینده چگونه باید حل گردد. چنین اختلاف عقایدی خلاف انتظار نیست . کاملا برعکس، شگفت‌انگیز می‌بود اگر چنین اختلافاتی وجود نمی‌داشت و همگان یک جور فکر می‌کردند و یک حرف می‌زدند. درگیریهای عقیدتی موجب تعمق می‌شوند، اما آنچه به هستهٔ این عقاید مربوط است، همگی اتفاق نظر داریم و معتقدیم که پراسترویکا صرفنظر نکردنی است و درحقیقت اجتناب ناپذیر است و ما انتخاب دیگری نداریم. تمامی ملت شوروی، حزب ـ ازجمله کمیتهٔ مرکزی و دفتر سیاسی ـ و دولت درحال دگرگونی می‌باشند . ازاین کار انقلابی ما اعضای کمیتهٔ مرکزی، تجربه‌هایی برای حل مسائلی که کشور مواجه با آن است، کسب خواهیم کرد. وضع در جمهوریها، ایالات و همبستگیهای کارگری هم که در پراسترویکا شرکت دارند ، عیناً همین است . اگر ما اینک وظایف جدید را دنبال کنیم، تمامی ملت آزمونی برای پراسترویکا خواهد شد . این امر دارای اهمیت زیادی است، که جو اجتماع ما تغییر کند. رهایی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ملت شوروی عملی گردد. مردم جسور شده‌اند و برای وظایف ناشی از شهروندی خود احساسی قویتر بروز می‌دهند . در سالهای گذشته مطالب بسیاری برهم انباشته شد ، که اکنون ما بی‌پرده دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت .

جذابیت آنچه تازه است افزایش یافته . اگر کسی در آوریل ۱۹۸۵ می‌گفت، که ما در طول دوسال آنچه را امروز واقعاً می‌یابیم، خواهیم یافت به احتمال زیاد حرفش را باور نمی‌کردیم. یا حتی آن را به عنوان بی‌ارزش بودن کوششی که مصروف آن می‌شد، رد می‌کردیم. لکن واقعاً چه رویداد ؟ آنچه یک سال قبل با مقاومت، یا لااقل باخودداری مواجه می‌شد، دراین بین موضوع بحث روز شده

است، درواقع جزو مسلمی از زندگانی روزانهٔ ما شده است.

ما از مرحله‌ای غیرمعمول می‌گذریم : انسانهای نسل قدیمیتر فضای انقلابی فعلی را با فضای انقلابی نخستین سالهای بعد از انقلاب اکتبر مقایسه می‌کنند ، یا با فضای بعد از پایان جنگ بزرگ میهنی . لکن نسل ما فقط می‌تواند با فضای دوران بازسازی بعد از جنگ مقایسه کند. امروز ما به‌مراتب واقع گراتر وهوشیارتر به مسائل توجه می‌کنیم. به همین علت شور و ازخودگذشتگی انقلابی‌ای که حال و هوای سیاسی ملت شوروی را مدام روشنتر می‌نمایاند، ارزندمتر و پرثمرتر است .

درجلسهٔ کمیته مرکزی در ژوئیه ۱۹۸۷ دربارهٔ خطرجدا افتادگی بین فعالیت درحال تشدید توده‌ها ، و روشها و رویه‌های کهنه شدهٔ کار و از گذشته بازماندهٔ دوایر دولتی ، رهبری ـ و تشکیلات حزبی، سخن‌گفتم. ما گامهای قاطعانه‌ای برخواهیم داشت تااین جدا افتادگی را برطرف کنیم.

باوجود این می‌توان این وضع را از زاویهٔ دیگری هم مشاهده کرد. به مراتب بدتر می‌بود ، اگر منفی‌گرایی از طرف ملت مانع اصلی بر سر راه می‌بود ، و مردم برای انجام توصیه‌های‌پراسترویکا ناتوان می‌نمودند . خوشبختانه چنین پیش نیامد . فشار از جانب کارکنان افزایش می‌یابد ، مدام جسورتر می‌شوند و حتی از مرحلهٔ جاری دگرگونی نیز فراتر می‌روند .

گفتگوهای حضوری و نامه‌ها مهمترین عامل ارتباط بین رهبری و توده‌ها است. نامه‌ها به هیئت دبیرهٔ روزنامه‌های یومیه و مجلات می‌رسند (بسیاری منتشرمی‌شوند) برای دولت ، صدر شوراها و بیش‌از همه برای کمیتهٔ مرکزی ارسال می‌شوند .

لکن یک نکته را باید دراین زمینه مد نظر داشت . در گذشته هم ، همهٔ نهادهای مختلف تعداد زیادی نامه دریافت می‌کردند . اما آنچه امروز تغییر کرده ، ویژگی نامه‌هاست. به اصطلاح «عریضه‌

های متقاضیان» که به‌خاطر مسکن، مقرری و آزادی کسی که به ناحق محکوم شده بود، یا استقرار مجدد درمحل کار سابق ، کمتر شده‌اند . گرچه هنوزهم چنین نامه‌هایی می‌رسند ، اما لحن حاکم امروز چیز دیگری است. اغلب نویسندگان نامه دربارهٔ آیندهٔ کشورمان فکر کرده‌اند، و نگرانیهای خود را از این بابت عنوان می‌کنند. چنین استنباطی وجود دارد ، که انگار آنچه به علت رخوت یا احتراز از بیان سالها به زحمت مسکوت مانده بود، اینک ناگهان راه مفری یافته است. وضع تازه مردم را به سخن گفتن تشجیع می‌کند. می‌خواهند تفکر و نظرات و نگرانیهای خودرا به اطلاع برسانند، نه فقط به اطلاع یک دوست، بلکه به اطلاع آنان که مصدر امور درعالیترین مقامات‌اند. پاره‌ای نامه‌ها واقعاًصمیمانه‌اند.

پس‌ازآنکه ناشر این کتاب دست نوشتهٔ آن را خواند ، از من خواست تا از نامه‌هایی که نمونه‌هایی برجسته‌اند نقل قول کنم . سطور زیر نقل قول ازنامه‌ای است که آ. زرنف، کارگری ازجمهوری خودمختار یاکوتین در خاوردور به من نوشته است:

«گرچه من عضو حزب نیستم ، ولی این را وظیفهٔ خود می‌دانم تا برایتان نامه بنویسم و از شما تشکر کنم که بین ما کارگران عادی ، احساس مسؤلیت به عنوان یک عضو اجتماع را برانگیخته‌اید. مَردم مدتها بود که این تغییرات را انتظار می‌کشیدند... مایلم کاملا بی‌پرده با شما سخن بگویم . نخست عده‌ای نسبت به خط حرکت پراسترویکا در مجموع با عدم اعتماد می‌نگریستند . نه آنکه با خواسته‌های ما مغایرتی‌داشته باشد ــ به هیچ وجه . مردم، از تجربیات تلخ خود می‌دانستند که شعارها چه بسا که با واقعیت تطبیق نخواهند کرد.سپس درک کردیم که پراسترویکا یورشی کوتاه مدت نیست ، بلکه فراگردی است تاریخی ولازم.

مهمتر این بود که مـی‌توانستیم درک کنیم که چگونـه بخشهای اجتماعمان را دربر می‌گیرد . زندگانی ما اهمیت بیشتری یافته است و مردم اینک جداً نسبت به‌اوضاع کشور علاقمند شده‌انـد . پیشنهاد می‌دهند کـه چگونه می‌توان روش کار را بهبود بخشید ، و انتقاد می‌کنند . اینک آنان خودشان در جلسه‌های همبستگیهای‌کارگری دربارهٔ مسائل جـاری مربوط بـه تولید بحث را شـروع می‌کنند. جای تأسف است که تولید ما این چنین‌کیفیت نامطلوبی دارد . باید خودمان ...

می‌خواهم از شما تشکر کنم ، مشکل است بـرای کسی نـامـه نـوشت و از او تشکـر کـرد ، کـه او را نمـی‌شناسیم، اما بـدون شرم از پزشکمان هم تشکـر می‌کنیم ، که بیماری سخت مـا را معالجه کرده است . شما ما را از حالت منفی‌گرایی و بی‌تفاوتی رهانیدید ، و به‌ما آموختید به نیروی خودمان اعتماد کنیم و به‌عدالت دموکراسی ... بسیاری از مردم جلسات کمیتهٔ مرکزی، و حتی اجلاسیهٔ حزبی را جدی تلقی نمی‌کردند . حـالا حتی پسر هفت سالهٔ من، وقتی‌شما درتلویزیون‌سخنرانی می‌کنید، فریاد مـی‌زند پاپا، بیا گورباچف دارد حرف می‌زند!

آینده از آن ماست . و دربرابر اشتباه هم هیچکس مصون نیست . ما پیشگام هستیم . هیچکس را نداریم که بتوانیم از او بیاموزیـم ، بنابراین از اشتباهـات خودمان خواهیم آموخت .

نامهٔ بعدی از لیتوانی بـود. و. آ. بریکوفسکیس آن را بعد از جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ نوشته است:

«چنان تحت تـأثیر قـرار گـرفته‌ام کـه جزآنکـه

برداشتهایم‌را به اطلاع کسی برسانم ، کاری نمی‌توانم بکنم. برای نخستین بار بعد از سالهای سال در حزب و دولت کسانی را می‌بینیم که دارای چهره‌های انسانی هستند ، بجای آنکه دارای چهره‌های سنگ شدهٔ ابوالهولی باشند. همین خود پیشرفتی بزرگ است .

نمی‌خواهم به شما دروغ بگویم ، چون چنین کاری به علائق مشترک ما لطمه خواهد زد . برایتان حقیقت بی‌پرده را خواهم گفت .

دربارهٔ برگزیدگان صاحب امتیاز اجتماع صحبتی نخواهم کرد . دراین مورد به هرحال همه چیز واضح است . خیلیها دلشان می‌خواهد همچنان که تاکنون زیسته‌اند به زندگانی‌شان ، کیفور از مخدر درسرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است، ادامه دهند .

می‌خواهم دربارهٔ پرولتاریا سخن بگویم ، یعنی از مردمی که به‌خاطر آنان پراسترویکا به کار گرفته شده است. بدبختانه ، آنان هنوز از مفهوم سیاست شما لبریز نشده‌اند و هنوز هم به شما چندان اعتماد ندارند.

اما این وضع غافلگیر کننده نیست . مغزها پس‌از زمستانی اینچنین طولانی و سخت، به این زودیها یخ‌هایش آب نمی‌شود . این فراگردی طولانی و زجردهنده خواهد بود .

اما همه چیز به پایانی خوش خواهد انجامید

من یک کاتولیک مؤمن هستم. هرروز یک شنبه به کلیسا می‌روم و به دعا از خداوند می‌خواهم که جهان‌را به خاطر گناهان ما مجازات نکند . می‌دانم که شما منکر خدا هستید، ولی باازخودگذشتگی ثابت کردید که پاره‌ای خداشناسان نیز باید از شما بیاموزند . بدانید که هر

یک شنبه در کلیسا ازساعت نه تا یک بعداز ظهربرای شما و فامیلتان دعا می‌کنم.»

نامهٔ بعدی از بی. دوبروفلسکی ، آموزگاری از اهالی کیشینف در جمهوری شوروی مولدا است:

«ما جوانان باید خط لنین را دنبال کنیم ، خواستهٔ عظیم ملت شوروی را. شما وظیفه‌ای بزرگ را به‌انجام می‌رسانید ، بدین علت می‌خواهیم کوشش کنیم که به کاری بی‌حاصل تبدیل نشود . به خاطر لحن نامه‌ام ناراحت نشوید : عمیقاً از این سرخورده‌ام که پاره‌ای از افراد تصمیمات اخیر حزب و تماس‌های شخصی شما را با ملت درک نمی‌کنند . می‌خواهم فوراً گفته باشم که من درک می‌کنم. کاری پسندیده می‌دانم که شما باکار- کنان تماس می‌گیرید وبی‌پرده و صمیمانه دربارهٔ مسائل ومشکلات آنان بحث می‌کنید. امیدوارم که این بحثها به نتایجی هم منجرگردند. هرکسی روش‌کارلنینیستی‌شمارا نمی‌پذیرد و درک نمی‌کند: با ملت کار کردن، برای ملت کار کردن، به نام ملت کارکردن . گاه دراین باره چنان گرفتار مجادله می‌شوم که صدایم می‌گیرد .

بسیاری از مردم ـ منظورم نسلهایی است که در دهه‌های سی، چهل و پنجاه متولد شده‌اند ـ از تحرک بازمانده‌اند . هراسی ندارم که این را بگویم . پاره‌ای در این بین به مقامات عالی رسیده‌اند ، بعضیها حتی رؤسای مهمی هستند . در جلسات/آری/می‌گویند ، اما برای چه؟ برای همه چیز. برای نوآوریها آری می‌گویند، برای پراسترویکا آری می‌گویند . مدام می‌گویند/آری/. شور و شوق خود را برملا می‌سازند . اما درواقع پشت آن چیست؟ دغل بازی. کوشیده‌ام که علت آن را بیابم.

چرا بـه مردی اعتماد نمـی‌شود ، کـه زندگانی‌اش را ، سلامتش را ، و اعصابش را مستهلک می‌سازد ، تا به ما کمک کند؟ باور می‌شود کـه کار ساده‌ایست ، کـه ابتکارها را تشویق کنند، زمانی‌که مردم باید درفرهنگ نگـاه کنند تا بفهمند مفهوم ایـن لغت چیست . بـاور می‌شود که ساده است که همه این کارها را به جریـان اندازند؟

باشما بی‌پرده دربارهٔ مسئلهٔ اصول‌صحبت می‌کنم. به‌نام یک نسل از جوانان شوروی صحبت می‌کنم کـه از آموزشی در سطحی بالاتر برخوردار شده‌اند.»

نامهٔ بعدی از جی. واردانیان از گئورگی است:

«شاید مرا به یاد آورید: یک بار ، زمانی که هنوز در منطقهٔ استاوروپول کار می‌کردید ، باکسانی‌که برای نخستین بار سیستم مزایای مرتبط با بازده، و قرارداد- های گروهی بین استفاده کنندگان ازماشینهای راه‌سازی را عملی ساختند ، گفتگو کردید . درآن زمان من به‌عنوان اداره کننده در کلخوز کار می‌کردم ./ راه کمونیسم/ در منطقهٔ الکساندروفسکی . مـدتی طولانی بـا من گفتگو کردید ، دربارهٔ زندگانی‌مان سؤالهای زیادی ازمن کردید، دربارهٔ اوضاع عمومی کلخوز و درباره کارمان ...

تمامی‌ابتکارات شما درزمینه‌های سیاست خارجی- و داخلی- مرا و همه انسانهـای شرافتمند را پر وبـال می‌دهند ، چون با اهداف ما و علائق ما مطابقت دارند . به همین علت برایم دردآور است که باید به‌شما بگویم، که همه‌کس با نظرات شما موافق نیست .

نمی‌تـوانم بـدین علت بـه آنان ایـرادی بگیرم . می‌خواهم به شما صریح گفته باشم ، همان‌گونه که شما

هم صریح می‌گویید ، که مشکل مسؤلین حزبی درمناطق هستند : آنـان بنابر تصویـر مسؤلین گـذشته شکل یافته‌اند ، و تغییر آنان مشکل است .

می‌دانیم که وظایف شما دشوار است. اما ، ازشما تقاضا مـی‌کنیم : حتی یک قدم هـم عقب ننشینید . نبایستی تغییر عقیده‌ای یا حتی کمترین کوتاه آمدنـی مشاهده شود . تـوجهی به آنان کـه با شما هـم‌عقیده نیستند نداشته باشید . ملت جان می‌گیرد ، و آمـاده است برای اهدافی که شما ارائه داده‌اید ، قربانی دهد . این مطلبی است که می‌خواستم برایتان گفته باشم .»

درپایان نامه‌ای دیگر ازخانم ک. لاستا از لنین‌گراد:

«همهٔ ما ، که از شما حمایت می‌کنیم ، بایستی به مقابله با تمامی تظاهرات روشهای نفرت‌انگیز گـذشته رویم و با آنها مبارزه کنیم ، علیه سلطهٔ اداری ، فسـاد اداری ، دنباله روی ، مجیزخوانی و هراس از بالادست . اکنون تمامی کسانی کـه مایل به بازگشت به گذشتـه نیستند ، این وظیفه را برعهده گرفته‌اند . اینک هرکس وظیفه دارد ، درمحل کار خود همان‌گونه کار کند که شما درمحل کار خود کارتان را انجام می‌دهید . نباید از هیچ کوششی هراس داشته باشیم ، چون هرکسی می‌توانـد بنگرد ، تا چه حد انرژی ، زمان، نیروی درونی وسلامتی برای حمل بـار عظیم فوق قدرت انسانی که بـر شانه برداشته‌اید ، صرف مـی‌کنید . انجـام وظیفه همواره مشکل است ، امـا مشکلتر از آن بنا کردن بر پـایه‌ای است،که نخست می‌بایست ازکثافتها رها شود.امیدوارم که بتوانم کمی وظیفهٔ شمارا تسهیل‌کنم، وقتی می‌گویم، کـه جمعیتی انبـوه از آدمهـای سـاده پشت سرتـان

ایستاده‌اند ، شما را دوست دارند ، و به شما فکر می‌کنند.»

می‌توانم همچنان از این گونه نامه‌ها نقل قول کنم . از حدود این کتاب متجاوز می‌بود. در بسیاری از نامه‌ها مردم گزارش‌می‌کنند که پراسترویکا چگونه در کارخانهٔ آنان ، در کلخوز آنان ، درکارگاه ساختمانی آنان و همچنین در ادارهٔ آنان شروع شده است ـ یا هنوز شروع نشده است . برایم شرح می‌دهند که چه می‌کنند ، تا فعالانه در آن شرکت داشته باشند، تا علل عمومی یا خاص‌مشکلاتی را که در اجرای پراسترویکا بروز می‌کنند، تحلیل کنند .

این نامه‌ها ـ و هزاران و بیش‌از هزاران نامه وجود دارد ـ شاهدی بر اعتماد به حزب و دولت است . از اعتمادی بازیافته شهادت می‌دهند! و دراین اعتماد نیرویی بزرگ وجود دارد ، نکتهٔ مثبتی بسیار ارزنده . آنچه دراین نامه‌ها جلب توجه می‌کند، آزادی اندیشه است ، درجهٔ والای فرهنگ سیاسی است و ولع برای زیستن و کار کردن است، آنچنان که وجدان راهنمای آنان باشد .

در دفتر سیاسی دربارهٔ این نامه‌ها بحث می‌کنیم و در فواصل منظم جمع بندی می‌کنیم . این کار به رهبری کشور یاری می‌رساند، تا با تحرک رویدادها همراه گردد ، تصمیمات خود را ارزیابی و اصلاح کند و روشهای نوتر برای فعالیتها بیابد .

تمامی این نامه‌ها وجه اشتراکی دارند . همگی بی‌قید وشرط و با شور فراوان از پراسترویکا جانبداری می‌کنند. حتی داوریهای شدید و نهایت انتقادی نیز بیانگر این خواسته‌اند ، که پراسترویکا ادامه یابد. لکن خواننده از آنچه نقل قول کردم این برداشت را نیز داشته است که نامه‌ها بیانگر وحشت نیز هستند ، وحشت ازاینکه بر سر پراسترویکا نیز همان بیاید که بر سر رفورمهای دهه‌های پنجاه و هفتاد آمد ، و ممکن است کم‌کم خاموش گردد . انسانها ما را ترغیب می‌کنند که کوتاه نیاییم!حتی یک گام هم عقب ننشینیم!

باید ادامه دهیم ، هنوز هم صمیمانه‌تر و مصمم‌تر! ما نباید فقط در وضعی بمانیم ، که اقداماتمان را درصورت لزوم تصحیح کنیم و با عکس‌العمل توده‌ها و بازتاب آن در افکار عمومی آگاهانه منطبق سازیم، بلکه بایست به دریافت پاسخ از مردم هم توجه داشته باشیم، یعنی ، باید مردم را به این کار تشجیع کنیم که تصور خود را بیان دارند ، پیشنهاد کنند، تذکر محرک دهند و این کارها را در گفتگوهای رویاروی انجام دهند.

کم‌کم مردم عادت می‌کنند. لکن در آغاز بعضی از هم عصران «احساساتی» سخن می‌گفتند ، و برحذر می‌داشتند : ممکن است گورباچف در گپ زدنی آزاد با اشخاصی شریف درهوای آزاد، خود را دچار «مسمومیت از کمبود اکسیژن» کند، ممکن است با رفتاری نامطلوب مواجه شود ، که متناسب باشئون کرملین‌نشینان نباشد. تفسیرهای انتقادی وجود داشت، و شاید هنوز هم وجود داشته باشد ، که مفهوم گفتگوهای مستقیم حقیقت یابی جز دلربایی سیاسی و خواست محبوبیت عام نیست . دراین مورد واقعاً نظر من متفاوت است . هیچ توصیه و تذکری ارزنده‌تر از آن توصیه وتذکری نیست که مستقیم از طرف ملت ارائه شده باشد .

بنابر اصول می‌شود گفت که انسانها در این گونه گفتگوها بیشتر احساس همبستگی دارند . درگذشته چگونه بود ؟ از کسی سؤالی می‌شد ، اما او خاموش می‌ماند ، شاید از ترس ، شاید ازعدم اعتماد . مسلم عوام فریبی خالص هم وجود داشت: آنان در مسکو چگونه دراین باره فکر می‌کنند؟ بد است، خوب نیست . اما هیچ پیشنهادی ارائه نمی‌دهند . اینک در تمامی موارد گفتگوها جالب و جدی است. کارگران و دهقانان خوشبین‌تر می‌شوند ، روشنفکران و دانشگاهیان متکی به نفس و مدعی سخن می‌گویند . اما دهان ـ گنده‌ها خاموشتر شده‌اند، و از درگیر شدن در بحثی جدی و خلاق کناره‌گیری می‌کنند و اگر هم چنین کاری نکنند، مردم خودشان آنان

را سر جایشان خواهند نشاند. از برداشتم دربارهٔ گفتگویی که در تابستان ۱۹۸٦ درمیدان اکتبر در کراسنودار ، با مردم داشتم ، سخن گفتم. واقعاً بحثی پرمحتوا بود. و چه مسائلی که مردم عنوان کردند! بسیار خوشوقتم که آنان پرشور خط انتخابی کمیتهٔ مرکزی را تأیید میکردند. اما این را هم درک کردم که تلخکامبودند و چه بسیار پیشنهاد و تذکر که به سیاستمداران خود ارائه داده بودند .

درنظر نداشتم که در منطقهٔ کوبان (که حاکم نشین آن کراسنودار است) (۲۲) سخنرانی کنم. فقط رفته بودم تا ازپیشرفت امور در آنجا اطلاع یابم ، و با چشمان خودم ببینم چگونهآزمایشی اقتصادی که دارای اهمیتی ملی میبود اثرات خود را ظاهر میسازد- تمامی یک ایالت روش تأمین مالی از منابع خودی و برآورد قیمت فروش براساس هزینههای تولید را آغاز کرده بود . پس از گفتگو- های متعدد لازم دانستم که سخنرانیای برای عموم بکنم. فکرکنم ، آنچه را گفتم برای ایالتهای دیگر کشورمان نیز دارای اهمیت میبود، چون برخورد مستقیم با شرایط زندگانی واقعی تلقی میشد، مشورت و گفتگو با انسانها درواقع صرفنظر کردنی نیستند . با صدور فرمان نمیتوان کار مهمی ازپیش برد . تجربههایی که ما در کاربرد پراسترویکا گرد آوردهایم ، بار دیگر مؤید تفکر لنیناند ، که انقلاب مکتبی شکوهمند و مؤثر در تربیت سیاسی و آگاه سازی انسانهاست .

پراسترویکا یک انقلاب است، انقلابی بسیار صلحجویانه و دموکراتیک . در محدودهٔ این فراگرد دموکراسی ما همچنان موضع- های اشتباه را، که امروز و در ادامهٔ نوسازی اجتماع با آن برخورد خواهیم داشت مقهور خواهیم ساخت، همچنین سختترین مقاومتها را خواهیم شکست . در اجتماع ما هیچ قشر دارای اهمیتی وجود ندارد ، که علائق بلند مدت آن با پراسترویکا مغایر باشد.

مشکلاتی که در روند دموکراسی با آن برخورد کرده‌ایم، بیشتر ناشی از رفتار خودمان می‌باشد. همهٔ ما مولود زمانمان هستیم. مولود تفکری یک سویه و عادتها. بدین علت می‌گوییم، که ما همه باید تغییر کنیم، از جمله اعضاء دفتر سیاسی، کارکنان دولت و کادر رهبری سایر نهادها. پاره‌ای سهلتر و سریعتر به این کارموفق می‌شوند، دیگران با مشکل برخورد می‌کنند، حتی استعفای خودرا تسلیم یا تقاضای انتقال می‌کنند.

افراد، بی‌میلی نخستین خود را کنار می‌گذارند و با علاقه در زندگانی گروهی همراه دیگران می‌شوند. این کار را به روشهایی متفاوت انجام می‌دهند. گروهی در جلسات سخنرانیهای تند ایراد می‌کنند،دیگران در راه پیماییها وتظاهرات شرکت می‌کنند. دراصول روند دموکراسی امکانات اینگونه فعالیت‌ها را منع نمی‌کند: ما از زمانی که چنین رویدادهایی مسؤلین را دچار وحشت می‌کرد و ممنوعیتهای اداری را موجب می‌شد، راهی بس طولانی‌را طی‌کرده‌ایم. لکن فرهنگ بحث نزد ما هنوز ناپختگی فراوان دارد، ازجمله سخنرانیها توسط آنان که بالای صحنه نشسته‌اند، قطع می‌شود، و پاره‌ای از مقاله نویسان گرایش دارند، حسابهای گذشته را تصفیه کنند یا دیگران را آلوده سازند. ولی، این نکته مفهوم می‌شود که دموکراسی با ضوابط شدید دولت سالاری مغایرت دارد. طبیعتاً هیچ جامعه‌ای که برای حیثیت خود اهمیت قائل باشد، نمی‌تواند هرج و مرج، افسار گسیختگی و سراسیمگی را تحمل کند. دموکراسی خواهان قانون و ضابطه است، و رعایت قاطعانهٔ قانون از طرف ادارات و تشکیلات و همچنین از طرف اتباع کشور را لازم می‌سازد.

نور بیشتر برای فضای باز!

جو تازه احتمالا با اصطلاح فضای باز بهتر توضیح داده

می‌شود . ما خواستار صراحت در تمامی امور عمومی وتمامی بخش‌های زندگانی هستیم. ملت باید بداند ، چه چیز خوب و چه چیز بد است، تا خوبهارا بیفزاید و با بدها مبارزه کند . اینها باید مسائل سوسیالیسم باشد .

مهم است که تمامی مثبتها و خلاقیت‌ها شناخته شوند ، تا تقلید شوند ، به رویهٔ عمومی تمامی ملت و تمامی اعضای حزب تبدیل گردند و نخستین جوانه‌ها را در شرایط پراسترویکا بهره‌ور سازند. حقیقت‌مهمتر از همه است. لنین می‌گوید : نور بیشتر!حزب باید همه چیز را بداند! امروز کمتر از هرزمان دیگر نیاز به گوشه‌های تاریک داریم، گوشه‌های تاریکی که در آنجا کپک بزند وهمهٔ آن چیزهایی گرد آیند که ما اکنون قاطعانه مبارزه با آنهارا آغاز کرده‌ایم . بنابراین نور بیشتر !

فضای باز امروز مثالی زنده برای فضایی سالم ، مثبت،معنوی و اخلاقی برای جامعه است، که در آن ملت سهلتر درک می‌کند ، که چه روی می‌دهد ، چه‌واقع می‌شود ، کوششمان برای چیست وبرنامهٔ ما چیست و براساس این درک، آگاهانه برای دگرگونی همکاری می‌کند .

روند دموکراسی در جامعه ، و تغییرات اجتماعی و اقتصادی ، بویژه به یمن فضای باز نیرویی تازه کسب می‌کند به‌خودی خود قابل درک است ، که سیاست حزب اساس این فراگردهاست. لکن امور تغییر نخواهند کرد، اگر خط سیاسی، که آن را دنبال می‌کنیم، برای توده‌ها قابل فهم نباشد . ملت، زندگانی را در تمامی ابعادش، و با تمامی تضادهایش، باید بشناسد . کارکنان نیاز به اطلاعات گسترده و مطابق با حقیقت دربارهٔ کارآمدیهایمان و مسائلمان دارند، باید بدانند که چه چیز پیشرفت را متوقف می‌سازد و چه چیز آن را به حرکت وامی‌دارد .

می‌توان گفت که مردم از فضای باز خوششان آمده است . نه

فقط ، چون می‌خواهند بدانند چه واقع می‌شود و چه کس چگونه کار می‌کند، بلکه در ملت این اعتقاد تقویت می‌شود ، که فضای باز رویه‌ای است مؤثر تا بدون استثنا فعالیت سازمانهای دولت را کنترل کند ، فضای باز اهرمی نیرومند است ، که به یاری آن اشتباهات را می‌توان‌اصلاح کرد. پی‌آمدآن این است که توان اخلاقی اجتماع ما تحرک یافته است . شعور و آگاهی بر منفی‌گرایی و بی‌اعتنایی، که قلبها را می‌خشکاند، کم‌کم فائق می‌آید . طبیعتاً کار به این تمام نمی‌شود ، که برحقیقت آگاهی یابیم و آن را به اطلاع دیگران برسانیم . مهم این است که براساس دانسته و مشهودات خود عمل کنیم .

برای ما روشن شده است که باید بیاموزیم ، که جدا افتادگی مزمن واقعیت از توضیحات سیاسی را ازبین ببریم. این گرایشی به حیطهٔ اخلاق ومحتوای فعال کنندهٔ انقلاب سوسیالیستی فعلی جامعه ماست .

این کار را شروع کرده‌ایم که قوانینی‌را آماده سازیم که فضای باز را پایدار سازد . این طرحها می‌بایست در زمینهٔ کار دولت و تشکیلات گروهی حداکثر وضوح را موجب گردند و به کارکنان این امکان را بدهند، که نظرات خود را درزمینه تمامی مسائل جامعه و عملکرد دولت بدون ترس بیان کنند .

در آغاز اجرای دگرگونی ، کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) بر دو نیروی واقعی پرتوان ـ کمیته‌های حزبی و وسائل ارتباط جمعی ـ متکی بود . می‌توانم حتی بگویم ، که حزب هرگز به وضع فعلی بحث دربارهٔ تمامی مسائل مرتبط با پراسترویکا نمی‌رسید ـ وفراگرد پراسترویکا وسیع است، ابعاد مختلف دارد و پر است از تضادها ـ، اگر وسائل ارتباط جمعی فوراً پس‌از جلسه آوریل کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) فعال و خلاق تشریک مساعی نکرده بودند.

کمیتهٔ مرکزی یاری وسائل ارتباط جمعی را در اجرای پر ـ

استرویکا بسیار ارزنده می‌شناسد . چرا؟ چون همه چیز به ملت بستگی دارد . ملت دراین مبارزه در جبهۀ مقدم قرار دارد ، و فقط توسط ملت است که پراسترویکا تکامل می‌یابد .. آنچه ملت فکرکند، وضع آگاهی ملت از موقع خود درجامعه ، و آگاهی ملت از جامعه در این زمینه اهمیت اساسی دارد .

جامعۀ سوسیالیستی ما ، که مصمم راه نوسازی دموکراسی را پیش گرفته است ؛ به‌این موضوع علاقۀ خاص دارد که هریک از اتباع آن ــ خواه کارگر، خواه زارع عضو کلخوز، خواه دانشمند یا دانشگاهی ــ فعالانه در بحث دربارۀ برنامه‌هایمان و همچنین در اجرای این برنامه‌ها شرکت جویند . دراین ارتباط وسائل ارتباط جمعی نه‌تنها اکنون ، بلکه در آینده نیز نقشی بسیار مهم بر عهده دارند . طبیعتاً آنها تنها وسیلۀ بیانی نیستند که خواسته‌های ملت را منعکس می‌کنند ، و نظرات و احساسش را عیان می‌سازند . لکن آنها نیرومندترین و معتبرترین صحنۀ فضای باز هستند . حزب خواهان است ، که هریک از اتباع شوروی براین صحنه با اتکاء به نفس، نظرات خود را بیان کند ، صدای اتباع شوروی نه فقط لازم است تا به بحثهایی تحرک بخشد که در کشور بحث می‌شود، بلکه برای نظارت دموکراتیک نیز لازم است، نظارت برصحیح بودن تصمیمات ، انطباق تصمیمات با علائق و تقاضاهای توده‌ها، و در مرحلۀ بعد ،اجرای این‌گونه تصمیمات .

روند دموکراسی فعلی نه فقط در افکار عمومی بازتاب دارد،بلکه همواره قویتر بر فعالیتهای وسائل ارتباط جمعی نیز تأثیر برجا می‌گذارد . گویی از حالتی خواب‌آلود بیدار شده باشند، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون کم‌کم موضوعات تازه‌ای را کشف می‌کنند و مورد بررسی قرار می‌دهند. کاملا مشهود است که مطبوعات مدام فضای بیشتری دراختیار گفت وشنود می‌گذارند، و ازتک گوییهامی‌کاهند. به‌جای گزارشهای خشک اینک مصاحبه‌ها ، گفتگوها ، مباحثه‌ها

و اظهارنظرها دربارهٔ متن نامه‌ها چاپ می‌شوند . مسلم، گرایش ـ هایی وجود دارد که تعداد مؤلفان را به سه یا چهار نفر محدود سازند . علتش به سادگی خودپسندی حرفه‌ای است . بسیار مفیدتر می‌بود، اگر بر تعداد مؤلفان افزوده می‌شد ، تا تمامی اتباع شوروی سخن گویند و گونه‌گونگی سوسیالیسم ، هم آنچنان که هست ، در هرنشریه‌ای با تمامی گستردهٔ خود متجلی گردد.

قطعاً مطلوب است که یک مؤلف حرفه‌ای نقطه نظرهایش را توضیح دهد ، ولی خواندنی جالبتر مصاحبه با کارگران، دبیران حزبی ، و کمیته‌های منطقه‌ای، سرپرستهای کلخوزها، دانشمندان و هنرمندان است. آنان می‌توانندآز تمامی وجودشان خلق کنند . یا به‌نامه‌ها بیندیشیم ـ چه شواهد شگفت‌انگیز، وپویایی از زندگانی هستند .

باوجود این: رویهٔ جدید مطلوب همگان نیست. بویژه مطلوب کسانی نیست که عادت نکرده‌اند در شرایط فضای باز و بیان انتقاد ازهرسو زندگی و کار کنند ـ کسانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند . اینان همان کسانی هستند که ازوسائل ارتباط جمعی ناراضی‌هستند و حتی توصیه می‌کنند که نسبت به وسائل ارتباط جمعی شدت عمل به‌کار برده شود .

به نظرما جنبهٔ منفی ندارد ، اگر دراین باره بحث دنبال شود، که آیا بیش‌از حد انتقاد نمی‌شود ، که آیا چنین بی‌پردگی واقعاًمفید است و آیا رونددموکراسی پی‌آمدهای ناخواسته‌ای نخواهد داشت؟ این مباحث بنابر روش خود بیانگر نگرانی نسبت به ثبات کشور ماست. دموکراسی و فضای باز می‌تواند در سیلی از کلمات خفه شود، و مفهوم واقعی آن ممکن است تحریف گردد. کسانی هم هستند که ظاهراً دموکراسی ، انتقاد و فضای باز را پذیرایند ، اما زمانی که واقعیت یابند ، هرشرط قابل تصوری را برای نوآوریها لازم می‌شناسند .

امروز دیگر تردیدی باقی نمانده ، که سیاست کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) همچنان بر فضای باز در مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی و همکاری فعالانهٔ اتباع شوروی متکی خواهد ماند. ما به فضای باز همان اندازه نیاز داریم که به هوا برای تنفس.

مایلم باردیگر تأکید کنم که سیاست فضای باز و تشویق انتقاد و انتقاد از خود برای حزب ما نوعی بازی دموکراسی در جعبهٔ شن کودکان نیست، بلکه رفتاری است بااهمیت اصولی . درتشویق فضای باز راهی را می‌بینیم که در آن به‌نظرات متفاوت و به دید ـ گاههای متفاوتی خواهیم رسید که در آنها علائق تمامی گروههای کسبی و شغلی درجامعهٔ شوروی بازتاب یافته‌اند. فقط دراین‌صورت می‌توانیم پیشرفتی داشته باشیم ، اگر بتوانیم به آزمون دریابیم که سیاستمان چسان دربرخورد با انتقادها ، بخصوص در برخورد انتقاد از پایین مقاوم می‌ماند ، و اگر بتوانیم با گرایشهای منفی مبارزه کنیم، از آنان دوری جوییم و از اطلاعاتی که از پایین‌دریافت می‌داریم متأثر شویم . دموکراسی را بدون همه اینها نمی‌توانم متصور بدانم .

ازسوی دیگر انتقادها و ویژگی انتقادها در شرایط دگرگونی و روند دموکراسی تغییر می‌کنند. انتقاد قبل‌از هرچیز آگاهی از مسؤلیت است، وهراندازه انتقاد سخت‌تر باشد، باید به‌همان‌اندازه بیشتر با آگاهی از مسؤلیت همراه گردد، چون هیچ مقاله‌ای دربارهٔ موضوعی دارای اهمیت تنها بازتاب عقیدهٔ شخصی یک شخص یا تصویر عقده یا بلندپروازی نگارنده آن نیست ، بلکه موضعی است مرتبط با علائق عمومی. همراه با روند دموکراسی روابط بین کسانی که انتقاد می‌کنند و کسانی که از آنان انتقاد می‌شود ، از بنیان تغییر خواهد کرد. باید روابطی مبتنی‌بر همکاری باشد ، که علائق متقابل را منظور دارد. دراین گونه موارد گفتگو مفید است، درحالی که آن رویهٔ آموزش دهندهٔ نخوت‌انگیز ، و رفتار استاد منشانهٔ

متکبرانه و توبیخ شدید قطعاً نابجاست . رویهٔ اخیر را می‌توان در مقالات مؤلفان خوب و شهیر مشاهده کرد. هیچ‌کس حق قضاوت نهایی را ندارد.

یک نکته واضح است: انتقاد همواره متکی به واقعیت باید باشد ، و این بستگی به وجدان نویسنده و ناشر دارد. به احساس مسؤلیت آنان دربرابر ملت بستگی دارد .

مطبوعات ، بازهم باید مؤثرتر گردند ، بایست تنبلها را ، سودجویان را، فرصت طلبان را، عوام فریبان را و کسانی را که انتقاد را منکوب می‌سازند، راحت نگذارد . بایست با نیروی بیشتر از کسانی جانبداری کند ، که بدون خواستی سودجویانه خود را دراختیار پراسترویکا می‌گذارند . دراین مورد بیشتر بستگی‌خواهد داشت به کمیتهٔ حزبی منطقه. اگر کمیتهٔ حزبی روش کار خود را دگرگون سازد ، مطبوعات هم این کار را خواهند کرد.

می‌خواهم تأکید کنم که مطبوعات بایست مردم را بسیج کنند. نباید چوب لای چرخ بگذارند و روحیهٔ تهاجمی را بیدار سازند یا بذر تردید بکارند . نوآوری جامعه از جمله شامل این کوشش هم می‌شود که حیثیت انسانها ، ارزشهایش و احترامش را مورد حمایت قرار دهیم . انتقاد فقط زمانی مبدل به ابزاری مؤثر برای پراسترویکا خواهد شد ، که‌برحقیقت مطلق و نگرانی صمیمانه به خاطر عدالت اظهار شده باشد.

سنت مطبوعات ما ازجمله این است که ارزشهای بنیادی سوسیالیسم را متعالی بدانند . همهٔ آنچه مرتبط با مسئلهٔ حاد زمان باشد، یا مرتبط با رویداد تأسف‌انگیزی در گذشته باشد ، می‌تواند موضوع تحلیلی در مطبوعات به شمار رود . نکته مهم این است که ارزشهایی بایست حمایت شوند ، که به تقدیر و آیندهٔ ملت مربوط می‌شوند . بدین سان گاه پیش می‌آید که روزنامه نگار از واقعه‌ای محلی و هیجان‌برانگیز درروزنامه‌اش گزارش می‌کند ، آن را عمومیت

می‌دهد و برداشت خودش را و نظریه‌ای که مرجع می‌شناسد بر دیگران تحمیل می‌کند. به‌نظر من هرکلام صمیمانهٔ بی‌پرده‌ای ، حتی اگر موجب تردید شود، باید مورد استقبال قرار گیرد. اما اگر کسی بکوشد که گناه دیگران را برگردنمان بیندازد، دراین صورت احتیاط شرط است! فضای باز، هدفش این است که جامعهٔ ما را تقویت کند. آنچه بایست مورد حمایتمان قرار گیرد بسیار است. این فقط کسانی را مردد خواهد ساخت که دموکراسی سوسیالیسم وتوصیهٔ ما را برای رفتاری مسؤل مانعی برسر راه جاه‌طلبی خود می‌شناسند، کسانی که از علائق ملت بسیار دور افتاده‌اند .

طبیعتاً این ندایی نیست که موجب شود تا انتقاد را مانع شوند ، بر نیمه حقیقتها متکی بمانند و از تحلیل انتقادی پرهیز کنند. خواست ما برای تعمیق دموکراسی سوسیالیستی و تعلیم بهتر ملت برای رسیدن به پختگی سیاسی ، نیاز به سود بردن از تمامی کارآیی رسانه‌های گروهی برای بحث دربارهٔ مسائل جامعه و دولت خواهد داشت، تا نظارت گسترده‌تر ملت ، جانبداری مثبت از قبول مسؤلیت بیشتر ، قبول نظم بیشتر در کار، رعایت قانون و ضابطه در سوسیالیسم و مبارزه با نادیده گرفتن اصول سوسیا ـ لیستی ، و ضوابط بنیادی متعدد روش زندگانی شوروی را ترغیب کنند. می‌کوشیم تا این وظایف را به روشی انجام دهیم ، که وسائل ارتباط جمعی در سرتاسر کشور به عنوان نیرویی آزاد ، صرفنظر نشدنی و انعطاف پذیر مؤثر گردد، و به عنوان نیرویی که توانا‌ست، سریع مسائل جاری و رویدادها را بررسی کند.

فضای باز ، انتقاد و انتقاد از خود فقط یک یورش تازه نیست . اینها برابر عموم اعلام شده‌اند و بایست در زندگانی شوروی مکانی پابرجا بیابند. تحولی ژرف بی‌آن امکان ندارد.دموـ کراسی بدون فضای باز امکان ندارد ، امروز ندارد و در آینده نیز نخواهد داشت.سوسیالیسم مدرن نیز بدون دموکراسی ممکن‌نیست،

و هرگز نیز ممکن نخواهد بود .

هنوز هم تعداد زیادی از فعالین حزبی وجود دارند که همانند گذشته ، در برخورد با انتقاد در وسائل ارتباط جمعی واکنش‌گزافی نشان می‌دهند ومقالات و برنامه‌های رادیویی را از نظرگاه سلیقهٔ شخصی ، رویه‌ای کهنه شده ، یا برداشتی اشتباه از علائق جامعه مورد قضاوت قرار می‌دهند ، یا آنکه نقش مطبوعات را در جامعهٔ سوسیالیستی امروزی درک نمی‌کنند . گاه می‌کوشند ، منتقدین را با تذکر درزمینه عکس‌العمل احتمالی در برخورد با محتوای انتقادی یک مقاله ، دچار حجب سازند .

می‌گویند ، که غرب درانتظار انتقاد از خود ماست ، تا آن را علیه ما به‌کار گیرد و زندگانی در جامعهٔ سوسیالیستی را بی‌ارزش جلوه‌گر سازد . نمی‌توانم به‌جای دیگران سخن گویم ، اما من از انتقاد نمی‌هراسم . بازنگرش انتقادی به رویه‌های عملکرد خودمان نشانهٔ قدرتمندی است ، و نه ضعف . به چنین روشی مسائل را مورد توجه قرار دادن، منطبق با اصول ایدهئولوژی سوسیالیسم است .

روش «بی‌سروصدا»ی دیگری نیز برای کنار گذاشتن یامنکوب کردن انتقاد وجود دارد . بدین ترتیب که گرچه مسؤلین می‌پذیرند که انتقاد برحق است، حتی تشویق هم می‌کنند و وعده می‌دهند که اقداماتی مؤثر به کاربرند، اما درحقیقت مطلقاً عجله‌ای ندارند که نتیجه‌گیری عملی کنند. امیدوارند که همهٔ اینها فقط حرف باقی بماند، و ازخاطرها برود، و طولی نکشد که دیگر هیچ کس‌گناهانشان را به یاد نیاورد . برای چنین کسان مهم این است که درموقع خود به ابرازنظر متناسب با زمان تظاهرکنند.

بگذارید تکرار کنم ، آنچه را در جلسه ژانویه گفتم: برخورد با انتقاد یکی از معیارسنجهای مهم برای درک این است که فرد چه برخوردی با پراسترویکا و همه آنچه در جامعهٔ ما تازه است، خواهد

داشت .

همهٔ آنچه در توان ماست انجام خواهیم داد ، تا مانع از آن شویم که کسی انتقاد را منکوب سازد، یاازآن بگریزد. انتقاد داروی تلخی است اما . بیماریهایی که جامعه گرفتارش می‌شود ، آن را لازم می‌سازد . انسان صورتش را درهم می‌کشد ، ولی آن را فرو می‌برد . و آن کسانی که باور دارند که انتقاد را باید به مقادیرجزئی و در فواصل معین مورد استفاده قرارداد، دراشتباهند. کسانی که به‌این باور گرایش دارند، که رخوت و رکود کاملا برطرف شده است و موقعش رسیده است که امور را به‌حال خود واگذاریم، کمتر دراشتباه نیستند . کاهش انتقادات اجتناب ناپذیر به زیان پر ـ استرویکا تمام خواهد شد .

پراسترویکا و روشنفکران

روشنفکران با شوق فراوان از پراسترویکا جانبداری کردند . مایلم دراینجا این را بهانه کنم: ارزشهای سوسیالیسم، روشنفکران را موظف می‌سازند و آنان را که به عنوان جزو ذاتی جامعهٔ سو ـ سیالیستی معیاری به‌شمار می‌آیند و شاید بزرگترین دست‌آورد ما و سرمایهٔ معنوی پرارزش ما هستند ، از ادراکی میهنی مشحون می‌سازد . این قشر ، تاریخی مشکل را پشت سر گذاشته است . بسیاری از روشنفکران ، ازجمله آنان که گرایش دموکراسی داشتند، آنان که با رژیم تزاری مبارزه می‌کردند و برآن انگ ننگ می‌زدند، از انقلاب، وحشت زده خودرا کنار کشیدند وهمراه با سیل مهاجران سفید به خارج کشور کشانیده شدند (۲۳)، و آنجا استعداد ودانش خود را درخدمت ملتهای دیگر به‌کار گرفتند . برای جامعهٔ سوسیا ـ لیستی جوان ما این زیانی تلخ بود .

زمانهایی بود که قشر روشنفکر ، ازجمله روشنفکران حزب بلشویک، تحمل زیانهایی را کردند که دیگر هرگز جبران پذیر

نخواهد بود ، مثلا درزمینهٔ لطمه وارد آمدن به قوانین سوسیالیستی و یا به علت سرکوبیهای سالهای دههٔ سی. این هم ضربه‌ای سخت بود که برتوان روشنفکری کشورمان وارد آمد .

باوجود این قشر روشنفکر از این کار وانماند که خود را باز ـ سازی کند، رشد یابد و قوانین عینی را ، که تکامل سوسیالیسم و نیازهای هسته‌ای آن را مشخص مـی‌سازند ، بازتاباند . انقـلاب فـرهنگی لنینیستی(۲٤) کشور ما را کـه مردمی ناآموخته و عملا ناتوان از خواندن و نوشتن در آن می‌زیستند ، همپایهٔ کشورهایـی ساخت که از بالاترین سطح آموزش برخوردار بودند.

لیکن در دوران رخوت وضعی متضاد نمایان گشت : جامعهٔ ما از کاربرد توان عظیم فرهنگی وخلاقهٔ خود ناتوان مانده بود. بازهم علت این وضع این بود که از شکوفا شدن دموکراسی مصنوعاً جلوـ گیری می‌شد. ممنوعیتهای متعدد ، و هراس از روشهای تازهٔ خلاقـه بدون تأثیر نماندند .

به‌یاد می‌آورم که درجلسه‌ای با کارکنان تشکیلات اداری کمیتهٔ مرکزی (کـ پ د س یـو) در ژوئن ۱۹۸٦ پراسترویکا را بـررسی می‌کردیم. می‌بایست آنان را ترغیب کنم که دربرخورد باروشنفکران از روش کاری تـازه استفاده کنند. سرانجام ، از ایـن رفتار مدام فرمان دادن بـه روشنفکران ، بـاید چشم بپوشند ، ایـن رفتاری زیانبار و ناهنجار است. آنان برنامهٔ روند دموکراسی برای نـو ـ سازی جامعه را بدون قید و شرط پذیرفتند .

اتحادیه‌های هنرمندان (۲٥)، فیلم سازان ، نویسندگان، هنرـ های تجسمی، آهنگـ سازان ، معماران، کارکنان تماشاخانه‌هـا و روزنامه نگاران کنفرانسهایی برپا داشتند ، که در آن با حـرارت زیـاد بحث شد . تمامـی این کنفرانسها صمیمانـه از پراسترویکا جانبداری کردند . شرکت کنندگان از یکدیگر به شدت انتقاد کردند، بسیاری از فعالین اصلی دیگر در ارگانهـای اداره کننده انتخـاب

نشدند ، و فرصت طلبان شکست خوردند. بـه جای آنان افـرادی برجسته و موجه مقامهای بالای اتحادیه‌هارا اشغال کردند.

بعضی این بحثهارا بیش‌ازحد شدید خواندند. به‌آنان می‌گویم، نباید از این بابت غافلگیر یا ناآرام باشند . بلکه باید این‌کنفرانسها را پدیده‌ای عـادی تلقی کنند، حتی اگـر غیرمعمول بنمایند . رویهٔ دموکراسی درهمه‌جا خودنماست وگاه اشکالی تند می‌نمایاند. بعضی ایرادهایی داشتند و ادعا می‌کردند ، که در فضایی ، که در آن هرفرد فلسفهٔ خاص خودش را ملاک می‌شناسد ، آن را بنیان اقتدار باور می‌کند و به این اعتقاد می‌رسد که حقیقت را دراختیار گرفته است ، کـار کردن مشکل است. پاسخ مـی‌دهم کـه مشکلتر است کـه با روشنفکرانی منفی ، بی‌علاقه و بدگمان سازش کنیم.

در اوضاعی بـا چنین وظایفی پیچیده انفجارهای احساسـی اجتناب ناپذیرند. در دورانهای انقلابی هرگز جز این نبوده است . ما در فراگرد آموزنده‌ای سر مـی‌کنیم . هنوز از فرهنگ سیاسـی برخوردار نیستیم . حتی آن شکیبایی را هم نداریم که فرصت دهیم دوستانمان هم حرفشان را بـزنند. اینها تغییر خـواهد کرد . این دانش را هـم خواهیم آموخت . موضوعهای بسیار بودار هم بـاید قابل بحث گردند ، بی‌آنکه احترام دیگران لزوماً خدشه‌دار شـود . حتی تندروترین دیدگاهها هم حاوی نکاتی مفید و معقول‌اند ، چون انسانی که برای امَری مرتبط به جمع اهمیت قائل باشد و بدان‌توجه کند به روش خودش وجه‌هایی واقعی از زندگانی را منعکس می‌کند. در اینجا ما با مبارزات طبقاتی توأم با خصومت سر و کار نداریم . این پژوهشی است، بحثی است دراین باره که چگونـه باید دگرگونی را به پیش راند و آن را برپایه‌ای مستحکم و همواره معتبر استوار ساخت. بنابراین برای من امری سوگ برانگیز نیست، اگر جریان بحث به جدل بینجامد. وقتی نظرگاهها از یک دیگر فاصله‌می‌گیرند، جدلی شدن‌بحث امری است عادی .

واقعاً هم در جریان باز شدن فضا بین نویسندگان پیش‌داوری نسبت به بعضی از گروهها ، و عدم مدارا با آنان ظاهر شده است. زمانی بود ، که هیجان زدگی نزد ادبا امواجی بلند را باعث شد. ما برایشان نظرگاه کمیتهٔ مرکزی را روشن توضیح دادیم ، مبنی‌بر اینکه بسیار جای تأسف خواهد بود اگر توان هنری و خلاقهٔ روشنفکران به‌مصرف درگیری با یک‌دیگر برسد ، وآنان به‌جان هم افتند ، و از فضای باز، آزادی و دموکراسی سوء استفاده کنند تا حسابهایشان را تصفیه کنند و از منتقدانشان انتقام بگیرند. بد ـ ترین رویدادی که دراین دوران‌انقلابی ممکن‌است واقع شود این‌است که قشر روشنفکر ازموضع گناه به منجلاب بی‌اهمیتها فرو افتد، به احساس شخصی فرصت ترک تازی دهد و نیروی خود را مصروف درگیریهای شدید لفظی کند، به جای آنکه به‌کار خلاقه مشغول‌بماند. کمیتهٔ مرکزی از نویسندگان خواست تا بر احساسات ، راحت طلبی و تفکر منطبق با نمونه‌فائق آیند، در کار خود تعمق کنند و به ملت وجامعه بیندیشند. دراتحادیه نیز مشهود سازند که قشرروشنفکران احساس مسؤلیت می‌کند، و بیش‌از هرچیز برای شکوفایی معنوی اجتماع کوشش به‌عمل می‌آورد .

روشنفکران سرشاراند از احساس مسؤلیت برابر دولت وبنابر اختیار خود مقدار زیادی از کار دگرگونی را برعهده گرفته‌اند. همراه با حزب انجام تغییراتی را متعهد شده‌اند . دیدگاه آنان مرتبط با مسائل اجتماعی همواره روشنتر نمایان می‌شود ، و ما علاقه شور ـ انگیز نسبت به این فعالیتها نشان می‌دهیم ، وبرای آن ارزش قائلیم ـ برای اینکه پس‌از آوریل ۱۹۸۵ با آنچه ما می‌کردیم همراه گشتند، و برای شور و خواستشان در یاری دادن در زمینهٔ دگرگون ساختن جامعه. امیدواریم که تعهد روشنفکران همچنان تشدید گردد. آنان به سطوح بالاتری از تفکر و ادراک مسؤلیت خواهند رسید . خط انتخابی‌آنان بامشی (ک پ د س یو) وعلائق ملت منطبق است.

۲ـ سیاست اجتماعی ـ اقتصادی جدید

پراسترویکا چگونه براقتصاد تأثیر گذاشته است ؟ باید بی‌پرده بگویم که کوششهایمان برای تغییر ساختار اقتصاد ملی ، برای به جریان انداختن تکامل عمقی و تسریع پیشرفت علمی ـ فنی. فوریت رفورم مکانیسم اقتصادی از بنیان و دگرگون ساختن تمامی روش رهبری اقتصادی را برایمان واضحتر نمایان ساخت.

سوسیالیسم و مالکیت اجتماعی، که برآن اتکاء دارد ، برای پیشرفت اقتصادی امکاناتی عملا تاکنون استفاده نشده را دربر دارد. اما، برای سود بردن از این امکانات مدام بایست مدلهای مؤثرتری از تملک اجتماعی و سازمان‌دهی اقتصادی را بیابیم. از این نظر دارای اهمیت بسیار است که ملت خود را ارباب واقعی‌تولید احساس کند و نه آنکه فقط اسماً چنین باشد. اگر چنین نباشد ، هرفرد کارگر یا هر همبستگی کارگری علاقه‌ای به تولید نهایی کاری که انجام می‌دهد نخواهد داشت، و نمی‌تواند هم داشته باشد. تفکر لنین، برای یافتن مؤثرترین و جدیدترین شکل برای امتزاج تملک اجتماعی و علائق فردی با یکدیگر ، پایه‌های کوشش ما و برداشت ما از دگرگونی بنیادی رهبری اقتصادی است .

رفورم اقتصادی
جلسه کمیتهٔ مرکزی (کـ پ د س یو) در ژوئن ۱۹۸۷

برای به جریان انداختن رفورم اقتصادی کارآمد مهم این بود ، که از تکرار اشتباهاتی که کوششمان را برای رفورم اقتصادی در دهه‌های پنجاه ، شصت و هفتاد ناموفق گذارده بود احتراز گردد . درعین حال ثابت شده بود که این کوششها غیرکافی و ضد ونقیض بوده‌اند،چون برپاره‌ای‌ازنکات بیش‌ازحد تأکید گذاردند،درحالی‌که به پاره‌ای دیگر به‌کلی بی‌توجه مانده بودند. برای آنکه واضح بیان کرده باشم: راه حلی که ارائه شد، به حد کافی گسترش نداشت ،

اقداماتی بود نیمه کـاره که در اغلب مـوارد از هستهٔ مسائل فارغ می‌ماند.

برداشت از رفورمی که ما در جلسه ژوئن مورد بررسی قـرار دادیم، برعکس فراگیر است و عمومیت دارد. تغییراتی بنیادی را در تمامی بخشها مدنظر دارد : تغییر وضع مؤسسات بر پایهٔ اقتصادی متکی به حسابرسی کـامل، تجدید سازمان بنیادی رهبری مـرکزی اقتصادی، ازجمله تغییر برنامه ریزی، تجدیدنظر در روش بـرآورد قیمت ، و مکانیسم تأمین مالی ـ و اعتبارات ، همچنین تجدید نظام روابط اقتصادی خارجی، ازاین گذشته برای تجدید ساختارتشکیلاتی در ادارات ، برای گسترش فراگیر دمـوکراسی، و برای به جریـان انداختن اصول خودگردانی در سطح مؤسسات فکر و اندیشه شده است .

هر فراگردی با ابعاد مختلف دارای منطقی درونی است، کـه ارتباط بین پاره‌ای از اقـدامات، پیش گـامهای صحیح را مفهـوم می‌سازد . بنابراین ما برابر سؤالهای بعدی قرار گرفتیم . از کجـا آغاز کنیم ؟ در کجا بایست دگرگونـی رهبری اقتصادی را شـروع کنیم؟ در نخستین نگاه ممکن است منطقی بنماید ، که در اقتصادی برنامه‌ای مانند اقتصاد ما، لازم است در مرکز دگرگونی آغاز گردد، نخست ساختار و فعالیت ارگان مرکزی اقتصادی باید نظم یابد ، سپس ادارات متوسط و در پایان مؤسسات تولیدی و اتحادیه‌هـای تولید (تعداد زیادی از مؤسسات که همبسته‌اند) و واحدهای پایه‌ای اقتصاد . از دیدگـاه منطقی تجریدی ممکن است صحیح بنمایـد ، لکـن واقعیت و تجربه‌هـای فـراوان منطقی متفـاوت را و روشـی دیگر را دیکته مـی‌کنند: می‌بایستی از مـؤسسات و اتحادیه‌هـای تولیدی آغاز کنیم، یعنی از مهمترین حلقهٔ زنجیر . این امر مسلـم است، که نخست بـایست برای آنها مـؤثرترین روش اقتصادی را بیابیم، سپس شرایط اقتصادی را به وجود آوریم ، اختیارات آنها

را توسعه دهیم و تثبیت کنیم و براین اساس تغییراتی ژرف در فعالیت همگی ارگانهای بالای رهبری اقتصاد را عملی سازیم.

چون این ترتیب را در اقدامات دگرگون سازی مشخص‌ساختیم، اساس تفکرمان این بود که در مؤسسات و اتحادیه‌های تولیدی مهمترین عمل اقتصادی جریان دارد، در آنجاست که ارزشهای مادی تولید می‌شوند ، واندیشه‌های علمی ـ فنی جامعه عمل می‌پوشند . عیناً در همبستگی کارگران است که روابط اقتصادی و اجتماعی شکل واقعی می‌یابد، و علائق فرد ، تعاون و جامعه با هم تلفیق می‌شوند . دراساس این تعاونیهای کارند که فضای سیاسی‌اجتماعی کشور را متمایز می‌سازند .

بنابراین تجربه‌های گذشته‌مان را مورد توجه قرار دادیم ، که کوشش شده بود ، رویدادهای اداری را در سطح بالا بدون یاری گرفتن از پایین دگرگون سازند ، و مکرر با شکست مواجه شده بودند، چون دستگاه اداری سرسختانه مقاومت کرده بود ، وحاضر نمی‌بود هیچ یک از اختیارات و امتیازات خود را از دست بدهد . دراین اواخر نیزچنین مقاومتی‌را احساس کردیم، و هنوزهم‌احساس می‌کنیم . دراین مورد هم ، همچون تمامی بخشهای دگرگونی ، بایستی آنچه را از بالا می‌آید، با تحرک از پایین مرتبط سازیم ، یعنی بایستی به کوششهای روند دگرگونی واقعاً خصوصیت دموکراسی بدهیم .

کمبودهای اساسی مکانیسم اقتصادی گذشته ناشی ازچیست؟

بیش‌از هرچیز از اینکه محرک درونی برای تکامل بسیار ضعیف است. براساس وضع مشخص شدهٔ در برنامه ، منابع دراختیار مؤسسه قرار می‌گیرد و تکلیفش معین می‌شود . در عمل تمامی هزینه‌هایش پیش تأمین می‌شود ، و فروش محصولش نیز ضمانت شده است. و آنچه مهمتر است: درآمد کارگران مؤسسه بستگی به حاصل عملکرد تعاونی کارگری ندارد ، به انجام وظایف

معین شده در قراردادها هم بستگی ندارد ، به کیفیت محصول یا سود دهی کار هم بستگی ندارد . چنین مکانیسمی به احتمال زیاد کاری با کیفیتی بد یا متوسط را موجب می‌شود . چگونه ممکن است اقتصادی رشد یابد که برای مؤسساتی عقب مانده مزایایی را به وجود می‌آورد و مؤسسات پیشرفته را محروم می‌گذارد ؟

چنین نمی‌توانستیم اقتصادمان را اداره کنیم. نوسازی‌اقتصاد می‌بایست اصلاحات را موجب شود . می‌بایست به صورت اهرمی نیرومند ، به صورت نیرویی محرک برای کاری خوب ، خلاق و ابتکاری درآید . براساس نیازهای واقعی اجتماع مؤسسه باید خود برنامهٔ تولید و فروش محصولاتش را تنظیم کند. این برنامه‌ها نبایست بر تعداد زیادی از اقدامات پیش‌بینی شده در برنامه که توسط سازمانهای بالا دست تجویز شده‌اند ، متکی گردند ، بلکه بایست بر سفارشات مستقیم سازمانهای دولتی ، مؤسسات تولیدی دارای سیستم حسابرسی ، و سازمانهای بازرگانی ، که در آنها مقدار و کیفیت کالای مورد سفارش مشخص شده باشد ، اتکاء کنند . برای مؤسسات تولیدی بایست شرایطی به وجود آورد ، که به رقابت اقتصادی ترغیب شوند ، تا مشخص گردد کدام یک نیاز-های مصرف کنندگان را بهتر رفع می‌کنند ، شرایطی که بنابر آن درآمد کارکنان هر مؤسسهٔ تولیدی به حاصل عملکرد آن و به سود مؤسسه بستگی داشته باشد.

این اصول را درزمینهٔ رهبری اقتصادی ، و اشکال ویژهٔ آن در طرحهای قانونی مربوط به مؤسسات تولیدی دولتی منظور خواهیم داشت، که در سرتاسر کشور در تعاونیهای کار، اجتماعات کارگری، اتحادیه‌های کارگری و همچنین در وسائل ارتباط جمعی مورد بحث قرار گرفته است . این طرح علاقهٔ تمامی ملت را به خود جلب کرد . ملت احساس کرد که برای عقایدش ارزش قائل‌اند . گروهی خاص متشکل از مسؤلین دولت، دانشمندان و نمایندگان دوایر مختلف

دولتی پیشنهادهای واصله را برای اصلاح ، تکمیل و تغییر بررسی کرد . همهٔ آنچه معقول و مفید تشخیص داده شد ، در طرح مورد توجه قرار گرفت و در بهبود آن بسیار مؤثر افتاد .

بیشتر اصلاحات درزمینهٔ گسترش اختیارات تعاونیهای کار بود . تقاضای‌عمومی این بود که امور بار دیگر دچار سستی نگردد، بلکه مصمم به پیش رانده شود . درک شد ، که قانون تازه نمی‌بایست با تعداد زیادی ازمقررات بیش‌از حد تحمیل شود ، مقرراتی که هدف قانون رامخدوش می‌ساختند و دگرگونی‌رامتوقف می‌کردند. صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی ، این قانون را از تصویب گذراند ، و قانون از ژانویه ۱۹۸۸ اعتبار اجرائی خواهد یافت. مطبوعات پیشنهادهایی را ارائه دادند، که از حدود سیستم ما تجاوز می‌کردند . مثلا این عقیده شنیده شد که بهتر است از اقتصاد برنامه‌ای چشم بپوشیم و بیکاری را متحمل گردیم . اما این کاری بود که نمی‌توانستیم اجازه دهیم ، چون ما خواستار تقویت سوسیالیسم هستیم و نه جایگزین کردن آن با سیستمی دیگر. آنچه غرب به ما عرضه می‌دارد ، به سیستم اقتصادی دیگری تعلق دارد و برای ما پذیرفتنی نخواهد بود . اعتقاد داریم که سو ـ سیالیسم ، بسیار بیش‌از آنکه کاپیتالیسم می‌تواند به‌دست آورد، حاصل خواهد کرد، اگر واقعاً تمامی توان سوسیالیسم را بسیج کنیم و به اصول بنیادی آن وفادار بمانیم ، اگر علائق انسانها را کاملا مورد توجه قرار دهیم و مزایای اقتصاد برنامه‌ای را به‌طور کامل مورد استفاده قرار دهیم .

برای قانون مؤسسات دولتی در رفورم اقتصادی الویت قائلیم. می‌خواهیم آن را به عنوان معیاری برای گام بعدی و اقدامات آتی مورد استفاده قرار دهیم . گام بعدی و اقدامات آتی را براین اساس ارزیابی خواهیم کرد، که آیا این قانون را تقویت خواهد کرد و در اجرای عملی آن کمکی خواهد بود .

در جریان آماده سازی این قـانون جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی دفتـر سیاسی ماهها وقتش را صرف این کار کرد که نتیجه‌گیری تحلیلی جامع وکاملا عینی از عملکرد وزارتخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی، گوس پلان(۲٦)، گوس ناب(۲۷)، مین فین(۲۸)، گوس بانک(۲۹)، وزارت اقتصاد، و دوایـر و سازمانهـای رهبری کنندهٔ صنایـع را بررسی کند . دستورالعملهایی آماده شدند ، دستورالعملهایی کـه نهادهای مرکزی اقتصادی (وفعالیت رسمی آنهارا) می‌بایست چنان نظم دهند که با قانون مؤسسات دولتی هم‌آهنگ گردند و به هیچ وجه مغایرتی باآن نداشته باشند. این دستورالعملها در جلسهٔکمیتهٔ مرکزی بحث شدند ، شکل نهایی گرفتند ، تصویب شدند و اعتبار قانونی یافتند .

جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی و پس‌ازآن اجلاس صدر شوراهای اتحـاد جمـاهیر شوروی سیاست دخالت دادن فعـال ملت در فـراگردهای اقتصادی ــ تولیدی را گسترش داد و علائق دولت را با علائق فرد و همبستگیهای کارگری تلفیق کرد . هدف این سیاست این است که کارکنان را در شوروی مبدل به اربابان واقعی سازد.

طبیعتاً هنوز بایستی کارهای انجام شده را تکمیل کنیم ، یا بعضی از آنها را ازنو انجام دهیم . هیچ جامعه‌ای دارای چنان روش رهبری اقتصادی نیست ، که یک شبه با روشی دیگر ، هرقدر هم آن روش نوآور باشد، قابل جایگزینی باشد ، آنسان که تجهیزات تکنیکی را با تجهیزاتی نو جایگزین می‌سازند . بایستی به نوعـی مکانیسم پویا و انعطاف پذیر دست یابیم ، که از تغییرات تـولید تحت تـأثیر قـرار گیرد ، تـا بتوان آن را نوسازی کـرد و در آن پیشرفتها را به‌کار گرفت، و آنچه کهنه شده است از آن جدا ساخت. خطر اصلی از این اعتقاد ناشی می‌شود که باور کنیم کار انجام شده است، چون این فرض پذیرفته شده است کـه تصمیمات یک بـار اتخاذ شده به شکل فعلی همچنان قابلیت کاربرد خود را حفظ خواهد

کرد. با برنامهٔ رفورم اقتصادی عمیق زمینهٔ لازم برای تهاجمی فراگیر را آماده ساخته‌ایم، تهاجمی که باید فراگرد دگرگونی‌را درتمامی جبهه‌ها تسریع کند و گسترش دهد. تصمیماتی که اتخاذ کرده‌ایم ، شرایط مقدماتی تشکیلاتی واقتصادی را آماده ساخته‌اند، تا پیش‌بینیهای برنامهٔ پنج سالهٔ جاری ، و همچنین اهداف بلند مدت تا سال ۲۰۰۰ عملی گردد. اکنون وظیفهٔ عملی ما این است که نوسازی رهبری اقتصادی را بی‌درنگ و با آگاهی کامل در مؤسسات تولیدی اجرا کنیم .

احتمالا این لحظه‌ای پراهمیت در دگرگونی اقتصاد ومدیریت است . مرحلهٔ کار سازنده آغاز شده است. اکنون ، وقت آن است که دگرگونی را عملی کنیم . اکنون، موضوع این است که واقعاً همهٔ آن کارهایی را انجام دهیم که کوششهایمان را برای انجام آن متمرکز ساخته‌ایم ـ این آزمون ما خواهد بود .

دگرگونی براساس روش اقتصادی حسابرسی کامل

آنچه را ما برنامه‌ریزی می‌کنیم و می‌خواهیم در سرتاسرکشور اجرا کنیم ، بطور کلی هدفش این است که روش بیشتر اداری را با روش بیشتر اقتصادی جایگزین سازیم . اینکه ما نیاز به حسابرسی کامل خواهیم داشت، برای رهبران شوروی واضح است.

قطعاً هنوز موانعی وجود دارد . لااقل دو مانع را به سادگی نمی‌توان از سر راه برداشت. مانع نخست ناشی از این است ، که بایست دگرگونی را در محدودهٔ برنامهٔ پنج ساله مصوب عملی سازیم، یعنی می‌بایست آن را با این برنامه یک پارچه سازیم.این وجهٔ خاص تأثیری جدی بر فراگرد دوران انتقالی داشته است . بنابراین چه باید بکنیم؟ برنامهٔ پنج ساله را حفظ کنیم ، یا آن‌را کنار بگذاریم؟ این پرسش فقط یک پاسخ دارد : بایستی اهداف برنامهٔ پنجم را عملی سازیم . دراین پنج سال اجرای برنامه ،

مشکلات فراوانی درپیش خواهیم داشت. پژوهشی گسترده وآینده‌نگر را بایست انجام دهیم ، دگرگونیهای ساختاری عظیم بایست عملی شود و بسیاری از مسائل اجتماعی بایست حل گردد ، و به موازات باآن دراین دوره بایست تعداد زیادی نوآوری به‌کار گرفته شود . دورانی سخت برای مدیران کارخانه‌ها. آنان هم‌اکنون هم بار سنگینی از مسائل را بردوش حمل می‌کنند ، و اینک بایستی در همان حال رویهٔ تأمین مالی از منابع خودی را در مؤسسه خود عملی سازند .

دومین مشکل، که می‌بایست از سر راه برداشته شود : پاره‌ای از قسمتهای تجدید سازمان رهبری اقتصادی است که هنوز آماده اجرا نیستند وبنابراین ممکن نیست فوراً تأثیرپذیرند. وتا سه‌سال فرصت لازم‌است تا روش‌برآورد قیمت وتأمین مالی‌ـاعتباری‌رامتحول سازیم، وپنج تا شش سال فرصت لازم است تا روش عمده فروشی عوامل تولید دگرگون شود . بسیاری از تصمیمات هنوز اتخاذنشده است، مثلا دراین زمینه وظایف آتی وزارتخانه‌ها، تجدید سازمان سیستم اداری مناطق و کاهش پرسنل. بدین علل دوران انتقالی پیچیده برابرماست، دورانی که در آن مکانیسم کهنه ، ومکانیسم نو همراه با هم وجود خواهند داشت. لکن حسابرسی کامل بدون وقفه اجرا خواهد شد . با نیروی تمام دراین راه پیش خواهیم رفت و در جریان آن تجربه خواهیم اندوخت . همه چیز را خواهیم آزمود، و همه چیز را آزمایش خواهیم کرد.

هرزمان که با کسانی گفتگو می‌کنم که در صنایع مشغول به کارند، یا با یکی از وزرا، می‌گویم : کوتاه نیایید، راهی بیابید و آن را بیازمایید . آنان به حد کافی زیرک‌اند و احساس مسؤلیت می‌کنند، تا بتوانند جسورانه و با اعتماد به خود کار را شروع کنند. ما انتخابی دیگر نخواهیم داشت . اما فرض کنیم ، اشتباه کنیم ؟ آنگاه چه؟ بهتر است که آن را اصلاح کنیم به‌جای آنکه

بنشینیم و منتظر بمانیم.

برداشتی تازه از تمرکز

در جریان پراسترویکا برداشتی تازه از تمرکز دموکراسی‌شکل خواهد یافت. مهم این است که هردو جنبهٔ آن را متوازن سازیم، و نبایست از یاد ببریم، که در مراحل مختلف این یا آن جنبهٔ آن وزن بیشتری خواهد یافت.

وضع فعلی از این قرار است: بسیاری از کسان خواهان تشدید تمرکز هستند. ترازگیری، تناسب، لزوم متناسب ساختن درآمد با مقدار کالا و حجم خدمات، اقدامات ساختاری، تأمین نیاز مالی دولت و دفاعی ـ تمامی اینها تشدید تمرکز را لازم می‌سازد. تمامی جمهوریهای ما و تمامی ملتها بایستی از این احساس برخوردار گردند، که از شرایطی متساوی و از اقبال تکاملی متساوی برخوردارند. تضمین ثبات جامعهٔ شوروی در همین امر است. بدین علت مایل نیستیم که نقش مرکزیت را تضعیف کنیم. اگر چنین کنیم از مزایای اقتصاد برنامه‌ای محروم خواهیم ماند.

درعین حال بایست توجه گردد، که سازمانهای مرکزی اموری کم‌اهمیت را برعهده دارند. آنهارا از وظایف جاری رها خواهیم ساخت، چون اگر قرار باشد این وظایف را نیز انجام دهند، مسائل مرتبط با آینده نگری تکامل را ازنظر دور خواهند کرد.

بسیاری از آنچه را در جلسه‌های ژانویه و ژوئن مورد انتقاد قرار دادیم، قبل از همه مربوط است به غفلت در امور رهبری و گرایشهای خطرناکی که دیرتر از موقع کشف شده بودند، ازیافتن راه حل برای مشکلات ناتوان مانده بودند، و نظایر آن. تمامی تجدید تشکیلات سازمانهای مرکزی و فعالیتهای آنها، تکرارمی‌کنم، با قانون مؤسسات دولتی هماهنگ خواهند شد. تمرکز در شرایط پراسترویکا با ضابطه پردازی بوروکراسی و کنترل کارروزانه در

تعاونیهای تولید ، علمی ، وفنی ارتباطی نخواهد داشت. لکن‌بایستی عملکرد مرکز و مؤسسات را دقیقاً ازیک‌دیگر منفک سازیم،همچنین نقطهٔ ثقل کار در وزارتخانه‌ها و اهداف دارای الویت آنها را از نو شرح دهیم .

مترصدیم که رویهٔ دموکراسی را در برنامه‌ریزی به‌کار بریم . این بدان مفهوم است، که تنظیم برنامه‌ها ــ نه فقط بنابر اصول ، بلکه واقعاً ــ در داخل مؤسسه و همبستگیهای کارگری آغاز گردد . آنان خودشان حجم تولیدشان را برنامه ریزی می‌کنند، برنامه‌ریزی آنان متکی خواهد بود به نیازمندیهای اجتماع ، که از ارقام و سفارشهای ارگانهای دولتی استنتاج می‌گردد، و از قراردادهای مستقیم مؤسسات با مصرف کنندگان به‌دست می‌آید .

کمیتهٔ دولتی برنامه‌ریزی بایست تعیین ضوابط منجز، ونظارت روزانه بر کار را در وزارتخانه‌ها و دوایر رها سازد و از نظارت روزانه کار در مؤسسات نیز صرفنظر کند . فعالیت مؤسسات (تشکیل صندوق تأمین دستمزد ، توزیع سود حاصله ، پرداختها به‌بودجهٔ دولت) توسط معیارهای تثبیت شده و در بلندمدت مشخص خواهد شد . این روش در نهایت به خود گردانی منجر خواهد شد .

می‌خواهیم برای برنامه‌ریزی در تمامی مراحل امکان آگاهی عموم را فراهم آوریم و بحثی گسترده در زمینهٔ مسائل ادارهٔ امور دولت و مناطق، مسائل اقتصادی ، علمی ، فنی و محیط زیست را برانگیزیم . با نگرش به یافتن راه حل مسائل در حد کمال اصل تغییرپذیری در روش برنامه‌ریزی پذیرفته خواهد شد. برخلاف عملکرد سابق سازمانهای مرکزی مؤسسات تولیدی را فقط در تعداد معینی از بخشها کنترل خواهند کرد، یعنی درموارد که مرتبط با انجام سفارشات دولت ، سوددهی ، بازده کار ،نشانه‌های عمومی کاربرد پیشرفتهای علمی ــ فنی در تولید و در مسائل اجتماعی‌باشد. انجام تعهدهای قراردادی و سفارشات دولت درمورد تولیدات دارای

اهمیت، یا انجام امور و خدمات سفارش داده مهمترین راهنمای مؤسسات خواهد بود. انواع و مقدار سفارشات دولتی همراه باتأمین بیشتر نیازهای بازار کاهش خواهد یافت ، تا روابط مستقیم بین تولید کننده و مصرف کننده تقویت شود . زمانی که تجربهٔ کافی کسب کردیم ، سفارشات دولتی را براساس مناقصه بین مؤسسات توزیع خواهیم کرد، که در آن صورت اصل رقابت سوسیالیستی مورد توجه قرار خواهد گرفت .

روش تأمین نیازهای مادی و فنی از اساس تغییر خواهد کرد. مهمترین نشانهٔ آن دگرگونی روش تأمین مرکزی و جایگزین ساختن آن با روش عمده فروشی وسائل تولید خواهد بود.

خلاصه گفته شود ، مزایای برنامه‌ریزی مدام بیشتر با عوامل انگیزه‌ای بازارهای سوسیالیستی تلفیق خواهند شد . اما تمامی‌این کارها در محدودهٔ اهداف و اصول رهبری اقتصادی سوسیالیستی عملی خواهد شد .

گسترش حقوق و استقلال اقتصادی مؤسسات ، تغییر وظایف سازمانهای مرکزی و شعبات آنها به منظور تبدیل روش بیشتر اداری به روش بیشتر اقتصادی رهبری اقتصادی نیاز به تغییرات اساسی در ساختار مدیریت خواهد داشت .

در گذشته رفورم رهبری‌اقتصادی اغلب باایجاد عوامل‌تشکیلاتی تازه همراه می‌بود ، اقدامی که به تورم دستگاههای دولتی انجامید. این دستگاهها کند تصمیم ، اشکال تراش و بوروکرات شدند . به وضوح می‌دانیم که دگرگونی در مؤسسات اقتصادی به علت کند تصمیمی و ناکارآمدی دستگاههای دولت به تأخیر خواهد افتاد . بدین علت درصددیم ، در دستگاههای اداری دگرگونی عمیقی را عملی سازیم و اگر لازم گردد ساختار آن را سادەتر سازیم وپاره‌ای وزارتخانه‌ها را بزرگتر سازیم. در این زمینه تجربه‌هایی کسب کرده‌ایم . مثلا کشاورزی و صنایع کشاورزی در کشور ما توسط

هفت وزارتخانه و سازمان وابسته در سطح حکومت اتحاد جماهیر شوروی رهبری می‌شوند . تمامی این نهادها را در «گوسناگرو – پروم»(۳۰) یک‌جا جمع کرده‌ایم و درعین حال کارکنان این نهادها را به نصف تقلیل داده‌ایم. درموردی دیگر بعضی از وزارتخانه‌هارا بزرگتر ساخته‌ایم، یعنی آنهارا درهم ادغام کرده‌ایم . در آینده نیز چنین خواهیم کرد: هرمورد مرتبط با همان مورد نیاز به راه حلی خواهد داشت .

برای همه‌کس دراین اثنا باید روشن شده باشد ، که باتوجه به سطح فعلی اقتصاد دستگاههای وزارتخانه‌ها و شعبات آنها ، هراندازه هم که کارآمد باشند ، نه قادر به حل تمامی مشکلات هستند ، و نه قادر به جانشینی نظرات و ابتکارات همبستگیهای کارگری می‌باشند . جابجایی اختیارات از سازمانهای مرکزی به مؤسسات به آسانی انجام نمی‌شود . دستگاه وزارتخانه و حتی خود وزیر چندان تمایلی ندارند که از عادتهای خود چشم پوشی کنند، عادت داشته‌اند که حتی درمورد کم اهمیت ترین موضوع تصمیم بگیرند . این عملکردی است که بدان عادت کرده بودند ، عملکردی که کارشان را بسیار سهلتر می‌ساخت . هرجابجایی اختیارات از مرکز به تأسیسات محلی به طور کلی کاری است پر– مشقت ، گرچه ، برای آنکه باردیگر تکرار کرده باشم، هم وزیر و هم همکارانش ، بر لزوم آن واقف‌اند . آنان می‌دانند که این اقدام مفید است، باوجود این اغلب مرتبط با حیطهٔ اختیارات کوته‌بین‌اند، و گاهی نیز علائق یک قشر را بر علائق ملتها ترجیح می‌دهند.

امکان دیگری هم برای به کمال رسانیدن رهبری اقتصادی‌وجود دارد . به تجربه آگاه شده‌ایم، که در نقاط تماس رشته‌های صنعتی مختلف ذخایر فراوانی برای بهبود کارآیی وجود دارد. لکن‌برداشتی تخیلی خواهد بود ، اگر باور کنیم که کمیتهٔ دولتی برنامه‌ریزی‌قادر خواهد بود ، تمامی این‌گونه دوباره‌کاریها را در تولید بیابد وانواعی

را که حد مطلوب‌اند برگزینند . وزارتخانه‌ها از کمیتهٔ دولتی برنامه‌ریزی هم دراین زمینه ناتوان‌ترانـد . همین موضوع ایـن سؤال را مطرح ساخت که امکاناً نهادهایی را به وجود آوریم، که مجموعه‌های بـزرگـ صنعتی را اداره کنند. این نیز بـه نوبهٔ خود بیانگر ایـن واقعیت است که روش رهبری اقتصادی با تحول عظیم رویاروست. مصمم، ولی با تعمق پیش خواهیم رفت و عجله نخواهیم کرد .

هدف ما: تکنولوژی در سطح جهانی

در همان حال که‌برنامه ریزی وفعالیت اقتصادیمان را دگرگون می‌ساختیم و اختیارات مؤسسات را می‌گستردیم، موضوع پیشرفت علمی ــ فنی را نیز مورد توجه قرار دادیم . رشته‌های اقتصادی که دراین زمینه پیشرفته‌ترین باشند ،از کمکهای مالی بیشتر و تقدم در استفاده از مواد و وسائل برخوردار مـی‌شوند . برای این منظـور برنامه‌ای ملی بـا هدفی مشخص تنظیم شد ، و منابع مالی آمـاده گشت .

درجریان دوازدهمین برنامهٔ پنج ساله(۳۱) قسمت‌اعظم سرمایهٔ ثابت صنایع ماشین سازی را صرفـ نوسازی خواهیم کرد . مبلغی که برای این منظور درنظر گرفته شده است تقریباً دوبرابر مبلغـی است که دربرنامهٔ پنج سالهٔ قبلی منظور شده بود .

تحلیل کـارآمدی صنعتـی درزمینه سیاست سرمایـه‌گـذاری اشتباهاتی را برملا ساخت . سالها بود که سیاست ما این بود که مدام مؤسسات جدیدی را ایجاد کنیم. بنای مراکز تولید وساختمان‌های اداری مبالغ هنگفتی را بـه‌خود تخصیص مـی‌دادند . درضمن مؤسساتی که قبلا تأسیس شده بود از لحاظ تکنیکـ در سطح مدام یکـ سان باقی می‌ماندند طبیعتاً ، اگر تمامی ماشینها در دو یا سه نوبت کاری به‌خوبی مورد استفاده قرار گیرند ، می‌توان با تجهیزات موجود پیش‌بینیهای دوازدهمین برنامهٔ پنج ساله را عملی ساخت

اما تأسیسات قدیمی شده ، مارا به هرحال عقب خواهند انداخت ، چون قادر نخواهیم بود که مصنوعاتی پیشرفته تولید کنیم . تمامی ماشینها را باید از کار انداخت. بدین علت است که در سیاست سرمایه‌گذاری چنین تغییرات قاطعانه‌ای را درنظر گرفته‌ایم. درسال ۱۹۸۳ از(سی آی ال) (۳۲) بازدیدکردم. درآن زمان مقدمات نوسازی این کارخانه درجریان بود . از نخستین طرحهای نوسازی بود که در یک کارخانهٔ اتومبیل سازی اجرا می‌شد . در سال ۱۹۸۵ بازدید مجددی به عمل آوردم و پرسیدم ، که نوسازی چگونه پیش رفته است. مشخص گشت ، که سطح متوسط تکنیک مدرن مورد توجه قرار گرفته است، و به ماشینهایی اعتماد شده است که پنج تاهفت سال از عمرشان می‌گذشت. علاوه‌بر آن تعداد بیشتری کارگر تقاضا شده بود . متمرکز ساختن تکنیک کهنه منجر به رشد عمقی تولید نخواهد شد ، بلکه فقط زنگزدگیها را با سیمان می‌پوشاند . وقتی این موضوع روشن شده بود تعاونی مربوط طرح مدرن‌تری را عرضه داشته بود ، اما برای اجرای آن کمک لازم را دریافت نکرده بود . اجرای طرح ادامه نیافته بود. ما تصمیم تعاونی تولید را برای اجرای طرح مدرن تقویت کردیم . طرحی برای تجهیز کارخانه با ماشینهای مدرن آماده شد و با موفقیت اجرا شد. (سی آی ال) مبدل به مؤسسه‌ای مدرن خواهد شد .

به‌طورکلی می‌توان گفت که تغییرات قاطع برای مدرن کردن تجهیزات نیاز به زمان دارد . ما می‌گوییم: «مسکو را در یک روز نساخته‌اند .» اگر درصدد می‌بودیم که همه را یک ضرب به انجام رسانیم ، ناچار می‌بودیم که مدرن سازی تولیداتمان را بااستفاده از ماشینهای قدیمی شده و از مد افتاده انجام دهیم . چنین کاری به مفهوم متوقف ساختن تولید می‌بود .

تجهیزاتمان را زیر ذره‌بین نگریستیم و استاندارد آنها را با استانداردهای جهانی مقایسه کردیم . برایمان مسلم شد که فقط

جزو کوچکی با سطح استاندارد جهان برابر است. از این پژوهش فقط می‌توان یک نتیجه‌گرفت: اگر نخواهیم عقب افتادگی‌تکنیکی‌مان را برای سالهای سال همچنان حفظ کنیم. بهتر است که هم‌اکنون این مشقت را بپذیریم، و تأسیساتی نو آماده کنیم، و سپس با پیشرفت در ماشین سازی، رسیدن به جدیدترین تکنولوژی را ممکن کنیم. انجام این کار اجباراً به آینده‌ای دور محول نخواهد شد. نه، بهبود ساختار ماشین سازی شوروی باید با تلاشی عظیم همراه گردد، تا از توان علمی موجود حداکثر استفاده را ببرد. این وظیفه‌ای است اساسی، و احتمالا فوری‌ترین وظیفهٔ ماست. این وظیفه اولویت مطلق دارد. درزمینهٔ تکنولوژی، ما بدین علت گرفتار چنین وضعی شده‌ایم که توان علمی خودمان را کمتر از واقع ارزیابی کرده‌ایم و بیش‌از حد، به ارتباط با خارج پایبند شده‌ایم.

به‌نظر من بیش‌از حد به سیاست تنش زدایی امید بسته‌بودیم، حتی می‌خواهم بگویم که بیش‌از حد احساس مسؤلیت می‌کردیم. بسیاری اندیشیدند که این سیاست تغییر ناپذیر است و امکاناتی نامحدود را دراختیارمان خواهد گذارد، بویژه در زمینهٔ گسترش بازرگانی ــ و روابط اقتصادی با غرب. حتی پاره‌ای از پژوهشهای علمی و طرحهای تکنیکی را متوقف ساختیم، چون به تقسیم کار بین‌المللی امید می‌داشتیم و فکر کردیم، باصرفه‌تر خواهد بود که ماشین را بخریم تا خودمان آن را بسازیم. اما درواقع چه روی داد؟ به خاطر ساده‌اندیشی سخت تنبیه شدیم. دوران تحدید صادرات، بایکوت، ممنوع شده‌ها، و محدودیتها آغاز شد، هرکه با ما تجارت می‌کرد، دچار هراس شد و ازاین‌قبیل. بعضی ازسیاستمداران غربی حتی از پادرآمدن اقتصادمان را پیش‌گویی کردند. اما لفاظی‌های آنان سودی نداشت.

طبیعی است که از این جریان نتیجه‌گیری کردیم و پژوهشهای لازم را شروع کردیم، تا برای رسیدن به اهدافی که برای خودمان

تعیین کرده بودیم آنچه را لازم است تکمیل و تولید کنیم . آن‌سان که در نهایت مؤسسات غربی بازنده اصلی گردند . درضمن یادآور می‌شوم: فکر کنم که تمامی جنجال مربوط به‌منع شده‌ها ومحدودیتها در بازرگانی فقط متوجهٔ اتحاد جماهیر شوروی نبود ، بلکه به مقدار بسیار زیاد، علیه تمامی رقبای احتمالی مؤسسات آمریکایی بود .

درمجموع بااین «ممنوعیتها» و «تضییقات»، ایالات متحده به ما کمک کرد ، تا دربارهٔ موضوعی مهم روشن شویم . چه زیبا گفته شده است: هیچ ابری بدون نوار نقره‌ای وجود ندارد . از تصمیمات ایالات متحده و پاره‌ای از کشورهای غربی ، برای عدم فروش تکنولوژی مدرن به اتحاد جماهیر شوروی ، ما آموخته شدیم. شاید به همین دلیل اینک از رونقی مشهود در زمینه‌های «امفرماتیک» و تکنولوژی «کامپیوتر» همچنین در سایر زمینه‌های علمی و تکنیکی برخوردار شده‌ایم .

تصمیم گرفتیم که با «گروگان ـ واردات» ـ آن سان که متخصصین اقتصادی ما آن را نامیده‌اند ـ، یک بار برای همیشه کنار بیاییم. برای این منظور بایستی توان عظیم علمی و فنی خود را فعال سازیم .

این حالتی است مغایر که بسیاری از دست‌آوردهای دانشمندان شوروی در غرب سریعتر به‌کار گرفته می‌شوند تا در کشور خودمان. فقط یک مثال : تسمه‌های نقالهٔ دورانی . همچنین درموردی دیگر نیز دیگران از ما پیشی گرفتند . ما نخستین کشوری بودیم‌که نوعی خاص از روش تولید پولاد را یافتیم. این کشف به کجا انجامید ؟ امروزه هشتاد درصد پولادی که در پاره‌ای از کشورها تولید می‌شود بنابر روش ما ریخته می‌شود، اما در کشور خودمان به مراتب کمتر. راه رسیدن از کشف علمی تا به کارگیری آن در تولید در کشور ما راهی است بسیار طولانی . این امر به صنایع بیگانه این امکان را

می‌دهد، که ازنظرات ما سود ببرند. تبادل اطلاعات بایست براساس دوجانبه باشد. این وضعی است که اکنون تغییر خواهد کرد. هم‌اکنون آغاز شده است. کار قابل ملاحظه‌ای انجام داده‌ایم، تا تکامل علمی فنی‌را مورد استفاده قرار دهیم. برنامه‌هایی با هدفهای‌مشخص اجرا خواهیم کرد، همبستگیهای کارگری و اقتصاددانان و سایر دانشمندان را به‌کار خلاقه ترغیب خواهیم کرد، و در بیست مورد تشکیلات جامع علمی- فنی را سازمان داده‌ایم، که دانشمندان بلندپایه ریاست آنها را برعهده دارند. درحال حاضر اولویت ما نوسازی صنایع ماشین سازی در شوروی است. در ژوئن ۱۹۸٦ به جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) برنامه‌ای برای نوسازی بنیادی صنایع ماشین سازی ارائه شد. هدفی در آن منظور شده است که در تاریخ صنایع شوروی نظیر نداشته است: رسیدن به سطح استاندارد جهانی در شش یا هفت سال آینده در زمینه‌های ماشین سازی، ساخت تجهیزات صنعتی و ابزار - نقطه ثقل، تولید ماشینهای ابزار - و ابزار سازی، الکتروتکنیک، و الکترونیک خواهد بود. صنایع پولاد سازی و صنایع شیمیایی نیز به نحوی گسترده نوسازی خواهند شد.

شب کلاه آرزو، خطرناک است. باوجود این تمامی تغییرات عملی شده امید فراوانی‌را موجب می‌شوند. اخیراً از زلینوگراد بازدید کردم. در این شهر، که چندان دور از مسکو نیست، تعدادی مؤسسات تحقیقاتی و صنایع الکترونیک گردآمده‌اند. با رضایت خاطر شنیدم که دانشمندان و متخصصین اظهار داشتند که در بسیاری از زمینه‌ها از ایالات متحده خیلی عقب نیستیم، بلکه در آیندهٔ نزدیک جلو خواهیم بود. بدین ترتیب نخوت غرب درزمینهٔ تکنولوژی مبدل به مزیتی برای ما شد. اکنون وظیفهٔ ماست - وظیفه‌ای چندان آسان هم نیست -، که نتایج را درعمل به‌کارگیریم.

«شبکهٔ زندهٔ پراسترویکا»

پراسترویکا یک سلسله مسائل و وظایف متفاوت را شامل می‌شود ، مسائل و وظایفی که یا از گذشته باقی مانده‌اند و اکنون فوری باید به سامان برسند و یا آنکه برای به سامان رساندن آنها فرصت باقی است. گرچه خود را دچار این مخاطره می‌سازم ، که گفته‌هایم را تکرار کنم، اما مایلم که برابر دید خواننده‌ام گونه‌گونی رنگارنگ پراسترویکا را نمایش دهم ، و از او دعوت کنم تا نگاهی به لولهٔ شکل نمای‌زندگانی روزانهٔ ما بیندازد ، که در آن شبکهٔ زندهٔ آیندهٔ ما درهم گره می‌خورد . ما توده‌هارا برای تغییراتی گسترده تا ژرفنا آماده می‌سازیم . پیش فرض چنین کاری این است ، که برای انجام این کار شرایط اقتصادی و روانی لازم فراهم شده باشد ، چون ساده نخواهد بود ، که عادتهایمان را بشکنیم و مزایای‌اجتماعی سازمان یافته را از میان برداریم ، مزایایی که در شرایط تاریخی معینی محفوظ مانده‌اند.

هنوز هم شکایت کسانی که خود را محق می‌دانند به‌گوش می‌رسد . هراس زده بی‌نظمی‌ها ، کمبودها و اشتباه‌ها را به رخ می‌کشند . اما وقتی کسی کاری را به انجام می‌رساند که به‌زحمتش می‌ارزیده ، اما از محدودهٔ عادت شده‌ها بیرون است ، فریاد شبه ـ سوسیالیست‌ها بلند می‌شود ، که در اینجا اصول پایه‌ای سوسیالیسم خدشه‌دار شده است . این هم در زمرهٔ واقعیتهای پراسترویکا است. در مقابله با این مدافعان «خلوص» یعنی سوسیالیسم‌بی‌نقص تجریدی بایستی با حوصلهٔ فراوان استدلال کنیم ، تا به آنان تفهیم شود که کمال مطلوبشان با واقعیت زندگانی هیچ وجه اشتراکی ندارد .

لنین هرگز این عقیده را تبلیغ نکرد ، که راه سوسیالیسم راهی است که مستقیم امتداد می‌یابد . او می‌دانست که چگونه بایست شعارها را تغییر داد ، هرزمان که زندگانی نیاز به چنین تغییری

را عیان می‌ساخت. هرگز خود را بندهٔ تصمیمات اتخاذ شده نساخت. هراسی نداشت ، که کسب خصوصی را تشویق کند ، هرکجا که بخش اجتماعی دولتی هنوز ناتوان می‌بود . اما امروز ، در جریان دگرگونی مورد نظر ما ، بعضی‌از اقدامات ما، هراس‌زده خود را کنار می‌کشند،اقداماتی‌که ما درجهت تشویق‌تعاونیها، کسب فردی، قرار-دادهای بازرگانی و تأمین مالی از منابع خودی انجام می‌دهیم، آنان نگرانند، که این کارها «بنیان مستحکم» سوسیالیسم را متزلزل سازد و مؤسسات کوچک را باردیگر احیاء کند. معتقدندکه پذیرفتن انواع قراردادها ممکن است کلخوزهارا نابود سازد . اما دراین باره چه نظری دارند ، که در مغازه‌ها بسیاری از کالاها وجود ندارد ؟ اینجاست که باید نفیر خطر را به صدا درآورند ، به جای آنکه خود را سراسیمه بنمایند و فریاد زنند «کمک ، سوسیالیسم در خطر است.»

ما امتزاج علائق فردی با سوسیالیسم را همانند گذشته یک سؤال اساسی تلقی می‌کنیم . وقتی سخن از علائق فردی می‌گوییم، البته فقط در زمینه‌های مادی نیست ، بلکه به مفهوم وسیع کلمه است . نیازی به دکترین سوسیالیسم دانشمندانه و «خالص» نداریم ، بلکه به سوسیالیسم لنینیسم واقع‌گرا نیاز داریم . لنین دراین مورد نظرش را روشن بیان داشته است ـ ازآنجا که صنایعی پیشرفته و قدرت در خدمت ماست ، نیازی نداریم که از هیچ چیز وحشت داشته باشیم . متکی به این قدرت می‌توانیم دگرگونیهای برنامه‌ریزی شده را در سوسیالیسم اجرا کنیم . چنین اقدامی، یک کار واقعی سوسیالیستی است. آنچه در آن زمان معتبر بود ، امروز هم همچنان معتبر است، چون جامعهٔ ما ازنظر اقتصادی و سیاسی پابرجاتر شده است. لنین هرگز واقعیت وضع را ازنظر دور نمی‌داشت، و می‌گذاشت تا علائق کارکنان هادی او باشد .

اعتقاد دارم ، که اشکال مؤثری ، که تولید را برپایهٔحسابرسی

کامل اقتصادی سازمان دهند، در مجموعه‌های کشت و صنعت بسیار زود پذیرفته خواهند شد . از طرفی کلخوزهای ما از سنتی طولانی برخوردارند، و ازطرف دیگر دهکده نشینان ما روحیه‌ای کارآمد دارند و ازنظر ابتکار غنی هستند . تمامی اینها موجب قابلیت انعطاف بیشتر خواهد شد ، اگر روشهای حسابرسی ، استقلال و تأمین از منابع خودی اجرا گردد .

قراردادهای خدماتی تعاونیها ، تاآنجا که به تشکیلات کار و تفریح در کشاورزی مربوط است ، بسیار خوب نتیجه داده است . درحال حاضر روش قراردادهای فامیلی دردست اجراست ، نخستین نتیجه‌ها تشویق کننده‌اند (۳۳). اوایل اوت ۱۹۸۷ در ایالت رامنسکوی، در خارج مسکو، با اعضاء گروهی که از پنج سال‌گذشته براساس قرارداد با به‌کارگیری گسترده ماشین آلات کار می‌کنند ، گفتگو کردم. آنان سیب زمینی بذری تولید می‌کردند ، در سال گذشته این سوخوز سودی قابل ملاحظه حاصل کرده بود . وقایعی مطلوب روی می‌دهد ، وقتی مردم برای همه امور مسؤلیت را خود برعهده می‌گیرند . نتیجهٔ حاصل بسیار متفاوت است، و گاه باز ـ شناسی انسانها مشکل می‌نماید . روش کار تغییر می‌کند ، همچنین برخورد انسانها با کار نیز تغییر می‌کند.

فرد در جامعهٔ ما گرایش دارد که جزوی از همه چیز باشد ، و بسیار خوب است که چنین است. خوش نمی‌دارد که برای نظراتش ارزش قائل نشوند ، و اورا فقط یک کارگر بشناسند وبه‌کیفیتهای انسانی او ارزش نگذارند. قراردادهای تعاونی خدمات و همراه باآن دموکراسی در انسان این احساس را تقویت خواهد کرد ، که ازاتباع دارای حقوق کشور و آقای خودش است .

اکنون ما کلخوزها و سوخوز(۳۴)های بزرگی در بسیاری از مناطق کشاورزی داریم . گروههای کار بزرگ ، مناطق و مجموعه‌های کشاورزی تشکیل شده‌اند . کارکنان این‌گونه سازمانها به‌علتی

خود را وابسته به زمین احساس نمی‌کنند ، و همین حالت تأثیر بر حاصل کارشان می‌گذارد . اینک زمان آن فرا رسیده است، تا در روش کار این کلخوزها و سوخوزها با اجرای قراردادهای تعاونی ، فامیلی برای تولید تغییر دهیم و برای تقویت وابستگی مستقیم و علائق فردی اقدام کنیم . فقط براین اساس خواهیم توانست مزایای اقتصادی براساس تعاونی گسترده را با علائق فرد به‌هم گره زنیم، و این همان چیزی است که بدان نیازمندیم . اگر دراین کار موفق گردیم، خواهیم توانست در دو یا سه سال آینده در راه حل مشکل تأمین مواد غذایی گامهایی مهم به جلو برداریم .

لکن اگر علائق فردی نادیده انگاشته شوند ، تلاش ما هیچ ثمری نخواهد داشت ، و جامعهٔ ما ایمنی خود را از دست خواهد داد. بدین علت نیازی است فوری، که توازنی بین علائق برقرار داریم . ما برای رسیدن به آن ساختار تازهٔ اقتصاد و دموکراسی را وشرکت دادن عموم را در کلیهٔ بخشهای دگرگونی به‌کار گرفته‌ایم .

قبل‌از هرکار بایست فضایی را بیافرینیم ، که کوششهایمان‌را تحکیم، و فرد را به همکاری فعال و مسؤل تشجیع کند.

سخن از فضای باز می‌گویم ، فضایی که در آن همه مسائل ، حتی مسائل داغ با ملت درمیان گذاشته شود، تا به همراهی باهم راه حل آن‌را بیابیم. بدین منظور نیاز به همکاری حقیقی عموم در ادارهٔ امور خواهیم داشت. بنابراین می‌گوییم ، که روند دموکراسی از ستونهای اصلی دگرگونی است. اشکال تشکیلاتی ، مانند مکانیسم تازه اقتصادی ، انتخاب مدیران مؤسسه و ایجاد شوراها در همبستگیهای کارگری و دسته‌های کارگری ، در دوایر و در مؤسسات ، به طور گسترده عملی شده است . مثال مؤسسات کشاورزی ، که هم‌اکنون براساس قراردادهای تعاونی یا قراردادهای فامیلی کار می‌کنند، به وضوح نشان داده‌اند، که ملت ما تا به چه حد آرزوی برعهده گرفتن نقش مالک را داشته است . انسانها دیگر

فقط خواهان درآمد بیشتر نیستند ، خواستی که به نوبهٔ خود قابل درک است ، بلکه خواهان آنند که به‌روشی شرافتمندانه درآمدشان را اضافه کنند. می‌خواهند درآمدشان را کسب کنند ، نه آنکه آن را از دولت بدزدند . این خواست مفهومی کـاملا سوسیالیستی دارد ، بنابراین نبایست محدودیتی وجود داشته باشد ـ هرقدر هم که یک انسان کسب کند ، باید برایش باقی بماند . درعین حال نبـایست فرصت دهیم که کسی چیزی را به دست‌آورد که آن را کسب نکرده است .

سیاست اجتماعی دگرگونی

این پیش فرض را می‌پذیریم ، که فقط سیاست اجتماعی‌فعالی، همانند آن‌چه در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) اعلام شد ، توفیق پراسترویکا را می‌تواند تضمین کند . بـایستی سطح زندگانی را بالا ببریم . و وضع زیست را بهبود بخشیم، مواد غذایی بیشتر تولید کنیم و کیفیت کالاها را بالا ببریم ، بهداشت و بهداری عمومـی را گسترش دهیم، رفـورم آموزشگاههای عالـی و آموزشگاههای تخصصی را کامل کنیم و بسیاری دیگر از مسائـل اجتماعی را حل کنیم .

زمانی که جلسه کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئیه ۱۹۸۷ به بررسی وظایف جاری و بلندمدت پرداخت ، بـه مسائل افزایش تولید مواد غذایی و کـالای مصرفی و تشدید فعالیت مسکن سـازی توجه خاص مبذول شد .

اقدامـات فـراگیر عملی شد . اکنـون تعـداد بیشتری مسکن می‌سازیم. برایمان این وظیفه‌ای است که به تمامی افراد ملت مرتبط می‌شود. برای اجرای این وظیفه منابع تازه‌ای آماده خواهیم کرد . بایست کاری کنیم که انسانها بتوانند از مسکن‌هایی بیشتر وبهتر برخوردار گردند . این امر در شهرها و همچنین در دهات بـایست

مورد توجه قرار گیرد.

بایست برای ملت سطح زندگانی‌ای خوب را موجب شویم . زمانی که این مسائل حل شدند ، آنگاه همبستگیهای کارگری تثبیت خواهند شد . برای انسانها تغییر در شهرها و یا در دهکده‌ها ، در تولیدات ، در شرایط کار و در نوع کار مهمتر است از اینکه چگونه سریع به درآمد بیشتر برسند .

منفی‌گرایی فعلی آن دسته از مدیران ، که از امکانات تازه برای حل مسائل اجتماعی سود نمی‌برند ، واقعاً تحمل ناپذیر است . در این مورد از طرفی عادتهای گذشته موجب می‌شود که برای حل‌مسائل اجتماعی به روش به اصطلاح «اصل باقی مانده» پناه برند ، که بنابر آن اهداف اجتماعی فقط از آنچه پس‌از تأمین نیازهای تولید باقی می‌ماند ، برخوردار خواهد شد ، و از طرف دیگر احساس وابستگی ، که عمیقاً ریشه دوانیده است، تأثیر برجا می‌گذارد . حسابرسی اقتصادی و تأمین از منابع خودی این وابستگی را خاتمه خواهد داد . مکانیسم اقتصادی خود نیازمند آن است، که مدیران پرتوان، زیرکانه و با ابتکار حل مشکلات را مد نظر قرار دهند و رفتاری چون رفتار مالک داشته باشند .

کارآمدی ما در آموزش‌و پرورش برای همگان شناخته شده است. در مقایسه با سایر کشورهای پیشرفته این کارآمدی جذاب است . باوجود این ما رفورم آموزشی را اجرا می‌کنیم . چه چیز باعث این کار شده ؟ نخست اینکه دریک جامعهٔ پیشرفته ملت خواستهای جدیدی را ارائه می‌کند . از آن گذشته در جامعهٔ ما پدیدهٔ سکون تأثیر خود را حتی برآموزش نیز برجا گذاشته است . حتی در آموزش هم به خاطر آنچه حاصل شده بود نشانه‌های رضایت از خود دیده شد، که فوراً سرایت کرد.

اینک پس از بحثی در سرتاسر کشور برنامه‌هایی را برای دگرگونی بنیادی آموزشگاههای عالی و آموزشگاههای تخصصی از

تصویب گذرانده‌ایم ، که با نگرش به نیازهای تکامل علمی ـ فنی بویژه این منظور را مد نظر دارد ، که جوانان را برای انجام وظایف در آینده آماده سازد ، و همه آنچه را اهمیتی کمتر دارد حذف کند. تربیت دوره نوجوانی جوانان، که هدف آن آموزشی مفید و کسب سطح فرهنگی متناسب است، نیز بهبود خواهد یافت . در مدارس عالی و تخصصی نقطهٔ ثقل روش تعلیم خلاقه و شکوفا ساختن ابتکار فردی و استقلال تعاونیهای آموزشگاههای عالی و آموزش ـ گاههای تخصصی خواهد بود . این وظایف جدید نیاز به پایهٔ مادی جدیدی نیز خواهد داشت. بسیار مهم خواهد بود که کار معلمین به بالاترین سطح ارتقاء یابد . آنکه آموزش خود را پی‌گیرد ، ازنظر مادی تشویق خواهد شد . این برنامه‌ها تأمین مالی شده‌اند، وعملی شدن آنها پیش می‌رود .

درحال حاضر خط مشی بهبود سیستم بهداری وبهداشت دولتی در سرتاسر کشور بحث می‌شود . زمانی که این بحث پایان یابد ، در کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) و دولت ، سپس در صدر شورا ـ های اتحاد جماهیر شوروی بادقت بررسی خواهد شد . این طرح فراگیر نیاز به مبالغ هنگفتی پول و تلاشی همه‌جانبه خواهد داشت. نیازهای مادی و پولی این مرحله ، که در آخرین سالهای دوازدهمین برنامهٔ پنج ساله و در سیزدهمین برنامه پنج ساله اجرا خواهد شد، پیش‌بینی شده است .

افزایش تولید ما را وادار می‌سازد ، که به مسئله اشتغال مؤثر توجه کنیم ، و همچنین جابجایی بعضی از گروههای کارگری را لازم می‌سازد . در جریان کار در زمینهٔ این وظیفه بایست بادقت بیازماییم، چگونه اصل عدل اجتماعی را می‌توان عملی ساخت. رویهٔ مورد عمل در سطحی گسترده درزمینهٔ یکسان سازی در دهه‌های قبل یکی از بدترین زایده‌ها بود و به بی‌اعتنایی ، تفکر مصرفی و نظرات ابتدایی انجامید، مانند: این‌آبجوی من‌که نیست، بگذار رؤساء

دربارهٔ آن سردرد بگیرند .

دوازدهمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) مسئلهٔ عدل اجتماعی را بدین قرار توصیف کرد : در سوسیالیسم اساس کار عدل اجتماعی است . فقط کار است که مکانی را که یک شهروند در جامعه می‌تواند داشته باشد ، و موقع اجتماعی اورا مشخص می‌سازد . و این تعریف هرنوعی از یک‌سان‌سازی را طرد می‌کند.

یک‌سان سازی همواره موجب انحراف می‌شود ، حتی امروز هم . پاره‌ای از شهروندان شوروی عدل اجتماعی را چنان فهمیده بودند، که خواستهٔ آن «یک سان، ساختن همه با یک‌دیگر است.» لکن اجتماع مؤکداً خواستار آن است ، که اصول سوسیالیسم مصممانه در عمل اجرا گردد .

آنچه را بیش‌از همه برایش اهمیت قائلیم ، کار شهروندان شوروی در انجام خدمات در دهکده‌هاست. بایستی کارآیی درتولید و استعداد یک نویسنده را نیز به همین ترتیب تشویق کنیم ، همچنین کار یک دانشمند و یک کارگر که کاری سنگین را انجام می‌دهد . دراین نکته مایلیم که وضوح مطلق به‌کار برم: سوسیا ــ لیسم بایک‌سان سازی هیچ ارتباطی ندارد. سوسیالیسم نمی‌تواند شرایط زندگانی و مصرف را براساس این اصل سازمان دهد : هرکس بنابر تواناییهایش ، هرکس بنابر نیازهایش. چنین وضعی در کمونیسم وجود خواهد داشت. لکن سوسیالیسم درتوزیع مزایای اجتماعی براساس ضابطه‌ای دیگر عمل می‌کند : هرکس بنا بر تواناییهایش هرکس بنابر کارش . استثمار انسان از انسان وجود نخواهد داشت . تفاوت بین ثروتمند و فقیر وجود نخواهد داشت ، تفاوت بین‌ملیونر وبی‌چیزوجود نخواهد داشت،تمامی ملیتها ازاقبالی متساوی برخوردار خواهند بود ، هرانسانی محل کاری تضمین شده خواهد داشت ،آموزش و بهداشت و بهداری مجانی خواهد بود ، شهروندان شوروی در دوران کهولت از تأمین خوب برخوردار خواهند

ماند . اینها عدل اجتماعی در سوسیالیسم است.

امروز وقتی در کشور ما دربارهٔ عدل اجتماعی بحث می‌شود ، اغلب از مزایا و امتیازهای افراد یا گروهها سخن گفته می‌شود.مزایا و امتیازهایی وجود دارد ، که دولت آنهارا مقرر داشته است ، این مزایا و امتیازات بنا بر فایده رسانی کمی یا کیفی کار اجتماعی برقرار می‌شوند. مزایایی برای کسانی درنظر گرفته شده است که در زمینهٔ تولید و در زمینه‌های علمی ـ فرهنگی فعال‌اند . ازجمله دانشمندان بلند پایه ، آکادمیسین‌ها و نویسندگان بسیار مورد توجه‌اند. انسانهایی که در بنای سوسیالیسم کاری درخشان انجام داده باشند ، به دریافت جوایز مفتخر می‌شوند . شجاعان کار ، گیرندگان جوایز علمی یا فرهنگی از امتیازاتی خاص برخوردار می‌شوند . اما پاره‌ای از مزایا نیز برای کارکنان بعضی از رشته ـ های صنعتی ، و کسانی که در مناطقی خاص (بویژه در شمال در دورافتاده‌ترین مناطق) کار می‌کنند ، برای وابستگان نیروهای نظامی ، برای دیپلمات‌ها و نظایر آن منظور شده است . اعتقاد دارم که روشهای عملکرد منصفانه است ، چون در خدمت علائق تمامی اجتماع است. ازآن گذشته براساس اهمیت و عظمت خدمتی که فرد انجام می‌دهدمعین می‌شود .

اما هرگاه امتیازات توسط دولت مقرر نشده باشد ، بلکه‌گروهی از افراد آن را واگذار کرده باشند ، که خود نیز با سوء استفاده از اختیارات اداری خود امتیازاتی را برای خود دست و پامی‌کنند ، دراین صورت تحمل ناپذیر خواهد بود . چنین امتیازاتی را مامحکوم می‌دانیم .

وجه دیگری هم از این مسئله وجود دارد : بسیاری ازسازمان‌ـ های ما و مؤسسات ما دارای تشکیلات خدماتی هستند . تقریباً در همه‌جا در مؤسسات بزرگ یک سیستم تأمین عمومی مواد غذایی وجود دارد . ازآن‌گذشته در اغلب موارد مؤسسه خود هزینه‌های

مربوط به فعال ماندن سازمان تأمین مواد غذایی را برعهده می‌گیرد. دراین زمینه مدیریت مؤسسه وکمیتهٔ اتحادیه کارگری دست دردست هم کاری می‌کنند، نتیجهٔ آن این است که غذایی که دراختیارکارکنان قرار می‌گیرد، قیمتی نازل دارد.

کشور ما شبکهٔ گسترده‌ای از تأسیسات پزشکی دارد، که به انسانها از نظر پزشکی یاری می‌رسانند. این تأسیسات فقط شامل بیمارستانها و کلینیک‌ها نمی‌شود، بلکه شامل مراکز گذراندن مرخصی و مراکز آسایش در نزدیکی مؤسسه یا در مناطق خوش‌آب و هوا نیز می‌شود. بسیاری از مؤسسات دارای مغازه‌های ویژه خود، رستورانهای ویژهٔ خود، خیاط خانه‌های ویژه خود و نظائر آن می‌باشند. می‌توان تمامی اینهارا مؤسسات خدماتی مستقل‌نامید.

این ویژگیها فقط درمؤسسات صنعتی وجود ندارد. دانشکده‌ها، اتحادیه‌های نویسندگان و سایر تشکیلات نظیر نیز دارای مراکز آسایش، هتل‌های‌گذران مرخصی و دهکده‌های‌گذران مرخصی‌هستند. اتحادیه‌های کارگری (ضمناً ثروتمندترین تشکیلات در کشور ما) و تشکیلات حزبی نیز دارای چنین تأسیساتی هستند. این روندی است که در جریان تاریخ رشد یافته است.

طبیعتاً می‌توانند این‌گونه خدمات مشکل آفرین گردند، ومشکل آفرین هم هستند، بخصوص وقتی‌که کیفیت خدماتی که همگان ازآن برخوردار می‌شوند بدتر است از خدماتی که سازمانها و تشکیلات نامبرده در بالا از آن برخوردارند. به‌حق این‌گونه تظاهرها را کارکنان مورد انتقاد قرار می‌دهند. این مسئله قرار است در جریان اجرای برنامه‌ای که آن را تصویب کرده‌ایم حل گردد.

مبارزه‌مان را علیه مستی و الکلیسم مجدانه دنبال خواهیم کرد. این نابسامانی اجتماعی از سالها پیش در اجتماع ما ریشه دوانیده و مبدل به‌عادتی زشت شده است. بنابراین ستیز با آن سهل‌نخواهد بود. لکن اجتماع برای تغییر جهتی بنیادی آمادگی یافته است.

زیاده روی در مصرف الکل بویژه در دو دهۀ اخیر به حد خطرناکی رسیده است و به خطری ملی مبدل گشته است. کارکنان مدام ازنو به ما گوشزد می‌کنند، که لازم است که تلاشمان را در مبارزه بااین نابهنجاری تشدید کنیم . بعضی حتی ازما می‌خواهند که درسرتاسر کشور نوشیدن الکل را ممنوع کنیم. لکن ما از این بابت مطمئنیم که چنین کاری بی‌نتیجه خواهد بود که در سطح دولت چنین ممنوعیتی را به موقع اجرا گذاریم . بنابراین در پاسخ می‌گوییم : هرکس مایل است می‌تواند در خانواده‌اش ، در منطقه‌اش ، در ایالتش چنین ممنوعیتی را اجرا کند. درهزاران دهکده و شهرک کارکنان در اجتماع خود تصمیم گرفته‌اند که فروش و مصرف مشروبات الکلی را ممنوع کنند. این مبارزه همچنان ادامه دارد . مصرف سرانۀ مشروبات الکلی در دوسال اخیر نیمی کاهش یافته است . درعوض تولید خانگی اضافه شده است . محال است بتوان این مشکل را با اقدامات اداری‌حل کرد . راه قابل اعتماد ، برای برطرف کردن نابهنجاری الکلیسم ، گسترش تأسیسات تفریحی است، تشویق به فعالیتهای بدنی ، ورزش و فعالیتهای گستردۀ فرهنگی و همچنین پیش راندن بیشتر روند دموکراسی در کشور است .

۳ـ در راه رسیدن به دموکراسی مهمترین ذخیرۀ ما

یکی از مهمترین وظایف سیاسی دگرگونی ، اگر اهم وظایف آن نباشد ، این است که در مردم شوروی روحیۀ احساس مسؤلیت را برای آنچه مربوط به ملت می‌شود بیدار سازیم . نوعی بیگانگی، ناشی از گسستگی رشته‌های ارتباط دولت ، سازمانهای اقتصادی و تعاونیهای کارگری با کارگران ، و همچنین کم‌اهمیت تلقی کردن نقش کارگران در تکامل جامعۀ سوسیالیست ، هنوز هم به صورت

مانعی باقی مانده است .

عامل انسان به‌مفهوم وسیع آن برای ما مهمترین ذخیره به‌شمار می‌رود. همهٔ آنچه را درتوان داریم به‌کار خواهیم گرفت ، تا آن را فعال سازیم ، و بـرای رسیدن بـه‌این مقصود بیش‌از همه جنبـهٔ اجتماعی برنامه‌هایمان را تقویت خواهیم کرد. فقط می‌خواهم اضافه کنم،که‌برای‌رسیدن به‌توازن‌بین دوبخش‌اقتصادی واجتماعی‌کوشاییم. اگر علائق بخش اجتماعی به نفع رشدنرخ تولید اقتصادی نـادیده انگاشته شود، توجه به بازدهٔ نهایی کار دیگر وجود نخواهد داشت. چنین اقدامی به بازدهی کار لطمه وارد خواهد ساخت و اقتصاد مـا را به ورطه خواهد کشاند . برعکس نیز بخش اجتماعی نمی‌بایست چنان گسترش یابد که به تحمیل برپایه‌های اقتصاد منجر گـردد ، چون دراین صورت مقدمات اصلی برای تکامل پویای اجتماعـی را نابود خواهیم ساخت. بنابراین بایست میانهٔ طلایی را بیابیم، که به تکامل همگون اقتصادی ـ اجتماعی بینجامد. ارتباط دوجانبهٔاین دو بخش ارتباطی ساکن نیست ، مدام درحال تغییر است . امـروز برای ما سیاست اجتماعی از اهمیت نخست برخوردار است .

حیطهٔ سلطهٔ اخلاق دارای اهمیتی بسیار است . اگر تـوفیق نیابیم، که در همبستگیهای کارگری و در اجتماع به طور کلی‌ارزش‌ـ های سوسیالیستی را احیاء کنیم و جوی سوسیالیستی ایجادکنیم، نخواهیم توانست دگرگونی را عملی سازیم .گرچه می‌توانیم‌اقدامات صحیح و مکانیسمی مؤثر را پیشنهاد کنیم ، اما هیچ دست‌آوردی نخواهیم داشت اگر اجتماع پیشرفتی را نمایان نسازد: به تحکیـم ارزشهای سوسیالیسم، یعنی عدل اجتماعی ، توزیع براساس کارـ آمدی، مقررات یکسان، قانون ، ضابطه و وظیفه برای همگان موفق نشویم .

عامل انسان را بدین سان نیز فعال می‌کنیم ، که روش رهبری اقتصادی را بهتر می‌سازیم، یعنی مکانیسم آن را تصحیح می‌کنیم.

حسابرسی اقتصادی چه مفهومی دارد ؟ این روش نه فقط برای همبستگیهای کارگری اختیاراتی را همراه دارد ، بلکه مسؤلیتهایی‌را نیز به همراه می‌آورد . وقتی بگوییم شما چنان خواهید زیست که کار خواهید کرد ، این بدان مفهوم است که ما مسؤلیت آیندهٔ انسانها را به خود آنان سپرده‌ایم . در یک همبستگی کارگری به‌همان نسبت میل‌برای‌اختیارتصمیم‌گیری دربارهٔ مؤسسات وابسته و فراگرد کار تشدید می‌شود ، که درآمد و زندگانی وابستگان به همبستگی کارگری به حاصل کار آنان بستگی یابد . در اینجا هم دو جنبه از یک فراگرد را خواهیم داشت . به سخن دیگر: محاسبهٔ هزینه‌های اقتصادی با مدیریت مستقل و استقلال همبستگی‌کارگری شدیداً وابسته است .

ارتباط دوجانبهٔ رهبری یک تنه اقتصادی و شرکت همبستگی کارگری در انجام وظایف دریک مؤسسهٔ تولیدی را نیز ازنوبررسی کردیم . این مسئلهٔ روز است . پیشرفتی وجود نخواهد داشت، اگر ما با مکانیسمی متناسب کارگران را در رهبری اقتصادی شرکت ندهیم ـ (در سطح گروه‌های کار ، کارگاهها ، کارخانه‌ها و مؤسسات.) ازاین گذشته یک همبستگی کارگری بایستی از این‌حق برخوردار باشد، که مدیر خود را انتخاب کند. سپس چنین مدیری ازاین حق برخوردار خواهد شد، که به نام همبستگی ، که به‌نیروی خواست خود به صورت یک واحد هم‌بسته شده است ، وظیفهٔ خود را به عنوان رهبر یک تنه اقتصادی انجام دهد .

انتخاب مدیران اقتصادی به‌طور مستقیم انجام می‌شود که عملا دموکراسی است. این روش نخست موجب هراس بعضی از اشخاص شد . آنان ادعا کردند که زیاد پیش رفته‌ایم ، و پایان نامیمونی خواهد یافت. اما آنان که چنین قضاوت می‌کنند، نکته مهمی را فراموش کرده‌اند ، که درک سالم انسانی همواره سلطهٔ خودرا حفظ می‌کند. مسلم اینجا یا آنجا علائق گروهها و یاری رستانیها به‌یک

دیگر احساس خواهد شد .لکن در اساس هرکسی مایل است که در گروه کار خود ، در کارگاه خود ، در مؤسسهٔ خود ، در سوخوزخود ، در کلخوز خود مدیرانی قابل اعتماد ، هوشیار و برخوردار از کیفیت مدیریت داشته‌باشد که بهبود تولید و درنتیجه‌بهبود سطح زندگانی اورا نوید دهد . ملت ما این را درک خواهد کرد . نیازی به رئیسی ضعیف ندارد . کسانی را می‌خواهد که با استعداد و فهیم باشند ، اما فقط خواستهایی را که عملی باشد عنوان کنند.

ملت از مدیران مؤسسات ، کارگاهها و گروههای کار انتظار برداشتی تغییریافته دارد. انسانها پیش‌کسوتی اخلاقی‌را خواهانند، بخصوص ازآن کس که رئیس است. منباب مثال: آنجا که مدیری خوب کار می‌کند موفقیت‌ها حاصل می‌شوند . چنین مدیری نگران زیردستانش می‌باشد . باهریک از آنان گفتگو می‌کند . نیازی به فریاد کشیدن نخواهد داشت، فقط دستور می‌دهد. در ظاهر تفاوتی با دیگران ندارد ، اما همه چیز را می‌بیند و می‌تواند همه چیز را توضیح دهد . عیناً در زمان حال بسیار اهمیت دارد که بتوان وضع را توضیح دهیم . انسانها اگر درک کنند، که چرا پاره‌ای از خواستهایشان به‌طور کامل و فوری نمی‌تواند عملی گردد ، می‌فهمند که بایست شکیبا بمانند .

بنابراین ما عامل انسانی را با تشدید روند دموکراسی ، کار ایدهئولوژی بهترو جوی سالم و اخلاقی تقویت خواهیم کرد. هنوز کسان بسیاری نشانه‌های حساسیت زمان را کاملا درک نکرده‌اند، خودرا کنار می‌کشند یا وضع موجود را نمی‌پسندند ، ما نیاز به تلاشی بیشتر داریم تا برآنان فایق آییم .

تفکر منطبق با الگو را که بسیار گسترده است ، نمی‌توان با یک ضربه ازمیان برداشت . همچنین عادتهایی را که سالهاست ریشه دوانیده‌اند، نمی‌توان با دستورالعمل ازمیان برداشت ، هرقدر هم چنین دستورالعملهایی موجب هراس انسانها گردد. متأسفانه

هنوز کاملا توفیق نیافته‌ایم تا در برخورد با انسانها طرز رفتار کهنه شده را کنار بگذاریم ، طرز رفتاری که از ولع ما برای درگیری‌های ایدئولوژی و پرگویی و گنده‌گویی ناشی شده است. در این مورد مبارزه‌ای خسته‌کننده و شدیدی را درپیش خواهیم داشت . مبارزه با مقام پرستی ، چشم و همچشمی ، شعارهای تجریدی و مبارزه‌ای علیه خودنماییهای نخوت‌انگیز. تحت هیچ شرطی‌نبایست اجازه دهیم که تصوری اشتباه ، دربارهٔ رفاه ملتمان در جهان شایع شود . نبایست فرصت دهیم که بوروکراسی و ضابطه‌گرایی ابتکارات حیات بخش ملت را خفه کنند .

درگفتگویم با مردم کوچه و بازار ، یا در محلهای کار مدام می‌شنوم «اینجا همه‌کس طرفدار پراسترویکاست» از صمیمیت و رک گویی در بیان این مطلب اطمینان دارم، لکن در تمامی موارد پاسخ می‌دهم ، که اینک بیش‌از هرچیز بستگی بدان خواهد داشت، که دربارهٔ پراسترویکا کمتر حرف بزنیم و بیشتر کاری انجام‌دهیم. نیاز به‌نظم بیشتر ، تبعیت بیشتر از وجدان، رعایت متقابل احترام به یک دیگر و قابلیت اعتماد بیشتر خواهیم داشت. بایستی به ندای وجدانمان گوش دهیم . بسیار خوب است که انسانها این را درک می‌کنند . و بهتر از آن این است که با قلبشان و با درکشان‌آن را پذیرا گردند . این امری بسیار مهم است . سیاستی داریم،دولتی داریم که برای اجرای این سیاست مبارزه می‌کند ، و انسانهایی که از این دولت حمایت می‌کنند. این امری است از همه مهمتر. در همه امور دیگر موفق خواهیم شد . تهاجم برای دگرگونی پیشرفت را موجب خواهد شد، ثمره به‌بار خواهد آورد. بیش‌از همه در گفتگوهای شخصی‌ام با ملت شوروی این مطالب توجه‌ام را به‌خود معطوف داشت، که تا چه حد عمیقاً مردم مفهوم سیاسی واخلاقی پراسترویکا را درک کرده‌اند.

حفاظت از حقوق ـ
پدیدهٔ صرفنظرنکردنی سوسیالیسم

حفاظت ازحقوق برای ما یکی از مسائل بنیادی است ، و به تفصیل و کاملا اساسی دراین زمینه بررسی کرده‌ایم . بدون حفاظت از حقوق نمی‌توان دموکراسی داشت . همچنین نمی‌توان دموکراسی را پایدار نگاه داشت و به تکامل رساند بدون سلطهٔ قانون ، چون قوانین برای آن است که جامعه را از سوء استفاده از قدرت محافظت کند، و حقوق و آزادیهای اتباع را ، همبستگیهای کارگری را و تشکیلات آنان را تضمین کند .

بدین علت دربرخورد با این مسئله نظری روشن بیان‌داشته‌ایم. از تجربهٔ خودمان آگاهیم، که چه روی خواهد داد ، اگر از این اصل انحرافی حاصل شود .

درهمان آغاز دوران سلطهٔ حکومت شوروی ، لنین و حزب برای برقرار داشتن و تثبیت حقوق اهمیتی فراوان قائل شدند . این امری طبیعی بود ، چون واقعیتهای سیاسی در آن جامعهٔ نوخاسته‌انتخاب دیگری را اجازه نمی‌داد: می‌بایست آن سیستم حکومتی جدید را تثبیت کنیم. مالکیت زدایی از وسائل تولید، ملی‌کردن زمین، کنترل تولید را به‌کارکنان سپردن و علائق کارگران و دهقانان را درمقابله با ضدانقلابیون حفاظت کردن، تمامی این امور بایستی نظم یابد و قانوناً تحکیم شود، جز آن فراگرد انقلاب به هرج و مرج می‌انجامید، وغیرممکن می‌شد که دست‌آوردهایمان را تثبیت کنیم، سیستم شورایی عادی و فعالی را پایدار سازیم و زندگانی عمومی را با اصولی نو پایه‌ریزی کنیم .

این اهداف با خواسته‌های دولت شوروی تناسب داشتند. از همان آغاز قانون را در زمرهٔ اصول پایه‌ای اعلام داشتند ، اصولی که زندگانی را در شوروی راهنما باشد، و ملیونها کارکن را برای سازندگی در کشور جذب کند ، و به‌آنان بیاموزد ـ آنچنان که لنین

در آن زمان بیان داشت ـ، که «برای حقوق خود مبارزه کنند.» این نظر در نخستین قانون اساسی اتحاد شوروی سال ۱۹۱۸ و در بیانیه‌ای «دربارهٔ رعایت شدید قوانین» که از طرف کنگرهٔ همگانی شوراهای روسیه و متعاقب آن از تصویب گذشت ، منظورشده‌است.

پس‌از جنگ داخلی کار قانون‌گذاری تشدید شد . هدف این بود که تغییرات اجتماعی را با تصویب قوانین تحکیم کنند . این قوانین فعالیت نهادهایی را که بر رعایت قوانین نظارت داشتند و حقوق را مشخص می‌ساختند، به ابزاری مهم در بنای دولت مبدل ساختند و به تمامی نتایج اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و سایر فعالیتها جنبهٔ قانونی دادند . خواستهٔ لنین ، که فقط یک قانون برای سراسر کشور باید معتبر باشد و نبایست «یک ذره هم از قانون تخطی شود» بادقت رعایت شد .

باوجود این در این ارتباط بایست دربارهٔ زمانی سخن بگوییم، که آن‌را دوران فرهنگ شخصیت ستایی می‌نامیم . این دوران بر قوانین ما ، برحقیقت آن و بخصوص بر رعایت آن تأثیر برجاگذارد. تشدید تمرکزگرایی اداره امور با برقراری ممنوعات و به‌کارگرفتن تعداد زیادی مقررات اداری و محدودیتها نقش قانون را تضعیف کردند . سپس زمانی فرا رسید که این اقدامات به سلطهٔ خودکامه و بی‌قانونی عمومی انجامید ، که هیچیک با اصول سوسیالیسم و مقرر شده‌ها درقانون اساسی ۱۹۳۶ وجه اشتراکی نداشت. استالین و یاران نزدیک او مسؤل‌اند که کشور با چنین روشی اداره می‌شد. هرکوششی برای آنکه این اوضاع بی‌قانونی را با الزامات سیاسی، تنشهای بین‌المللی و یا تشدید مبارزات طبقاتی مورد ادعا ، برحق جلوه دهند ، کاری است اشتباه . تجاوز به قانون نتایجی فاجعه ـ انگیز به بارآورد که ما هنوزهم نمی‌توانیم فراموش کنیم ، یا ببخشاییم. بیستمین اجلاسیهٔ حزبی به حق باشدت کامل به‌بررسی حساب این دوران پرداخت .

رسیدگی به عملکرد آن دوران در بیستمین اجلاسیهٔ حزبی بر قانونگذاری تأثیر برجا گذارد . اصول دموکراسی برای زیستی مجدد احیاء شدند ، قانون و نظم باز مستقر شد و قوانین مدون شدند . در سرتاسر کشور دربارهٔ طرحهای قانونی و مسائل مهم دیگر بحث درگرفت. در بیست و پنج سال گذشته ملیونها انسان در بحث دربارهٔ سی طرح قانونی مهم شرکت جستند. نظر خود را دربارهٔ طرحها بیان داشتند و پیشنهادهایی برای اصلاح یا الحاق ارائه دادند .

لکن در دوران سکون نیز باردیگر تضعیف نهادهای حافظ حقوق ادامه یافت. باردیگر تصمیمات خودسرانه و عدم رعایت قانون، حتی از طرف مسؤلین عالی مقام عملی شد . دادگاهها ، دادستانیها ودیگر نهادهایی که بایست ناظر بر نظام عمومی باشند و با سوء استفاده از مقام اداری مبارزه کنند ، اغلب قربانی اوضاع شدند ، خود نیز گرفتار وابستگیها می‌بودند و از پایبندی به اصول در مقابله با متجاوزین از قانون منحرف شدند . موارد فساد در نهادهای حافظ قانون افزایش یافت .

باآغاز پراسترویکا تصمیم گرفتیم ، که تظاهرات بازمانده از گذشته را ازبین ببریم ، و تکامل دموکراسی را ازنو برانگیزانیم . الزام دگرگونیهای گسترده را در زمینهٔ قانونگذاری ، و همچنین به کمال رسانیدن اتکاء بر قوانین سوسیالیستی را درک کردیم. این ازاین جهت ضروری‌تر می‌نمود ، که در مکانیسم رهبری اقتصادی و تکامل اجتماعی تغییراتی ژرف عملی شده بود. این وضعی تفکیک ناپذیر از روند دموکراسی در تمامی بخشهای جامعهٔ ما می‌باشد . اقداماتی که در زمینهٔ قانون گذاری و تعیین حقوق انجام داده‌ایم ، فراگرد دگرگونی را تسهیل خواهند کرد . این اقدامات با رفورم اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی مرتبطاند و خواستهای کارکنان را و نتایج نظرپرسیها را مدنظر دارند.

پراسترویکا درجه‌ای بالاتراز سازمان‌دهی اجتماعی و نظم آگاهانهٔ اتباع جامعه را لازم می‌سازد . مایلم این نکته را چنین بیان کنم: هرقدر دگرگونی عمیقتر باشد ، همان‌قدر بایست اصول سوسیالیسم جدیتر و قاطعانه‌تر به‌کار گرفته شوند و ضوابط جامعهٔ سوسیالیستی ، که در قانون اساسی و در قوانین مشخص شده است، رعایت گردند.

پراسترویکا از عمل قانونگذاری انتظاری در سطحی بالاتر دارد . قانون بایست علائق اجتماع را قویاً حفاظت کند ، و آنچه را موجب لطمه وارد آوردن به علائق ملی می‌شود ، ممنوع سازد . این اصولی است که همگان آن را پذیرفته‌اند . اما حتی دراین چارچوب محدود شده نیز قانون بایست فرصت ابتکار را برای شهروندان ، همبستگیهای کارگری و تشکیلات کارگری باقی گذارد . فعالیتها و ابتکارها در چارچوب قوانین بایست ترغیب و حمایت شوند.بسیار تلاش کرده‌ایم ، که تمامی اختیارات مؤسسه را در صدور دستور خدمت فهرست کنیم . و درواقع در سکوت پذیرفته شده بود که هر فعالیتی خارج از این دستورالعمل باید غیرمجاز تلقی گردد . در این بین تجربه نشان داد ، که نیازی به ضابطه‌پردازی قانونی برای تمامی گونه‌گونی تظاهرات زندگانی اجتماعی نخواهیم داشت، بلکه به ناظری برآوردکننده و تأکید مداوم حمایت از کارگران ، کارکنان و هرنوع ابتکار شهروندان نیاز خواهیم داشت . بنابراین دقیقاً به این اصل پایبند می‌مانیم: همه‌کار مجاز است ، مگر آنکه قانون آنرا منع کرده باشد .

یک سلسله مقررات قانونی در جریان پراسترویکا از تصویب گذشته‌اند ، ازجمله قانون مؤسسات دولتی (اتحادیه‌ها) قانون تجدید سازمان روشهای تشکیلات مجموعه‌های کشت وصنعت(۳۵)، قانون رفورم آموزشی ، قانون کسب خصوصی، قانون مبارزه با درآمدهای غیرقانونی ، قانون مبارزه با الکلیسم و مصرف مواد

مخدر . ازآن گذشته قوانینی برای بهبود بهداری و حفـاظت محیط زیست ، حمایت از مادران و نوجوانان تصویب شده‌اند . توجه‌خاص به وظایفی مبذول می‌داریم ، که تضمینهای حقوق و آزادیهای اتباع شوروی را تحکیم کنند. مقرراتی ابلاغ شده از طرف ریاست صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی ، منکوب ساختن انتقاد کنندگان را قانوناً مستحق مجازات دانسته و درمواردی کـه شهروندی رفتار مغایر با قانون سازمان یا کارکنان دولتی را تجاوز از حقوق مدنـی بداند، ادعای ضرر و زیان‌را ممکن ساخته واجازه داده است که چنین شکایاتی به دادگاه ارائه شود . روش به بحث گذاردن مسائل مهـم سیاسی در سراسر کشور نیز مستند به قانون شده است که صدر شوراها در ژوئن ۱۹۸۷ از تصویب گذراند .

دراین مورد آگاهیم ، که دگرگونی در ادامهٔ جریانش برداشتن گامهای زیادی در زمینهٔ قانونگذاری و نظام حقوقی را لازم خواهـد ساخت . در برنامهٔ کار ما تدوین جامع قوانین پیش‌بینی شده‌است. این کار بایست برای وظیفهٔ مهم زمان مـا یعنی افزودن کـارآمدی اقتصاد، پژوهش سیاست اجتماعـی پرتوان و بهرمگیری کامـل از توان تمامی نهادها در دموکـراسی سوسیالیستی ما راه را همـوار سازد . به سخنی دیگر ، بایستی راه را برای خودگردانی تـوسط ملت باز کند .

در قوانین انتخابات نوآوری فراوانی عملی شده است.آزمایش در جریان انتخابات ژوئن ۱۹۸۷ ما را در موقعی قرار داد ، که بادقت و با شناخت هدف در این امـر تاحدی پیچیده پیش رویم . اینکـ کار آغاز شده است، کاری که مرتبط است با دگرگونی روش مدیریت در اقتصاد و تقویت نقش سازمانهای منطقه‌ای در اعمال قدرت دولت و اداره امور بـادرنظر داشتن این واقعیت ، کـه حدود سی هـزار معیار دراقتصاد ما معتبر و مؤثراند ، کوهی از کار دربرابر داریم . بسیاری از این معیارها را باید از اساس تغییر داد ، در بسیاری از

موارد می‌توان به سادگی آنهارا کنار گذاشت . هزاران معیار پس‌از اعتبار قانونی یافتن قانون مؤسسات دولتی منسوخ خواهند شد .

پس‌از آخرین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگران و کومسومول(۳٦) ، طرحهای قانونی درمورد کار سازمان یافته و جوانان پیشنهاد شد. طرحی برای قانون کار ، طرحهای قانونی برای فعالیتهای تعاونیها، دربارهٔ گسترش اختیار تصمیم‌گیری اجلاسیهٔ همبستگیهای‌کارگران، دربارهٔ سطح حقوق بازنشستگی کارگران، کارکنان ادارات دولتی و دهقانان وابسته به تعاونیهای کشاورزی ، و برای معیارهای مرتبط با کیفیت محصولات دردست تهیه است.

همچنین تغییر قانون جزا نیز نیاز بـه کار زیاد دارد . ایـن قانون نیز بایست باوضع فعلی جامعهٔ شوروی متناسب گردد. کامل کردن این قسمت مهم کار در زمینهٔ قانون‌گذاری و رفورم حقوقـی در جریان تحولات عظیم دگرگونی و روند دموکراسی را موجب خواهد شد .

بسیار مهم است که نقش دادگاهها را که به عنوان ارگانهـای انتخاباتی در تماس نزدیک با ملت هستند ، تقویت کنیم،واستقلال قضات را تضمین کنیم و در رویه‌های قضایی به این امر توجه‌داشته باشیم، که بی‌نظری در انتخاب بین چندین نامـزد انتخاباتی تأمین گردد. بدین علت تصمیماتی که اخیراً اتخاذ شده‌اند این هدف را مد نظر دارند . بـایست نظارت دادستانی را بـرای اطمینان از اجرای دقیق قوانین توسط شهروندان بهبود بخشد ، عملکرد حکم‌های‌دولتی را درموارد حکمیت موارد اختلاف بخشهای اقتصادی گسترش دهد، سازمان قضایی را با نیازهای اقتصاد ملی متناسب سازد و تأمین قضائی عموم را تقویت کند .

بدین ترتیب روشن می‌شود ، که مقدار قابل ملاحظه‌ای کـار در انتظار ماست، اگر بخواهیم اصول بنیادی سوسیالیسم را قانونـاً تحکیم کنیم . حقوق و قانون فقط تظاهرات جنبی تشدید دموکراسی

ما و تسریع پیشرفت سوسیالیسم نیست ، بلکه ابزاری است برای دگرگونی و تضمینی است قابل اعتماد که این دگرگونی را نمی‌توان به حال اول بازگرداند .

پراسترویکا و شوراها

اکنون که پراسترویکا در جریان است و دموکراسی گسترش می‌یابد ، این مسئله ،که چگونه باید نقش رهبری سیاسی حزب را با نقش ارگانهای دولت ، اتحادیه‌های کارگری و سایر تشکیلات عمومی مرتبط ساخت، بعدی تازه یافته است .

برای مثال شوراها را مورد توجه قرار دهیم . پراسترویکا مارا ناچار می‌سازد که دراین مورد درکی روشن داشته باشیم ، که شوراها در جریان رفورم جاری چه نقشی باید برعهده گیرند. هیچ روند دموکراسی در جامعه ممکن نخواهد شد مگرآنکه شوراها دراین فراگرد مداخله کنند و اساسنامه و فعالیت خود را موضوع تغییرات دموکراسی بدانند.

شوراها در روسیه پدیده‌ای بینظیر در تاریخ سیاست جهانی هستند . شوراها از شرکت خلاقهٔ کارکنان در سیاست منتج‌شده‌اند. در غرب اندک افرادی اطلاع دارند ، که نظریهٔ اصلی مرتبط با شوراها ، که سپس نخستین گامها در راه عملی ساختن آن برداشته شد ، مربوط به زمان قبل‌از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است ـ یعنی مربوط به سال ۱۹۰۵ است. در پی‌آمد انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ، که رژیم‌تزاری را سرنگون ساخت ، شوراها به‌عنوان نهادهای قدرت در سرتاسر روسیه تشکیل شدند ، لکن اقتدارشان محدود بود ، چون با دولت موقت (۳۷) همزیستی داشتند . پی‌آمد منطقی این بود که آنها عملا مبدل به پایه‌هایی سیاسی برای جمهوری جدید شدند ، که در اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شد . از آن پس کشور ما شوروی نامیده شد.

اگر شوراها وجود نمی‌داشتند، درجنگ داخلی پیروزنمی‌شدیم.

اگر شوراها وجود نمی‌داشتند، نمی‌توانستیم چنین کشور عظیمی‌را، ملیونها انسان را، و بویژه کارگران و دهقانان را متحد ویک پارچه سازیم . اگر شوراها وجود نمی‌داشتند از اجرای سیاست اقتصادی جدید (۳۸) هیچ چیز عاید نمی‌شد . شوراها که آنها را توده‌هاایجاد کردند، قدرتشان ناشی از این بود کــه مبدل بــه بلندگوی کارکنان شدند وعلائق آنان را حفاظت کردند . دلیل اصلــی و راز گسترش سریع و بنابر بداهۀ آنهــا در سراسر کشور این واقعیت بود ، کــه تصمیم می‌گرفتند و مستقل آن را اجرا می‌کردند ، و برابر دید عموم و زیر نظارت تمامی کسانی‌که به‌آنان مربوط می‌شد این کاررا انجام می‌دادند . این روشی بود بی‌بدیل و مؤثر که دموکراسی مستقیم را با دموکراسی نمایندگان تلفیق می‌کرد .

لکن زمانی که روش رهبری اقتصادی، که کاملا براساس‌دستور از بالا عمل می‌کرد ، به‌کار گرفته شد ، شوراها هم به نحوی عقب رانده شدند . بسیاری از مسائل بدون دخالت آنها حل شد و یا آنکه حل نشده باقی ماندند و به مشکل مبدل شدند. این اوضاع برحیثیت شوراها لطمه زد. از همان زمان تکامل دموکراسی سوسیالیستی‌دچار رخوت شد .نخستین نشانه‌ها نمایان گشت، که اصول انقلاب سو- سیالیستی ـ که قدرت نه فقط باید به خاطر کارکنان وجود داشتــه باشد، بلکه باید وسیلۀ آنان به‌کــار گرفته شود ـ به نحوی شدید خدشه‌دار شد .

باید اذعان کنیم ، کــه در چنین شرایطی بسیاری از مدیــران مؤسسات دیگر خواسته‌های برحق و پیشنهادهای شوراها را مورد توجه قرار ندادند. چنین می‌نمود که همه‌کس می‌پذیرد ـ و هیچ‌کس هم رسماً مخالف آن را عنوان نکرد ـ، که شوراها درمحدودۀ سلطۀ اقتدار خود درمسائل مرتبط باتکامل، مسؤل‌اند وبایستی به‌نیازهای روزمرۀ ملت بذل توجه کنند. اما امکانات حقیقی شوراها ، در مقام مقایسه بــا امکانات سازمــانهای اقتصادی ، این فرصت را ایجــاد

نمی‌کرد ، که شوراها بتوانند وظایف خود را عملی سازند. مدیران و رؤسای مؤسسات، بخصوص در مؤسسات بزرگ نمی‌توانستند به خود اجازه دهند که خواسته‌های مصرانه و برحق شوراها را نادیده انگارند ، خواه مربوط به بنای ساختمانهای مسکونی‌می‌بود، یا مربوط به گسترش شبکهٔ حمل و نقل عمومی و یا فقط مربوط به تسهیلات بیشتر از هرنوع که باشد .

نمی‌توان به سادگی اظهار داشت که کارکنان و سازمانهای حزبی علاقهٔ خود را به شوراها از دست داده بودند . کوششهایی به عمل آمد، تا اوضاع را بهتر کنند و روش معمول را تغییر دهند . اما این کوششها ، کمتر به علل عینی و بیشتر به علل ذهنی بسیار ضعیف بودند . در پانزده سال گذشته چهارده بیانیه به منظور بهبود کارکرد شوراها از تصویب گذشت . هرقدر هم این بیانیه‌ها خوب بوده باشند ، دراین زمینه هیچ پیشرفتی عیان نشد ، چون محیط اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژی محاط بر مکانیسم ترمزکننده ایفاء نقشی پرتوانتر از طرف شوراها را مانع می‌بود، چون دراصول تقویت شوراها شامل دموکراسی گسترده‌تر وفضای بازترمی‌شد .

اکنون به وضوح درک می‌کنیم ، که تبلیغ روش رهبری اقتصادی ، که بر دستور و نظارت متکی است، به آنجا انجامید که ما از امکانات شوراها ، برای رفاه ملت ، بسیار کم سود ببریم ، درمقابل دولت سالاری در بسیاری از بخشها سلطه یافت. از بین رفتن نفوذ شوراها را ، عملکرد و فعالیت قوهٔ اجرائیه و سازمان‌ـ های اداری ارگانهای حزبی جایگزین شدند .

«جانشینی» شوراها وسیلهٔ ارگانهای حزبی تأثیری قوی بر کار سیاسی حزب برجا گذارد . به همان اندازه ، که مسؤلین حزبی بیشتر با امور اقتصادی و رهبری اقتصاد درگیر می‌شدند، افراد بیشتری از بین متخصصان مستعد بسیج می‌شدند ، که اغلب نه در مسائل مدیریت آموزش دیده بودند و نه تجربه‌ای داشتند . خلاصه

آنکه ، شن در چرخ دنده‌های ماشین دموکراسی ، که موجودیت آن‌را ما مدیون انقلاب سوسیالیستی بودیم ، پاشیده شده بود.

بدین دلیل در یورش فعلی دگرگونـی وظیفه‌ای عظیم دربرابـر خواهیم داشت. بایستی نقش شوراها را به‌عنوان نهادی مقتدر ، و به عنوان پایه‌ای برای دموکراسی سوسیالیستی بازسازی کنیـم . مترصدیم ، که حیثیت و اقتدار شوراها را به طور کامل تجدیدکنیم، بدین ترتیب که مقدمات لازم را فراهم آوریم تا شوراها در شـرایط پراسترویکا بتوانند صحیح ، سازنده و مؤثر کار کنند.

جلسهٔ کمیتهٔ مـرکزی در ژانویـه ۱۹۸۷ از کمیته‌های حزبـی خواست ، کـه دقیقاً این روش را رعـایت کنند، نفـوذ شوراها را افزایش دهند و خود، در امور موضوع اختیارات آنها دخالت نکنند. همچنین دارای اهمیت است ، کـه رؤساء و اعضاء شوراهـا تمامی نیروی خود را به‌کار برند ، کاهلی و این عادت را کنار بگذارند کـه همواره راهی را که به آنان نشان داده مـی‌شود دنبال کنند ، و در انتظار فرمان از بالا بمانند . قوانین اخیر دربارهٔ نقش شوراها در دوران دگرگونی، شوراها و نهادهای اجرائی آنهارا به رفتاری دموـ کراتیک تشجیع مـی‌کند . نقطهٔ ثقل فعالیت آنهـا بایست تمـاس نزدیک با ملت باشد. چون تصمیمات اخیر به شوراها این امکان‌را می‌دهند، که کارشان را چنان انجام دهند، که مبدل به ارگان راستین اقتدار ملت گردند . اینک با اختیاراتی گسترده تجهیز شده‌اند، که برایشان ممکن می‌سازد ، که فعالیت تمامی مؤسسات و سازمانهارا در حیطهٔ سلطهٔ خود همگون کنند، و برآن نظارت داشته باشند.

لکن این نخستین گامها در راه تجدید ویژگی انقلابی دموکراسی شوراهاست . در کنفرانس اتحاد حزبی(۳۹) که درپیش است، قرار است تصمیماتی بـررسی و تصویب شود، کـه برای بهبود روش انتخابات و کار شوراها درتمامی سطوح مؤثر خواهد بود. لوایحی در دست تهیه است. هنوز زود است که دربارهٔ آن قضاوت کنیم، اما

هدفها واضح‌اند : این تصمیمات بایست دموکراسی شورایی را تشدید کنند .

نقش جدید اتحادیه‌های کارگری

آنچه را کشور ما دراین لحظات متعهد می‌شود و مشکلاتی که با آنها درگیر است، تجدید ارزیابی نقش اتحادیه‌های کارگری را در کشور لازم می‌سازد .

لازم است که تأکید شود، که اتحادیه‌های کارگری ما قدرتی عظیم هستند. بدون تأییدمرکز اتحاد حزبی‌اتحادیه‌های کارگری(۴۰) هیچ قانون کاری قابل طرح نیست. در تمامی مسائل قانون کار ، اجرا و حفاظت از موازین حقوقی آن و ارتباط آن با کارکنان ، اتحادیه‌های کارگری کلام آخر را خواهند گفت. اگر مدیر مؤسسه ، کارگری را بدون موافقت اتحادیه اخراج کند ، دادگاه چنین اقدامی‌را بدون نیاز به بررسی مقدماتی ، خودبخود باطل اعلام می‌دارد، چون نظر اتحادیه مورد توجه قرار نگرفته است. صدر شوراها هیچ برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی را ، خواه یک ساله یا پنج ساله باشد ، بدون موافقت قبلی اتحادیه طرح نخواهد کرد . در تدوین برنامه‌ها نیز اتحادیه‌ها در تمامی سطوح شرکت دارند.

تأمین اجتماعی نیز در محدودهٔ اختیارات اتحادیه‌ها قرار دارد ، همچنین ادارهٔ مراکز توان بخشی و آسایشگاه‌ها ، جهانگردی ، آموزش و ورزش و تأسیسات گذران ساعتهای فراغت و استراحت برای کودکان . بدین ترتیب اتحادیه‌ها قدرتی مهم را در دست دارند. لکن متأسفانه در سالهای اخیر از فعالیتشان کاسته شده است. در پاره‌ای از موارد حقوق خود را بسادگی به مقامات بالای اقتصاد واگذار کرده‌اند . در موارد دیگر پاره‌ای از حقوق خودرا به‌طور مؤثر به‌کار نگرفته‌اند .

پس‌از آنکه دگرگونی را آغاز کردیم ، بازشناختیم که کار اتحادیهٔ کارگری را نمی‌توان رضایت بخش تلقی کرد. در جریان مسافرتم به ایالت کوبان به رهبران اتحادیه‌ها ایراد گرفتم ، که بیش‌از حد برابر مدیران مؤسسه‌ها کوتاه آمده‌اند و گاه نیز حتی به صدای نی‌لبکشان رقصیده‌اند. از آنان پرسیدم ، آیا وقتش فرا نرسیده که رفتاری‌اساسی‌را پیش گیرند و به‌یاری کارکنان‌برخیزند؟

نقش جدید اتحادیه‌های کارگران در شرایط پراسترویکا درخط نخست لازم است این باشد که تصمیمات اقتصادی را بیشترباتوجه به جنبهٔ اجتماعی آن مورد توجه قرار دهند و به سلطه تکنوکرات‌ها، که در سالهای اخیر در سازمانهای اقتصادی بسیار گسترش یافته است ، پایان دهند. این بدان مفهوم است که اتحادیه‌ها در بررسی قسمتهایی که در برنامه‌های اقتصادی به امور اجتماعی مربوط می‌شود، بایست فعالیت بیشتری داشته باشند و پیشنهادهای متقابلی ارائه دهند و درصورت مقتضی ازآن جانبداری کنند .

کمیته‌های اتحادیه‌ها بایست دندان نشان دهند ، نه آنکه‌برای رهبری اقتصادی شریکی قابل نادیده انگاشتن به حساب آیند . شرایط نامطلوب کار در پاره‌ای از مؤسسات ، تأمین بهداشتی ناکافی ، رخت کنی‌های غیرمطلوب ـ ظاهراً سازمانهای اتحادیه‌های کارگران به همهٔ اینها خوگرفته‌اند. لکن اتحادیه‌های کارگران‌شوروی ازاین حق برخوردارند، که رعایت قراردادهای کار را از طرف مدیران اقتصادی نظارت کنند و دراین زمینه از مدیران اقتصادی انتقادکنند، وحتی می‌توانند بخواهند که رئیسی ، که به علائق برحق کارکنان بی‌توجه می‌ماند، از مقام خود برکنار شود .

اشتباه است که بپذیریم ، کارکنان در یک جامعه سوسیا ـ لیستی نیازی به حامی ندارند . بلکه درواقع بایست از حمایت بیشتری برخوردار گردند ، چون سوسیالیسم سیستمی است در

خدمت کارکنان . مسؤلیت عظیم اتحادیه‌ها نیز از همین‌جا ناشی می‌شود . تمامی جامعه شوروی با شور فراوان علاقمند است ، که اتحادیه‌های کارگران درکار خود پویایی نمایان سازد.

جوانان و پراسترویکا

جوانان شوروی سهمی عظیم در کوششهای دگرگونی جامعه دارند . جوانترین نسل است که در جامعهٔ ازنو شکل یافته، زندگانی و کار خواهد کرد. به همین علت سازمانهای کار ، تحصیل ، فراغت جوانان از اولویت برخوردارند . جوانان در جستجوی مکان خود در جهان هستند . این دورانی سخت در زندگانی انسان است . این مرحله‌ای از تکامل است که در آن محیط خانواده ، استعداد شغلی و همچنین دیدگاههای سیاسی و شهروندی شکل می‌گیرند . جوان به فردی برخوردار از تمامی حقوق تبدیل می‌شود . بدین علل بایستی به جوانان و به کومسومول (سازمان جوانان ک پ د س یو) بسیار توجه گردد.

چنین ترتیب داده‌ایم که هیچ موضوع مرتبط با جوانان،بی‌آنکه نظرات کومسومول درنظر گرفته شود ، بررسی نشود . لکن این ترتیب بدان معنی نیست ، که ما در تمامی موارد برابر کومسومول عقب می‌نشینیم . ابداً چنین نیست . بایستی ادراک مسؤلیت را شدیداً تقویت کنیم . هیچ چیز تأثیری اینچنین بر تکامل نسل‌جوان و تواناییهای آن ندارد ، که به آنان این فرصت داده شود که حال و آینده کشورشان را در دست خود احساس کنند ، به آنان اعتماد شود و در فراگردهای سیاسی و اقتصادی واقعی شرکت داده شوند. نتایج مطلوبی به‌بار نخواهد آورد، اگر فقط دست روی شانهٔ جوانان بزنند ، و از بالا به پایین با آنان گفتگو کنند یا از آنان تمجید شود. کومسومول و جوانان ازاین امکان برخوردارند، که نشان دهند

واقعاً چه ارزشی دارند. جوانان بایستی از آقا بالاسریهای خرده ـ گیرانه و نظارت مداوم رها شوند ، می‌خواهیم بااین رفتار به آنان بیاموزیم ، که آنان را مسؤل شناخته‌ایم و وظایفی جدی برایشان درنظر گرفته‌ایم .

در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ به رهبران حزب توصیه شد، که به کار و همچنین به نیروی ایده‌ئولوژی و اخلاقی جوانان بیشتر توجه کنند . لحنی آموزگارانه و رفتاری قیم مآبانه در برخورد با جوانان تحمل‌ناپذیر خواهد بود. هرعلتی هم که داشته باشد ـ ضعف اعتماد به پختگی و به تلاش و به کردار جوانان ، غلو در احتیاط یا خواست تسهیل بارسنگین زندگی برای فرزندان ـ، ما نمی‌توانیم با چنین برخوردی با جوانان موافق باشیم . درزندگی و کار جوانان دو امر مهم وجود دارد: نخست بر گستردهٔ دموکراسی و استقلال مسلط گردند و نیروی جوانی خود را در پیشبرد روند دموکراسی در تمامی سطوح به‌کار گیرند، و ازنظر اجتماعی خود را متعهد سازند . تسریع فراگردی که به هرحال هیچ پیشرفتی بدون آن امکان نخواهد داشت . هرجوانی باید احساس کند ، که همهٔ آنچه در کشور درجریان است، به او نیز مربوط می‌شود . دوم آنکه نسل جوان بایست آمادگی یابد که در تکامل عمقی و نوسازی اقتصادمان، بویژه در کاربرد کامپیوتر و به کارگیری تکنولوژی پیشرفته دخالت کند . از جوانانمان بازسازی معنوی و غنی سازی جامعه‌مان را انتظار داریم.

جوانان با مسائل اجتماعی سختی دزگیر خواهند بود. بسیاری از مسؤلین، وقتی قرار براین است از کمک آنان برخوردار گردند ، مثلا در کارگاههای ساختمانی ، به‌آنان می‌اندیشند ، اما فوراً آنان را فراموش می‌کنند وقتی باید دربارهٔ مسائل اجتماعی اندیشید . چنین نمی‌توان رفتار کرد. از نظریهٔ تصویب قانونی برای جوانان پشتیبانی می‌کنیم ، مشروط برآنکه مسائل کلی که مرتبط با اتباع

شوروی است در آن تکرار نشود ، بلکه به مسائل خالص، به حقوق و وظایف جوانان توجه داشته باشد. چنین قانونی بایست با همکاری کومسومول و سازمانهای دولتی ، اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمانهای مربوط برای همه آنچه به کار، تحصیل، زندگانی روزمره و تفریح جوانان مربوط می‌شود مفهومی منجز بیابد . چنین قانونی بایست برای وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی مسؤلیت بیشتری برای حل مسائل مرتبط با جوانان درنظر بگیرد.

کنگرهٔ کومسومول که در ۱۹۸۷ تشکیل شد(٤١)، در سرتاسر کشور بازتابی گسترده داشت . این کنگره نشان داد ، که اعضاء کومسومول از مسؤلیت خود برابر کشورمان و برابر انسانهاآگاهند و ولع دارند ، تا در بازسازی نقشی فعال برعهده گیرند . من از روحیهٔ مدعی کنفرانس خوشم آمد . باور دارم ، هرگز تا بدین حد آرزو نکرده بودم در بحثی شرکت جویم ، که آرزوی شرکت در بحثهای این کنگره را داشتم . برخوردی زنده بین شرکت کنندگانی دوست داشتنی ، که یک دیگررا برمی‌انگیختند ، وجود داشت .

دلیل کافی دارم که بپذیرم ، که جوانان ما تغییرات انقلابی‌را که در کشورمان آغاز شده است، کاملا و مجموعاً استقبال می‌کنند و آمادگی دارند ، که آن را با نیروی جوانی خود و ازخودگذشتگی پرشور خود پیش برانند .

زنها و خانواده

کشور ما امروز این وظیفه‌را برعهده دارد ، که زنان را بیشتر در رهبری اقتصادی ، در تکامل فرهنگی و در امور مناطق به‌همکاری دعوت کند . برای این منظور همه‌جا در کشور اتحادیه‌های زنان تشکیل شده است .

در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در ژانویه این موضوع هم مورد بحث قرار گرفت ، که پستهای بیشتری در ادارات به زنان واگذار شود ،

باآنکه درحال حاضر نیز ملیونها زن در امور بهداشت و بهداری ـ در تعلیم و تربیت ، در فرهنگ و پژوهش علمی به کار مشغول‌اند. بسیاری از زنان نیز در صنایع سبک ، در بازرگانی و خدمات کار می‌کنند .

حد پیشرفت در رهایی زنان اغلب به عنوان معیاری برای قضاوت دربارهٔ استاندارد سیاسی اجتماعی یک جامعه به‌کار برده می‌شود . دولت شوروی پرتوان و سازش‌ناپذیر به تبعیض مرد و زن که برای کشور تزاری رفتاری بارز می‌بود ، پایان داد . زنان با تضمین قانونی از موقعی منطبق با موقع مردان برخوردار شدند. ما از آنچه دولت شوروی به زنان داده است برخود می‌بالیم: حق متساوی در کار با مردان، مزد متساوی برای کار برابر و تأمین اجتماعی . زنان از امکان آموزش برخوردار شدند ، توانستند مدارج ترقی را طی کنند و در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شرکت جویند. بدون یاری زنان و ازخودگذشتگی آنان در کار نمی‌توانستیم جامعهٔ جدید خود را بسازیم و یا جنگ علیه فاشیسم را پیروزمندانه به پایان رسانیم .

لکن در سالهای سخت و قهرمانانهٔ تاریخمان غفلت کردیم ، که حقوق ویژه و نیازهای ویژهٔ زنان را ، که با نقش آنان به‌عنوان مادر و کدبانو و فعالیت پرورش دهنده اجتناب ناپذیر آنان مربوط است، به حد کافی مورد توجه قرار دهیم . امروز زن در پژوهشهای علمی خود را متعهد می‌سازد ، در کارگاههای ساختمانی کار می‌کند ، در صنایع و بخشهای خدماتی به فعالیتی خلاقه اشتغال دارد ، وبنابر- این فرصت کافی برایش باقی نمی‌ماند که در خانه به وظایف روزانهٔ خود ـ خانه‌داری، پرورش کودکان و خلق محیط خانوادگی- برسد . این را درک کرده‌ایم که بسیاری از مسائل ما ـ در کردار بسیاری از کودکان و نوجوانان، در اخلاق، در فرهنگ و تولید ـ تاحدی از سست شدن همبستگی خانوادگی و غفلت در توجه به

مسؤلیتهای فامیلی ناشی شده است . این تناقض ثمرهٔ خواستهٔ جدی و ازنظر سیاسی برحق ما ، برای تساوی زن و مرد در تمامی بخشهای زندگانی، است . با پراسترویکا برای رفع این اشتباه نیز کارهایی را شروع کرده‌ایم . بدین دلیل اینک در مطبوعات ، در سازمانهای عمومی ، در محل کار و در خانه بحثی پرشور را در این باره دنبال می‌کنیم ، که چه باید کرد ، که برای زنان این امکان را به وجود آورد ، که به وظایف زنانهٔ خودشان باز روی آورند.

مسئلهٔ دیگر کار زنان در شغلهای مشقت بار است ، که ممکن است به سلامتی آنان لطمه زند . این وضعی است که از زمان جنگ باقی مانده است، در جنگی که ما بسیاری از مردانمان را از دست دادیم و در تمامی بخشهای تولید با کمبود حاد نیروی کار مواجه شدیم. اکنون شروع کرده‌ایم که این مسئله را جدی مورد توجه قرار دهیم .

یکی از وظایف بسیار فوری اجتماعی ـ درعین حال یکی از وظایف اصلی در یورش برای ریشه‌کنی الکلیسم ـ، بهبود رفاه خانواده‌ها و گسترش نقش خانواده‌ها در اجتماع است . انتظار داریم که اتحادیه‌های زنان فعال شوند و ابتکار عمل را به دست گیرند . آنان می‌توانند با کار خود که تحرکی یافته است ، نتایج فراوانی حاصل کنند، چون هیچ سازمان دیگری اینچنین بامسائل خصوصی و خاص زنان مرتبط نیست .

گسترش روند دموکراسی جامعه ، که هستهٔ مرکزی ضمانتهای پراسترویکا می‌باشد ، امکان پذیر نخواهد بود ، مگر آنکه در نقش زنان بهبودی حاصل گردد، مگر آنکه زنان فعال شوند و خودرا متعهد اجرای برنامه‌های رفورم سازند . اطمینان دارم که بر نقش زن در جامعهٔ ما مدام افزوده خواهد شد .

اتحاد ملیتهای سوسیالیستی
ساختاری بی‌بدیل

ما در کشوری با ملیتهای متعدد زندگانی می‌کنیم . این بیشتر یک عامل تقویت کننده تایک عامل تضعیف کننده یا تجزیه‌کننده است. روسیهٔ تزاری را زندان ملیتها می‌نامیدند . انقلاب و سوسیالیسم به سرکوبی ملیتها، به عدم تساوی حقوق ملیتها پایان دادند، و پیشرفت اقتصادی، معنوی و فرهنگی تمامی ملیتها و خلقها را تضمین کردند . خلقهای واپس مانده در گذشته ، امروز از صنایعی پیشرفته و ساختار اجتماعی مدرن برخوردارند . به استاندارد فرهنگ مدرن رسیده‌اند ، گرچه پاره‌ای از آنها در گذشته حتی الفبا نداشتند . هر انسانی که گرفتار پیش داوری نباشد بایستی این واقعیت را بپذیرد ، که حزب ما کاری عظیم را انجام داده است و وضع این خلقها را دگرگون ساخته است. ثمرهٔ این کوشش، این بود که جامعهٔ شوروی و ساکنان جهان را غنی‌تر ساخت .

تمامی خلقها و ملیتها که در کشور ما زندگی می‌کنند، در شکل دادن و به تکامل رسانیدن میهن ما سهم خود را ادا کرده‌اند . همراه باهم از آزادی آن ، از استقلال آن و از دست‌آوردهای انقلابی آن در مقابله با دشمنان مهاجم دفاع کرده‌اند . اگر مسئله ملیتها بنیادی حل نشده بود ، جماهیر شوروی از توان اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی و دفاعی که امروز از آن برخوردار است، برخوردارنمی‌بود. اگر جمهوریها پیوستگی واحدی نمی‌داشتند ، که براساس برادری و تعاون ، احترام متقابل و یاری رسانی به یک دیگر اتکاء داشته باشد، دولت ما به حیات خود ادامه نمی‌داد.

این بدان مفهوم نیست ، که فراگرد ملی فارغ از مشکل به‌انجام رسیده است. تضادها برای هرتکاملی نشانه‌ای بارز است ، و در این مورد هم وجود دارند . متأسفانه ما همواره توفیقهای مهم و قابل ملاحظهٔ خود را در حل مسائل ملیتها به تماشا گذاشته‌ایم و با

کلماتی دهان پرکن ستوده‌ایم. درحالی‌که در اینجا هم ما با واقعیتها و با تمامی پیچیدگیها و مشکلها سر وکار داریم .

دیالکتیک چنین است : اگر استاندارد تعلیم و تربیت و استاندارد فرهنگ همراه با نوسازی اقتصاد رشد یابد، به تشکیل قشر روشنفکران در یک ملت می‌انجامد، به‌اتکای به‌خود وعلاقمندی طبیعی یک ملت به ریشه‌های تاریخی خود منجر می‌شود . چنین وضعی عالی است . این هدف انقلابی ملیتهای مختلفی بود ، که انقلاب ما را تهیه می‌دیدند و آماده می‌شدند تا بر ویرانه‌های کشور تزاری جامعه‌ای نو برپا دارند . ممکن است که در جریان این فراگرد پیش بیاید که گروهی مشخص از مردم به گرایش ملی‌گرایی توجه کنند . از چنین گرایشی دیدگاههای تنگ نظرانهٔ ملی‌گرایی، رقابت ملیتها و نخوت نشأت می‌گیرد .

لکن موضوع به همین‌جا پایان نمی‌یابد . مهمتر ، تغییراتی هستند که در یک جامعه روی می‌دهند ، در جامعه‌ای که نسلها جایگزین یک‌دیگر می‌شوند و هرنسلی باید بیاموزد که در کشوری متشکل از ملیتهای مختلف باید زندگانی کند. این کاری همیشه‌سهل نیست . سوسیالیسم که برای هر ملیتی این امکان را فراهم آورده، تا بالهایش را باز کند، تمامی شرایط مقدماتی برای حل مشکلات ملی براساس برابری و همکاری را عرضه می‌دارد . مهم است تا بنابر محتوای اصول سوسیالیستی عمل کنیم و بدان بیندیشیم ، که نسل جدید اغلب حتی نمی‌داند ، چگونه ملتهایشان به این سطح متعالی رسیده‌اند . هیچ‌کس به آنان نگفته است ، که «بین‌الملل» برای رفاه آنان از چند سال قبل ــ چه‌ها کرده است .

درزمینهٔ درگیریهای ملی ، که از آن حتی پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نیز مصون نمانده‌اند، اتحاد جماهیر شوروی، واقعاً نمونه‌ای بینظیر در تاریخ بشر است . این ثمرهٔ سیاست ملیتهایی است که لنین طراح آن بود . لکن در آغاز تا چه حد مشکل بود ،

نخستین گامها در راه بنای یک دولت متشکل از ملیتها به‌نحوباور نکردنی مشقت بار بود . ملیت روس در مسئلهٔ ملیتها نقشی بارز برعهده داشت. بسیاری از ملیتها در شرایط سیاست ملیتهای لنینیستی در مدتی بسیار کوتاه از نوعی رستاخیز و روشنگری برخوردار شدند . اگر کسی در برخورد با آن ملی‌گرایی نخوت‌انگیز عکس‌العمل نشان دهد، درخود فرو رود و بکوشد ارزشهای متصور خود را به عنوان ارزشهای مطلق بنمایاند ، دراین صورت رفتارش خلاف انصاف است و نمی‌توان آن را پذیرفت . این همواره بحثی است با فوریت زیاد و پرشور دراجتماع شوروی. فرهنگ هرملتی گنجینه‌ای است که نباید ازدست داد . لکن علاقهٔ سالم به همهٔ آنچه ارزشمند است ، در تملک هرفرهنگ ملی است ، نبایست به این کوشش بینجامد که از فراگرد عینی تأثیرگذاری متقابل و نزدیکی به یک دیگر روگردان شویم .

این هم خطرناک است ، اگر کردار نمایندگان یکی از خلقها برابر خلقی دیگر بیانگر بی‌اعتنایی باشد. سالها در شمال قفقاز زیسته‌ام، منطقه‌ای که در آنجا تعداد زیادی از ملیتها باهم زندگی می‌کنند . نه فقط درهر شهر ، درهر شهرک و یا در هر دهکدهٔ کوهستانی انسانهایی وابسته به ملیتهایی متفاوت باهم زندگانی می‌کنند، بلکه در سرتاسر ایالت‌وضع‌همین است . در تاریخ قفقاز شمالی تعداد زیادی مراحل تاریک وجود دارد ، اما در سالهای حکومت شوروی وضع از بنیان دگرگون شده است . نمی‌خواهم گرایشی به کمال مطلوب بنمایانم ، اما روابط بین ملیتهایی که در این ایالت چند ملیتی زندگانی می‌کنند، با کرداری احترام آمیز در همکاری ، نزدیکی به هم و وابستگی به هم انگ خورده است . از تجربهٔ خودم آگاهم که ساکنان کوهستانها در برخورد با رفتار دوستانه حساسترند، اما درعین حال در برخورد با نخوت عکس ـ العمل نشان می‌دهند. به‌یاد می‌آورم که درایالت خودمختار کاراچای

ـ چرکس ـ قسمتی از منطقهٔ ستاوروپل ـ کاراچای‌ها، و قرـ قیزها ، روس‌ها ، آباسینزها، نگوائیرها ، اوست‌ها ، یونانی‌ها و وابستگان به ملیتهای دیگر در کمال صفا باهم می‌زیستند ، چون تساوی حقوق وبرخورد بی‌پروا باتمامی مسائل‌اساسی زندگانی‌شان معمول بود. هرزمان که از این اصول تخطی شود ، بایست بهایی گزاف پرداخت . در این ایالت کوچک خودمختار فرهنگ تمامی ملیتها حفظ می‌شود و تکامل می‌یابد . سنتهایشان محفوظ است ، و ادبیاتشان به زبان مادریشان منتشر می‌شود . این کارها موجب جدا افتادگی نمی‌شود ، بلکه موجب نزدیکتر شدن به‌هم می‌گردد . کافی نخواهد بود که برابری ملیتها را وعظ کنیم . لازم است که تضمین کنیم، تا تمامی گروه‌های وابسته به ملیتهای مختلف، روش زندگانی متناسب با فرهنگ خود را بتوانند محفوظ دارند.

مایلم باردیگر تأکید کنم ، که رویدادهای منفی دراین بخش حساس روابط انسانی به خودی خود بروز نمی‌کند، بلکه ناشی از بوروکراسی و بی‌اعتنایی به حقوق برحق انسانهاست . گاه بحث‌هایی داغ دربارهٔ زبانهای ملیتها در کشورمان آغاز می‌شود. دراین باره باید چه گفت ؟ حتی کوچکترین گروه خلقی را نمی‌توان از این حق محروم داشت که زبان مادری خودش‌را جاودان سازد . به‌هرحال همین تعدد فراوان زبانها ، روشهایی در لباس پوشیدن ، مناسک و سنتها گونه‌گونی فرهنگی انسانهارا موجب می‌شود. این ثروت ملی همگی ماست . مگر می‌شود بسادگی آن را ندیده انگاشت ؟ می‌توان اجازه داد که کم ارزیابی شود ؟

لکن درعین حال در کشور چندین ملیتی‌مان نخواهیم توانست بدون وسیله‌ای برای ارتباط همگان سر کنیم . زبان روسی به‌نحوی طبیعی این مهم را برعهده گرفته است . همه کس نیاز به این زبان دارد ، و تاریخ به ما نموده است که برای رسیدن به زبانی‌مشترک، همیشه زبان ملیت بزرگتر مبنا خواهد بود . گرچه وابستگان به

گروههای ملی متعددی در ایالات متحده آمریکا گرد آمدند ، اما زبان مشترک آنان انگلیسی شد . این امر کاملا عیان ، انتخابی طبیعی می‌بود . می‌توان متصور ساخت که چه روی می‌داد ، اگر وابستگان به هریک از ملیتها ، که به ایالات متحده مهاجرت کردند ، فقط زبان مادری خودشان را حرف می‌زدند و از آموزش زبان انگلیسی سر باز می‌زدند ! همین امر در کشور ما هم صادق است ، که ملیت روس در سرتاسر تاریخ خودش دلیل کافی ارائه داده است ، که از توانی عظیم در بین‌الملل گرایی و رفتار محترمانه و نیتی نیک در برخورد با تمامی ملیتهای دیگر برخوردار است . تجربه نشان داده است که باید دوزبان را آموخت (صرفنظر از یک زبان خارجی) ـ زبان‌مادری و زبان روسی ـ، تا بتوان بادیگران به تفاهم رسید .

هرکوششی برای تحریک احساسات براساس اختلاف قومیت ، می‌تواند جستجو برای یافتن راه حلی معقول را مشکل سازد . ما نه ازاین و نه از مسائل دیگری که ممکن است ظاهر گردند ، نخواهیم گریخت . در حیطهٔ فراگرد دموکراسی بااین مشکل هم برخورد خواهیم داشت و پیوستگی بین‌المللی خود را تحکیم خواهیم کرد .

لنین به ما آموخته است که موضوع ملیتها را بااحتیاط کامل و رویه‌ای خاص مورد بررسی قرار دهیم . دراین زمینه نمی‌تواند و نباید نمونه‌ای مدام یک سان وجود داشته باشد . یک نکته واضح است : اگر علائق پایه‌ای ملتها به هم نزدیک گردند و اگر اصل برابری اساس روابط بین ملتها را تشکیل دهد ـ و عیناً همین در جامعهٔ شوروی مورد عمل است ـ، دراین صورت می‌توان تمامی مسائلی که ظاهر می‌شوند و تمامی سوء تفاهم‌ها را ، حتی در بدترین وضع رفع کرد . مسلم است که کسانی در غرب هستند، وحتی در شرق، که دوستی وپیوستگی خلقها را دراتحاد شوروی بارغبت نابود شده می‌خواهند . لکن این مسئله‌ای است متفاوت ، در اینجا

توانین شوروی حفاظت را برعهده دارند، و دست آوردهای لنینیستی را حفظ خواهند کرد .

از این نقطهٔ آغاز پیش خـواهیم رفت و به اصولمان پایبنـد خواهیم مـاند. احساس ملی‌گرایـی انسانها بـاید محترم بماند و نمی‌بایست نادیده انگاشته شود . لکن از آن علیه یک دیگراستفاده کردن در حکم غیرمسؤل رفتار کردن در مسائل سیاسی است ، اگر حتی جنایت تلقی نشود ایـن سنت حزب مـاست که با هرگونه تظاهر کوته نظرانهٔ ملی‌گرایی و میهن‌پرستی متعصبانه با تنگ ـ نظری ، صهیونیسم و ضد یهودیت ، به هرشکل که متظاهر گردد ، مبارزه کنیم. به این سنت همچنان پـایبند خواهیم ماند. تمامـی تجربه‌هایمان نشان می‌دهد که رفتار ملی‌گرایی را با گرایش بین ـ المللی قاطعانه و با تربیت بین‌المللی می‌توان به‌مقابله رفت .

وقتی در سفرهایم به جمهوریها و مناطق محل سکنای ملیتهـا می‌رفتم و بـا انسانها برخورد می‌کردم همواره درمی‌یافتم، که ارزش این را می‌شناسند و از آن برخود می‌بالند ، کـه ملت آنان در فامیل بزرگ بین‌المللی عضو است و آنان جزو تفکیک ناپذیر یک ابر ـ قدرت‌اند، که درپیشبرد بشریت چنین نقشی پراهمیت برعهده‌داشته است. وطن پرستی یک تبعه شوروی این چنین است . ما همچنان وحدت و برادری خلقهای آزاد در کشوری آزاد را تقویت خواهیم کرد.

حیثیت و اعتماد

پراسترویکا به تمامی اجتماع سرایت کـرده است . فراگـرد پراسترویکا با حل مسائل و توفیق بر مشکلات جریان می‌یابد. حزب محرک نظرات تازه‌ای است، آنهارا عرضه می‌دارد ، به‌عنوان‌سازمان دهنده و قدرت اداره کننده باآنها درگیر می‌شود و، می‌خواهم بگویم، پـراسترویکا را بـه خاطر تقویت سوسیالیسم و بـه خاطر علائق کارکنان تضمین میکند . بدین ترتیب حزب مسؤلیتی واقعاً تاریخی

برعهده گرفته است. لنین در سال ۱۹۱۷ توضیح داد : «ما انقلابی را آغاز کرده‌ایم، و بایست این راه را تا به آخر طـی کنیم.» همین توضیح درمورد پراسترویکا نیز معتبر است . حزب این راه را تـا به‌آخر طی خواهد کرد.

حیثیت حزب و اعتماد بـه آن افزوده شده است . گرچه هنوز در مرحلهٔ انتقال ازیک وضع بوضع دیگری هستیم، ارگانهای حزبی می‌کوشند تا از وظایف سازمانهای اقتصادی و اداری خود را رهـا سازند. این امری سهل نیست،چون برای همگان این رویهٔ کم‌تحرک آشنا است ـ کمی فشار از طرف حزب و برنامه اجرا می‌شود ! لکن حزب هدفی دیگر را مدنظر دارد. اینک مهم این است ، که فراگردها را تحلیل کنیم، نکات حساس در تکامل را کـه با مقاومت مواجـه خواهد شد، بیابیم ، اصلاحاتی استراتژی و تاکتیکی ارائه دهیم ، سیاست را به کمال برسانیم و روشها و اشکالی برای عملی‌ساختن آن بیابیم ، کارمندانی را برگزینیم و به کار گماریم که هم از نظر ایده‌ئولوژی و هـم از نظر سازمان دهی بتوانند پراسترویکا را در تمام موارد به حساب آورند . فقط حزب می‌تواند کلیهٔ این کارهارا انجام دهد .

رهبـری اقتصادی و مسائل مـرتبط بـا اقتصاد بـه دولت و سازمانهـای دیگر مربوط می‌شود ، کـه مسؤل این امورنـد . ایـن برداشت بنابر بداهه مورد توجه قرار نگرفته است ، از تجربه‌تکامل یافته است . حزب باید کار خودش را انجام دهد . و همهٔ سازمان‌ـهای دیگر هم کار خودشان را: چون اگر چنین نباشد، رهبری حزبی و همچنین فعالیت ایده‌ئولوژی و آموزش نو بسیج شده‌ها به نحـو مطلوب انجام نخواهد شد .

جامعهٔ ما ازنظر تاریخی چنین تکامل یافته که همهٔ آنچـه در حزب عمل می‌شود ، در زندگی روزمرهٔ کشورمان نیز مورد قبول قرار می‌گیرد . در کشور مـا مخالف رسمی وجـود ندارد . بدین ترتیب

(کـ پ د س یو) به عنوان حزب حاکم مسؤلیتی بزرگتر دارد . بدین علت تکامل مداوم دموکراسی درون حزبی را ، تقویت اصول رهبری گروهی را و بازتر شدن فضای کار را در حزب ، فوری‌ترین وظایف خود می‌شناسیم . کمیتهٔ مرکزی خواستار است که افراد درمناصب مسئول، قانع، منزه و بی‌ریا باشند و هیچ‌نوع مجیزخوانی و کوچک ابدالی را تحمل نکنند . در حزب نبایست کسی وجود داشته باشد، که خود را از هر انتقادی مبرا بشناسد، یا کسی ، که مجاز به‌انتقاد نباشد .

آگاه بودیم، که برای دگرگونی بایست با تغییر روش تفکرمان و کنشمان ، سازمانمان، سبک و روش کارمان را آغاز کنیم ، وآن هم از بالاترین اشخاص در بالاترین مناصب .

با تصمیمی قاطع راهی را برگزیده‌ایم ، که هدف آن این است که شخصیتهایی را حمایت کنیم که صاحب نظرند ، تفکری روشن و تحرکی پویا دارند، قادرند وضع را با نگرشی انتقادی برآورد کنند ، از ضابطه‌گرایی و پایبندی به معتقدات پرهیز می‌کنند، برای مسائل راه‌حلهای ابداعی می‌یابند ، انسانهایی که می‌توانند و می‌خواهند و می‌دانند چگونه شجاعانه پیش روند، و چگونه موفقیت را به دست آورند . پراسترویکا برای چنین انسانهایی فضای وسیعی برای فعالیت خلاقه‌شان آماده ساخته است .

طبیعتاً هیچ نیازی به تغییر تمامی پستها نیست. و چنین‌کاری درواقع ممکن هم نمی‌بود. اما طبیعی است که تغییرات پرسنلی‌وجود خواهد داشت، خواه در مناصب عالی و خواه در پستهای متوسط و یا در بعضی از مؤسسات. به نیروی تازه نیاز داریم . درواقع‌تمامی این کارها انجام شده است . ازاین گذشته فراگردی طبیعی نیز وجود دارد که منظور می‌شود : بسیاری از اشخاص هم‌اکنون به هدف مورد نظر در کارشان رسیده‌اند . بعضی آن توان را ندارند که اینک مسؤلیتی تازه برعهده بگیرند . اینها قابل فهم است، وهیچ

دلیلی وجود ندارد، که وضع را مهیج جلوه‌گر سازیم .

هرزمانی خواسته‌های خاص خودش را دارد ، خواستاران پیشرفت خودش را و روش خاص خودش را برای برخورد بامسائل. آن‌کسان که از این توان برخوردارند که خود را متحول سازند ، و درامور سیاسی ، سازمان‌دهی و ایدئولوژی راه نو را دنبال کنند ، موفق خواهند شد و کارکنان و سازمانهای حزبی نیز از آنان حمایت خواهند کرد. اکثریت نیروهای ما این آمادگی را دارند، گرچه به انحاء متفاوت. بعضی خواسته‌های تازهٔ زمان را زودتر می‌پذیرند ، بعضی دیگر بایست دوبار دربارهٔ آن فکر کنند. در اصول از این برداشت آغاز می‌کنیم که اکثریت این توان را دارد که مسائل پر ـ استرویکا را حل کند . به‌هرحال نمی‌توانیم با وضعی بسازیم که همهٔ امور براساس روشهای ازقبل معمول شده انجام شود ، بدون آنکه در انجام امور تسریع گردد ، یعنی بی‌آنکه کارها با سرعتی بیشتر به انجام رسد .

پراسترویکا خواهان صلاحیت و حداکثر حرفه‌ای بودن است . بدون برخوردار بودن از آموزشی مدرن و چند جانبه ، بدون آگاهی گسترده در زمینه‌های تولید ، علوم و تکنولوژی ، تشکیلات ، کار و آفرینش محرکه برای کار ، علم‌الاجتماع و علم روانشناسی ممکن نخواهد بود . به سخن کوتاه : بایستی تاآنجا که امکان پذیر باشد به توان روشنفکری متکی گردیم و کارآمدی خلاقهٔ آن را افزایش دهیم .

مایلم بار دیگر بر فعالیت حزب در زمینهٔ تئوری تأکید کنم. دراین زمینه هم کار عظیمی انجام می‌شود . اما دراین‌جا هم خواست ما دموکراسی بیشتر است ، و فرصت نخواهیم داد ، که یک فرد یا گروهی از افراد از موقع انحصاری برخوردار گردند. کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) تمامی نیروهای خلاقه را در حزب و در اجتماع فرا می‌خواند تا همگی در این کار شرکت جویند . اگر بگذاریم که همه

از مرکز برخیزد ، و یا آنچه به مراتب بدتر است ، بگذاریم که یک فرد یا گروهی از افراد تصمیم گیرنده باشند ، دراین صورت بیم آن می‌رود که گرفتار تفکری بی‌تحرک گردیم . چنین حالی ضربه‌ای سخت بر برنامهٔ پراسترویکا و تکامل جامعه خواهد بود . تاریخ (ک پ د س یو) ازاین نظر تعدادی تجربه‌های سوگ برانگیز وتلخ را شامل می‌شود . نبایست نقش علم‌الاجتماع و نیروهای خلاقهٔ حزب را بدان محدود ساخت ، که تصمیمات و یا سخنرانیهای صاحب مقامهای بزرگ را تفسیر کنند . ما عملکردی جداگانه برگزیده‌ایم بنابراصول و سنت لنین عمل خواهیم کرد.

٤ـ غرب و پراسترویکا

همواره علاقمند بوده‌ایم دریابیم ، که نسبت به پراسترویکا در خارج از کشور و بخصوص در غرب چسان قضاوت می‌شود . و این تنها به خاطر کنجکاوی نیست، بلکه به عنوان سیاستمدار به این کار موظف هستیم . شاهدیم که فراگرد دگرگونی با علاقمندی درحال تشدید برخورد کرده است، نه فقط به‌این علت که جالب توجه است یا به خاطر اینکه مرتبط با تقدیر ملتی بزرگ است ، بلکه به خاطر آنکه دگرگونی در کشور ما به‌حق به عنوان رویدادی با پی‌آمدی بین‌المللی مهم تلقی می‌شود . یکی از روزنامه‌های اروپای غربی می‌نویسد : «آنچه در شوروی روی می‌دهد به تمامی جهان مربوط می‌شود.»

مایلم نخست این نکته را مورد توجه قرار دهم ، که علاقهٔ جدی اکثریتی عظیم از انسانها در سرتاسر جهان نسبت به پراسترویکا از خوشبینی و این آرزوی صمیمانه نشأت می‌گیرد ، که دگرگونی آغاز شده در اتحاد شوروی با موفقیت به پایان رسد . دنیا از پراسترویکای ما انتظاری فراوان دارد ، امیدوار است که تأثیر آن بر تکامل جهان و روابط بین‌الملل در مجموع مثبت باشد.

مقامات رسمی و اغلب وسائل ارتباط جمعی غرب نخست اعتماد کمی نسبت به رفورمهایی که از آوریل ۱۹۸۵ به بعد اعلام شده‌اند، نمایان ساختند . تفسیرهای نیشدار بیشتر بود: شنیده شد که تیم عوض شده است، و تیم تــازه می‌خواهد هــرچه زودتر ممکن گردد برنامه‌های تازه و طرحهای تازه به افکار عمومی ارائه دهد . روسها ملتی هیجان زده‌اند و عادت کرده‌اند ، که صاحبان قدرت جدید گناه نابسامانیهای موجود را بر گردن سلف خود بیندازند ، درحالی‌کــه همه چیز به حال گذشته باقی می‌ماند . بــا گذشت زمان ، باردیگر انتقادها فروکش خواهد کرد و برنامه‌ها به فراموشی سپرده خواهد شد .

لکن این قضاوت نمی‌توانست مدتی طولانی پایدار بماند. امروز کاملا عیان شده است که دگرگونی یک واقعیت تاریخی است ومدام بر نیروی آن افزوده می‌شود . پس‌از جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی (کــ پ د س یو) در ژانویهٔ ۱۹۸۷ دیگر هیچکس نمی‌توانست این واقعیت را انکار کند که کشور ما، دورانی ازرفورمی شجاعانه و بسیارگسترده را می‌گذراند .

لحن تازهٔ انتقادها در تفسیرهای مرتبط با جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در ژوئن ۱۹۸۷ واضحتر شد. آنگاه اذعان می‌شد که گسترده و حجم رفورمهای اعــلام شده در رهبری اقتصادی ، از پیش‌بینیهای اغلب شوروی شناسان پیش افتاده است. توانستیم ناظر باشیم کــه‌در غرب، عدهٔ زیادی چنین بحث آزاد و فراگیر و چنین اقدامات سازندهٔ همه‌گیری را انتظار نمی‌داشتند . اصطلاح «نیمه راه» که خصوصیت فعالیتهای ما را حتی تا ژوئن با آن مشخص می‌ساختند ، اینکــ که دربارهٔ تصمیمات جلسهٔ کمیتهٔ مــرکزی (کــ پ د س یو) در ژوئــن گزارش می‌شد ، دیگر به‌کاربرده نشد . اینکــ ما به مراتب از «دایرهٔ گچی» برتر رفته بــودیم ، دایره گچی‌ای که غرب باآن امکانــات و خواسته‌های ما را مشخص ساخته بود . اما قبل از این جلسه هنوز

هم درموارد متعدد به‌گوشه و کنایه گفته می‌شد که «طرحهای رفورم گورباچف» ازشور افتاده است .

اکنون از «انقلاب دوم» از فراگرد دگرگونی‌ای بازنگرداندنی و «جهشی به پیش» براساس رفورمهای تازه در مسائل اقتصادی و حقوقی سخن درمیان است. در غرب ، اینک اهمیت جلسه ژوئن را برای فراگرد دگرگونی ، بهتر ارزیابی می‌کنند . در پی‌آمد آن این الزام،اهمیت بیشتر یافته است که نسبت به این دگرگونی اظهارنظر شود . از ما به خاطر سرعت دگرگونی انتقاد می‌شود . برای «چپها» بیش از حد کندیم، و برای «راستها» جهشهایمان بیش از حد بزرگ است. اما ظاهراً همه دراین نکته عقیدهٔ مشترک دارند که رهبری شوروی واقعاً خواستار اجرای رفورم است .

ناظران غربی می‌خواهند بدانند که دگرگونی در شوروی، اگر دنبال شود، برای جهان چه پی‌آمدهایی خواهد داشت. می‌خواهند بدانند که برای غرب کدام یک بهتر است: توفیق یا عدم توفیق پراسترویکا .

برای این پرسشها ظاهراً یک سلسله پاسخ وجود دارد بسیاری از متخصصین صلاحیتدار اذعان دارند ، که تکامل‌اجتماعی و اقتصادی در جامعهٔ شوروی را می‌توان تسریع کرد و توفیق کوششهای فعلی در زمینهٔ دگرگونی تأثیری مثبت در سطح بین ـ المللی خواهد داشت . برحق اینان استدلال می‌کنند ، که اجتماع ملل از رشد رفاه ملتهای شوروی و پیش برد دموکراسی فقط سود خواهد برد. گسترده و حجم تصمیمات اجتماعی و اقتصادی جماهیرشوروی اسناد و قراینی برای تضمین سیاست خارجی صلحجویانه محسوب می‌شوند. بنابراین پیام به‌رهبران قدرتهای غربی چنین خواهد بود: از پراسترویکا در هراس نباشید، آن را موضوعی برای جنگ‌روانی تلقی نکنید، بلکه به یاری مکانیسم روابط اقتصادی و تبادل‌فرهنگی و انسانی آن را مشوق باشید ، ابتکار شوروی را برای کاهش

تسلیحات و بـرای بهبود اوضاع بین‌المللی جدی بدانید و درصدد برآیید این مسائل را با توافق حل کنید .

بی‌آنکه بــه جزئیات اظهارنظرها و پیش‌بینی‌ها توجه گردد ، که ممکن است مورد اختلاف باشد ، در مجموع ما موضع گیری غرب را واقع‌گرایانه می‌دانیم و جهت گیری بیشتر سازندهٔ آن را خوش‌آمد می‌گوییم . این جهت گیری در کوششهایی که برای بهبود روابط بین‌المللی به عمل می‌آید نقطهٔ تفاهم است ، و بازتاب افکار عمومی به شمار می‌رود .

سیاستمدارانی هستند که سعهٔ صدر دارند : درک می‌کنند که غرب، اگر از نشان دادن واکنش مثبت به پیام مثبت مسکو غافل بماند و خود را از برداشتهای غلط دربارهٔ اتحــاد شوروی و تخیلات خودآفریده رها نسازد ، اشتباهی باابعاد تاریخی خواهد کرد .

در وسایل ارتباط جمعی و مباحث سیاسی غرب برای نظرگاه دیگری هم تبلیغ می‌شود . هنوز هم کوشش می‌شود ، که اهــداف سیاست ما را خدشه دار سازند . مرتبط با پویایی سیاست داخلی وخارجی ما پیش‌گوییهایی مأیوس بیان می‌کردند و اشباح وحشت‌برانگیز بــر دیوارها مــی‌نمایانند. در این کردار بــاردیگر مشخص می‌شود ، تا چه حد افکار دوران جنگ سرد عمیق ریشه دوانیده و مصرانه پایدار مانده است و به تفکر ضد شوروی پاره‌ای از گزوهها شکل می‌بخشد . اگر فقط طرح مسائل جنبهٔ دانش پژوهی می‌داشت، یا انجام وظیفهٔ سازمــانهای تبلیغاتی مــی‌بود ، بسادگــی نادیده انگاشته می‌شد . تجربه در نهایت معلوم خواهد ساخت که حقیقت کجاست . اما می‌خواهند انسانها را بااین ادعا هراس زده کنند ، که پراسترویکا ممکن است عاملی برای رشد اقتصادی و تقویت نیروی نظامی شوروی گــردد و بدین سان «خطر اتحــاد شوروی» افزایش یابد . بنابراین در روابط بــا اتحــاد شوروی بایست عدم تــوفیق احتمالی پراسترویکا را مبنا قــرار داد ، و هــدف عمومی بــایست

ممانعت از عملی شدن دگرگونی باشد ، که چنین رفتاری منطبق خواهد بود بااصول پذیرفته شده از طرف مخالفین متعصب اتحاد شوروی: «وضع اتحاد جماهیر شوروی هرچه بدتر ، همان قدر وضع غرب بهتر!».

گروه‌های راست گرای تندرو حتی کوشش هم نمی‌کنند ، که اکراه خود را نسبت به پراسترویکا پنهان سازند چون پراسترویکا به اثبات رسانیده که نظریهٔ این گروه‌ها ، مبنی براینکه سوسیا ـ لیسم چیزی ندارد که به «جهان آزاد» عرضه کند ، غلط است. به‌نظر این گروهها کنار نهادن اعتقادات مستهلک شدهٔ دوران سکون در جامعهٔ شوروی یک فاجعهٔ ایده‌ئولوژی محسوب می‌شود . آنان بایست تمامی دکترین ضد شوروی و خط مشی ناشی از آن را باز ـ اندیشند . افسانهٔ «خطر اتحاد شوروی» چون حباب هوا از بین خواهد رفت ، افسانه‌ای که به ظاهر از اینجا سرچشمه گرفته ، که اتحاد شوروی ناتوانی خود را برای درگیرشدن با مشکلاتش با توسعه طلبی جبران می‌کند .

حتی این کوشش به عمل آمده است که فضای باز و روند دمو ـ کراسی را خدشه‌دار سازند . ازجمله اخباری خلاف ، از منابع اتحاد جماهیر شوروی منتشر ساختند که در آنها منابع خبری را در شوروی گزارش کردند . لکن بزودی برملاء شد که هرگز چنان مطالبی در شوروی منتشر نشده بود . می‌خواهند ما را بااین روشها تحریک کنند، تا برافکار عمومی لجام زنیم ، و از روند دموکراسی چشم بپوشیم ، و می‌خواهند بین ما و وسائل ارتباط جمعی ناآرامی به وجود آورند. هدفشان این است که فراگردهایی را که جزئی از پراسترویکا است مخدوش سازند ، اما پراسترویکا بدون فضای باز و روند دموکراسی تفکرناپذیر است .

کوشیده‌اند تا بین شهروندان ما تخم تردید نسبت به راستین بودن پراسترویکا بیفشانند، و کوشیده‌اند شهروندان ما را با

مشکلاتی که انتظار بروز آنها می‌روند دچار حجب سازند و یا امید‌هایی واهی در آنان بیدار سازند . امید دارند که ملت ما را نسبت به رهبران کشور بدبین کنند، رهبری را به ستیز با دیگران وادارند و حزب و اجتماع را گرفتار نفاق سازند .

بخصوص در ایالات متحده بعضی از سیاستمداران و وسائل ارتباط جمعی کوشیده‌اند ، تا پراسترویکا را ناشی از فشار غرب بنمایانند و کوششی «لیبرالیستی» بشناسانند . طبیعتاً بسادگی نمی‌توان بامبلغین غربی، که برپره‌های مفاهیم دموکراسی‌چنین خوب بازی می‌کنند ، درافتاد . اما ما زمانی به خصوصیت دموکراسی جوامع غربی اعتقاد خواهیم یافت ، که کارگران و کارکنان در غرب، صاحبان کارخانه‌ها ومؤسسات تولیدی و رؤسای بانکهارا خودشان انتخاب کنند و زمانی که وسایل ارتباط جمعی شرکتهای سهامی ، بانکها و مدیران آنها را زیر آتش رگبار انتقاد بگیرند ، و دربارهٔ فراگردهایی که درواقع در غرب درجریان است به بحث بپردازند، نه‌آنکه فقط مدام بی‌نتیجه با سیاستمداران درگیر مشاجره باشند.

بعضی از منتقدین تظاهرات جنبی مشقت باری را در اجرای پراسترویکا اجتناب ناپذیر می‌دانند. آنان تورم، بیکاری و تشدید تجزیهٔ اجتماع را پیش‌گویی می‌کنند، یعنی آنچه را غرب از آن «غنی» است. یا ادعا می‌کنند که کمیتهٔ مرکزی مخالفانی قدرتمند در حزب و بین مسؤلین اقتصاد دارد . یا ادعا می‌کنند ، که آرتش ما این دگرگونی را پذیرا نمی‌شود، و یاآنکه (ک گ ب) (۴۲) هنوز کلام آخر را بیان نکرده است. برای آنکه به‌هدفشان برسند آماده‌اند که از هروسیله‌ای یاری گیرند .

متأسفانه باید اطلاعاتی دراختیار مخالفانمان بگذارم که موجب تضعیف روحیهٔ آنان خواهد شد : اعضای دفتر سیاسی و کمیتهٔ مرکزی‌درحال حاضر بیش‌از هرزمان دیگر توافق دارند ، و هیچ چیز وجود ندارد که این وحدت را متزلزل سازد ، هم در آرتش و هم در

کمیتهٔ امنیت دولت (ک گ ب) و سایر دوایر دولت حزب از اقتدار کامل برخوردار است و ازنظر سیاسی صاحب رأیی پراهمیت است. کوشش برای اجرای پراسترویکا موقع حزب را تثبیت کرده است و به‌وظایف اخلاقی و سیاسی آن در اجتماع بعدی تازه بخشیده‌است.

برای رعایت انصاف مایلم اضافه کنم، که ناظرین صاحب صلاحیت غربی خصوصیت سوسیالیستی دگرگونی ما را و هدف آن را در تحکیم سوسیالیسم کاملا درست تشخیص داده‌اند . اما آن کسانی که افکار عمومی غرب را از پراسترویکا می‌هراسانند ، درواقع خود از توفیق آن درهراسند ، گرچه فقط از این بابت باشد که دیگر نمی‌توان سخن از شبح «خطر شوروی» گفت و به این علت که دیگر برتصویر واقعی کشور ما نمی‌توان با «تصویر خصم» مسخ شده و زشت پرده افکند و رقابت تسلیحاتی بی‌معنی را با شعار-های عوام فریبانه و به‌منظور سودبری ادامه داد .

چگونه امکان دارد، آنگاه که برنامه‌های تکامل ما موفق باشد، به ملت این دروغ را قبولاند، که سوسیالیسم یک سیستم قابل دوامی نیست که بتواند به اتباع جامعه‌اش لباس و غذا برساند ؟ این تصور که کشور ما «قلمروی بدیها» است، انقلاب اکتبر یک اشتباه تاریخ بوده است و دوران پس‌از انقلاب را «حرکت پرخم تاریخ» بخوانند، قابلیت باوری را از دست می‌دهد . درحقیقت پر- استرویکا مطلوب بعضیها نیست . امروز بی‌محابا کوشش می‌شود که رفورمهای جاری در اتحاد جماهیر شوروی را انکار کنند و به کثافت بکشند - این مطلبی است که مجلهٔ آلمان غربی «**اشترن**» می‌نویسد - و چنین ادعا می‌شود ، که موضوع فقط تثبیت موقع سیستم کمونیستی است و کرملین فقط یک هدف را می‌شناسد - سیستم خود را کارآمدتر سازد. «بله، به خاطر خدا ، اگر مبارزه با فساد و رهبری بد اقتصادی سیستم کمونیسم را تثبیت می‌کند ، بنابراین منطق دموکراسی بهترین فضای رشد برای مارکسیسم -

لنینیسم خواهد بود!» مایلم که براین جملات نقل قول شده چند جمله‌ای اضافه کنم . اگر سوسیالیسم واقعاً با دموکراسی و کار ـ آمدی اقتصادی نمی‌تواند سازش کند ، آن‌گونه که مخالفین مدعی هستند ، پس اینان هیچ دلیلی ندارند که نگران آینده خود و سود ـ های خود باشند .

وقتی‌که ما از خودمان انتقاد می‌کنیم ، و چنان که هیچ‌کس در غرب، شرق یا هرکجای دیگر از ما انتقاد نکرده است ، این کار را فقط بدین علت می‌توانیم انجام دهیم ، که قوی هستیم و از آینده هراسی نداریم . برابر تمامی انتقادها پایدار خواهیم ماند ، ملت و حزب پایدار خواهند ماند. اما اگر رفورم ما نتایج مورد انتظارمان را به بار آورد ، دراین صورت منتقدین سوسیالیسم نیز ناچار به‌قبول «پراسترویکا» در رفتار خود خواهند شد .

دشمنانمان را دچار ندانم‌کاری ساخته‌ایم ، چون خودمان اشتباهاتمان را از آنان بهتر می‌شناسیم و با صمیمیت و قاطعیت بیشتر دربارهٔ آن حرف می‌زنیم . بنابراین مردم در غرب ، کم‌کم از این کار دست برمی‌دارند که هر یاوه‌ای را باور کنند ، که برایشان دربارهٔ **اتحاد شوروی** گفته می‌شود. همهٔاینها مناسب برای تقویت اعتماد به سیاست در کشورهای غربی نخواهد بود .

در مباحثاتم با آمریکایی‌ها و سایر مردم از کشورهای غربی هربار بی‌پرده سؤال کردم، که آیا می‌خواهند برای اتحاد شوروی این امکان را فراهم سازند ، که با کاستن از هزینه‌های تسلیحاتی منابع بیشتری را در اقتصاد و تکامل اجتماعی به‌کار گیرد. یاآنکه غرب کاملا برخلاف **اتحاد** شوروی با تسریع رقابت تسلیحاتی می‌خواهد بیش‌از شکیبایی‌مان تحمیل کند ، تا در انجام وظیفهٔ عظیمی که برعهده گرفته‌ایم ناموفق بمانیم ، و آیا می‌خواهد رهبری شوروی را ناچار سازد ، مدام بیشتر منابع خود را برای امر بی‌بازدهٔ تسلیحات مصرف کند ؟ آیا در نهایت فقط موضوع این

نیست ، که مجبورمان سازند ، تا اتحـاد شوروی فقط حواسش را متمرکز امور داخلی خود کند ، تا غرب برمابقی جهان سلطهٔ خود را پایدار سازد ؟

لیکن این مسئله وجه دیگری هم دارد . آن کسانی که امید دارند ، که بر شوروی بیش‌از بردباریش تحمیل کنند، از رفاه اقتصاد خودشان بیش‌از حد دچار غرور شده‌اند . توفیری ندارد که آمریکا چقدر ثروتمند است ، آنان نیز نمی‌توانند همچنان سالانه سیصد وسی میلیارد دلار برای تسلیحات هزینه کنند . افزایش هزینه‌های تسلیحاتی کسری بودجه را افزایش می‌دهد . درحال حاضر ایالات متحده آمریکا دوسوم مبلغی را که برای تسلیحات خرج می‌کند ، قرض می‌گیرد . بدهکاری ایالات متحده در سطح دولت فدرال در همان سطحی است که بدهکاریهای پنتاگون ، و این بدهی است که نسلهای متعددی از آمریکایی‌ها باید پرداخت کنند . زمانی این رشته گسسته خواهد شد . اما، این امری است که فقط به مردم آمریکا مربوط می‌شود .

گاه چنین برداشتی دارم که سیاستمداران آمریکایی ، وقتی سیستم کاپیتالیستی و دموکراسی خودشان را می‌ستایند ، درهر دومورد چندان هم مطمئن نیستند و از رقابت با اتحاد جماهیر شوروی در شرایط صلح هراس دارند . این امر آنان را برآن می‌دارد که ماشین جنگی را فعال نگاه دارند و تنش را داغ کنند . احتمالا بعضی ازناظران پس‌از،مطالعهٔ این سطور خواهند نوشت، گورباچف فقط از دموکراسی غرب آگاهی ناکافی دارد . اما متأسفانه من‌هم‌این و هم آن را می‌شناسم، و به‌هرحال به حد کافی می‌شناسم تا محکم به دموکراسی سوسیالیستی و به انسان دوستی سوسیالیستی اعتماد کنم .

برای مسائلی که جدی بحث می‌کنیم ، راه حل خواهیم یافت، و به اهدافی ، که برای خود تعیین کرده‌ایم خواهیم رسید . دراین

موارد بایست مشرب ملت ما را هم مورد توجه قرارداد . آنگاه که احساس تعهد و میهن پرستی این ملت بیدار شود ، دیگر از هیچ تلاشی برای دست یابی به هدفهایش فروگذار نمی‌کنند . اتحاد شوروی سرزمینی است عظیم، غنی از ذخایر معدنی و کارگران ماهر و با منبعی پراهمیت از دانسته‌ها . تقریباً تمامی کارکنان ، دوران تحصیلات دبیرستانی را گذرانده‌اند . بنابراین ، ما را این‌قدر عجولانه به «زباله دانی تاریخ» نریزید ، ملت شوروی به چنین تصوری فقط می‌تواند بخندد . در گفتگویم با گروهی از اعضای مجلس نمایندگان در آوریل گذشته گفتم، اجرای برنامه‌های ما ونو-سازیها، نه برای ملت آمریکا و نه برای هیچ کشور دیگری تهدیدی سیاسی یا اقتصادی نخواهد بود . همین حرف را هم در کرملین برابر شرکت کنندگان گردهمایی «جهانی بدون تسلیحات هسته‌ای، برای بقاء بشریت» تکرارکردم. خواست ما این‌است که درک‌شویم، و امیدواریم که جوامع ملل بپذیرند که نیازی نیست که کسی بازنده باشد و تمام جهانیان از تلاش ما برای بهسازی کشورمان سود خواهند برد .

اتحاد شوروی و پراسترویکا نبایست برای هیچ‌کس تهدیدی به شمار آید ، جزآنکه امکان دارد نمونهٔ قابل تقلیدی گردد ـ اگر کسی از به سامان بودن این نمونه معتقد شود . و باوجود این مدام از نو مارا متهم می‌کنند ، که خواستار آنیم که تمامی جهان را به کمونیسم کشانیم . این یاوه چه مفهومی دارد! این اتهام را مورد توجه قرار نمی‌دادم ، اگر از جانب کسانی عنوان می‌شد ، که به‌خاطر گذرانشان می‌نویسند و هیچ شرمی را هم نمی‌شناسند . اما تا به امروز هم می‌توان این ادعانامه را برابر عموم از دهان به ظاهر دولتمردان مسؤل شنید . واقعاً خلاف انتظارم روی داد ، وقتی دو سال پس‌از پراسترویکا سیاستمدارانی نیز دراین باره سخن گفتند، که همیشه برایشان ارزش قائل بوده‌ام . کوشیدم کشف کنم ، که

چرا . دکترین ترومن ، ایزنهاور و ریگان را می‌شناسیم . اما هنوز هیچکس از ما نشنیده است که از «برقراری سلطهٔ کمونیسم» سخن گفته باشیم . لنین گفت ، که ما، دولت سوسیالیستی ، تکامل جهان را بیشتر با کارآمدی اقتصادیمان تحت تأثیر قرار خواهیم داد .

توفیق پراسترویکا نشان خواهد داد که سوسیالیسم نه فقط قادر به انجام وظیفهٔ تاریخی خود می‌باشد ، تا برقلهٔ پیشرفت علمی ـ فنی بنشیند ، بلکه سوسیالیسم با روشهای دموکراسی به حداکثر تأثیر اجتماعی و اخلاقی به سود ملت خواهد رسید . یاری ـ رسانان اصلی ، تلاش، تیزذهنی ، تخصص، استعداد ، وجدان و درک مسؤلیت ملتهای شوروی برابر ملتهای دیگر است .

توفیق پراسترویکا به کشورهای درحال توسعه یاری خواهد رساند ، تا راهی برای اجرای نوسازی اقتصادی و اجتماعی خود بیابند ، بی‌آنکه لازم باشد به استعمار نو امتیازی دهند و یاگرفتار چنگالهای کاپیتالیسم شوند .

توفیق پراسترویکا آخرین استدلال در ستیز تاریخی خواهد بود ، که کدام سیستم علائق انسانها را بهتر تأمین می‌کند . رها از تظاهرات جنبی شرایط سخت گذشته ، تصویر اتحاد شوروی جذابیتی تازه خواهد یافت، و اتحاد شوروی به نحوی زنده مزایای محتوای سوسیالیسم را متجسم خواهد ساخت . کمال مطلوب سوسیالیسم تازه‌تر و قویتر از آن بیرون خواهد آمد .

مکرر توانسته‌ام مشخص سازم ، که طرفهای گفتگویم در غرب خوب درک می‌کنند . یک سیاستمدار غربی ، که اصلا کمونیست نیست ، به من گفت: «اگر آنچه را مصمم به‌اجرای آن هستید اجرا کنید ، پی‌آمدهایی بس عظیم و واقعاً فراگیر خواهد داشت .»

برای خوانندهٔ خارجی احتمالا سهل نخواهد بود ، که مشکلات ما را درک کند . این امری است طبیعی . هرملتی و هرکشوری عادات زندگانی خاص خودش را قوانین خودش را ، آمال خودش‌را،

مزایا و کمال مطلوب خودش را دارد . این گونه‌گونی حیرت‌انگیز است ، نبایستی خفه شود ، بایست تکامل یابد . من به سهم خود از این کوشش بعضی از سیاستمداران دلزده شده‌ام که می‌خواهند به دیگران بیاموزند ، که چگونه بایست زندگی کنند و چه‌سیاستی را باید پیش گیرند . آنان گرفتار این باور خودپسندانه‌اند ، که روش زندگانی و سیاست کشورشان نمونه‌ای است پیشرو برای آزادی ، دموکراسی ، کارآمدی اقتصادی و استاندارد تأمین‌اجتماعی. به‌نظر من بمراتب دموکراسی‌تر می‌بود که درک می‌کردند، که احتمالا ملتهای دیگر چشم‌انداز را آنچنان نمی‌بینند . در دنیای پیچیده و سردرگم ما غیرممکن است که همه چیز را با معیاری واحد بسنجیم. کوشش برای آنکه دیکتاتوری نظامی پایدار گردد و فشار اخلاقی ، سیاسی و اقتصادی وارد آید، امروزه دیگر طرفداری ندارد. چنین رژیمهایی نهایت خطرناک‌اند، افکارعمومی جهان را گمراه می‌سازند و پیشرفت در راه صلح و همزیستی را مانع می‌شوند .

درک درست پراسترویکا ، درعین حال درک درست سیاست خارجی شوروی است. درحقیقت اهداف پراسترویکا با علائق ما برای صلحی جهان فراگیر و امنیت بین‌المللی منطبق است . اگرغرب را بدان دعوت می‌کنیم ، که کار ما را مسؤل ، صمیمانه و بی‌طرفانه بررسی کند، فقط علائق خودمان را مدنظر نداریم. ناتوانی ، یا عدم آمادگی غرب برای درک پراسترویکا ، یا منجر به بدفهمی دربارهٔ خواسته‌های ما در صحنهٔ جهانی می‌شود ، یا نمایانگر کوشش دیگری است برای آنکه سوء ظن را در روابط بین کشورها و ملتها حفظ کنند و عمیقتر سازند .

ارتباط ذاتی بین سیاست داخلی وخارجی یک کشور درلحظات مهم بسیار تنگ است و در عمل از اهمیت فراوان برخوردار است . تغییر جهت حرکت در سیاست داخلی اجتناب ناپذیر تغییر کردار در برخورد با مسائل بین‌المللی را پی‌آمد دارد . بدین علت اکنون ،

در شرایط پراسترویکا ، وحدت فعالیتمان در خانه و در صحنهٔ بین‌الملل بیش‌از گذشته عیان و قابل لمس است . برداشت جدید سیاست خارجی جماهیر شوروی ، خط مشی آن و به پی‌آمد آن اقدامی عملی در کاربرد بلاواسطهٔ فلسفه، برنامه و عمل‌کرد دگرگونی است .

فراگرد پراسترویکا در اتحاد شوروی برای همکاری بین ـ المللی امکانات تازه‌ای ایجاد می‌کند . ناظرین بی‌طرف می‌گویند که رشد سهم شوروی در بازرگانی بین‌المللی موجب تحرک بیشتر روابط خارجی اقتصادی و علمی ـ فنی خواهد شد ، ازجمله روابطی که سازمانهای بین‌المللی عامل اجرای آن می‌باشند .

خطاب به همگان ، بی‌پرده اظهار می‌داریم : ما نیازمند صلحی مداوم هستیم ، تا بتوانیم هم خود را مصروف اجتماعمان سازیم و وظایفمان را برای بهبود کیفیت زندگی ملتهای شوروی به انجام رسانیم . طرحهای ما بلند مدت‌اند و جنبهٔ اساسی دارند. بدین علت همه، ازجمله طرفهایمان و رقیبهایمان در غرب ، بایست درک کنند، که سیاست بین‌المللی ما هدفش آن است که دنیایی بدون تسلیحات هسته‌ای و رها از زورگویی ایجاد کند ، و در روابط بین دول کرداری متمدنانه را معمول سازد . این سیاست و اصولی که بر پایهٔ آن استوار شده است درعین حال بنیادی و درعین‌حال اعتمادبرانگیز است .

قسمت دوم

تفکر تازه و دنیا

فصل سوم

دنیای امروز را چگونه می‌بینیم
ما کجا قرار گرفته‌ایم

پراسترویکا را در اوضاع تنش درحال تزاید بین‌المللی آغاز کردیم . سیاست تنش زدایی سالهای دهۀ هفتاد متوقف شده بود. فریادهای ما برای صلح نزد سلطه‌گرایان گوش شنوایی نمی‌یافت. سیاست خارجی اتحاد شوروی دچار خلاء شده بود . چرخ دوار تسلیحات همچنان درگردش است. تهدید بروز جنگ مدام افزوده می‌شود .

آن‌کس که به جستجوی راهی برای تغییر جهتی مطلوب می‌بود، خود را برابر این سؤالها می‌یافت : چه دلیلی در پس این رویدادها وجود دارد ؟ دنیا در تکامل خود به کدام نقطه مهم رسیده است؟برای یافتن پاسخی به‌این پرسشها ، می‌بایست نگاهی هوشیارانه و واقع‌بینانه به‌چشم‌انداز جهان بیفکنیم و خود را از اعتیاد به روش اندیشیدن به قدرت رها سازیم . یا آنچنان که ما اصطلاحاً در روسیه می‌گوییم، بایست همه چیز را «با چشمانی نو» بنگریم .

دنیایی که در آن زندگانی می‌کنیم ، این دنیای نسل فعلی بشریت چه منظری دارد؟ دنیای امروز پیچیده است،گونه‌گون است، پویاست، با گرایشهای در ستیز بایک دیگر آکنده است و پراست از نقیض‌های تند . دنیای تغییرات بنیادی اجتماعی است ، که

نشانهٔ بارز آن انقلاب همه‌جا گستردهٔ علمی ـ فنی است ، تشدید بسیاری از مشکلات ـ مشکلات اقتصادی ، محیط زیست ، ذخایر طبیعی و نظایر آن ـ، و تغییرات بنیادی در اطلاعات و ارتباطهاست. دنیایی است که در آن امکاناتی بی‌بدیل برای تکامل و پیشرفت را در کنار فقر، واپس ماندگی و گرایشهای قرون وسطی عرضه می‌دارد. دنیایی است با «میدانهای تنش» عظیم . چندین سال قبل ساده‌تر بود . تعداد معینی از قدرتها وجود داشتند ، که علائق خود را مشخص ساخته بودند و برای رسیدن به توازن علائق بین خود کوشا بودند . اگر این کوشش موفق نمی‌بود با یک‌دیگر جنگ می‌کردند . روابط بین‌المللی براساس توازن علائق این قدرتهااستوار شده بود . اینجا منطقهٔ نفوذ یکی بود ، آنجا منطقهٔ نفوذ دیگری و جای دیگر منطقهٔ نفوذ سومی. حال بنگریم که در دوران چهل سالهٔ بعد از جنگ تا به امروز این وضع چه تغییری کرده است .

در تصویر سیاسی جهان ما، گروه گستردهٔ دول سوسیالیستی نمایانند، دولی که در دوران نسبتاً کوتاه تاریخشان در راه پیشرفت و تکامل راهی طولانی را طی کرده‌اند ، همچنین کشورهای‌کاپیتا ـ لیستی پیشرفته با علائق ویژهٔ خود بر منطقهٔ عظیمی مسلطاند ، سرانجام تعداد زیاد کشورهای جهان سوم، که اغلب در دهه‌های سی و چهل قرن جاری تشکیل شده‌اند ، و به‌عنوان کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین به استقلال رسیده‌اند .

قابل درک است، که هرکشوری و هر گروهی از کشورها علائق خاص دارد. از نظرگاه منطق ابتدایی می‌بایست تمامی این علائق در سیاست جهانی اثر شایسته برجا گذارد. واقعیت چنین‌می‌نماید. بارها برای طرف گفتگویم از کشورهای کاپیتالیستی گفته‌ام : بگذارید تا واقعیتها را در بررسیهای خود مورد توجه قرار دهیم ـ یک دنیای کاپیتالیسم و یک دنیای سوسیالیسم وجود دارد ، و علاوه‌بر آنها دنیای عظیم کشورهای درحال توسعه . دنیای اخیر

موطن ابر ملیونها انسان است . هـرکشوری مشکلاتی دارد . امـا کشورهای درحال توسعه صدها بار بیشتر از سایر کشورها مشکل دارند ، و بایست به آن بیندیشیم . کشورهای درحال توسعه نیـز علائق ملی خودشان را دارند . دهه‌های متوالی مستعمره بوده‌اند ، و باسخت کوشی در راه استقلال خود جنگیده‌اند . اینک ، کـه به استقلال رسیده‌اند ، می‌خواهند زندگی مردمشان را بهبود بخشند، ذخایرشان را بنابر تشخیص خودشان مورد استفاده قرار دهنـد و اقتصاد و فرهنگی مستقل را پایدار سازند .

آیا اصلا امیدی می‌تواند وجود داشته باشد که به روابط عادی و منصفانـهٔ بین‌المللی دست یـابیم ، وقتی این روابط منحصراً از علائق مثلا اتحاد جماهیر شوروی یا ایالات متحده آمریکا،بریتانیای کبیر یا ژاپن تبعیت می‌کند ؟ نه! ما نیازمند توازن علائق هستیم . چنین توازنی درحال حاضر وجود ندارد . چون امروز ثروتمندان مدام ثروتمندتر می‌شوند و فقیران مدام فقیرتر . در جهان سوم تکاملـی درجریان است، که می‌تواند تمامی سیستم روابط بین‌الملل‌را متزلزل سازد .

هیچکس نمی‌تواند با دنیای سوسیالیست ، دنیای کشور ـ های درحال توسعه و دنیای کاپیتالیستی پیشرفته قطع رابطه کند. گرچه این عقیده وجود دارد که سوسیالیسم فقط رویدادی تـأسف ـ برانگیز و گذران در تاریخ است کـه مدتهاست باید بـه زباله دان ریخته شود. پس‌از آن دنیای سوم حرف شنو خواهد شد ، همه‌چیز به حال سابق باز خواهد گشت ، و باردیگر رفاه به خرج دیگـران امکان‌پذیر خواهد شد . لکن فرار بـه گذشته‌ها پاسخی به مبارز ـ طلبی آینده نیست، بلکه رسوایـی و ماجراجویی نـاشی از ترس و بی‌اعتنایی است .

ما نـه فقط واقعیت دنیای رنگارنگ ، چندین بعدی و نـو را شناخته‌ایم ، ما نـه فقط گونه‌گونگـی علائق کشورها را تشخیص

داده‌ایم . بلکه مسئلهٔ اصلی ـ گرایش درحال رشد برای وابستگی متغییر دولتهای اجتماع ملل ـ را عیان دیده‌ایم . این دیالکتیک تکامل زمان حال است . جهان ـ متناقض ، آکنده از تفاوتهای اجتماعی و اقتصادی ، باوجود این پیوسته به یکدیگر و درمقیاسی بالا یک پارچه ـ از مشکلاتی بزرگ شکل می‌یابد و در راه خود کورمال از جنگل تضادهای درحال ستیز می‌گذرد .

واقعیت دیگر زمان ما ، که آن هم باوضوح کامل دیده می‌شود بارز شدن و تشدید آن چیزی است که اصطلاحاً وظایف و مسائل جهان فراگیر خوانده شده‌اند ، و درعین حال برای تقدیر تمدن اهمیت فراوانی یافته‌اند . منظورم حفاظت از طبیعت است ، وضع نگران ـ کنندهٔ محیط زیستمان است ، هوا و دریا و منابع سنتی سیارهٔ ما که آن سان که معلوم شده است پایان پذیرند. منظورم بیماریهای قدیمی و بیماریهای جدید هراس برانگیز است و نگرانی دسته‌جمعی ما برای بشریت : چگونه خواهیم توانست گرسنگی و فقر را در قسمتهای وسیع از جهان پایان بخشیم ؟ منظورم کوششهای معقول و مشترک برای کشف امکانات در فضا و دریا و به‌کارگیری دانشی که ازآن حاصل می‌شود در راه رفاه بشریت است .

می‌توانم دربارهٔ کاری ، که ما در کشورمان در سطح جهانی انجام می‌دهیم تا به حل این مشکلها کمک کنیم ، فراوان سخن بگویم . وجهی چند از موضوع را وقتی دربارهٔ پراسترویکا سخن می‌گفتم، مورد توجه قرار دادم. آنچه در توان ما باشد انجام‌خواهیم داد .

لکن اتحاد شوروی به تنهایی نمی‌تواند مسائل را حل کند . شرم نمی‌کنیم ، که این گفته را تکرار کنیم و خواستار همکاری بین‌المللی گردیم . با آگاهی کامل از مسؤلیتمان و بدون هرگونه ملاحظه از «حیثیت» می‌گوییم، که همگی ما در جهان امروز مدام به یک دیگر بیشتر وابسته می‌شویم و نیازمان به‌یک‌دیگر دایم‌درحال

تزاید است. اینکه چنین واقعیتی در دنیای ما وجود دارد و ما از آن آگاهیم ، اینکه دنیای ما امروز درمجموع تقدیری واحد دارد ، اینکه ما در یک سیاره زندگانی می‌کنیم ، منابع آن را مورد استفاده قرار می‌دهیم و درضمن استفاده درمی‌یابیم که پایان پذیرند ، اینکه بایست صرفه‌جو باشیم و طبیعت و محیط زیست را حفاظت کنیم ، برای همگی ما واقعیتهایی معتبرند . لزوم استقرار نظم مؤثر و منصفانهٔ بین‌المللی و مکانیسمی ، که استفادهٔ عقلایی ثروتهای طبیعی سیاره‌مان را توسط همهٔ ابناء بشر به عنوان مالک ممکن سازد، مدام فوریت بیشتری می‌یابد .

دراین امر است که بر وابستگی پراهمیت خود ، به تفکیک ـ ناپذیری کل جهان و فوریت الزام متحد ساختن تمامی نیروهای بشر برای هدف بقاء وآسایش امروز و فردا و آیندهٔ ابناء بشر ، آگاه می‌شویم. باوجه دیگری ازواقعیت امروز نیز بایست‌آگاهانه‌برخورد کنیم. با آغاز دوران هسته‌ای و استفادهٔ نظامی از انرژی هسته‌ای، بشر حیات جاودانش را از دست داده است. درگذشته‌ها جنگ‌بود، جنگهایی وحشت‌انگیز ، که ملیونها و ابرملیونها انسان قربانی می‌گرفتند ، شهرها و دهکده‌ها را به ویرانه و خاکستر مبدل می‌ساختند و تمامی ملیت یا فرهنگی را نابود می‌کردند . اما ادامهٔ بقاء بشریت به وضوح مورد تهدید قرار نمی‌گرفت. ولی اگر امروز جنگی هسته‌ای آغاز شود ، حیات را تماماً در سطح کرهٔ خاک‌معدوم خواهد کرد .

حتی آنچه درواقعیت غیرممکن است، یعنی نابود کردن بشریت در چندین بار، اینک ازنظر فنی امکان‌پذیر شده است . زرادخانه‌های هسته‌ای موجود چنان عظیم‌اند، که برای هرانسان ساکن در زمین آن مقدار نیروی منفجره وجود دارد که بتواند سطح وسیعی را آلوده سازد . امروز یک زیردریایی عظیم استراتژی چنان توان نابودی را همراه خود دارد ، که چندین برابر نیروی نابودی به‌کار

برده شده درجنگ دوم جهانی است. وازاین نوع زیردریاییهاچندین دوجین در جهان وجود دارد !

رقابت تسلیحاتی نیزهمچون جنگ هسته‌ای پیروزنمی‌شناسد. ادامهٔ چنین رقابتی در کرهٔ زمین و گسترش آن تا فضا فقط تل‌انبار شدن و به‌حد کمال رسانیدن تسلیحات هسته‌ای را تسریع خواهد کرد، درحالی‌که هم‌اکنون نیز با سرعتی سرسام‌آور پیش می‌رود . ممکن است کار به آنجا کشد که دیگر اوضاع جهان بستگی به‌کردار سیاستمداران نداشته باشد، بلکه اسیر اتفاقها گردد. همهٔ ما ملزم به این آموزش می‌باشیم ، کـه چگونه مـی‌توان در صلح زیست . بایست روش تفکر دیگری را بپذیریم ، چون شرایطی که محیط بـر زندگانی امروز ماست ، کاملا از شرایطی که در سی یا چهل سـال گذشته وجود داشت ، متفاوت‌اند .

زمانش فرا رسیده ، که از این کار دست برداریم ، که سیاست خارجی را حامل سیاست قدرت تلقی کنیم. اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در وضعی نیستند تـا خواسته‌های خود را به دیگری به زور بقبولانند. گرچـه این امکان وجود دارد که دیگری را زیر فشار بگذارند ، به زانو درآورند، بر او زخم زنند و مقاومتش را بشکنند، اما فقط برای مدتی محدود . سیاستی که به چشم‌اندازی بلند مدت ، به زمانی گسترده بیندیشد نمی‌تواند دیگری را مقهـور سازد . بنابراین تنها شق دیگری وجود دارد ــ روابط طرفها باحقوق متساوی. این را همه ما باید دریابیم . همراه با تسلیحات هسته‌ای که شرح داده شد ، بوم شناسی ، انقلاب علمی ــ فنی و همچنیـن نوآوریها در زمینهٔ اطلاعات و ارتباطات ما را مکلف می‌سازد که بـر رفتاری محترمانه نسبت به‌هم نیز واقف شویم . نظر ما این است که برای همه امور راه حلی وجود دارد ، اما برای رسیدن به آن همه باید باردیگر دربارهٔ نقش خود در جهان بیندیشیم و رفتاری مسؤل پیش گیریم .

تفکر سیاسی جدید

در دوسال و نیمی که از آوریل ۱۹۸۵ می‌گذرد، به هدفهایمان برای شناخت وضع جهان و آگاهی برتغییر مطلوب جهت، فاصله‌ای را پیموده‌ایم و کمی نزدیکتر شده‌ایم. دربارهٔ گامهای عملی نیز خواهم نوشت، که در راه بهبود بنیادی جو بین‌الملل برداشته‌ایم. اما نخست دربارهٔ لب مطلب.

پس از آنکه در بیست و هفتمین اجلاس حزبی برداشتمان را از جهانی پر از تضاد، از وابستگی متقابل متمایز شده و در اصول یک پارچه روشن ساختیم، بر این اساس کوشیدیم تا سیاست خارجی‌مان را استوار کنیم. گرچه ما در آینده نیز، تا آنجا که به سیستم سوسیالیستی ما، به‌نظرات ما در زمینه‌های ایدئولوژی و مذهبی، و در زمینهٔ سطح زندگانی‌مان مربوط شود، از دیگران متفاوت خواهیم ماند، این‌گونه تفاوتها مطمئناً همچنان باقی‌خواهد ماند. اما آیا به‌این علل می‌بایست با هم دوئل کنیم؟ درست‌تر نمی‌بود که دربارهٔ آنچه ما را جدا می‌سازد بزرگ‌منشی نشان دهیم، به‌خاطر علائق بشریت در مجموع و به‌خاطر زندگانی در کرهٔ زمین؟ انتخابمان را ما کرده‌ایم و با بیان تعهدآور واعمال‌آگاهانه خط سیاسی تازه‌ای‌را مسلم ساخته‌ایم.

انسانها از تنشها و درگیریها به‌ستوه آمده‌اند. مایلند که به جستجو پردازند ودنیایی ایمن و قابل اعتماد بیابند، دنیایی که در آن هرکس بتواند فلسفه‌اش را، عقاید سیاسی و ایدئولوژی‌اش را و روش زندگنی‌اش را حفظ کند. با چشمانی باز ناظر تکامل فعلی هستیم. مشاهده می‌کنیم، که تمامی یک‌سونگری‌ها پابرجایند و نظرات کهنه شده ریشه‌های عمیق دوانیده‌اند. براین زمین، نظامی‌گری و سیاست قدرت جاه‌طلبانه، نشو می‌کنند. کشورهای دیگر را به عنوان هدفی برای فعالیتهای سیاسی و غیرسیاسی خود می‌شناسند، حق تصمیم‌گیری مستقل و سیاست خارجی غیروابسته را از آنان

سلب می‌کنند.

نمی‌خواهیم برای حل مسائل مختلف منطقه‌ای روشهایی فوق‌بنیانی پیشنهاد کنیم، گرچه درپاره‌ای از موارد چنین روشهایی نیز لازم می‌شود. می‌خواهیم با مسائل بین‌المللی چنان برخوردکنیم، که به‌علت درگیری شدت نیابند. گرچه ویژگی فعلی روابط بین غرب و کشورهای در حال توسعه را تأیید نمی‌کنیم، اما برای گسستن آن فشار وارد نمی‌آوریم. بیشتر به این باور گرایش داریم که این روابط باید تغییر شکل دهند، باید آن را از استعمار نو رهانید، استعماری که از استعمار کهنه فقط به‌خاطر زیرکانه‌بودن مکانیسم استثمار متفاوت است. شرایطی لازم است، که بر اساس آن‌کشورهای در حال توسعه مسلط بر ذخایر طبیعی و انسانی خود شوند و آنها را به‌سود خود و نه به‌سود کشوری دیگر به‌کار گیرند.

عادی‌کردن روابط بین‌المللی در زمینه‌های اقتصادی، ارتباطات و بوم‌شناسی بایستی ویژگی بین‌المللی گسترده‌ای یابد. اما چنان می‌نماید، که انگار غرب مایل است همه چیز را در خانواده نگاه‌دارد، یعنی در محدودهٔ پنج یا هفت کشور مهم غربی. احتمالا توضیح و کوششهای غرب برای بی‌حیثیت‌کردن سازمان ملل نیز همین است. ادعا می‌کنند، که سازمان ملل اهمیت خود را از دست می‌دهد و در آستانهٔ از هم پاشیدگی است. چنین مطلبی را امروز می‌گویند، در دنیایی با این همه علائق مختلف تعداد زیادی از کشورها، که در آن یافتن توازن علائق فوریترین و مهمترین وظیفه‌است. در این شرایط سازمان ملل با تجربیاتش درهمپایگی و درهمکاری بین‌المللی نقشی مهمتر از همیشه برعهده دارد.

صحیح است، که کوششهای سازمان ملل همواره موفق نبوده است. اما به‌نظر من این سازمانی است که مناسبترین محیط را برای جستجوی توازن علائق، که برای تثبیت وضع جهان بسیار مهم است، در اختیار می‌گذارد.

خوب می‌دانم که همهٔ اینها یک شبه تغییر نمی‌کند. می‌دانم، که غرب و ما در وضعی جدی به انحاء متفاوت عمل خواهیم کرد. ولی همان‌طور که قبلا گفتم، ملتها امروز چون گروهی کوه‌نورد می‌مانند، که با طناب صعود، به‌یک دیگر متصل شده‌اند. یا همه با هم تا قله صعود خواهند کرد، یا با هم به‌قعر سقوط می‌کنند. برای آنکه از فاجعه جلوگیری کنیم، بایست سیاستمداران بلندپایه خود را والاتر از علائق تنگ‌نظرانه بدانند و وضع حساس امروز را درک کنند. بدین علت لازم است، وضع موجود را بار دیگر ارزیابی و یکایک عوامل آن را شناسایی کنیم. امروز دیگر امکان ندارد که سیاستی را بنابر پیش فروض سال ۱۹۴۷، دکترین ترومن و سخنرانی چرچیل در فولتن استوار سازیم. لازم است، به‌روشی تازه فکر کنیم و رفتار کنیم. و آنچه مشکلتر می‌نماید، تاریخ در انتظار نمی‌ماند، ملتها نبایستی وقتشان را هدر دهند. فردا ممکن است بسیار دیر باشد، و شاید پس فردایی اصلا وجود نداشته باشد.

اصل بنیادی در ترتب جدید سیاسی بسیار ساده است: **جنگ هسته‌ای نمی‌تواند وسیله‌ای باشد، که با آن بتوان به اهداف سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژی رسید.** این نتیجه‌گیری واقعاً انقلابی است، چون بدان مفهوم است که تصور معمول از جنگ و صلح را مردود می‌سازد. کاربرد سیاسی جنگ است، که همواره به‌عنوان توجیه، به عنوان توضیحی «عقلایی» برای جنگ عنوان می‌شود. جنگ اتمی بی‌معنی است، غیر عقلایی است. در یک درگیری هسته‌ای جهان فراگیر، نه‌پیروز و نه شکست‌خورده‌ای وجود خواهد داشت. پی‌آمد اجتناب‌ناپذیر آن نیستی تمدن خواهد بود. بیشتر نوعی خودکشی است، و نه جنگ به‌مفهوم معمول کلمه.

اما تکنولوژی نظامی در این اثنا تا بدانجا تکامل یافته است، که امروز حتی یک جنگ غیرهسته‌ای نیز با یک جنگ هسته‌ای

تا آنجا که به نیروی تخریب‌کننده مربوط می‌شود، قابل قیاس است. بنابراین صحیح است که در طبقه‌بندی جنگهای هسته‌ای، «گونهٔ» برخورد مسلحانهٔ بین ابرقدرتها را هم در زمرهٔ جنگ هسته‌ای منظور کنیم.

در نتیجهٔ این تکامل وضعی کاملا جدید ایجاد شده است. در طول قرون، آری، حتی در طول هزاره‌ها نوعی خاص از تفکر و رفتار شکل گرفته است، که مرتبط با کاربرد قدرت در سیاست است. این‌گونه تفکر و رفتار ظاهراً ریشه‌های محکم دارد و تزلزل‌پذیرنیست. اما امروز دیگر نمی‌توان صحت آنرا معقول دانست. رای کلازویتس، حاکی از اینکه جنگ ادامهٔ سیاست با وسائل دیگر است، در زمان خود جنبهٔ کلاسیک می‌داشت، امروز به‌نحوی ناامیدانه کهنه شده است و صرفاً به‌درد کتابخانه‌ها می‌خورد. برای نخستین‌بار درتاریخ استدلالها در سیاست بین‌المللی عموماً انسانی، اخلاقی و معنوی هستند و همچنین روند بشردوستانه روابط بین دول از شروط حیاتی محسوب می‌شود.

به‌علت غیرممکن شدن راه حل نظامی- منظور هسته‌ای است - در اختلافهای بین‌المللی دیالکتیک تازه‌ای از ارتباط قدرت وامنیت مورد توجه قرار گرفته است. امنیت را دیگر نمی‌توان با وسائل نظامی تأمین کرد - نه با تسلیحات هسته‌ای و هراس آفرین و نه به‌وسیلهٔ به‌کمال رسانی «شمیشر» و «سپر». کوشش برای رسیدن به‌برتری نظامی، مطلقاً عملی لغو است. در حال حاضر چنین کوششی در فضا انجام می‌شود. اینکه با شگفتی تمام این اشتباه در ترتب وقایع می‌تواند موقع خودرا حفظ کند، ناشی از نقش بزرگ جلوه‌دادهٔ نظامی‌گری در سیاست است. از نقطهٔ نظر امنیت رقابت تسلیحاتی مبدل به عملی لغو شده است، چون بنابر نتیجه‌گیری منطقی به‌بی‌ثبات ساختن روابط بین‌المللی و در نهایت به‌دزگیری هسته‌ای منجر خواهد شد. از آنجا که رقابت تسلیحاتی منابع را از طرحهای مهم دیگر می‌رباید، در

نتیجه امنیت کاهش می‌یابد و محدود می‌شود. چون رقابت‌تسلیحاتی خود بدین ترتیب به‌دشمن صلح تبدیل شده است. تنها راه رسیدن به‌امنیت تصمیمات سیاسی و کاهش تسلیحات است. امنیت‌واقعی و برای همه یکسان در دوران ما فقط با کاستن مداوم از سطح‌توازن استراتژی تضمین خواهد شد، توازن استراتژی که از آن تسلیحات هسته‌ای و سایر تسلیحات قادر به‌نابودی دسته‌جمعی کاملا حذف شده باشند.

شاید بعضی از چنین وضعی وحشت داشته باشند. در این صورت با تمامی مجموعهٔ صنایع نظامی چه باید کرد؟ چه‌بسا کسان که کار و نانشان بدان بستگی دارد. این مشکل را برندهٔ جایزهٔ نوبل و. لئونتیف در آخرین تألیف خود تحلیل کرده و به‌اثبات رسانده است که استدلالهایی که نظامی‌گری را از نقطهٔ دید اقتصادی توجیه می‌کنند، انسجام ندارد. بنابر نظر من: نخست آنکه هرمحل کاری در مجموعهٔ صنایع نظامی دو تا سه بار پرهزینه‌تر است ازهرمحل‌کاری در صنایع غیرنظامی. می‌توان با هزینهٔ آن سه محل کار ایجاد کرد. دوم آنکه امروز بخشهایی از اقتصاد نظامی با اقتصاد غیرنظامی گره خورده‌اند، و به صنایع غیرنظامی یاری می‌رسانند. نقطهٔ آغاز همین‌جا باید باشد، یعنی سودبردن از این بخشها برای مصارف صلحجویانه. سوم آنکه اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌آمریکا با همیاری می‌توانند طرحهای بزرگی را تکمیل کنند، و در اجرای آنها منابع و دانش تجربی و توان روشنفکری خود را برسرهم گذارند، و در حدی بسیار گسترده مشکلات را در جهت رفاه بشریت حل کنند.

چشم‌انداز سیاسی تازه پذیرش اصلی دیگر را نیز لازم می‌سازد: امنیت تجزیه‌ناپذیر است. یا امنیتی یکسان برای همه وجود خواهد داشت یا اصلا امنیتی وجود نخواهد داشت. یگانه پایهٔ‌استوار برای امنیت، شناخت علائق تمامی ملیتها و کشورها و تساوی حقوق آنها در امور بین‌المللی است. امنیت هرملتی بایست با امنیت تمامی

اعضای اجتماع ملل همبسته باشد. مثلا آیا علائق ایالات متحده ایجاب می‌کند تا بپذیرد، که اتحاد جماهیر شوروی در وضعی باشد، که ناچار بپذیرد که از امنیتی کمتر از امنیت ایالات متحده برخوردار گردد؟ یا آنکه آیا ما از وضعی بالعکس امتیازی می‌داشتیم؟ می‌توانم با قاطعیت بگویم، که ما از این بابت خوشوقت نمی‌بودیم. مخالفان باید به شرکاء تبدیل شوند، شرکائی که همراه با هم راههایی را جستجو کنند که امنیت جهان گسترده را تضمین کند.

می‌توانیم هم‌اکنون نخستین نشانه‌های تفکر تازه را دربسیاری از کشورها و در قشرهای مختلف اجتماعات ببینیم. این امری است طبیعی، چون در این تفکر توافقهای با مزایای متقابل و سازشهای متکی بر علائق دو جانبه برخوردار از اولویت ـ جلوگیری از فاجعهٔ اتمی ـ کامل می‌شوند. نتیجه گرفته می‌شود، که هیچکس نبایست خواستار امنیت برای خودش به‌زیان دیگران باشد.

در عین‌حال نفوذ این چشم‌انداز تازه برویژگی دکترین نظامی بسیار عمیق است. بایست منحصراً دکترین دفاعی مورد توجه‌باشد. نظرات تازه یا نسبتاً تازه همانند تقلیل تسلیحات تا حداقل معقول، دفاع غیرمتجاوز،حذف نابرابری وعدم تناسب بین رسته‌های‌مختلف نظامی، تجزیهٔ نیروهای تهاجمی هر دو بلوک و از این قبیل، (٤٣) همگی منوط بدان خواهد بود.

امنیت جهانی دوران ما به‌شناخت حقوق هریک از ملتها، که راه تکامل اجتماعی خود را خودشان تعیین کنند، به‌صرفنظرکردن از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و احترام به کشورهای دیگر مرتبط با ارزیابی‌عینی وانتقادی ازاجتماع خود بستگی‌خواهد داشت. یک جامعه ممکن است روش کاپیتالیسم یا سوسیالیسم را انتخاب کند. این حق متکی به استقلال آن جامعه است. ملتها نمی‌توانند و نباید زندگانی خود را بنابر نمونهٔ ایالات متحده یا اتحاد جماهیر شوروی شکل دهند. بنابراین موقع سیاسی بایست از عدم مدارای

ایدهئولوژی رها گردد.

اختلافهای ایدهئولوژی را نبایست در سطح روابط بین دول مطرح ساخت، و سیاست خارجی هم نبایست زیرسلطهٔ آن قرارگیرد، ایدهئولوژی‌ها ممکن است مختلف باشند چون به جهان‌های مختلف مربوط می‌شوند، در حالی که علائق بقاء و بازداری از بروز جنگ مفهومی جهان فراگیر دارند و در بالاترین مرتبه قرار گرفته‌اند.

به‌همان اندازه که تبادل نظرها دربارهٔ تهدید هسته‌ای اهمیت دارد برای تفکر جدید سیاسی حل سایر مسائل غیرقابل چشمپوشی، جهان فراگیر، ازجمله مسائل مربوط به تکامل اقتصادی وبوم‌شناسی به‌عنوان شرطی برای تأمین صلحی مداوم و منصفانه، نیز از اهمیت برخوردار است. به‌روشی تازه فکرکردن بدین مفهوم است که رابطه‌ای مستقیم بین کاهش تسلیحات و تکامل را باور داشته باشیم.

ما به جانبداری از بین‌المللی‌کردن کوششهایی برمی‌خیزیم، که کاهش تسلیحات را به‌عنوان عاملی برای تکامل می‌شناسانند. در پیامی به‌کنفرانس بین‌المللی در این زمینه که در آخر اوت ۱۹۸۷ در نیویورک تشکیل شده بود، نوشتم: «بشریت برای اجرای اصل بنیادی / کاهش تسلیحات به‌نفع تکامل / می‌تواند و می‌بایست برپاخیزد تا برای این پیوستگی تفهیمی جهان‌گستر بیابد.»

قطعنامهٔ دهلی دربارهٔ جهانی رها از تسلیحات اتمی و اعمال زور، که از طرف نخست‌وزیر هند راجیوگاندی و من در نوامبر ۱۹۸٦ امضاء شده است، کلماتی را در بردارد، که با کمال میل در اینجانقل می‌کنم: «در دوران هسته‌ای، بشریت باید روش تفکری تازه را کامل کند، برداشتی تازه از جهان، که تصمیمهای قابل اعتماد برای بقاء بشریت ارائه دهند. انسانها مایلند در دنیایی دیگر و منصفانه‌تر زندگانی کنند . بشریت تقدیر بهتری را از گروگان ترور هسته‌ای بودن، سزاوار است. لازم است وضع موجود جهان تغییر یابد و دنیایی رها از تسلیحات هسته‌ای بنا شود، دنیایی فارغ از زور ـ

گویی و نفرت، ترس و سوء ظن.»

بایست جدی تلقی شود که نشانه‌هایی از روش تازهٔ تفکر نمایان می‌شوند، که انسانها می‌آموزند که درک کنند جهان بالای چه پرتگاهی قرار گرفته است. لکن این فراگردی بسیار پراهمیت است. سخت‌ترین قسمت آن، این است که اطمینان حاصل شود، که این تفهیم در کردار و تفکر سیاستمداران نیز تاثیر برجای گذاشته است. اما باور دارم کنش تازهٔ سیاسی، راه خود را بازخواهد یافت، چون فرزند واقعیتهای دوران ماست.

راه ما به سوی چشم‌اندازی نوین

ادعا نداریم، که باید دیگران را پند دهیم. از دیگران پندهایی تمام‌نشدنی شنیده‌ایم، و به‌این نتیجه رسیده‌ایم، که این اشتغالی بی‌فایده است. قبل از هر چیز، این زندگانی است که به انسان روش تفکری تازه را می‌آموزد. ما بدان آهسته آهسته رسیده‌ایم و تفکر تازه را پله پله بالا رفته‌ایم، و در این بالارفتن نظرات از گذشته معمول دربارهٔ مسائل جنگ و صلح و ارتباط بین دو سیستم را ازنو پژوهیدیم و دربارهٔ مسائل جهان‌گسترده باز اندیشیدیم.

راهی بس طولانی بود. سی سال پیش بیستمین اجلاسیه حزبی به‌این نتیجه رسید، که جنگ جهانی دیگری اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌توان آن را مانع شد، و نه فقط می‌توان درگیری آتی را به‌تعویق انداخت و «فرجهٔ صلح» را طولانیتر کرد، بلکه هر بحران بین‌المللی را نیز می‌توان با وسائل مسالمت‌آمیز از میان برداشت. حزب ما اعتقاد خود را دربارهٔ این امکان و این الزام، که تهدید جنگ را از بین باید برد و زندگانی بشر را از جنگ باید رهانید، اعلام داشت. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با پذیرش تغییرات ناشی از جنگ دوم جهانی گسترده‌تر شد.

در سالهای تنش‌زدایی کوشیدیم این اساس را با محتوایی

دقیق، برپایهٔ گفتگویی بی‌پرده در سطح بین‌المللی و همپایگی بین‌المللی نیرو بخشیم. در این سالها یک سلسله قراردادهای مهم منعقد شدند، و با آنها دوران «پس از جنگ» در اروپا پایان یافت، و در روابط جماهیر شوروی ـ آمریکا بهبودی حاصل شد، که وضع را در سرتا سر جهان تحت تأثیر قرار داد.

در پشت سیاست تنش‌زدایی، در خط مقدم، این آگاهی قرار داشت که جنگ هسته‌ای فاتحی ندارد. از این واقعیت متأثر شده، پنج سال قبل به‌جهانیان اطلاع دادیم، که ما هرگز در کاربرد نیروی هسته‌ای مقدم نخواهیم شد. در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س‌یو) در آوریل ۱۹۸۵ و در بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی (ک پ د س یو) به‌نقطه عطف تعقل‌دیگری رسیدیم. این نقطهٔ‌عطف، برای‌آنکه‌دقیق گفته باشم، مربوط می‌شود به گرایش در جهت روش تفکر نوین و نظرهایی نو دربارهٔ ارتباط بین اصول طبقاتی و اصولی که تمامی بشریت در جهان نو در آن شریک‌اند. روش تفکر نوین نه امری گذران است و نه یک بازی فکری، بلکه ثمرهٔ تعمق دربارهٔ حقایق دنیای امروزی است و این تفاهم، که رفتار مسئول در سیاست منوط به استدلال علمی است و طرد پاره‌ای از بدیهیاتی که تاکنون تزلزل ناپذیر می‌نمودند. چشم‌اندازی از پیش‌داوری شده، تصمیمات موضوعی برای اهدافی فرار و انحراف از تحلیل علمی ناب اوضاع، برایمان بسیار گران تمام خواهد شد.

می‌توان گفت، که ما کنش تازه را با مشقت فراوان ایجادکرده‌ایم. لنین در این کار منبع الهام ما بوده است. اثری را برداشته مدام از نو آن را با «چشمانی نو» می‌خواندیم، و دربارهٔتوانائی لنین شگفت‌زده می‌شویم، که چگونه به ژرفای مسائل توجه دارد و پیوستگیهای پیچیدهٔ دیالکتیکی را در بنای جهان مشاهده می‌کند. به‌عنوان رهبر حزب پرولتاریا و شکل‌دهندهٔ سیاست و تئوری آن وظیفه انقلابی دوردست حزب را تشخیص می‌داد و از این توان برخوردار بود که از

چهارچوبی، که هنوز پرولتاریا در آن گرفتار بود، فراتر رود. بیش از فقط یک بار دربارهٔ ارجح‌بودن علائق عمومی بشریت بزعلائق طبقاتی سخن گفت. اینک ما تا بدان حد پیش رفته‌ایم، که قادر باشیم تمامی ژرفا و اهمیت این نظریه را درک کنیم. اینها زمین بالندهٔ فلسفهٔ ما در روابط بین‌المللی تفکر نوین است.

ممکن است ایراد گرفته شود، که فلاسفه و علمای الهی همواره با الگوی ارزشهای «جاودان» بشریت خود را مشغول داشته‌اند. صحیح است، ولی این مربوط به «تفکرهای مکتبیون» است، که محکوم بودند در رؤیاهای مدینهٔ فاضله‌ای باقی بمانند. امروز، در پایان این قرن پرهیجان، بشریت باید الزام حیاتی و ارجحیت مطلق ارزشهای معتبر برای همگان را بشناسد.

از زمانهای بسیار دور علائق طبقاتی تکیه‌گاه سیاست خارجی و سیاست داخلی بوده‌اند. خودبخود قابل فهم است، که این علائق بنابر معمول به عنوان علائق ملی، یا علائق یک دولت یا یک اتحادیه عنوان و خصوصیت واقعی آن با اشاره به «رفاه جهان» یاموضوعهای مذهبی پرده‌پوشی می‌شده‌اند. مارکسیست‌ها و بسیاری دیگر از انسانهایی که معقول فکر می‌کنند اعتقاد دارند که در نهایت سیاست هر دولت و یا هر اتحادیه‌ای از دولتها از علائق نیروهای اجتماعی سیاسی حاکم نشأت می‌گیرد. برخورد حاد این علائق در صحنهٔ بین‌المللی در تاریخ مدام منجر به درگیری مسلحانه و جنگ شده است. بدین علت تاریخ سیاسی بشر در اساس تاریخ جنگها است. امروز این سنت مستقیم به ورطهٔ هسته‌ای رهنمون است. ما ــ تمامی نوع بشر ــ همگی در یک قایق نشسته‌ایم، و یا می‌توانیم همه با هم پیش برانیم ویا همه باهم نابود شویم. بنابراین مذاکرات خلع سلاح یک بازی نیست، که در آن یکی از دو طرف بتواند برنده شود. همه باید ببرند، و یا آنکه همگی به‌طور اجتناب‌ناپذیر خواهند باخت.

ستون فقرات تفکر نوین شناخت اولویتهای ارزشهای انسانی است، یا دقیقتر بیان کنم، بقاء بشریت بطورکلی است .

ممکن است برای بعضی از اشخاص عجیب بنماید، که کمونیست‌ها برعلائق انسانی و ارزشها چنین تأکید می‌کنند. واقعاً هم محکوم دانستن تمامی پدیده‌های زندگانی اجتماعی براساس اصول طبقاتی الفباء مارکسیسم است. امروز هم این طرز رفتار در واقعیت یک جامعهٔ طبقاتی، جامعه‌ای با علائق متضاد طبقاتی، کاملا برحق است. همین موضوع دربارهٔ واقعیت زندگانی بین‌المللی، که آن هم با تضاد علائق انگ خورده است، صادق است. تا همین اواخر مبارزهٔ طبقاتی نقطهٔ اتکاء تکامل اجتماعی باقی مانده بود، و درکشورهای گرفتار جداافتادگی طبقات هنوز هم وضع چنین است. متناسب با آن ـ تا آنجا که به سؤال اصلی زندگی اجتماعی مربوط می‌شود ـ در فلسفهٔ مارکسیسم که مبتنی بر طبقات است این نکته مسلط می‌بود. نظرات بشردوستانه به عنوان تابع و نتیجهٔ نهایی مبارزهٔ طبقهٔ کارگر تلقی می‌شدند ـ آخرین طبقه، که در همان حال که خود را رها می‌سازد، تمامی اجتماع را نیز از تضادهای طبقاتی می‌رهاند.

با دراختیار قرارگرفتن تسلیحات قادر به‌نابودی دسته‌جمعی ، تسلیحاتی که تمامی جهان را می‌توانند تخریب کنند، اینک حد عینی درگیری طبقات در صحنهٔ بین‌المللی متمایز شده است: تهدید نابودی جهان فراگیر. برای نخستین‌بار علاقه‌ای همگانی حقیقی و نه‌سودایی و عجیب ایجاد شده است ـ نجات بشریت از فاجعه.

با روحیه‌ای متأثر از این چشم‌انداز جدید برنامهٔ (ک پ د س یو) که در بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی با پذیرش تغییرات تجدید تدوین شد. بخصوص دیگر این را ممکن نمی‌دانستیم، که مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز دولتها با سیستمهای اجتماعی مختلف را به عنوان «شکل ویژه‌ای از مبارزهٔ طبقاتی» همچنان حفظ کنیم.

این جمله‌ای پذیرفته شده و شایع بود، که علت جنگ جهانی تضاد بین دو سیستم اجتماعی بوده است. لکن قبل از ۱۹۱۷ فقط یک سیستم در جهان وجود داشت ـ کاپیتالیسم ـ ، و این‌سیستم نتوانست جنگ جهانی را بین کشورهایی که همگی به‌یک سیستم وابسته بودند، مانع شود. از این گذشته جنگهای دیگری هم بروز کرد. برعکس در جریان جنگ دوم جهانی، کشورهایی که نمایندهٔ سیستم‌های مختلف بودند در ائتلافی علیه فاشیسم جنگیدند و عاقبت آن‌را خرد کردند. علاقهٔ همساز همهٔ ملتها و دولتها در مقابله با تهدید فاشیسم سنگین‌تر از اختلاف اجتماعی سیاسی آنها بود وبنیادی برای ائتلافی «برتر از سیستم‌ها» شد. این بدان مفهوم است، که امروز هم در مقابله با خطری شدیدتر دولتهایی با سیستم‌های اجتماعی مختلف به‌نام صلح می‌توانند با هم همکاری کنند وبایست چنین کنند.

برای به‌کمال رسانیدن فلسفهٔ صلحمان، دربارهٔ وابستگی دو جانبهٔ جنگ و انقلاب تجدید تفکر کرده‌ایم. در گذشته اغلب جنگ بدین منظور انجام می‌شد، که انقلابی را موجب گردد. ممکن است در این مورد به کمون پاریس توجه شود، بازتابی بود از پی‌آمد جنگ آلمان ـ فرانسه، یا به انقلاب روسیه در ۱۹۰۵، که جنگ روسیه ـ ژاپن موجب آن شده بود . نخستین جنگ بین‌الملل واقعاً سیلی از انقلابها را برانگیخت، که اوج آن انقلاب اکتبر در کشور ما بود. دومین جنگ جهانی امواج تازه‌ای از انقلابها را در اروپای شرقی و در آسیا باعث شد، همچنین انقلابهای پرتوانی که علیه استعمار به ثمر رسیدند.

همهٔ اینها تأییدی است بر منطق مارکسیسم ـ لنینیسم مبنی براینکه، امپریالیسم خواه‌ناخواه به‌درگیری مسلحانه می‌انجامد، که امپریالیسم در گروهی از کشورها کاملا طبیعی «توان بالقوهٔاعتراض» را، به‌عدم رضایت اجتماعی و موقع انقلابی مبدل می‌سازد . از این

توجیه این پیشگویی برداشت می‌شود ، که در کشور ما مدتهاست پذیرفته شده است: جنگ جهانی دیگری، که امپریالیسم آن را آغاز کند، به دگرگونیهای اجتماعی تازه‌ای خواهد انجامید، که برسیستم کاپیتالیستی ضربهٔ نهایی را وارد خواهد آورد، و این به‌مفهوم صلح جهان فراگیر خواهد بود.

ولی آن‌گاه که تحول بنیادی روابط آشکار شد و تنها نتیجهٔ جنگی هسته‌ای، ویرانی جهان فراگیر شناخته شد، از آن نتیجه‌گرفتیم، که ارتباط علت و دلیل بین جنگ و انقلاب دیگر صدق نمی‌کند. امید به‌پیشرفت اجتماعی به‌امید ممانعت از بروز جنگی هسته‌ای بستگی یافت. در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ دس یو) ما نیز دو موضوع جنگ و انقلاب را به وضوح از یکدیگر «تفکیک کردیم» و در تجدید تدوین برنامهٔ حزب دو جملهٔ زیر را حذف کردیم: «اگر متجاوزین امپریالیست به رغم آن جسارت و جنگ جهانی دیگری را آغاز کنند، در این صورت ملتها دیگر با سیستمی مدارا نخواهندکرد، که آنها را به جنگهایی چنین هراس‌انگیز می‌کشاند. ملتها امپریالیسم را جارو خواهند کرد و به گور خواهند سپرد.» این برداشت، که در تئوری بروز جنگ جهانی دیگری را می‌پذیرد، کنار گذاشته شد، چون با واقعیت عصر نیروی اتمی وفق نمی‌داد.

رقابت اقتصادی، سیاسی و ایده‌ئولوژی بین کشورهای کاپیتالیسم و سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر است. اما این رقابت را می‌توان و بایست در چارچوب رقابتی مسالمت‌آمیز، که لزوماً به‌همکاری منجر خواهد شد، پذیرفت. این وظیفهٔ تاریخ است تادربارهٔ خدمات هریک از سیستم‌ها قضاوت کند. تاریخ انتخاب خود را خواهد کرد. هر ملتی هم باید خودش تصمیم بگیرد، که کدام سیستم و کدام ایده‌ئولوژی بهتر است. این مسابقه‌ای است که باید درشرایط رقابت مسالمت‌آمیز نتیجهٔ آن معلوم گردد، هرسیستمی بایست‌توانایی خود را برای راضی‌ساختن نیازها و علائق انسان به‌اثبات رساند.

دولتها و ملیتهای جهان بسیار متفاوت‌اند، و خوب است که چنین است. این محرکه‌ای برای رقابت است. آن‌کس‌که دیالکتیک یکتایی تضادها را درک کند، مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز را پذیرا می‌شود.

بدین‌ترتیب در طرحی خام مهمترین گامها در راهی که ما را به فلسفهٔ صلح، و به شناخت دیالکتیک تازهٔ علائق همهٔ بشریت و در عین حال علائق خاص طبقاتی و اصول عصر مدرن می‌رساند، توضیح داده شد.

آیا این‌بدان مفهوم است که ما تحلیل علل تهدید هسته‌ای و سایر مسائل جهان گسترده را از دیدگاه طبقاتی کنار گذاشته‌ایم؟ نه. اشتباه است، که به توانهایی که در صحنهٔ بین‌المللی نقش‌پردازطبقات نامتجانس هستند، بی‌توجه ماند، یا تأثیر تناقض طبقاتی را در امور بین‌المللی و کوشش برای حل سایر مسائل بشری نادیده انگاشت.

مشاهده می‌کنیم که در کشورهای کاپیتالیستی مهم موقع گروههای متهاجم و نظامی‌گرا در قشر حاکمهٔ جامعه تا چه حد استوار است. تکیه‌گاه اصلی این گروه‌ها مجموعه‌های نظامی ـ صنعتی عظیمی است، که علائق آنها در طبیعت کاپیتالیسم ریشه دارد و به زیان مالیات‌پرداخت‌کنندگان سودهای هنگفت از تولید تسلیحات عایدشان می‌شود. برای آنکه به‌مردم بقبولانند، که پولشان بیهوده به‌مصرف نمی‌رسد، می‌بایست آنان را از وجود «دشمنی خارجی» مطمئن سازند، دشمنی که رفاه زیست آنان را ضایع می‌سازد و به طور کلی به «علائق ملی» آنان لطمه می‌زند. سیاست قدرت غیرمسئول و بی‌توجه به اصول از این منبع سرچشمه می‌گیرد. اما چگونه این اعتماد کورکورانه به‌قدرت در عصر نیروی هسته‌ای امکان‌پذیرشده است، وقتی زرادخانه‌های تسلیحاتی اینچنان عظیم‌اند، که جزو کوچکی از آن به‌آسانی بشریت را می‌تواند نابود کند؟

عیناً کنش خواستاران «جنگ سردی» نامطلوب برای ما ناشی از همین است. این کنش در بستری از علائق قابل تشخیص صنایع تسلیحات و نفوذ سیاسی آرتش، که حاضر نیست از موقع ممتاز خود چشم‌پوشی کند، و ماشین دولت‌سالاری که در خدمت نظامی‌گری است، نمو می‌کند. می‌توان پرسید ، که پس چرا ما نیروهایمان و سیستم‌های تسلیحاتی‌مان را حفظ کرده‌ایم ونوسازی می‌کنیم. به این پرسش می‌توانم پاسخی دقیق بدهم. از زمان انقلاب اکتبر ما مدام با تهاجم بالقوه، تهدید شده‌ایم. خود را در موقع ما تصور کنید، تا بتوانید از این امر درکی داشته باشید: جنگ داخلی، که در آن نیروهای خارجی دخالت داشتند، دخالت از طرف چهارده کشور، محاصرهٔ اقتصادی و «کمربند ایمنی» عدم شناسایی (ایالات متحده ۱۹۳۳ در این‌باره تصمیم گرفت)، تحریکات مسلحانه در شرق و در پایان جنگی مشقت‌بار و خونین علیه فاشیسم برخاسته در غرب. همچنین برنامه‌های حملهٔ اتمی به اتحاد جماهیر شوروی توسط آرتش آمریکا و سازمان امنیت ملی که از یاد نمی‌توانیم ببریم. از این گذشته می‌پرسیم، چرا غرب نخست یک اتحادیهٔ نظامی، (ناتو) را تشکیل داد و همواره آغازکنندهٔ سیستم‌های تسلیحاتی جدید بوده است. یا چرا مسئولان ادارهٔ امور ایالات متحده فعلی با متوقف ساختن آزمایشهای اتمی موافق نیستند، و چرا مردم آمریکا را وادار می‌سازند مبالغ معتنابهی برای برنامهٔ «جنگ ستارگان» بپردازند؟ اینها سؤالهای بی‌فایده‌ای نیستند. آیا می‌توان تمامی این واقعیتها را به‌عنوان کوششی مسالمت‌آمیز طبقه‌بندی کرد؟ تکرار می‌کنم: خود را در وضع ما قرار دهید، و در نظر متصور سازید، که در این صورت واکنش شما چه می‌بود.

به‌رغم تمامی اینها ما صمیمانه برای خلع‌سلاح آمادگی داریم، لکن بربنیادی منصفانه و امنیت دوجانبه، برای همکاری درگسترده‌ای پهناور. با درسی تلخ از گذشته نخواهیم توانست یک جانبه‌گامهای

بزرگی به‌پیش برداریم، چون نگرانیم، که چنین کاری وکلای مدافع «علائق ملی جهان فراگیر» را اغوا کند. بنابر عقیدهٔ ما این مهم است که مکانیسم بقاء بشریت را به‌کار اندازیم و توان صلح، عقل و آمال نیک را در انسانها تقویت کنیم.

«دست مسکو»

قطعاً هیچ نقل قولی از یک رئیس دولت اتحاد شوروی در غرب‌آنچنان تکرار نشده است، که فریاد خشمگین نیکیتاخروشچف: «شمارا به گور خواهیم سپرد!» برای خوانندگان خارجی باید دراین مورد توضیح داده شود، که در اواخر دهۀ بیست و اوایل دهۀ سی بین متخصصین کشاورزی و دانشمندان بحثی صمیمانه درجریان بود ، که با تمسخری تلخ دربارهٔ آن گفته می‌شود که موضوع بحث این است که «چه‌کسی چه کسی را به گور خواهد سپرد» فریاد خروشچف ، ازاین بحث اتخاذ شده بود و انتخابی بود بسیار بد- شگون ، اما بایست آن را مرتبط باتمامی سخنرانی خروشچف مورد توجه قرار داد. نبایستی این گفته را به مفهوم کلمه درک کرد. خروشچف در سخنرانی خود رقابت دو سیستم را شرح می‌داد ، می‌خواست نشان دهد ، که سوسیالیسم در مقام مقایسه با کاپیتا- لیسم ترسی به خود راه نمی‌دهد و آینده از آن سوسیالیسم خواهد بود . خروشچف مردی احساساتی بود ، و برایش گران تمام شده بود که کوششهایش و پیشنهادهای منجزش برای بهبود اوضاع جهان با دیواری از عدم تفاهم و مقاومت برخورد کرده بود. بگذارید برایتان از تجربهٔ خودم سخن بگویم ، برای مذاکره با غرب دربارهٔ کاهش تسلیحات ، نیاز به شکیبایی بسیاری است ، چون مدام علائق اقتصادی دخالت داده می‌شوند. و باید اضافه شود: اگر ما در اتحاد شوروی بنابر پاره‌ای از گفتارهای سیاستمداران کشورها ، سیاست کشور مربوط را مورد قضاوت قرار می‌دادیم ،

مدتها بود که وقتش فرارسیده بود که تیر را خالی کنیم . اما چنین وضعی پیش نخواهد آمد . بنابراین مردم در غرب باید از این کار خودداری کنند، که کلماتی را که مردی بیان داشته ، که دیگر درزمرهٔ زندگان نیست، دستاویز سازند ، و نباید این کلمات را برای بیان موضع ما مورد استفاده قرار دهند .

آنچه مربوط بـه کتاب ـ جملههای قصار لنین ـ مرموز کاخ سفید میشود ، که در غرب هرزمان که دربارهٔ «دکترین» لنین دربارهٔ استقرار جهان گستردهٔ کمونیسم و دربارهٔ برنامههایش برای سلطه بر تمامی اروپا سخن گفته میشود ، مستند بدان است ، باید بگویم که چنین دکترینی نه توسط مارکس ، لنین و یا هیچیک از رهبران شوروی مورد توجه قرار نگرفته است. این به اصطلاح «نقل قولها» که گاه توسط سخنرانان بلندپایه بهکاربرده میشود ، حاصل تقلیب یا در بهترین وضع ناآگاهی است .

دربارهٔ «دست مسکو» مایلم یادآور شوم : در توافق با تئوری مارکسیسم ، آینده تعلق به جامعهای خواهد داشت، که درآناستثمار انسان وسیلهٔ انسان و هیچ نوع فشار بر قومها یا نژادها وجود نداشته باشد.. آینده به جامعهای تعلق خواهد داشت ، که اصولعدل اجتماعی ، آزادی و تکامل همساز فرد بر آن حاکم باشند . اما هر ملتی این حق را دارد که تصمیم بگیرد ، کـه آیا این اصول بـرای جامعهاش خوب است و آیا با دگرگونی روش زندگانیاش میخواهد آنهارا مورد استفاده قرار دهد . واگر بخواهد ، بـازهم باید چنین ملتی خود تصمیم بگیرد، که با چه سرعتی و به چه صورتی این کار باید عملی شود .

«پـرولتاریای پیروز نمیتـواند کمال مطلوب خـود را از یک زندگانی توأم با خوشبختی به ملتی دیگر تحمیل کند ، بیآنکه به پیروزی خودش لطمه وارد آورد.» این بیان مارکس به روشنی رفتار مارا در برخورد با هرگونـه «صادرات انقلاب» مشخص میسازد

بنابر گفتهٔ لنین، «زمانی خواهد رسید ، که ملیونها انسان درک کنند، که دیگر نمی‌توانند به شکل سابق زندگی کنند .» انقلابها «درفراگرد تکامل تاریخی پخته می‌شوند و، زمانی که آمیزشی خاص از شرایط داخلی و خارجی ایجاد گردد، عملی می‌شوند.» هرگونه کوششی برای بارز ساختن انقلاب «بنابرفرمان» یا مشخص ساختن زمانی خاص برای آن، بنابر قول لنین «شارلاتانی» است . تئوری، که ما آن را سوسیالیسم علمی می‌نامیم ، بیانگر آن است که جوامع بشر در سیر تکامل خود مراحل مشخصی را می‌گذرانند. نخست ، جامعهٔ ابتدایی بود ، سپس جامعهٔ برده‌داری و پس‌از آن فئودالیسم. فئودالیسم جایش‌را به‌کاپیتالیسم داد، و درقرن بیستم جامعهٔ سوسیالیستی زائیده شد . ما معتقدیم، که این روندی طبیعی درصعود از نردبان تاریخ است .

این فرگشتی اجتناب ناپذیر در جهان است . ممکن است غرب فکر کند ، که کاپیتالیسم بالاترین دست آورد تمدن است . این‌گونه فکر کردن امتیازی است . اما ما عقیده‌ای دیگر داریم . تاریخ باید تصمیم بگیرد که حق با کیست .

انقلاب و جنبش برای رهایی در سرزمین ملی نشو می‌کنند . زمانی که فقر، و فشار بر توده‌ها تحمل ناپذیر گردند، زمانی که حیثیت ملي لطمه می‌خورد و زمانی که ملت از این حق محروم می‌ماند که تقدیرش را خودش تعیین کند ، نمایان می‌شوند . زمانی که توده‌ها به مبارزه برخیزند ، بدان مفهوم است ، که حقوق بنیادی آنان پایمال شده است . تحریک توسط انسانی دیگر و یا «دست مسکو» دراین امر دخالتی ندارد . این اسطوره ، به یک کلام فقط ترفندی ناشی از خبث نیت است .

تأثیر بین‌المللی تفکر نوین

چندین عقیده‌ای نداریم که تفکر نوین برای همیشه اعتبار خواهد

داشت . عقیده نداریم که به عقل تا آخرین جزء آن دست یافته‌ایم ، و دیگران یا باید آن را بپذیرند و یا آن را رد کنند، و رد کردن درنظر ما به مفهوم موضعی منحرف خواهد بود . وضع چنین نیست. برای خود ما هم تفکر نوین یک فراگرد است ، که در جریان آن همچنان خواهیم آموخت و تجربه‌های تازه کسب خواهیم کرد . لنین گفت ، که حتی هفتاد نفر همچون مارکس قادر نمی‌بودند مجموعهٔ فراگرد ـ های اقتصاد جهانی را در تمامی وجوه ارتباطهای به‌هم پیوستهٔ آن تحلیل کنند. و از آن زمان پیچیدگی جهان به مراتب افزایش یافته است. تکامل روش تفکر نوین گفتگو را نه‌تنها با کسانی که نظری موافق دارند ، ناگزیر نمی‌کند ، بلکه باآنان نیز که متفاوت فکر می‌کنند و پایبند فلسفه و سیستم سیاسی هستند که با سیستم سیاسی و فلسفهٔ ما تفاوت دارد ، لازم می‌سازد .

چون این افراد نیز تجسمی از تجربیات تاریخی ، فرهنگ و سنن ملتهایشان می‌باشند ، آنان نیز جزوی از تکامل جهان‌اند واین حق را دارند که عقیده‌ای خاص خود و نقشی فعال در سیاست جهان داشته باشند . اعتقاد دارم که سیاستمداران امروز باید شناختی از توان روشنفکری کشورهای دیگر و ملتهای دیگر داشته باشند، چون جز دراین صورت به کوته‌فکری و میهن‌پرستی تنگ نظرانه ، وحتی بدتر از آن، منتهی خواهد شد .

بدین علت از گفتگوی گسترده ، از مقایسهٔ نظرات ، از تبادل عقاید و بحث جانبداری می‌کنیم. اینها فکر را برمی‌انگیزند و مانع می‌گردند که انسان در تفکر باردیگر به‌روش عادت شدهٔ سابق واپس رود . ولی مهم آن است که کمک کنند تا بتوان روش تفکر نوین را بین‌المللی ساخت .

گفتگوی بین مردمان «دنیاهای متفاوت» بین مردمانی بانگرشی مختلف از زندگانی و عقاید ناهمگون ، دارای اهمیتی زیاد است . انسانهایی که آنان را نگرانی مشترک دربارهٔ آینده به‌هم

پیوند می‌دهد ، به علت جدل و اختلاف نظرهای باحدت بیان شده ، ازاین کار وانمی‌مانند، که نقاط تماس را بیابند و در مسائل اصلی به وحدت نظر برسند. از این راه به تمامی جهانیان نمونه‌هایی شایسته ارائه خواهد شد .

بویژه واضح می‌توان در اجلاس دانشمندان ، نویسندگان و فرهنگ سازان شاهد این حالت بود . بیان بی‌پرده و متکی به‌اقتدار برای چنین جلساتی بارز است که شرکت کنندگان در آن نسبت به آیندهٔ جهان و تقدیر و امکانات تکامل بشر ، همچنان برای تقویت اخلاقی وهمدردی با کسانی که هنوز هم درشرایط زیستی‌ناشایست برای انسان می‌زیند ، نگرانند . چنین چیزی در دورانی که مغز برای بازگشایی رموز درونی طبیعت و زندگانی ، به‌کار گرفته شده و به مفهوم دقیق جریان تاریخ را تعیین می‌کنند ، بسیار حائز اهمیت است . بنابراین معتقدم ، که گفتگوی بی‌قید و پرشور سیاستمداران ، دانشمندان و فرهنگ سازان برای دوران ما الزامی است .

ملاقاتم را با فرستادگان کنفرانس برندگان جایزهٔ نوبل در دسامبر ۱۹۸۵ ـ جورج والدن (ایالات متحده)، تئوکنیپن برگ ، و سوزان گابریل (هلند)، آلوئیز آنگلندر (اطریش) و الکساندر پروـ چورف (اتحاد جماهیر شوروی) ـ خوب به یاد دارم . دراین ملاقات درضمن آناتولی الکساندرف ، و یوگنی ولیچوف، از اعضای‌آکادمی نیز حضور داشتند. کمی قبل از سفر من به ژنو و نخستین ملاقاتم با رئیس جمهور ریگان با آنان بحث کردم. دانشمندان پیامی را از طرف شرکت کنندگان در کنفرانس خود به من تسلیم کردند، وبحثی بسیار جدی دربارهٔ پی‌آمدهای احتمالی کاربرد تسلیحات هسته‌ای ، اهمیت منع آزمایشهای اتمی و خطر استفادهٔ نظامی از فضا را دنبال کردیم. دراین مورد نظری یکسان داشتیم ، که کوشش برای رسیدن به امنیت با کاهش تسلیحات با کوشش برای تضمین شرایط بقاء

کافی برای انسان بایست تلفیق شود . به‌یاد می‌آورم که برندگان جایزهٔ نوبل اظهار داشتند، که امروز برای قابل اعتماد ساختن صلح به جسارتی بیشتر نیاز است تا برای تهیه مقدمات جنگ . این مذاکره ، حمایت اخلاقی لازم را برای کرداری که در ملاقات با رئیس جمهور ایالات متحده می‌خواستیم پیش گیریم ، به ما داد .

مثالی دیگر: دراجتماع بین‌المللی مسکو «برای جهانی بدون تسلیحات هسته‌ای ، برای بقاء بشریت» در فوریه ۱۹۸۷ ـ اجلاسی که از لحاظ تعداد وشخصیتهای علمی شرکت کننده ازتمامی‌اجتماعات نظیر برتر بود ـ این امکان را یافتم که با روحیه ، تفکر و نظرات روشنفکران برجستهٔ جهانی آشنا شوم . بحثی که در آن شرکت داشتم شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد . دربارهٔ نتایج این کنفرانس با همکارانم در دفتر سیاسی گفتگو کردم ، و تصمیم گرفتیم ، سازش تازه ومهمی‌را پیشنهاد کنیم: پاکت مذاکرات ریک جاویک را باز و مشکل راکتهای میان برد ، در اروپا را از سایر مسائل تفکیک کنیم .

و بازهم یک مثال : جماهیر شوروی مکرر معوق گذاردن یک‌جانبهٔ آزمایشهای اتمی خود را تمدید کرد . باید دراین‌باره بگویم ، که این کار حاصل بررسی دقیق پیامهای روشنفکران مختلف از کشورهای دیگر برای رهبری شوروی بوده است . نگرانیهای آنان را و استدلالهایشان را جدی تلقی کردیم ، چون پذیرفتیم‌که‌سیاستی مسؤل،عقاید کسانی را نیز باید مورد توجه قرار دهد ، که می‌توان آنان را جزو اصلی عقاید عمومی نامید . باور دارم که سیاستی که نگران آیندهٔ بشر نباشد ـ و چنین نگرانی بایست نشانهٔ بارز هر روشنفکر واقعی به‌شمار رود ـ، غیراخلاقی است و شایسته احترام نیست .

تأثیری ژرف ازنظر چشم‌انداز تازه‌ای از آینده اجتماع (ایسیک ـ کول) برجا گذارد ، این اجلاس بنابر دعوت نویسندهٔ

شوروی چنگیز اتماتف از شخصیتهای شهیر فرهنگی جهان تشکیل شده بود . با آنان ملاقات کردم. موضوع اصلی بحث ما انسان ـ گرایی و سیاستو همچنین وجوه اخلاقی و روشنفکرانهٔ سیاست در عصر نیروی هسته‌ای بود . دراین ملاقات گفتم ، که ملتها از وقایع سوگ برانگیز گذشته آموخته‌اند، زمانی فرارسید که تمامی نیروی خود را به‌کار گرفتند و معنویت و فرهنگ خود را برابر دید قرار دادند ، بر نیاز و فلاکت ، بر مشکلات و از دست داده‌ها توفق یافتند ، و باردیگر برپا ایستادند و تکامل خودرا به پیش راندند ، هرکدام بنابر راهی که خود انتخاب کرده بودند. اگر نتوانیم تهدید هسته‌ای را مهار کنیم که بر موطن همگانی ما سایه افکنده است ، چه خواهد شد ؟ هراس دارم ، که دیگر این توان را نخواهیم یافت که چنین اشتباهی را جبران کنیم . این وظیفهٔ پراهمیت ماست : بدین علت بایست توان روشنفکری و اخلاقی فرهنگ جهانی در خدمت سیاست قرار گیرد.

اتحادیهٔ بین‌المللی «پزشکان برای جلوگیری از جنگ اتمی» در فاصلهٔ زمانی کوتاهی تأثیری عظیم بر عقاید افکار عمومی جهان برجا گذاشته‌است. این اتحادیه توسط پرفسور برنارد لون آمریکایی و آکادمیسین یوگنی چاسف روس تشکیل شده است. ده هزار پزشک از آمریکا ، اروپا ، آسیا، آفریقا و استرالیا بدان‌پیوسته‌اند. پرفسور لون را من از پیش می‌شناختم، ولی این‌بار ، پس‌ازکنفرانس مسکو، با تمامی رهبران جنبش ملاقات کردم . نمی‌توان آنچه‌را این اشخاص می‌گویند ، نشنیده انگاشت . آنچه آنان انجام می‌دهند، شایان احترام زیاد است . چون گفته‌ها و کرده‌های آنان مبتنی‌بر دانشی استوار و خواستی پرشور برای حفظ بشریت در مقابله با خطری تهدید کننده است .

در نور استدلالهای آنان و داده‌های کاملا علمی که بدانها اتکاء شده است ، چنین می‌نماید که دیگر فرصتی برای سیاست بازی

دل‌خوش‌کن باقی نمانده است. و هیچ سیاستمداری ، که رفتاری جدی داشته باشد ، نمی‌تواند نتیجه‌گیریهای آنان را نادیده گیرد و یا توجهی به نظراتشان نکند ، نظراتی که می‌خواهند به یاری آن باورهای افکار عمومی را یک گام پیش آورند .

آنچه به رهبری شوروی مربوط می‌شود ، باید بگویم ، که مترصدیم که از عقاید (وانتقادات) تمامی ملیتهای مختلف جهان امروز آگاه گردیم . در تماس با آنها امکانات روش تجدید تفکر را و واقعیت سیاستمان را می‌آزماییم. اگر در این آزمون دریابیم که نظرات شبیه‌اند و گاه حتی منطبق‌اند برایمان دلیل اثبات شده‌ای است تا در همان جهتی به راهمان ادامه دهیم که گروهی از افراد صمیمی بشر نیز پیش گرفته‌اند .

برای من به عنوان یک کمونیست امری است طبیعی که تماسی مداوم با نمایندگان جنبشهای کمونیستی در خارج کشور داشته باشم . ولی در سالهای اخیر این تماسها به نحوی بارز تغییر یافته است. ما از دیپلماسی احزاب دور می‌شویم ، کاری که در اغلب موارد به پیرایش حقیقت می‌انجامید ، و بدتر آنکه جز افسانه‌های ازوپ مطلبی را شایع نمی‌کرد.

بی‌توجه به آنچه دشمنان کمونیسم فکر می‌کنند ، کمونیسم در علائق و آزادی انسان ریشه دارد ، هدفش آن است که از حقوق مسلم انسان و از عدالت دفاع کند . کمونیسم از توان عظیمی از نظراتی انسان‌گرا برخوردار است . بدین علت جهان بینی همگن ما، نظرات ما ، ارزیابی ما، تعمق ما و انتقاد از یکدیگر خیرخواهانهٔ ما، که با دوستانمان در معنویت مبادله می‌کنیم ، برایمان غیرقابل چشم پوشیدن است. اینها ما را یاری می‌دهند ، تا روش تفکر نوین را به تکامل رسانیم و تجربهٔ غنی بین‌المللی را، که علائق و احساس قشرهای کارکن ملت را بازمی‌تابانند، درسیاست عملی به‌کارگیریم.

در عمقی شدن تماسهای بین‌المللی بین دانشمندان ، فرهنگ ـ

سازان و روشنفکران به‌طور کلی ، و بین ابتکارهای هرگروه‌کوششی را می‌یابیم ، کــه بهترین نیروهــای ملــی و ملت را تا سطح ایــن برجستگان ارتقاء دهد و به آنان یاری رساند، که جهان حال‌را درکــ کنند و دربــارهٔ آیندهٔ جهان تصوری داشته بــاشند ، تا بدین سان آخرین فاجعه را مانع گردند .

بحث فقط دربارهٔ کــاهش تسلیحات و نظامی زدایــی معنویات یکــ فرد یا یکــ جامعه نیست ، بلکه دربارهٔ آنگونه مسائلی نیــز هست که اهمیتی معتبر برای تمامی بشریت دارد ، چون خطرهــای بــوم شناسی ، آیندهٔ ذخایر انــرژی ، خدمات پــزشکی ، تعلیم و تربیت ، تغذیه ، رشد جمعیت ، سیاست تبادل اطلاعات تهاجمی و نظایر آن . در تمامــی این موارد مــی‌توانیم با تبادل دانشمندان ، فرهنگــ سازان و شخصیتهای برجسته در زندگانی همگانی‌بسیاری از نقاط تماس و بسیاری موردهای مفید دیگر را بیابیم.

می‌خواهم گفته باشم ، که برای سیاستمداران و نمایندگــان دانش و فرهنگــ گفتگو و تبادل نظرات وظیفه‌ای اجتناب ناپذیــر شده است ـ در اساس بایست این روش عمل در شرایط موجود به صورت هدفی طبیعی و مسلم ، پذیرفتنی درآید.

این اواخر با یکی از بهترین نویسندگان آمریکای لاتین گفتگو کردم . با گابریل گــارسیا مارکز. روحی واقعاً بــزرگــ . گستردهٔ تفکرش جهان فراگیر است. فقط کافی است که یکی از کتابهــایش را بخــوانیم تــا این را دریــابیم . ایــن نکته مفهوم شد ، کــه در گفتگویمان ، هم دربارهٔ دگرگونی اتحــاد شوروی در سطح جهانی و هم دربارهٔ مسائل اجتماعی دوران ما می‌توان سخن گفت. چون تمامی جهان بایست با تغییرات کیفی و تکاملی پیشرفته دگرگون شــود . عقیدهٔ چنین مردی، وزن زیادی دارد . درست بدین دلیل که افکار ، نگرانیها و احساس ملیونهــا انسان را بــازمی‌تاباند ـ سفیدهــا ، سیاه‌ها ، و زردها را، تمامی خلقهای جهان راـ، تا بدین حد تأثیرـ

گذار است . این بدان مفهوم است ، کاری را که ما در کشورمان آغاز کرده‌ایم، در راه رفاه خلقهای دیگر نیز می‌توان مورد استفاده قرار داد .

ازنفوذ مستقیم تعداد زیادی ازجنبشهای عمومی باخصوصیتهای مختلف ـ جنبشهای سندیکایی ، جنبشهای زنان ، جوانان،مخالفین جنگ و طرفداران محیط زیست ـ در سیاست بین‌المللی استقبال می‌کنیم. نفوذ آنها در سالهای اخیر به‌شدت افزایش یافته است. با خواسته‌های رهبری شدهٔ خود و باشناخت مسؤلیت خود ، این جنبشها در حیطهٔ سلطه‌ای پیش می‌روند ، که تاکنون منحصراً قلمروی دیپلماسی می‌بود .

درست و بجاست که انسانها اطلاعات دربارهٔ نظرات سیاستمداران و دربارهٔ روند رویدادها در مراکز حساس بین‌المللی را ازدست اول دریافت دارند. با نمایندگان اتحادیه جهانی‌سندیکاها ملاقات کردم. این مرکزعظیم سندیکایی است که پشت سر آن صدها ملیون کارکن از تعداد زیادی از کشورهای جهان ایستاده‌اند . هیئت نمایندگی، سند حاوی پیام یازدهمین کنگرهٔاتحادیه‌جهانی‌سندیکاها را به‌عنوان رئیس جمهور ایالات متحده و من ، تسلیم داشت . به عقیدهٔ من اهمیت این سند دراین بود ، که نخست خواست طبقهٔ کارگر را بیان می‌داشت ، که این خواست نیز به نوبه خود بازتابی بود از علائق گروهی از جهانیان برای زیستن در صلحی قابل‌اعتماد. این سند ، و گفتگوی بی‌پرده‌ای که با رهبران اتحادیه‌های کارگری داشتم مرا متقاعد ساخت ، که مأموریت تاریخی طبقهٔ کارگر ـ بر مبنای علائق خاص همین طبقه ـ، برای سخن گفتن به خاطر علائق بشریت درزمینهٔ تکامل اجتماعی ، همچنان زنده مانده است ، حتی امروز در شرایطی ، که چنین بنیادی از شرایط زمانی که برای نخستین بار طبقهٔ کارگر برای عملی ساختن این مأموریت برپا خاست، تغییر یافته است .

کنگرهٔ جهانی زنان در ژوئیهٔ سال ۱۹۸۷ در مسکو نیز مرا شدیداً تحت تأثیر قرار داد . ازمن تقاضا شد که در آنجا سخن‌گویم. اجلاسی از نمایندگان تشکیل شده بود ـ زنانی از ۱۵۰ کشور . برداشت من: وقتی سخنرانی نمایندگان را شنیدم و خودم نیز با آنان گفتگو کردم ، تعهدی چشم‌گیر نسبت به رویدادهای جهان بود. زنان ، که رسالت طبیعی آنان این است که نژاد بشر را حفظ کنند و ادامه آن را ممکن سازند ، به تعداد زیاد از خودگذشته و طرفداران بی‌پروای نظرهای صلح طلبانه‌اند. ازاین کنگره بسیار آموختم، چه ازراه برداشتهای خودم و چه به علت تأثیر سیاسی آن .

روزانه دوجینها نامه، پیام و تلگراف از سراسر جهان دریافت می‌کنم ـ از سیاستمداران و دولتمردان ، از شهرداران ، اعضاء پارلمانها ، بازرگانان و بیش‌از همه ازانسانهای معمولی، از زوجها، خانواده‌ها و بچه‌ها. بدان پیام همبستگیها هم اضافه می‌شود . پاره‌ای از آنها احساس برانگیزند، محتوی ابیات، اشعار کامل ، نقاشی ، هدیه‌های کوچک دست ساز ، دیپلم مدارس ، انجمنها و گروههای دیگر وحتی محتوی دعا هستند . و در پس تمامی این احساسهای انسانی ونگرانی از آینده‌ای مسالمت‌آمیز و امید به‌اینکه بشر سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که زیر تهدید مداوم‌کشتار همگانی هسته‌ای به ادامهٔ زیست ناچار باشد. بی‌توجه به آنکه تا چه جد مشغولم ، می‌کوشم تا به این نامه‌ها درحد امکان پاسخ گویم . مهمترین برداشتم ، که از پیامها و خواسته‌ها استنباط می‌شود ، اعتماد به اتحاد شوروی و سیاست فعلی‌مان است. چنین اعتمادی را چون گنجینه‌ای حفاظت خواهیم کرد ، و آنچه درتوانمان باشد انجام خواهیم داد تا آن را با عملکردمان چه در کشورخودمان و چه در امور بین‌المللی برحق سازیم .

تماس با انسانهایی از سرتاسر جهان این اعتقاد مرا تقویت می‌کند ، که چشم‌انداز آتی تمدن ناامید کننده نیست ، چون بهترین

جانها و صمیمانه‌ترین انسانها دربارهٔ زمان حال و آینده اندیشمند و آماده‌اند تا استعدادهـای خود را، دانش خـود، اهداف و انرژی هیجـانی خـود را بـرای حفظ این جهـان و بنـای دنیایی بهتر و باانصافـتر مصرف کنند .

بنابراین اگر مـا سیاستمان را بـر روش تفکری نوین متکـی می‌سازیم ، بااین کارمان مترصد نیستیم که خود را با نظریـه‌ای محدود سازیم که بدان عادت کرده‌ایم ، و یا بـه بیان سیاسی کـه برایمان ویژگی تشخص دارد محدود بمانیم . هیچ درنظر نداریم که همه‌کس را به مارکسیسم هادی باشیم . تفکر نوین سیاسی‌می‌تواند و بایست تجربیات تمامی خلقهای جهان را مـد نظر قرار دهد و بـا غنی سازی متقابل ، تلفیق فرهنگـ و سنتهای مختلفـ را تضمین‌کند.

طرفداری از سیاست خارجی صمیمانه و باز

رهبری شوروی کوشاست ، در مسائل سیاست خارجی راهـی نو طی کند. دراین رابطه نخست باید سخن از مذاکره به میان آورم. بدون مذاکره بزحمت باورپذیر است، کـه بتوان به تفاهم متقابـل رسید . زمانی که ما اصل روش نوین تفکر را پذیرا شدیم ، مذاکره را ابزاری اساسی‌دانستیم که باید آن‌را درسیاست بین‌المللی درعمل به‌کاربرد. از این گذشته به یاری مذاکرات ، واقع‌گرا بودن نظراتمان را ، ابتکاراتمان و رفتار بین‌المللی‌مان را می‌آزماییم . و با رضـای خاطر مشخص می‌سازیم که این‌کلمه ، گرچه برخلافـ پراسترویکـا ریشهٔ روسی ندارد* ، در واژگان دیپلماسی سالهای اخیر ریشه‌ای تا ژرفنا دوانیده است . و مذاکرات سیاسی امروز در روابط بین ـ المللی نقشی بسیار مهم برعهده دارد .

در دوسال و نیمی که از خدمتم به عنوان دبیرکل می‌گذرد حدود

---

* مؤلفـ دراین مورد از لغت Dialog با ریشهٔ لاتین استفاده کرده است.

۱۵۰ بار با سران کشورها ، و رؤسای دولتها، با رؤسای پارلمان‌ها و رؤسای احزاب ـ ازجمله احزاب کمونیست ، سوسیال دموکرات ، آزادیخواه و محافظه‌کار ـ، و در سطوح مختلف با سیاستمداران و دولتمردان از اروپا، از هردو قارهٔ آمریکا ، از آسیا و آفریقا ملاقات داشته‌ام و گفتگو کرده‌ام . بـرای بسیاری از همکارانم در رهبـری اتحـاد شوروی نیز این رفتاری عادی شده است . برای ما این‌مکتبی یاری رساننده است . باور دارم که اینچنین مذاکراتی برای اغلب طرفهای مذاکره نیز مفید است . کمک می‌کند ، تا برای دنیای امروز روابط بین‌المللی تمدنها را که از اهمیت فراوان برخوردار است شکل دهیم و تقویت کنیم .

ازاین گذشته مایلیم که به مفهوم حقیقی و نخستین کلماتی که در ارتباطهای بین‌المللی به‌کار می‌بریم ، بازگردیم . وقتی تـوضیح مـی‌دهیم ، کـه خود را متعهد سیاستی صمیمانه و بـاز کرده‌ایم ، منظورمان این است که راست گویی، آداب دانی و شرافت را نیـز مد نظر داریم و در کردارمان به این اصول پایبند می‌مانیم . ایـن اصول ، اصولی نو نیستند ـ ما آنها را از لنین به ارث برده‌ایـم . آنچه تازگی دارد این است که می‌کوشیم آنهارا از دوگانگیهای‌معمول در دنیای امروز رها سازیم. همچنین این نیزتازگی دارد، که اوضاع فعلی رعایت این اصول را برای همگان الزامی ساخته است .

همهٔ آن عدم انطباقها بین آنچه به طرفهای خارجی‌مان درپشت درهای بسته می‌گفتیم ، و آنچه برای عموم توضیح می‌دادیم را از بین برده‌ایم . باید اذعان کنم کـه از طرفداران دیپلماسی پیچیـدهٔ حرکتهای شطرنجی نیستم ، روشی که حتی فرصت نمی‌دهدکه درک کنیم طرفمان در جریان یک ملاقات یا در مبادلهٔ پیامها می‌خواسته است چه بگوید . من طرفدار سیاستی کارآمد ، واقعی و بازهستم. نبایست سیاستی دو چهره‌ای وجـود داشته باشد ، چون قـابلیت اعتماد در سیاست یکی از شرایط غیرقابل چشمپوشی مقدماتی برای

ثبات بین‌المللی است. درامور بین‌المللی نیاز بیشتر به نور و بازتر بودن فضا، و نیاز کمتر بــه مانورهای تاکتیکی و لفاظی خــواهیم داشت. هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند دیگری را بااین کارها تحمیق کند. این‌را مدام ازنو برابر طرفهای مذاکره‌ام ازغرب تکرارکرده‌ام. انتظارها ازیک رهبر امروزی ارزیابی درست واقعیتهاست با ادراکی روشن و شناخت مسؤلیتی متزاید. به سخن دیگر: نیاز به سیاستی داریم که بتوان آن را جدی تلقی کرد، و نه یک نمایش سیاسی.

باور دارم، که روش جدید در روابط بین‌المللی لازم می‌سازد که چهارچوب عملکرد آن بسیار برتر از محدودهٔ آمد وشدهای دیپلماسی به مفهوم محدود آن گسترش یابد. در کنار دولت درحدی وسیــع، پــارلمان نیز در تمــاسهای بین‌المللی فعال مــی‌شود. ایــن تکاملی ترغیب کننده است، که گرایشی برای تقویت دموکراسی در روابط بین‌المللی است. رخنهٔ افکار عمومی و تشکیلات عمومی بین‌المللی و ملی در سطحی گسترده دراین قلمرو نشانه‌ای است از دوران مــا. دیپلماسی باز و برابر دید عموم، این روش کــه با خلقها مستقیم سخن گوییم، به وسیله‌ای عادی در تماسهای بین دول تبدیل خواهد شد.

کــاربرد دیپلماسی باز یک تــرفند نیست. مــا متکی به این آگاهی هستیم، کــه هزینه‌های رقــابت تسلیحاتــی، صرفنظر از پی‌آمد احتمالی آن بــه صورت یک درگیری بین‌المللی، بر خلقهــا تحمیل می‌شود. ما می‌خواهیم موضع اتحــاد شوروی را از برابر چشمان خلقها بگذرانیم.

دراین‌جا باید دربارهٔ مسئلهٔ حاد و حساس رابطهٔ بین سیاست و تبلیغات سخن گویم. به عنوان پاسخی بــه ابتکارات سیــاست خــارجی، ما اغلب مــی‌شنویم: «ایــن تبلیغات است!» بــایست شناخته شود که پیشنهادهای سیاست خارجی در عصر ارتباطــات گروهی و علاقهٔ گروهی به‌مسائل بین‌المللی همواره با تبلیغات همراه

است. می‌بایست «جلب توجه کنند». رؤسای دولت آمریکا مدتهاست که قبل‌از اعلام رسمی هراقدام بین‌المللی که دربارهٔ آن تصمیم گرفته شده است، برایش تبلیغ می‌کنند و آن را به‌عنوان «مهم» «تاریخی» «پراهمیت» و نظایر آن معرفی می‌کنند. ولی آنچه اهمیت فراوان دارد فقط خصوصیت واقعی و منظور از پیشنهاد است: اینکه آیا منظور از ارائه آن این است که واقعاً بدان جامهٔ عمل بپوشانند، آیا واقع‌گراست آیا علائق همهٔ طرفها منظور شده است و یا فقط پیشنهاد شده است، تا موجب جنجال گردد. می‌توانم با شناخت کامل مسؤلیت بگویم که تمامی ابتکارات ما جدی هستند، و برای آنکه از لنین نقل قول کرده باشم، آنها «خروش درعمل» و نه «خروش در تبلیغات» هستند.

در اینجا می‌توانم با وجدانی آسوده، آنچه را در اوت ۱۹۸۵ برابر مجله **تایمز** گفته‌ام، تکرار کنم: اگر آمریکایی‌ها در رفتار و کردار ما جز تبلیغات هیچ نمی‌بینند، چرا بنابر اصل «آنچنان که تو نسبت به‌من، من نسبت به‌تو» به ما پاسخ نمی‌دهند؟ ما آزمایش‌های اتمی را متوقف ساختیم. چرا آمریکایی‌ها هم به‌عنوان عمل متقابل همین کار را نکردند تا با یک ضربهٔ «تبلیغاتی» پاسخ دهند و مثلا تکامل یکی از راکتهای استراتژی خود را متوقف سازند؟ و ما هم با همین روش «تبلیغاتی» پاسخ می‌دادیم، و برهمین منوال. می‌توان این را از خود پرسید، که چه کسی در چنین روش رقابت ــ «تبلیغاتی» بازنده می‌بود؟

دو سال و نیم مدتی چندان طولانی نیست. اما بنابر تمامی نشانه‌ها در این فاصلهٔ زمانی، که درباره‌اش سخن می‌گوییم، وقایع مهمی روی داده است. مهمترین آنها کدام است؟ بعضی خواهندگفت، که تفکر نوین سیاسی است که هنوز هم باید با مشکلات بستیزد، تا در دنیای سیاست مکان خود را تثبیت کند. این درست است. دیگران خواهند گفت، که بی‌تحرکی روش تفکر سابق است که هنوز

هم قویتر از گرایش تازه است. این هم درست است. با وجود این مهمتر از همه، یعنی وظیفهٔ مشکلتر از همه این بود که برای نوسازی روابط بین‌المللـی بنیادی مستقر ساختیم. و باور داریم کـه تغییر مطلوب جهان را در پیش داریم. باور داریم که این تغییر هم‌اکنـون جریان یافته است.

فصل چهارم

دگرگونی در اتحاد جماهیر شوروی و دنیای سوسیالیست

اساس اصول بین‌المللی ما این است که تصمیمات مهم وحائز اهمیت را در کشورمان اتخاذ کنیم و سپس با دقت ، بسنجیم، این تصمیمات چه مفهومی می‌تواند برای سوسیالیسم بطورکلی داشته باشد. به‌خودی خود مفهوم است، که هیچ کشور سوسیالیستی نخواهد توانست تکامل خود را، جز با تفاهم و بهم پیوستگی متکی بر سودرسانی متقابل و یاری رسانی کشورهای برادر به‌یکدیگر ، موفق و با آهنگی شایسته دنبال کند .

دربارهٔ سوسیالیسم واقعی

زمانی که راه پراسترویکا را درپیش گرفتیم ، براین برداشت اتکاء داشتیم ، که دگرگونی عملی است و در آینده نیز همراه با موفقیت خواهد بود. خواستهٔ تمامی خلقهای شوروی دراین دگرگونی تقویت سوسیالیسم در مجموع است که جامعهٔ مارا بر سطحی ازنظر کیفیت برتر ارتقاء خواهد داد . این نخستین وجه است .

وجه دیگر این است که خط مشی انتخابی ما و الزام تسریع سرعت تکاملمان ، ما را به این تعمق واداشته است که چگونه همکاری با سایر کشورهای سوسیالیستی استوار برپایهٔ وسیع

تاریخی را می‌توان به تکامل رسانید . به‌این نتیجه رسیده‌ایم ــ و همهٔ احــزاب هم‌مسلکـ ما نیز بــه همین نتیجه رسیده‌اند ــ، کــه همکاری ما نیاز به پویایی بیشتر خواهد داشت ، و دراین بخش نیز نوعی دگرگونی موقع‌اش فرا رسیده است تعمق ما در این زمینه و سپس ابتکارات ما از همین‌جا آغاز می‌شدند:

پس‌از گذشت چندین دهه از زمان جنگـ ، سوسیالیسم مبدل به آرایشی نیرومند در صحنهٔ جهان و عاملی مهم در سیاست جهانی شده است . در تعداد زیادی از کشورها اقتصاد سوسیالیستی وجود دارد . پایه‌های تقسیم کار بین‌المللی سوسیالیستی بنا شده‌اند تشکیلات چند ملیتی کشورهای سوسیالیستی درعمل از تجربه‌هایی برخوردار شده‌اند . تبادل دانش و فرهنگـ ، بعدی بزرگـ یــافته است . طبیعتاً اینها بدان مفهوم نیست ، که تکامل سوسیالیســم بین‌المللی همواره موفق بوده است .

موقع اقتصادی کشورها در آغاز و راهی که تکامل سوسیالیسم طی کرده بود، تفاوتهای زیادی را مشهود می‌ساخت. حتی امروز هم دراین زمینه به‌هیچ وجه همسانی وجود ندارد و این یکی ازمشکلاتی است که در راه واقعیت بخشیدن به توان سوسیالیسم درمجموع و به کمال رسانیدن مکانیسم یکپارچه سازی وجود دارد . سوسیا ــ لیسم مراحل تکاملی پیچیده‌ای را باید طی کند . در نخستین دهــهٔ پس‌از جنگـ ، شوروی تجربه‌هایی در بنای جامعه‌ای نو کسب کرد. مسؤلیت همهٔ آنچه روی می‌داد ، از خــوب و بد ، برعهدهٔ اتحــاد شوروی بود . درمورد روابط اقتصادی با سایر کشورهای سوسیا ــ لیستی نیز وضع اینچنین بود ، برای تکامل این روابط مواد خــام اتحــاد شوروی و منابع انرژی این کشور و یاری شوروی‌ها بــرای بنیاد نهادن صنایع پایه‌ای نقش مهمی برعهده داشتند . همچنین در زمینهٔ سازمان دهی دولت ، دولتهای سوسیالیستی برادر بیشتر به نمونهٔ شوروی متکــی شدند. این اقدام تــاحدودی اجتناب نــاپذیر

مـی‌بود . مدعیانی کـه سخن از تحمیل «الگوی شوروی» به میـان مـی‌آورند آگاهی ازالزامهـای عینی آن زمـان ندارند . تجربه‌هـا و یاریهای نخستین کشور سوسیالیستی درمجموع کوششهای کشور-های دیگر را برای بنای جامعه‌ای نو یاری کرد .

در این جریان در ضمن انحرافهایـی نیز بروز کـرد، حتـی انحرافهایی جدی . برخی از کشورها که منحصراً تجربه‌های اتحـاد شوروی را راهنمای خود قرار داده بودند ، غفلت کردند که ویژگیهای کشور خود را به‌حساب آورند. بدتر آنکه، روشهایی که خصوصیت فورمولی یافته بودند توسط پاره‌ای از نظریه‌پردازان ما و بخصوص توسط رهبران سیـاسی کشور ، کـه خود را یگانـه حافظ حقیقت قلمداد می‌کردند ، مبدل به ایده‌ئولوژی یک سویه شدند . بی‌آنکه به تازگـی مسائل و خصوصیت ویژهٔ کشورهـای سوسیالیستـی مختلف توجهی شود، باکاربرد هرگونه روش مستقلی دراین‌کشورها باسوء ظن برخورد می‌شد .

بااین همه در گروهی از کشورهای سوسیالیست کار به‌دخالت نیز کشید ، و به پی‌آمد آن اعمال و ارزیابیها موضوعی شد، بویژه که ملتهای سوسیالیست از همان آغاز تشکیل دایم زیر فشار امپر - یـالیسم بوده‌اند - فشارهـای سیاسی ، نظامـی ، اقتصـادی و ایده‌ئولوژی .

در پاره‌ای از موارد این همه منجر به فراگردهایی خاص و بروز مشکلات شد ، که توسط حزب حاکم و هیئت حاکمه به موقع شنا - سایی نشده بودند . آنچه به دوستان ما در کشورهای سوسیـا - لیستی مربوط می‌شود ، اغلب آرام باقی ماندند ، حتی وقتی حالتی را درک می‌کردند که موجب نگرانی می‌بود . سخن گفتن بی‌پرده به درهم کشیدن چینهای پیشانی می‌انجامید و ممکن بود «سوء تفاهم» را موجب شود . پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی درجریان تکامل خود با بحرانهای جدی درگیر شدند . چنین بود مورد مجارستـان

در ۱۹۵٦ ، و مورد چکسلواکی در ۱۹٦۸ و مورد لهستان در ۱۹۵٦ و باردیگر در اوایل دهۀ هشتاد . هریک از این بحرانها ویژگیهای خاص خودش را داشت . رفع هربحرانی به روشی متفاوت عملی‌شد. واقعیت این است که واپس رفتن به نظام گذشته در هیچ یک ازاین کشورهای سوسیالیستی عملی نشد . مایلم دراین باره تذکر دهم ، که سوسیالیسم علت مشکلات و پیچیدگیها در تکامل کشورهای سوسیالیستی نمی‌بوده، بلکه در خط اول ارزیابی خلاف واقع احزاب حاکم علت بوده است. و طبیعتاً غرب هم در تشدید بحرانها با کوششی مصرانه برای منسوخ ساختن سوسیالیسم و ساقط کردن دولتهای سوسیالیستی ، سهم خود را ادا کرده است .

درآزمونهای سخت و گاه بسیار تلخ، کشورهای سوسیالیستی در جریان دگرگونی سوسیالیستی ، تجربۀ فراوان اندوخته‌اند فعالیت عملی و تئوری احزاب حاکم کمونیستی گام بگام به تصوری جامع و فراگیر از روشها، وسایل و راههایی انجامیده که به دگر ـ گونی سوسیالیستی جامعه ره می‌نمایند . مارکس، انگلس و لنین ، که اصول تئوری را تدوین کردند، که برداشت سوسیالیسم بدانها اتکاء دارد ، کوشش به عمل نیاوردند که تصویری با جزئیات مشخص شده از جامعۀ آینده ترسیم کنند. چنین کاری امکان هم نداشت . این تصویر خطوط مشخص کنندۀ حدودش را ابتدا با کار خلاقۀ تمامی جوامع سوسیالیستی دریافت خواهد داشت ، و تا به امروز هنوز هم درمرحلۀ خلق شدن است .

همچنین در ارتباط بین کشورهای سوسیالیستی با یک دیگر توقفهایی جدی پدیدار شد . بخصوص گسسته شدن روابط دوستانۀ اتحاد جماهیر شوروی با یوگسلاوی ، با جمهوری توده‌ای چین و با آلبانی بسیار ناخوش‌آیند بود . درسهای تلخ بسیار فراوان بودند. اما کمونیست‌ها آمادگی آموختن را دارند. امروز هم همچنان درحال آموختن هستیم .

آمادگی برای آموزش بطورکلی یک امتیاز سوسیالیسم است. برای آموختن اینکه چگونه می‌توان مسائلی را حل کرد که زندگانی برابر ما قرار می‌دهد . برای آموختن اینکه چگونه می‌توان ازبحران‌هایی گذشت، که دشمنانمان خلق می‌کنند و علیه ما به‌کار می‌گیرند. برای آموختن اینکه چگونه می‌توان برابر کوششهایی مقاوم ماند ، که مترصد تفرقه افکنی در دنیای سوسیالیستی است ویک کشور سوسیالیستی را علیه دیگری برمی‌انگیزانند . برای آموختن آنکه چگونه می‌توان ازدرگیری علائق بین کشورهای سوسیالیستی جلوگیری‌کرد، وعلائق را همساز ساخت و راه‌حلهایی موردپذیرش متقابل برای مسائل مختلف یافت. سوسیالیسم تا اواسط دهۀ هشتاد در دنیا تاچه حد موفق بوده است ؟ اکنون با اطمینان می‌توانیم‌بگوییم، که سیستم سوسیالیستی در گروه بزرگی از کشورها محکم پایدار شده است ، که توان اقتصادی کشورهای سوسیالیستی درحال افزایش است وارزشهای فرهنگی ومعنوی سوسیالیسم عمیقاً اخلاقی هستند و انسانها را متعالی می‌سازند . دراینجا ممکن است ایراد گرفته شود : اگر همه امور چندین خوب است ، پس چرا ، تا آنجا که به ارتباط کشورهای سوسیالیستی بایک دیگر مربوط می‌شود ، پراسترویکا تا بدین حد مورد توجه قرار گرفته است ؟ این سؤالی است برحق .

جواب این سؤال بطورکلی ، و بسادگی چنین است: مرحلۀ نخست ایجاد و تکامل سوسیالیسم جهانی به پایان رسیده است ، اما شکلهای روابطی که دراین دوران معمول شده است عملا هیچ تغییری نکرده‌اند. نکات منفی در این روابط درحد مورد نیاز بی‌پرده تحلیل نشده‌اند ، و این بدان مفهوم است ، که همۀ آنچه تکامل این روابط را کند می‌سازد و مانع آن می‌شود تا به مرحله‌ای تازه و متناسب با زمان وارد شود، شناسایی نشده است . دراین بین هر کشور سوسیالیستی و هر جامعۀ سوسیالیستی در تمامی بخشهای

زندگانی کارآمدی قابل ملاحظه‌ای را کسب کرده است. حیثیت و امکانات سوسیالیسم به‌طور مستقیم لطمه‌خواهد دید، اگر ما همچنان به‌اشکال قدیمی شدهٔ همکاری بچسبیم و یا آنکه خود را به آنها محدود سازیم.

از پایان دههٔ هفتاد تماسهای رهبران کشورهای متحد دایم بیشتر به تشریفات منحصر می‌شدند، به‌جای آنکه گفتگوهای سیاسی جدی انجام شوند. اعتماد دراین گونه تماسها ازبین رفت. امروز بسیاری از امور تغییر کرده است. در دوسال و نیم گذشته، اتحاد شوروی همراه با دوستانش دراجتماع جوامع سوسیالیستی کارهای مهمی را به انجام رسانیده است. این راه را بایست ادامه دهیم و ادامه هم خواهیم داد. تمامی طیف سیاسی، اقتصادی و انسانی روابط کشورهای سوسیالیستی درحال حاضر نوسازی می‌شود. نحوهٔ دگرگونی مستقیم توسط نیازهای عینی تکامل یک کشور و اوضاع بین‌الملل درمجموع مشخص می‌گردد، و از هیجان‌های موضوعی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.

در راه روابطی تازه

نقش اتحاد جماهیر شوروی بین اجتماع کشورهای سوسیالیستی حتی در شرایط پراسترویکا نیز به واسطهٔ موضع مشخص کشور ما معلوم می‌باشد. اینکه آیا در کشورمان توفیق خواهیم یافت یا نه بناچار برکشورهای دیگر نیز تأثیر برجا خواهدگذارد. اما ارثیهٔ کاری دسته جمعی که اکنون دراختیارمان قرار می‌گیرد، تنها حاصل کار ما در خانه نیست. بیش‌از همه حاصل اقدام همگان و کوشش همگانی دول برادر سوسیالیستی است. تمامی وجوه همکاریمان را با دوستانمان و هم‌پیمانانمان دقیقاً بررسی کرده‌ایم.

همگی ما این برداشت را سرآغاز می‌شناسیم، که سوسیالیسم در مرحله‌ای مهم از تاریخ جهان تمامی پویایی سیاسی و اقتصادی

خود را از قید رها خواهد ساخت و راه رسیدن به شرایط زندگانی انسانی را خواهد نمایاند. آماده‌ایم که به‌خاطر آن، روابط بین کشورهای سوسیالیستی را با خواسته‌های زمان تطبیق دهیم. در انجام آن نیز ازهرگونه خود رضامندی آزاد هستیم. کارها تازه کمی تحرک می‌یابد. اما، مهمترین اهداف مشخص شده‌اند.

این اهداف کدامند؟ مهمترین شرط مشخص کنندهٔ حدود روابط سیاسی بین دولتهای سوسیالیستی باید استقلال مطلق این دولتها شناخته شود. این نظریه را همهٔ رهبران کشورهای متحدپذیرفته‌اند. استقلال هریک از احزاب، حق ناشی از اقتدار عالیه در تصمیم ـ گیری دربارهٔ مسائل مرتبط با کشور، و مسؤلیت برابر ملتی که نماینده آن به‌شمار می‌رود، اصولی هستند که فرصت هیچ بحثی دربارهٔ آنها وجود ندارد.

از این گذشته ما اعتقاد داریم، اجتماع سوسیالیستی فقط زمانی موفق خواهد بود، که هرحزب و دولت هم علائق کشور خودش را و هم علائق اجتماع کشورهای سوسیالیستی را مد نظر دارد، دوستان و متحدان را بدیدهٔ احترام بنگرد، علائق آنهارا مورد توجه قرار دهد و بادقت تجربه‌های دیگران را پی‌گیرد. افزایش آگاهی از ارتباط بین مسائل سیاست داخلی و علائق جهان سوسیالیستی نشانهٔ بارزی است برای کشورهای وابسته به اجتماع سوسیا ـ لیستی. ما به یک دیگر وابسته‌ایم، و قدرت ما نیز ناشی‌از همین وابستگی است. از همین وابستگی بدین اعتماد می‌رسیم که مسائلی را که دوران ما برابرمان قرار می‌دهد با موفقیت حل خواهیم کرد.

همکاری احزاب کمونیست حاکم، نقطهٔ اتکاء همکاری کشور ـ های سوسیالیستی است. در سالهای گذشته در بالاترین سطح رهبری با رهبران همگی کشورهای برادر سوسیالیستی برای مذاکراتی باز و روشن ملاقات کرده‌ایم. همچنین درحال حاضر در شکل این همکاری تجدیدنظر می‌کنیم. اقداماتی تازه و احتمالا

بسیار پراهمیت تشکیل گروه‌های کار چند ملیتی در سطح رهبری این کشورهاست . چنین کنفرانسهایی به ما فرصت می‌دهند تا در فضای همقطاری تمامی طیف مسائل تکامل سوسیالیستی را باتوجه به وجوه سیاست داخلی و سیاست خارجی آن، بی‌درنگ درک کنیم .

تصمیم به‌اتفاق‌آراء تمدید قرارداد ورشو، باتوجه به‌حساسیت وضع بین‌المللی نتیجه‌ای پراهمیت بود . اجلاسهای منظم کمیسیون مشاورین دول قرارداد ورشو ، به شرکت کنندگان دراین اجلاسیه‌ها این امکان را می‌دهد تا نظرات و ابتکارات را یک‌جا مورد توجه قرار دهند و درعین‌حال به آنان فرصت می‌دهد تا «ساعتهایشان را باهم میزان کنند».

هدف ما این است که ابتکارات هریک از کشورهای سوسیالیستی متحد را با خط مشی گروهی ، در مسائل بین‌المللی تلفیق کنیم. تجربه نشان می‌دهد تا چه حد هردو جزء این فرمول از اهمیت برخوردارند . هیچ کشور سوسیالیستی ــ و در اینجا ما اتحاد جماهیر شوروی را کاملا در زمرهٔ دیگران می‌شناسیم ــ نخواهد توانست وظایف خود را در صحنهٔ بین‌المللی انجام دهد ، اگر از جهت حرکت عمومی جدا افتد. برعکس سیاست خارجی همساز شدهٔ کشورهای ما فقط زمانی مؤثر خواهد بود ، که به تشریک مساعی هریک از کشورها به‌نحوی شایسته توجه شده باشد.

آنچه مربوط به‌روابط‌اقتصادی‌ما‌می‌شود، بارعایت کامل‌اصل‌فایده رسانی متقابل ویاری رسانی متقابل در تکامل آن اقدام کرده‌ایم. این شناخت را یافته‌ایم، که همگی ما نیازمند به‌کارگیری پیشرفتهای علمی ــ فنی در اقتصاد هستیم . بدین علت برنامه‌ای جامع برای استفاده از پیشرفتهای علمی ــ فنی آماده ساختیم و آن را ازتصویب گذراندیم، این برنامه افزایش سریع تولیدات را در حد، دو یا حتی سه برابر تا سال ۲۰۰۰ پیش‌بینی می‌کند . آیا این مدینهٔ فاضله

است؟ نه . اجتماع کشورهای سوسیالیستی از شرایط مقدماتی‌برای رسیدن به‌این هدف برخوردار است. دارای ظرفیت‌های عظیم تولیدی است، طرحهای متعدد پژوهشی ـ و مهندسی فنی دردست اجرا دارد و به حد کافی از ذخایر طبیعی و نیروی کار برخوردار است . اقتصاد برنامه‌ای ما به ما فرصت می‌دهد ، تا ذخایر عوامل تولید را به مقادیر زیاد به جایی منتقل سازیم که نیاز بدانها بیشتر است .

رهبران کشورهای عضو شورای کمکهای اقتصادی متقابل (آر جی و، کمکون) درمذاکراتشان به این نتیجه رسیدند ، که کارآیی تمامی جزوهای متشکلهٔ سیستم سوسیالیستی بایست افزایش یابد. دراین باره همه همراییم . اما طبیعتاً این بدان مفهوم نیست، که راه رسیدن به‌این هدف درتمامی کشورهای سوسیالیستی‌همسان است. هرملتی سنتهای خودش را ، ویژگی‌های خودش را و نهادهای سیاسی با ساختارهای متفاوت خودش را دارد . در اصول هریک از کشورهای سوسیالیستی براین یا آن رویه در بحبوحهٔ فراگرد پژوهش برای نویابی و دگرگونی ژرف هستند . ولی هرکشوری توسط رهبری و مردم خودش مستقلا دربارهٔ میزان ، گسترده، رویهٔ و همچنین دربارهٔ سرعت و روش دگرگونی ، تصمیم اتخاذ می‌کند دراین مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد ، فقط ویژگیهای متمایز وجود دارد .

نخست وزیر فرانسه ژاک شیراک از من پرسید: «باور دارید که روح پراسترویکا بر تمامی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی تأثیر برجا خواهد گذارد؟» در پاسخ به او گفتم، که این تأثیرگذاری متقابل است. ما از تجربیات دوستانمان می‌آموزیم ، و آنها، آنچه را باور کنند صحیح است، ازما می‌گیرند . مختصر اینکه این جریان تبادلی است همراه غنی ساختن متقابل.

صمیمانه بگویم ، باور دارم ، که در پس این سؤال بیش‌از کنجکاوی صرف برای مطلع شدن از پیشرفت امور ما ، پنهان بود.

این سؤال تا حدودی عمان هدف . شایعهٔ مربوط به «اختلاف نظر» بین بعضی از دوستان ما و رهبری جماهیر شوروی درمورد جهت انتخابی برای دگرگونی ، و رسیدن به پراسترویکا را دنبال می‌کرد. دراین‌باره چه می‌توانم بگویم؟ اختلاف نظرهایی جدی بادوستانمان و متحدانمان نداریم . عادت کرده‌ایم، که باز و معقول دربارهٔ همه چیز گفتگوکنیم. بنابر عقیده من با بررسی انتقادی وجدی گامهایمان وابتکاراتمان بیشتر عایدمان خواهد شد تا بادست زدن تشویق‌کننده برای هرآنچه انجام داده‌ایم . این نخستین نکته است . نکتهٔ دیگر که دراین ارتباط مایلم تکرار کنم این است که ما مدعی نیستیم که فقط ماییم که حقیقت را در تملک داریم . حقیقت را بایست در کوششی مشترک و با پشت کار جستجو کرد .

دراینجا مایلم درزمینهٔ امور اقتصادی باردیگر مطالبی بیان کنم . در ارتباط مستقیم بین مؤسسات و سازمانهای اقتصادی صنعتی و تخصصی شدن آنها بهترین نقطهٔ آغاز را برای بهبودی و یکپارچگی آنها می‌شناسیم. در انطباق کامل بااین اصل ، فعالیت اقتصادی خارجی خود را شکل می‌دهیم و موانع را از سر راه برمی‌داریم ، موانعی که برای این سازمانها یافتن شرکائی متناسب درکشورهای‌سوسیالیستی‌متحد وتصمیم‌گیری مستقل،دربارهٔنحوهٔاین همکاری را غیرممکن می‌سازند . مترصدیم که مؤسسات سوسیا ـ لیستی مشترک تشکیل دهیم ، ازجمله انواعی که نیازهای کشور ـ هایمان را به تکنولوژی بسیار پیشرفته بتوانند تأمین کنند. چنین مؤسساتی درحال حاضر درزمینهٔ خدمات ، ساختمان و حمل و نقل تشکیل شده‌اند . اتحاد شوروی آمادگی دارد ، به این مؤسسات سفارشهایی پرسود بدهد. همچنین آمادگی داریم ، که امکان شرکت مؤسسات غربی را در چنین طرحهایی مورد توجه قرار دهیم.

امیدواریم ، که فراگرد یکپارچگی در سالهای آتی تسریع شود. و برای آنکه به این هدف برسیم ، می‌بایست (آرجی و) به دومشکل

مهم توجه بیشتر مبذول دارد .

(آرجی و) نخست اقدامات اقتصادی را همساز خواهد کرد ، برنامه‌های بلند مدت برای همکاری در بخشهای مهم آماده خواهد ساخت و طرحهای حائز اهمیت در زمینه‌های پژوهشی و تکنیکی مهندسی را تشویق خواهد کرد . همکاری با کشورهای غیرسوسیالیستی ، بخصوص با کشورهای عضو بازار مشترک احتمالا دراین مورد مفید خواهد بود .

(آرجی و) تکامل و همکاری را استاندار خواهد کرد و معیارهایی برای مکانیسم یکپارچگی تدوین خواهد کرد ، که پیوستگی اقتصادی حقوقی را برای وابسته ساختن مستقیم ، طبیعتاً ازجمله در زمینه برآورد قیمت ، گسترده‌تر سازد .

ضابطه گرایی اداری (آرجی و) بایست محدود شود ، از تعداد کمیسیونها و کمیته‌ها کاسته شود ، و (آرجی و) بایست محرکهٔ اقتصادی عرضه کند ، به ابتکارات ، به روحیهٔ کسب سوسیالیستی و دخالت دادن متقابل همبستگیهای کارگری دراین فراگرد بیشتر توجه کند . اعتقاد داریم که با دوستانمان باید (آرجی و) را از فزونی‌گیری کاغذ بازی و سردرگمی بوروکراسی برهانیم.

(آرجی و) درهیچ‌حال استقلال‌کشورهای‌عضورا وحق‌متکی‌به‌اقتدار ملی‌آنهارا برای تصمیم‌گیری دربارهٔ منابع وظرفیتهای تولیدی خود و آنچه برای رفاه ملتشان انجام می‌دهند ، خدشه‌دار نخواهد کرد . (آرجی و) یک سازمان فوق ملی نیست. در راه رسیدن به‌تصمیمات به اصل موافقت همه جانبه ، و نه موافقت اکثریت تکیه خواهد داشت . مهمتر این است که نقصان تمایل یا علاقهٔ یک کشور برای شرکت در طرحی ، نبایست دیگران را از اجرای آن طرح بازدارد . هرکدام از کشورها که مایل به شرکت باشند ، مورد استقبال قرار می‌گیرند ، دیگران ممکن است تامل کنند تا دریابند که دوستانشان چگونه عمل می‌کنند. هرکشوری در تصمیم خود آزاد است که به‌این

گونه همکاری بپیوندد و تا چه حد در انجام آن شرکت کند. باوردارم که این تنها روش صحیح است .

همچنین در زمینه‌های روشنفکری برابرمان وظایفی فراوان قرار دارد ، که عمل بدان نیاز به همکاری خواهد داشت . دراین مورد هم تغییر لازم است. هریک از کشورهای سوسیالیستی دراساس یک لابراتوار اجتماعی است، که درآن روشها و اشکال متفاوت ازکوشش برای بنیان گذاردن جامعه سوسیالیسم آزمایش می‌شوند . بدین علت به عقیدهٔ ما تبادل تجربه‌ها دربارهٔ بنیان جامعهٔ سوسیالیسم و ارزیابی این تجربه‌ها از اهمیتی فزاینده برخورداراست.

کمونیست‌های شوروی در تفکر دربارهٔ آیندهٔ سوسیالیسم از اصول مورد توجه لنین آغاز می‌کنند، بنابراین اصول، این آینده با ادامهٔ کوششهای کشورهای مختلف آفریده خواهد شد . بنابراین معتقدیم ، که جدی بودن کوششهای یک حزب را بهتر از همه براین اساس قضاوت باید کرد ، که تجربه‌هایش برای خودش و برای دوستانش درسراسر جهان تاچه حد سودمند خواهد بود . برای آنکه ارزش این‌گونه تجربه‌ها را مشخص سازیم،معیاری دراختیارمان است : عملکرد اجتماعی و سیاسی ـ حاصل تکامل اجتماعی و رشد اقتصادی و تقویت عملی سوسیالیسم. دانشمندان ما، روزنامه نگاران ما و متخصصین تجربه‌های کشورهای سوسیا- لیستی را امروز در گستره‌ای پهناور بسیار ژرفتر تحلیل می‌کنند ، تا حاصل این تجربه‌ها را به روش سازنده‌ای در شرایط اتحاد شوروی نیز به‌کار گیرند .

کشورهای سوسیالیستی دیگر نیز به نوبهٔ خود فراوان به رویدادها در اتحاد جماهیر شوروی علاقه نشان می‌دهند . در جریان سفرهایم به خارج هنگامی که با رهبران کشورهای سوسیالیستی و با شهروندان این کشورها برخورد می‌کردم ، توانستم شاهد این علاقه باشم .

دراین مورد مثالی کوچک : در بازدیدم از چکسلواکی، فرصتی دست داد تا با مردم در خیابان و در کارخانه‌های پراگ گفتگوکنم. آنان به‌من گفتند: «آنچه شما ، اینک انجام می‌دهید، صحیح‌است!» مرد جوانی عقیده داشت: «بنابراین بدانجا می‌انجامد : / حقیقت را بگو، به حقیقت توجه داشته باش و برای دیگران نیز حقیقت را آرزو کن./ این سخت‌ترین علم است.» در ادامهٔ صحبتمان گفتم : «زندگی ، پرمشقت‌ترین مدارس ماست . همه چیز در دامانمان فرو نمی‌افتد . گاه بایست گامی به عقب بازگشت ، تا باردیگر پیش برویم . فراگردی ستوه‌آور است ، که بیندیشیم ، تحلیل کنیم وباز تحلیل کنیم ، اما نبایست ازآن هیچ هراسی داشته باشیم».

رهبری شوروی درمجموع به‌این نتیجه رسیده است ، که ما در روابط بین‌کشورهای سوسیالیستی به‌سطحی تازه می‌توانیم برسیم، اگر باتبادل اطلاعات پیوستگی بین همبستگیهای‌کارگری و افرادرا در کشورهای مختلف تحکیم کنیم . ارتباط ما درحال حاضر در تمامی بخشها تقویت می‌شوند . آغازی خوب داشته‌ایم . شبکه قابل‌اعتماد تماسها در تمامی سطوح ، حزب ، دولت و افکار عمومی ، در همکاری دولتهای برادر سوسیالیستی نقشی مهم ، بله نقشی کارساز بازی می‌کند. انواع تماسها را ایجاد کرده‌ایم ـ بین مؤسسات ، اتحادیه‌های کارگری ، بین خانواده‌ها و سازمانهای جوانان و کودکان، بین دانشگاهها و مدارس ، اتحادیه‌های هنرمندان ، بین فرهنگ سازان و افراد و ارتباط مداوم شغلی بین مسؤلین دوایر، اعضای دولتها و دبیرهای کمیته‌های مرکزی .

چند کلمه‌ای هم دربارهٔ روابط ما با جمهوری خلق چین ، که درحال حاضر در آنجا در جریان «چهارمین نوگرایی» تصورهایی بسیار جالب و از بسیاری دیدگاهها، ثمربخش واقعیت می‌یابد . ما چین را به عنوان قدرت بزرگ سوسیالیستی می‌شناسیم و تاآنجا که ممکن باشد مصممانه از تکامل روابط شوروی ـ چین در فضای

خوب همسایگی و همکاری جانبداری خواهیم کرد . **هم‌اکنون نشانه** هایی روشن دربارهٔ بهبود این روابط مشهود شده‌اند . ما از رفقای چینی‌مان دعوت می‌کنیم، در کاری توأمان با ما روابطی خوب را بین کشورهایمان و ملتهایمان به‌کمال رسانند .

این مرحله از تکامل تاریخی ، کشورهای سوسیالیستی را به انجام وظایفی مهم فرا مـی‌خواند . بایستی بر آهنگ گامهایشان بیفزایند ، در زمینه‌های اقتصادی و علمی ـ فنی خود را به‌پیشتازان برسانند و به‌نحوی قانع کننده امتیازهای زیستن در جامعه‌ای سوسیالیستی را نمایان سازند .

در ارزیابی‌مان از تکاملمان در گذشته بی‌پرده و منتقد از رفتار خود بوده‌ایم ، و به سهم خود گناه نابسامانیها را در اجتماع سوسیالیست‌ها پذیرفته‌ایم . دوستانمان در مواجه با آن سریع از خود عکس‌العمل نشان دادند . بـدین ترتیب راه برای دگرگونی روابط و برای بازبررسی آن ، منطبق با زمان هموار شد .

همراه با هم در سالهای اخیر در بخشهای سیاست ، اقتصاد و تبادل اطلاعات بسیار خوب پیش رفته‌ایم. اینکه هنوز هم در همه‌جا موفق هستیم ، موجب آسایش خیالمان نمی‌شود . دایم روی روش‌های تازه و وسایل نو کار می‌کنیم . در این زمینه حائز اهمیت‌است که آگاهیم، که همکاری تاچه‌حد مهم، و ژرف کردن این همکاری تاچه حد لازم است. در مرحلهٔ فعلی تاریخ ، که درواقع نقطهٔ عطفی است، احزاب حاکم سوسیالیستی بر مسؤلیت عظیم ملی و بین‌المللی خود واقفـاند و مدام به راههای جدیدی می‌نگرند ، تا تکامل اجتماعی را تسریع کنند . بذل توجه به پیشرفت علمی ـ فنی ، کوشش خـلاقهٔ خلقها و تکـامل دمـوکراسی تضمینی است ، کـه سوسیالیسم در زمانهای آینده امکانات موجود در خود را کاملا خلاف پیشگوییهای مخالفانش ، بطور کامل گسترده خواهد ساخت .

تغییرات انقلابی در کـار آنند کـه جزو تفکیک ناپذیر دنیای

سوسیالیستی شوند . تحرک اینچنین جریان می‌یابد . این امر در مورد کشورهای سوسیالیستی صادق است، وازآن‌گذشته تشریک مساعی برای پیشبرد تمدن در جهان نیز به‌شمار می‌آید .

فصل پنجم

جهان سوم در اجتماع بین‌المللی

برپاخیزی بیش از صد دولت آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین برصحنهٔ بین‌المللی، که همگی در راه رسیدن به استقلال خود موفق بوده‌اند، یکی از داده‌های بسیار مهم دنیای امروز است. این پدیدهٔ قرن بیستم را شادمانه استقبال می‌کنیم. جهان سوم دنیایی است خاص و گونه‌گون با علائق گسترده و مسائل مشکل خود. بایست بپذیریم که آیندهٔ تمدن به‌تکامل این جهان بستگی دارد.

لکن مسئولیت این تعداد زیاد کشورها با ملیونها جمعیت و همچنین مسئولیت سودبردن از ظرفیت عظیم آنها در راه رفاه و پیشرفت دنیا فقط برعهدهٔ خود آنها نیست.

از سویی در جهان سوم مثالهایی را برای رشد سریع گرچه نه بهنجار اقتصادی می‌یابیم. بسیاری از ملتها به صورت کشورهای صنعتی مدرن تکامل یافته‌اند، و بعضی از آنها حتی به ابرقدرتها مبدل می‌شوند. سیاست غیروابسته بسیاری از کشورهای جهان سوم، که بر اطمینان به ملیت از نو کسب شدهٔ خود متکی است، بر گستردهٔ مسائل بین‌المللی تأثیر برجا گذارده است.

از سوی دیگر زندگانی روزمرهٔ دو و نیم میلیارد انسانی که در مستعمرات سابق و مناطقی که گذشته‌ای مستعمره‌گون می‌داشتند، زندگانی می‌کنند، همچنان مانند گذشته با فقر، شرایط زندگانی غیر-

انسانی. گرسنگی. بالابودن هراس‌انگیز مرگ کودکان و مرگ از بیماریهای واگیری مشخص شده است. این واقعیتی تلخ است. در آغاز دهۀ هشتاد درآمد سرانه ساکنان کشورهای جهان سوم یازده بار کمتر از درآمد سرانه در کشورهای صنعتی کاپیتالیستی غربی بود. و این فاصله وسیعتر می‌شود و نه‌آنکه از آن کاسته شود.

با وجود این کشورهای غرب همچنان «باج» استعمار نو را به جیب می‌ریزند. در همین ده سال اخیر سودهایی که‌مؤسسات ایالات متحده از کشورهای در حال توسعه حاصل کرده‌اند، چهاربار بیش از مبلغ سرمایه‌گذاری آنها بوده است. ممکن است آمریکا این کار را کسبی سودده بشناسند. ما وضع را به‌نحوی دیگر مورد قضاوت قرار می‌دهیم. اما در این‌باره بعد سخن خواهم گفت.

کشورهای در حال توسعه متحمل بار سنگین قرضۀ خارجی معتنابهی هستند. با افزوده‌شدن ربح به اصل قرضه، که همه‌ساله بر قوز کشورهای در حال توسعه بار می‌شود، نکته‌ای است روشن: دورنمای آینده تار است، سخت‌ترشدن مشکلاتی که‌اجتناب‌ناپذیرمی‌نمایدوهم‌اکنون نیز براقتصاد واجتماع وجزآن‌فشار وارد می‌کند. گفتگویم رابارئیس‌جمهورمیتران به‌یادمی‌آورم. موضوع‌گفتگودراساس چنین بود: این امری است واضح که یک مؤسسۀ کاپیتالیسم مبتنی براصل حداکثر سودآوری فعال است. یک کاپیتالیست یا یک مؤسسۀ کاپیتالیستی در عین حال اجباراً، و بیش از همه زیر فشار کارگران، خود را درگیر با این امر می‌یابد که بایست برای کارکنان خود درآمدی را تأمین کند تا مؤسسه‌اش همچنان فعال بماند. این درآمد هرقدر هم که نازل تعیین شود، باید در حدی باشد که به‌کارگران امکان حفظ نیروی کارشان و حفظ سلامتشان را بدهد، باید به‌آنان این امکان را بدهد که کیفیت کارشان را بهبود بخشند و فرزندانشان را بار آورند. انسان کاپیتالیست ناچار به این کار است، چون درک می‌کند، که با این کار سود فعلی و سود آتی‌اش تضمین خواهد

شد. اما کاپیتالیسم در مجموع، آنچنان که توسط کشورهای غربی متظاهر می‌گردد، در ارتباط با کشورهای مستعمرهٔ سابق خود حتی این واقعیت ساده را درک نمی‌کند. کاپیتالیسم در ارتباط اقتصادی خود با آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تا بدانجا پیش رفته است که ملتهایی به رکود محکوم شده‌اند، ناتوان از اینکه نیازهای بنیادی خود را تأمین کنند، و به علت قرضهٔ سنگین سردرگریبان کشیده‌اند.

در شرایط فعلی این کشورها در وضعی نیستند، که قروضشان را بپردازند. اگر راه حلی عادلانه یافت نشود، هر اتفاقی امکان خواهد داشت. قرضهٔ تل‌انبارشدهٔ کشورهای در حال توسعه بمبمی است ساعتی. اگر منفجر شود، می‌توانند پی‌آمدهایی فاجعه‌انگیز داشته باشد. انفجاری اجتماعی با نیروی تخریبی بسیار زیاد در اینجا شکل می‌گیرد.

تل قرضه‌های کشورهای در حال توسعه که مدام برحجم آن افزوده می‌شود یکی از جدی‌ترین مسائل جهان است. این مسئله مدتهاست که وجود دارد، اما تاکنون یابه‌کناری انداخته می‌شد، یا بدان توجهی نمی‌شد و یا فقط در سطحی عمومی مورد بحث قرار می‌گرفت. رهبران غرب خطر را دست کم می‌گیرند. از شناخت دگرگونیهای اقتصادی اباء دارند. بدین‌علت اقداماتی نیمه‌کاره را پیشنهاد می‌کنند و می‌کوشند، وضع را بارویه‌های آرایشی نجات دهند. مقاومتشان برای پذیرفتن اقداماتی اساسی برای عادی ساختن همکاری اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، بر همگان عیان است.

نیاز به‌کوششی جامع خواهد داشت، اگر تغییر واقعی اوضاع و نظم مجدد اقتصادی مورد توجه باشد. راه رسیدن به‌این اهداف طولانی و سخت است، و باید انتظار همه‌گونه خمهای غیرمنتظره را هم داشت. دگرگونی اوضاع بین‌المللی نیاز به‌متوازی‌سازی علائق دارد. اما بسیاری از کسان نمی‌خواهند از خود مایه بگذارند.

موقع فاجعه‌انگیز کشورهای در حال توسعه علت واقعی بسیاری از درگیریها در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. با رئیس جمهور ریگان در ملاقات ژنو که گفتگو می‌کردم، به او گفتم، که بایست قبل از هرکار درک کرد، که درگیریهای منطقه‌ای از کجا ناشی شده‌اند.

در واقع این درگیریها، حتی با آنکه در اهداف و درانواع نیرو-های در ستیز با یکدیگر تفاوت فراوان هم داشته باشند، وپی‌آمدی از ستیزهای خاص یا منطقه به‌شمار روند ـ که به‌نوبهٔ خود ثمرهٔ گذشته استعماری آنهاست ـ ، فراگرد اجتماعی تازه، باز به‌کارگیری سیاست چپاولگرانه یا هرسه پدیدهٔ همراه با هم است.

بحرانها و درگیریها مکان پرورش تروریسم بین‌المللی است. اتحاد شوروی بنابر اصول تروریسم را محکوم می‌داند و آماده است، در ازمیان‌بردن این فساد تا حد توان با سایر کشورها همکاری کند. مفید خواهد بود، که چنین همکاری در حوزه عمل‌سازمان ملل متمرکز گردد. سودمند است، که تحت نظارت آن سازمان‌جلسه‌ای تشکیل شود که در آن تروریسم بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد. در مذاکراتی دو جانبه با کشورهای غربی (در سال گذشته، در این ارتباط تبادل‌نظر گسترده‌ای با ایالات متحده، بریتانیای کبیر، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، کانادا و سوئد انجام شد) طرفداری خودمان را برای گسترش و مؤثرساختن روشهای مبارزه با تروریسم اطلاع دادیم. آماده‌ایم که در این مورد بخصوص قراردادهای دوجانبه منعقد کنیم. امیدوارم، که جبههٔ متحد در جنگ با تروریسم بین‌المللی در سالهای آینده باز هم بیشتر گسترش یابد. یک نکته بدون تردید مسلم است: اگر قرار است تروریسم ریشه‌کن شود، دارای اهمیت فراوان است که علتهای درگیریها و عمل ترور نیز از میان رود.

با بسیاری از رهبران غربی برخورد داشته‌ام، که وجوددرگیریهای منطقه‌ای را ثمرهٔ «فعالیتهای توطئه‌ای کرملین» می‌شناسند. واقع امر چگونه است؟

در خاور نزدیک سالهاست که درگیری میان اسرائیل و همسایگانش ادامه دارد. گناه آن را برگردن مسکو می‌اندازند، چون موضعی تزلزل‌ناپذیر برابر توسعه‌طلبی اسرائیل پذیرفته است و از حقوق اقتدار ملی ملتهای عرب و خلق فلسطینی عرب دفاع می‌کند. برای اتحاد شوروی داشتن مزایایی را که وجود ندارد عنوان می‌کنند، در حالی که کشور ما از نخستین کشورهایی بود که از ایجاد کشور اسرائیل جانبداری کرد.

دربارهٔ مسائل مهم بایست جدی بحث کرد. خاورمیانه عقده‌ای است بسیار در هم پیچیده، که در آنجا علائق بسیاری از کشورها در یک‌دیگر گره خورده‌اند. وضع در آنجا همچنان خطرناک است. باور ما چنان است که هم برای شرق و هم برای غرب دارای اهمیت فراوان است، که این عقده باز شود، این امر بطور کلی برای تمام جهان دارای اهمیت است. اما کسانی هستند، که نظرشان این‌است، که به‌هرحال رفع مشکل خاور نزدیک غیرممکن است. حتی درک چنین برداشتی هم مشکل است، و پذیرفتن‌چنین برداشتی از نظر سیاسی و اخلاقی محال است. تنها پی‌آمد منطقی چنین گرایشی این واقعیت است، که وضع همچنان بدتر خواهد شد، که دشمنیها از نو متظاهر خواهند شد و خلقهای این منطقه همچنان بیشتر زجر خواهند کشید. آیا نمی‌بایست کرداری فعال و طرفداری از کوششی را مرجح دانست، که در جستجوی راه حلی برای این مسائل پایدارشده در خاور نزدیک باشد؟

برای ما واضح است که سازش بین علائق طرفهای متخاصم خاورنزدیک درشرایط موجود بسیار مشکل است. به رغم آن حائز کمال اهمیت‌است که بکوشیم، تابرای علائق اعراب واسرائیلیها و

همچنین همسایگانشان وکشورهای دیگربه‌مخرجی‌یکسان برسیم. اگر ما چنین راه‌حلی را دنبال می‌کنیم، در این کوششهایمان به هیچ‌وجه مترصد نیستیم که علائق ایالات متحده و یا غرب به‌نحوی خدشه‌دار گردد. خواستار آن نیستیم که ایالات متحده را از خاور نزدیک بیرون رانیم ــ چنین خواستی غیرواقعی است. اما ایالات متحده هم نبایست برای خود اهدافی غیرواقعی در نظر گیرد.

در زمینهٔ این مشکل، مهمترین نکته این است که علائق همگی طرفها مورد توجه قرار گیرد. و حتی این تفکر هم محدود است به پیشنهادهایی که مدتها قبل ارائه داده‌ایم و تشکیل کنفرانس خاور نزدیک را خواستار شده‌ایم. در این‌باره در گفتگویی با جیمی کارتر گفتم. به رغم تجربه‌های به‌دست آمده از زمان دولتهای گذشته آمریکایی‌ها ده سال وقت لازم داشته‌اند، تا از تجربهٔ خودشان این را بپذیرد، که مذاکرات جداگانه سودمند نخواهد بود. نخست اکنون، پس از «تجدید تفکر» چنان می‌نماید که ایالات متحده برای بحث این مشکل به‌گسترده‌ای بنیادی‌تر باز می‌گردد.

مهم این است، که مذاکرات به‌جریان افتد. بایست تماسهای موجود دوجانبه و چندجانبه را دخالت دهند و در جستجو برای راه حلی سیاسی و عادلانه مقدمات امر را آماده سازد. اگر کنفرانس مبدل به پوششی استتاری برای معاملات جداگانه و دست‌یابی به اهداف جداگانه نشود، اگر به حل واقعی بحران خاور نزدیک توجه داشته باشد ودراین زمینه علائق کشورهای عربی‌ازجمله فلسطینی‌ها را و همچنین علائق اسرائیل به‌نحوی شایسته به حساب آورده شود. در این صورت ما هم آماده خواهیم بود، در حد توانمان کمک کنیم، و در تمامی مراحل کنفرانس برای توفیق آن مشارکتی سازنده داشته باشیم. مایلم در این ارتباط تأکید کنم، که ما هیچ دشمنی اصولی با اسرائیل نداریم. حق معتبر موجودیت آن را می‌شناسیم. لکن در اوضاع فعلی و با در نظر داشتن اقدامات اسرائیل نمی‌توانیم

برقراری روابط دیپلماسی را توصیه کنیم. مسلم هرگاه تغییری در اوضاع مشهود شود، زمانی که ما امکانات عادی شدن وضع ونظم یافتن ارتباطها را در خاور نزدیک مشاهده کنیم، در این‌باره تجدید تفکر خواهیم‌کرد. ازاین‌نظر هیچ‌شرطی راقائل نیستیم. آنچه‌مربوط به‌تماسهای بین کشورهایمان می‌شود، ازآن صرفنظر نخواهیم کرد.

به منطقهٔ ناآرام دیگری در جهان توجه کنیم ـ آمریکای مرکزی. چرا آنها گرفتار درگیری هستند؟ در نیکاراگوا رژیم منفور سوموزا سرنگون شده است، فاتح، انقلابی بود که ملت از آن پشتیبانی می‌کرد. در اینجا هم از همان آغاز ادعا شد که ساندینیست‌ها «ساختهٔ مسکو و کوبا» هستند. این توجیه معمول ایده‌ئولوژی برای جنگی اعلام نشده علیه کشوری کوچک است، که تنها «گناه» آن این است که راه خودش را می‌خواهد دنبال کند، و بدون دخالت خارجی می‌خواهد این کار را بکند. آنچه در نیکاراگوا روی می‌دهد بیانگر وقایعی است که در کشورهای دیگر رویداد آن انتظار می‌رود. به‌نظر ما بیانی است بی‌محتوا، وقتی ادعا شود که نیکاراگوا امنیت ایالات متحده را «تهدید» می‌کند و در آنجا پایگاه‌های نظامی روسی مستقر می‌شوند ـ پایگاه‌هایی که ظاهراً آمریکایی‌ها از آن مطلع‌اند، اما ما، یا لااقل من دربارهٔ آن چیزی نشنیده‌ام.

مارگرت تاچر و من دربارهٔ این موضوع بحثی پرحرارت داشتیم. من گفتم، شرایط زندگانی تحمل‌ناپذیر، مردم را در نیکاراگوا ناچار ساخت که انقلاب را عملی سازند. این شرایط را آمریکائی‌های دوست بریتانیای کبیر موجب شده بودند، آمریکایی‌هایی که تمامی‌آمریکای مرکزی را حیاط پشت خانهٔ خود تلقی می‌کنند، و بی‌رحمانه ذخایر آن را چپاول می‌کنند و اینک از این بابت در شگفت‌اند، که ملت انقلاب کرده است. آنچه در نیکاراگوا روی می‌دهد، فقط مربوط است به‌ساندینیست‌ها و خلق نیکاراگوا. گفتگوهایمان بی‌پرده بود. از مارگرت تاچر پرسیدم: «شما ما را به همبستگی با نیکاراگوا متهم

می‌کنید، به‌نظرتان شایسته است که از جداسازی نژادها و نژاد‌پرستی حمایت شود؟ برایتان اهمیتی ندارد که برابر افکار عمومی جهان در چه وضعی قرار گیرید؟ ما از جنبشهای آزادیبخش جانبداری می‌کنیم، از خلقهایی که برای آزادی خود می‌جنگند، در حالی که شما تا جایی که من می‌بینم، این کار را نمی‌کنید. تفاوت ما در مشخص‌ساختن هدفها همین است.» اگر ایالات متحده نیکاراگوا را به‌حال خود می‌گذاشت، برای ایالات متحده بهتر می‌بود، برای آمریکای لاتین و برای بقیهٔ جهان نیز بهتر می‌بود.

مسائل چنین حساسی را نمی‌توان بسادگی نادیده گرفت، این گونه مسائل به‌خودی خود ناپدید نمی‌شوند. وضع در آفریقای جنوبی مدتهاست که توفانی است. مردم آفریقای جنوبی علیه جداسازی نژادها و فشار غیراخلاقی رژیم در جنگ‌اند، رژیمی که به‌هرحال مدام بیشتر از نظر بین‌المللی منزوی می‌شود. و حتی در پس این درگیری نیز بسیاری از افراد در غرب توطئه‌ای کمونیستی را می‌بینند، گرچه در آفریقای جنوبی هیچ اثری از حضور شوروی وجود ندارد، نکته‌ای که دربارهٔ ایالات متحده و متحدانش نمی‌توان گفت.

عیناً همین امر در اوضاع منطقهٔ خلیج [فارس] نیز صادق است. ارزیابی شوروی از موقع و عللی که موجب تشدید بحران شده است برای همگان معلوم است و محتوای اظهارات رسمی بوده است. شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را از تصویب گذراند، که در آن آتش‌بس موقت و متوقف‌ساختن کلیهٔ عملیات نظامی و همچنین بازخواندن نیروهای ایران و عراق به‌پشت مرزهای شناختهٔ بین‌المللی توصیه شده است. اتحاد شوروی به‌این قطعنامه رأی مثبت داد. اما ایالات متحده می‌کوشد مغایر با روح قطعنامهٔ شورای امنیت، بهانه‌ای بیابد و در درگیری ایران و عراق دخالت کند، و حضورش را در منطقهٔ خلیج [فارس] تقویت کند. ادعا می‌کنند، که اتحاد شوروی علائق غرب را به‌خطر انداخته است، علائقی که باید از آن

حفاظت کرد، و از این گذشته قول می‌دهد که حتی پس از جنگ خلیج هم همچنان در خلیج [فارس] بماند.

ارزیابی کلیهٔ درگیرهای منطقه‌ای از این قرار است، اگر آنها را از دیدگاه مقابلهٔ آمریکا ـ شوروی مورد توجه قرار دهیم. استنباط ما این است که ایالات متحده به‌درگیریهای منطقه‌ای نیازمند است، تا مدام از این امکان برخوردار بماند، که سطح مقابله را با دست ـ کاری جابجا کند و سیاست اتکاء برقدرت و تبلیغات ضدشوروی را دنبال کند. لکن شوروی به‌نوبهٔ خود چنین باور دارد، که این درگیریها نبایست مورد استفاده قرار گیرند، تا مقابلهٔ دو سیستم را موجب گردند، بخصوص این کار نبایست در زمانی انجام شود، که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در درگیری نقشی دارند.

هنگامی که سخن دربارهٔ موضوع درگیریهای منطقه‌ای است، ممکن است خواننده سؤال کند، دربارهٔ افغانستان چه فکر می‌کنم. احتمالا همگان آگاه نیستند که افغانستان نخستین کشوری بود، که اتحاد شوروی با آن روابط دیپلماسی برقرار کرد. با این کشور و سلطان آن و رؤسای قبایل آن ما همواره روابطی دوستانه داشته‌ایم. قطعاً افغانستان به‌علت واپس‌ماندگی بیش از حد خود، که بیشتر پی‌آمد دوران سلطهٔ بریتانیا می‌بود، مشکلات فراوانی داشت. بنابراین طبیعی بود، که بسیاری از افغان‌ها خواستار کمک به مردمشان بودند، تا خود را از نمونهٔ بارز یک جامعهٔ قرون وسطایی برهانند، دولت و نهادها را نوسازی کنند، و پیشرفت را سرعت بخشند. ولی تازه نخستین تغییرات پیشرفت نمایان شده بودند، که عوامل امپریالیستی از خارج فشار بر افغانستان وارد ساختند. بدین علت رهبران کشور منطبق با قرارداد اتحاد شوروی ـ افغانستان تقاضای کمک از شوروی را کردند. یازده بار به ما مراجعه کردند، تا آنکه ما برای اعزام نیرو به تعدادی معدود آمادگی

یافتیم.

می‌خواهیم که هرچه زودتر ممکن گردد سربازانمان را به خانه بازگردانیم. مسئله تا حد زیادی حل شده است. لکن با این الزام پیوسته است که بایست اوضاع را در دورادور افغانستان نیز روشن ساخت، ما از آشتی ملی حمایت می‌کنیم، رویه‌ای که رهبران فعلی کشور خواستار آن هستند. اتحاد شوروی همانند گذشته خواهان افغانستانی مستقل، مسلط براقتدار ملی و غیرمتعهد است. این حق سلطه براقتدار ملی ملت افغان است، تا تصمیم بگیرد چه راهی را می‌خواهد انتخاب کند، چگونه دولتی مایل است داشته باشد، و چه برنامهٔ تکاملی را می‌خواهد اجرا کند. دخالت آمریکا فراخوانی نیرو-های ما را به تعویق می‌اندازد و از عملی‌شدن سیاست آشتی ملی و در نتیجه از حل مسئله در مجموع مانع می‌شود. دادن موشکهای استینگر به‌گروههای ضدانقلابی، که از آنها برای ساقط کردن هواپیماهای مسافری استفاده می‌کنند، به بیان ساده غیراخلاقی است و به هیچ دلیلی توجیه‌پذیر نیست.

ملتها از این حق برخوردارند ،
که راه تکاملشان را خود انتخاب کنند .

هرملتی محق است که راه تکاملش را خودش انتخاب کند و دربارهٔ تقدیرش ، قلمرویش و دربارهٔ ذخایر طبیعی و انسانی‌اش ، خود تصمیم بگیرد. عادی سازی روابط بین‌المللی زمانی ممکن خواهد شد ، که این حقوق را همهٔ دولتها درک کنند . تفاوتهای ایدئولوژی و اجتماعی همچنین تفاوتهای دیگر همانند سیستمهای سیاسی نتیجهٔ تصمیمی است که ملت اتخاذ کرده است. تصمیمی ملی نمی‌بایست به نحوی در روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد ، که به پی‌آمد آن گرایشها و رویدادهایی ظاهر شوند ، که امکاناً موجب درگیری و مقابلهٔ نظامی گردند .

زمان آن فرا رسیده ، که رهبران غرب کنش و تفکر دوران استعماری را کنار بگذارند. زودتر یا دیرتر به‌این کار ناچار خواهند شد . تا زمانی که غرب جهان سوم را همچنان حوزهٔ نفوذ خود بشناسد و یا در آنجا قدرت به‌کار برد، تنشها همچنان پایدارخواهد ماند، و با تشدید و مقاومت ضدامپریالیستی مراکز ناآرامی تازه‌ای نیز ایجاد خواهد شد .

مخالفین ما در غرب خوش ندارند ، وقتی ما اینچنین با آنان صحبت می‌کنیم. هرزمان که موضوعها آنچنان که هست توضیح داده می‌شوند، از جا درمی‌روند و ناراحت می‌شوند . می‌پندارند که به علت نظرگاههای ما ارتباط سنتی ایالات متحده با اروپای غربی ازطرفی و با کشورهای درحال توسعه از طرف دیگر خدشه‌دار می‌شود. ادعا می‌کنند ، که ما با میل مشاهده خواهیم کرد ، اگر سطح زندگانی در کشورهای کاپیتالیستی نزول کند.

دربسیاری ازموقعیتها که‌به‌دست آمده توضیح‌داده‌ام، که ما هیچ هدفی را درزمینهٔرسانیدن زیان به‌کشورهای‌غربی دنبال‌نمی‌کنیم. می‌دانیم، خاورنزدیک، آسیا، آمریکای لاتین، و سایر مناطق جهان‌سوم ازجمله آفریقای جنوبی برای اقتصاد آمریکا و اروپا چه اهمیتی‌دارد، بویژه تاآنجا که به مواد خام مربوط می‌شود . دچار آشوب ساختن این ارتباط آخرین چیزی است که ما خواستار آن باشیم . چنین نظری نداریم ، که علائق اقتصادی متقابلی را که طی تاریخ شکل یافته است دچار اخلال سازیم .

لکن وقتش رسیده است که درک شود ، که ملتهای جهان سوم از این حق برخوردارند که آقای خودشان باشند . پس‌از سالها در جنگی سخت، استقلال سیاسی خود را یافته‌اند . اینک مایلند که ازنظر اقتصادی نیزمستقل گردند. رهبران این کشورها، که بسیاری از آنان را شخصاً شناخته‌ام ، از پشتیبانی ملتهایشان برخوردارند و مایلند برای ملتهایشان کاری انجام دهند ، تا آنکه کشورهایشان

واقعاً مستقل گردند و در وضعی قرار گیرند که با دیگران در یک سطح وبه‌عنوان طرفهایی دارای حقوقی برابر همکاری کنند. خواستهٔ این ملتها ، مبنی‌بر اینکه ذخایر عظیم انسانی و طبیعی‌شان را برای پیشرفت ملی به‌کار گیرند، قابل درک است . مایل نیستند ازخلق‌های ساکن در کشورهای پیشرفته بدتر زندگانی کنند. لکن اینک در کشورهایشان کمبود تغذیه و بیماری مسلط است . ذخایرشان را کشورهای پیشرفته چپاول می‌کنند و از کانال تبادلی که متوازن نیست به‌سود درآمد ملی کشورهای پیشرفته ضبط می‌شود. باچنین وضعی کشورهای درحال توسعه دیگر سازش نخواهند کرد.

این از واقعیتهای دوران ماست که همه‌کس در غرب آمادهٔ مواجه باآن نیست ، حتی اگر هم آن را بسیار خوب بشناسند. اما بایست به مقابله با آن رفت ، بخصوص که تعداد زیادی از کشورها دراین مسئله دخالت دارند .

هرچه زودتر ساکنان تمامی قاره‌ها به وضوح دریابند ، زودتر هم روابط بین‌المللی عادی خواهد شد . اوضاع جهان درمجموع بهبود خواهد یافت. این امر حائز اهمیت است. این مسئله‌ای اصلی است موقعش فرارسیده که این مشکل را درارتباط با همه جهانیان‌بنگریم، برای حل آن براساس توازن علائق جستجو کنیم و سازمانهایی را برای حل آن در حیطهٔ عمل اجتماع ملل بیابیم . سازمان ملل متحد بهترین صحنه برای بحث این مسئله است . دراین زمینه ما درحال حاضر مشغول آماده ساختن پیشنهادهایی هستیم . موضوع را به دبیرکل سازمان ملل متحد ، پرزدوکویار ، در جریان ملاقاتمان،اطلاع داده‌ام. او موافقت داشت که موضوع در سازمان ملل متحد مطرح شود . اغلب کشورهای درحال توسعه از سیاست غیرتعهد پیروی می‌کنند. همین امر موجب تشکیل جنبش غیرمتعهدها شد، که نمایندهٔ بیش‌از صد کشور و بنابراین قسمت اعظم جمعیت جهان است . این جنبش به قدرتی پرتوان مبدل شده است و عامل مهمی در سیاست

جهانی است . با تمامی ویژگیهایش و تمامی سایه روشن‌هایش در نوآوری در روابط بین‌المللی نقش اساسی داشته است . جنبش کشورهای غیرمتعهد خواستهٔ خلقهایی را ، که آزادی خود را درهمین سالهای اخیر به‌دست آوردند ، برای رسیدن به همکاری براساس حقوق برابر و منسوخ ساختن قدرت طلبی در روابط بین‌المللی ، متجسم می‌سازد . اتحاد شوروی برای اهداف این جنبش تفاهم دارد و پیوستگی خود را بااین اهداف اعلام می‌دارد .

تاچندی قبل کشورهای غیرمتعهد براین باور بودند، که کاهش تسلیحات و نابود ساختن زرادخانهٔ هسته‌ای از حقوق ممتازهٔ ابر ـ قدرتها ، ایالات متحده و اتحاد شوروی است ، و به کشورهای درحال توسعه مربوط نمی‌شود . لکن جنبش در هشتمین کنفرانس سران کشور و رؤسای دولت کشورهای غیرمتعهد در هراره تفاهم اصولی خودرا درمورد ارتباط درونی بین کاهش تسلیحات و تکامل ابزار داشت . دیدگاه جنبش در بیانیه رسمی خوب استدلال شده بود: اگر رقابت تسلیحاتی پایان پذیرد و کاهش تسلیحات عملی شود ، منابع کافی دراختیار قرار خواهد گرفت ، تا مسائل سخت جهان سوم باآن حل شود .

دربارهٔ ارتباط بین کاهش تسلیحات و تکامل با پرزدوکویار گفتگو کردم . دراین باره همعقیده بودیم ، که شایسته است که سازمان ملل متحد به این مسئله بذل توجهی شایان کند . اتحاد شوروی به‌کنفرانس سازمان ملل دربارهٔ ارتباط بین کاهش‌تسلیحات و تکامل پیشنهادهایی منجز ارائه داد . جای تأسف است که ایالات متحده از شرکت دراین کنفرانس خودداری کرد .

امروز نه فقط کشورهای سوسیالیستی، بلکه همچنین بسیاری از کشورهای کاپیتالیستی جنبش کشورهای غیرمتعهد را عاملی مهم و مثبت در سیاست جهان می‌شناسند . اتحاد شوروی از این واقعیت استقبال می‌کند و در شکل دادن به سیاست خارجی خود

بدان توجه کامل دارد .

گره آسیایی ـ پاسیفیک

شرق و بخصوص آسیا و منطقهٔ پاسیفیک امروز منطقه‌ای است که در آنجا تمدن گامهایش را تسریع می‌کند . اقتصاد ما مدام بیشتر در سیبریه و خاور دور گسترش می‌یابد . بنابراین صمیمانه خواستار تقویت همکاری با کشورهای آسیا ـ پاسیفیک هستیم.

اتحاد شوروی درعین‌حال یک کشور اروپایی و درعین حال یک کشور آسیایی است . کوشا خواهد ماند که این منطقهٔ عظیم آسیایی ـ پاسیفیک ، که به احتمال زیاد در قرن آینده نقطهٔ تمرکز سیاست جهانی خواهد بود ، از تمامی شرایط مقدماتی برای بهبود وضع خود برخوردار گردد وعلائق تمامی کشورها و توازن این علائق به‌نحوی شایسته مورد توجه قرارگیرد . ما مخالف آن هستیم که این منطقه مبدل به منطقهٔ نفوذ تنها یک قدرت گردد . خواهان تساوی واقعی ، همکاری و امنیت برای همه هستیم .

مسئلهٔ صلح در آسیا کمتر از سایر مناطق جهان حاد و دردآور نیست، حتی در پاره‌ای ازنقاط سخت‌تر است. مسلم است که اتحاد شوروی ، هندوستان و کشورهای دیگر منطقه به علت وجود همین نگرانی در سالهای اخیر ابتکاراتی را عرضه داشته‌اند . مشهورترین این ابتکارات پیشنهاد مربوط به تبدیل اقیانوس هند به یک منطقهٔ صلح است . این پیشنهاد توسط اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و جنبش کشورهای غیرمتعهد حمایت شد .

کلیدی برای صلح در آسیا، منطقهٔ پاسیفیک و سراسر جهان تعهدی است که جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی براساس آن پذیرفته‌اند که هرگز نخست سلاح هسته‌ای به‌کار نبرند.

زمانی که در سمت دبیرکل کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در ماه مه ۱۹۸۵ با راجیو گاندی نخست وزیر هندوستان ملاقات کردم،

در ادامه ابتکارات گذشته و تاحدی نیز تحت تأثیر تجربه‌هایمان در اروپا پیشنهاد دادم تا فراگیر و یک پارچه به مقابله بااین مسائل رویم و امنیت آسیا و امکانات کوششهای هماهنگ کشورهای آسیایی را در این راه مد نظر قرار دهیم.

این نظریه وقتی با سیاستمداران برجستهٔ اروپایی و دیگر دولتمردان ملاقات کردم، پخته‌تر شد. ناخواسته اوضاع آسیا را با اوضاع اروپا مقایسه می‌کردم. به‌این نتیجه رسیدم ، که در منطقهٔ پاسیفیک نیز به علت نظامی شدن فزایندهٔ منطقه ، نیاز به یک سیستم «اطمینان» خواهد بود، همانند سیستمی که در هلسینکی برای اروپا ایجاد شد.

گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی به بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی (ک پ د س یو) بر اهمیت فزایندهٔ منطقه‌آسیایی- پاسیفیک در سیاست خارجی اتحاد شوروی تأکید دارد. برایم مسلم شده است ، که بی‌تأمل باید راه حلهای محلی یافته شوند. از نقطهٔ آغاز هماهنگی و اتحاد رویه در کوششها برای حل سیاسی مسائل حاد باید شروع کرد ، و به موازات آن براین اتکاء است که از شدت درگیریهای نظامی در بسیاری از قسمتهای آسیا می‌توان کاست تا اوضاع در آن مناطق تثبیت شود. پیشنهادهای لازم دراین زمینه‌را در ژوئیهٔ ۱۹۸٦در ولادیوستوک ارائه‌دادم. (این پیشنهادها مرتبطاند باایجاد موانعی برابر ساخت و توسعهٔ تسلیحات هسته‌ای در آسیا و منطقهٔ پاسیفیک ، افزایش نیروهای مسلح و تسلیحات غیر- هسته‌ای در آسیا، اقدامات اعتماد برانگیز و منع کاربرد زور در منطقه.)

در بازدیدم ازاین شهر چنین نمود که بسیار به‌موقع است، تا مسائل سیاست جهانی را از دیدگاه آسیایی- پاسیفیک روشن سازم. وضع در خاوردور بطورکلی ، در آسیا و کشورهای ساحلی، که آنها را بسیار خوب می‌شناسیم و از زمانهای گذشته کشتیهایمان

به‌آنجا سفر می‌کنند ، برایمان اهمیتی ملی با اولویت دارند . اینجا دراین منطقهٔ وسیع که تقریباً نیمی از کرهٔ خاک را شامل می‌شود ، بسیاری از کشورهـای مهم قرارگرفته‌انـد، ازجمله اتحاد جماهیـر شوروی ، ایالات متحده ، هندوستان ، چین، ژاپن ، ویتنام،مکزیک و آنـدونزی. ازاین‌گذشته کشورهایـی نیز وجود دارند که نیمه ـ بزرگ‌اند، اما درمقایسه با کشورهای اروپایی باید آنها را بسیـار بزرگ دانست ـ کانادا، فیلیپین، استرالیا، زلاند نو وهمچنین یک دوجین کشورهای کوچک و بسیار کوچک .

درضمن باید یادآور شد: چه جنجالی را سخنرانی من در ولا ـ دیوستوک موجب شد! چه کنایه‌هایی دراین زمینه زدند که اتحـاد شوروی تصمیم گرفته است پاسیفیک را «مورد تهاجم قرار دهد» و در آنجا استیلای شوروی را پایدار سازد و طبیعتاً بیش‌از همه بـه علائق ایـالات متحده لطمه وارد آورد. امـا باچنین واکنشهای «عهد حجری» در مواجه با ابتکاراتمان آشناییم . کوشش ما برای آنکه با این یـا آن کشور دراین منطقه روابط حسنه بـرقرار کنیم ، یا فقط روابط دیپلماسی داشته باشیم ، هرقدر هم کـه محتاط عمل کنیم ، فوراً بعنوان مانوری ریاکارانه شناخته می‌شود .

امـا واقعیتها کدام‌انـد؟ یک سال پس‌از سفرم بـه خاوردور اتحـاد شوروی با روزنامهٔ آندونزی **مردکا** مصاحبه‌ای انجام دادم . بی. ام. دیا، سردبیر این روزنامه ، منظور مرا از آن سخنرانی بـه عنوان دعوتی از کشورهـای منطقه شناخته بود ، تا مسائلشان را گروهی حل کنند . لکن فراموش شده بود که ایالات متحده را نیز در فهرست کشورهای منطقه منظور دارد . دراین زمینه به او گفتم ، که ما به همکاری با آمریکا نیز امیدواریم. این تفکر سودایی که فعـال شدن مـا در منطقه تهدیدی برای علائـق دولتی دیگر خواهد بـود ، بـی‌معنی است . آنچه در ولادیوستوک گفته شده است ، بیانگـر سیاستی تعمق شده است . بااجرای این سیاست نبایست بـرای

هیچکس مشکلی به بارآید . این را مسلم می‌دانیم که برای همکاری با ایالات متحده به‌همان ترتیب آمادگی داریم که برای همکاری با ژاپن، یا باهریک از کشورهای (آسه آن) ـ اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا ـ، هندوستان و سایر ملتها آمادگی داریم . از همگی دعوت می‌کنیم ، که همراه باهم برای صلح و رفاه درجهان‌کاری انجام دهند.

در پاسخم به سردبیر **مردکا** نظراتمان را دراین منطقه با پیشنهادهایی تازه و منجز تأکید کردم. مهمترین آنها مربوط است به نابود ساختن تمامی موشکهای میان برد درمنطقهٔ آسیایی اتحاد شوروی ، طبیعتاً در چهارچوب «راه حل صفر ـ جهان فراگیر» با ایالات متحده آمریکا .

رویه‌ای که ما دراین منطقه عظیم جهان پیش گرفته‌ایم ، در منطقه‌ای که تعداد زیادی از ملتها و خلقها می‌زیند، متکی است بر آگاهی از واقعیتها در آن منطقه. استنباط ما برای امنیت بین‌المللی قابل اعتماد و همکاری مسالمت‌آمیز در آسیا و اقیانوس آرام بر بنیادی واقع بینانه استوار شده است و از خواستهٔ صمیمانهٔ ما برای اینکه دراین منطقه روابطی عادلانه و صمیمانه برقرار کنیم ، نشأت گرفته است .

یک سال بعد توانستیم یک سلسله‌گرایشهای مثبت را شاهد باشیم ـ دراین باره درمصاحبه‌ام با **مردکا** صحبت کردم. اما پیچیدگیها و تضادها کاهش نیافته‌اند ، و تمایل برای مقابله‌ها افزایش یافته‌اند . این امر مارا وادار ساخت ، اقداماتی اضافی برای کاستن از تنشها در آسیا و پاسیفیک پیشنهاد کنیم ، اقداماتی که مکمل ابتکار ولادیوستوک به‌شمار می‌روند.

اظهارنظرها و ابتکارات دولتهای این منطقه را بادقت تمام دنبال می‌کنیم . دراین اواخر نظراتی سازنده و اصیل مشهود شده‌اند و در برخوردهای محلی رد و بدل می‌شوند . ویژگیهای جهان

بینی انسانهایی که در این منطقه میزیند، تجربه‌های تاریخی و سیاسی آنها و تشخص فرهنگی آنها میتوانند در حل مسائل منطقه کمکی باشند . بسیار خوب امکان دارد ، که از آن نظراتیبرانگیزند، که برای همگی درک پذیر و پذیرفتنی به‌شمار روند .

از سهم فزایندۀ (آسه آن) دربررسی امور بین‌المللی تحت تأثیر قرار گرفته‌ایم . آماده‌ایم ، که روابطمان را باهریک از کشورهای عضو (آسه آن) و با (آسه‌آن) در کل گسترش دهیم ، و این کار را با محترم شمردن اقدام مستقلانۀکشورهای عضو (آسه‌آن) به‌تنهایی و یا دسته جمعی در راه بهبود اوضاع بین‌المللی عملی خواهیم کرد .

چرا مدام تکرار می‌کنم ، که سیاست مستقل یک کشور و یا گروهی از کشورها تا بدین حد مهم است ؟ نه بدین علت که ما با حمایت از چنین سیاستی بخواهیم به‌گروه دیگری زیان برسانیم ؛ بلکه روابط تازه در سطح بین‌المللی فقط برپایه‌های استقلال ملل می‌توانند بنا شوند تا به امروز روابط بین‌المللی به مقدار زیاد با اعمال کشورهای خاصی و گروه‌های خاصی از کشورها مشخص می‌شدند . بدین ترتیب وضع جهان بهبود نیافت . این درس گذشته را باید سیاستمدارانی بیاموزند که خواستار اقداماتی جدی‌هستند. روابط تازه در دنیای پیچیدۀ ما و درمناطق پرمسئله چون منطقۀ آسیایی ـ پاسیفیک تنها از راه همکاری ممکن خواهد شد، همکاری که در آن علائق تمامی کشورها به‌حساب آمده باشد . آن نوع از روابط که ارثی است از گذشته و کلان شهری را برابر بر تعداد زیادی مستعمره قرار می‌دهد، دورانش سپری گشته است.می‌بایست برابر نوعی تازه از روابط خودرا کنار بکشد .

پیشنهاد دعوت از کنفرانس پاسیفیک باشرکت تمامی کشور-های کنارۀ آن در آینده‌ای نزدیک جلب توجه بسیار کرده است. این پیشنهاد نخست نوعی مبنای بررسی، یا بهتر گفته شود ، به‌عنوان ندا برای آغاز بحث مورد توجه می‌بود . شباهت چنین کنفرانسی با

کنفرانس هلسینکی ازاین ناشی می‌شود ، که اجتماع جهانیان فعلا تجربهٔ دیگری را نمی‌شناسد . البته این بدان مفهوم نیست، که به‌عنوان «الگوی» اروپایی آن را در آسیا و پاسیفیک تقلید کنیم. در زمان ما هرآزمایش بین‌المللی، درضمن نشانه‌هایی جهان‌فراگیر و درمجموع مرتبط با بشریت نیز دارد .

در زمرهٔ سؤالهای روزنامهٔ **مردکا** ازمن یکی هم این بود: «نقش اتحاد جماهیر شوروی را در تکامل همکاری اقتصادی منطقه‌ای چه می‌دانید؟» منطبق با برداشتمان از تسریع تکامل اقتصادی اجتماعی در کشور خودمان به مناطق ماوراء اورال بسیار توجه می‌کنیم، چون ظرفیت اقتصادی آنها چندین برابر ظرفیت اقتصادی قسمت اروپایی اتحاد جماهیر شوروی است. باور داریم، که در به‌کارگیری ثروت ـ های این مناطق مؤسسات به‌هم پیوسته‌ای نیز می‌توانند شرکت کنند، که با همکاری‌گروههای بازرگانی دولتهای آسیایی ـ پاسیفیک تشکیل شده باشند .

دربارهٔ کاهش تسلیحات هسته‌ای در آسیا

در تحبیب کشورهای آسیایی و باتوجه به نگرانیهای این کشورها ، اتحاد شوروی گامی مهم به‌جلو برداشت ، و برای موشکهای میان‌برد و کوتاه‌برد یک «راه‌حل ـ صفر دوگانه» را پذیرفت . درعین حال براین آمادگی تأکید گذاردیم ، که تعداد هوا ـ پیماهایی را که تسلیحات هسته‌ای حمل می‌کنند، در قسمت آسیایی کشورمان نیفزاییم، اگر ایالات متحده هم دراین منطقه وسایل رزمی هسته‌ای بیشتری که توان رسیدن به قلمروی شوروی را داشته باشد، مستقر نسازد . انتظار داریم، که بدین وسیله فراگرد خلع تسلیحات هسته‌ای در آسیا انگیزه‌ای داده باشیم.

به رغم پیچیدگی و گونه‌گونی ، تصویری که منطقهٔ آسیایی ـ پاسیفیک می‌نمایاند ، به‌رغم همهٔ سایه روشنها بازهم ترکیب

ضدهسته‌ای دراین تصویر برجسته است. هم‌اکنون نیز این امکان وجود دارد ، کـه نخستین گامها بـرای نابودی تسلیحات هسته‌ای برداشته شود . گامی مهم دراین زمینه می‌تواند مثالی برای ایجاد منطقه‌های رها ازتسلیحات هسته‌ای گردد. همه می‌دانند، که اتحـاد شوروی بیانیهٔ نهایی پیمان را روتونگارا امضاء کرده است، تابتوان چنین منطقه‌ای را در جنوب پاسیفیک ایجاد کرد. ازاین گذشته ما پیشنهادهای دیگر کشورها را بـرای ایجاد مناطق رها از تسلیحات اتمی درجنوب آسیا و کره نیز مورد حمایت قرار می‌دهیم.کنفرانسی بین‌المللی دربارهٔ اقیانوس هند مـی‌تواند هدف خلع سلاح اتمی را باتوجه وتصمیم دراین باره توصیه کند که آیا آن منطقه باید منطقهٔ صلح شناخته شود یا نه .

روش برخورد با مسئلهٔ خلع سلاح هسته‌ای در آسیا همـانند روشی است که در اروپا عمل شد . خلع سلاح بایستی تحت کنترل دقیق بین‌المللی عملی شود . ازجمله بازرسی محلی. ما ایالات متحده را برای شروع مذاکرات دربارهٔ تسلیحات هسته‌ای درمنطقهٔ‌آسیایی ـ پاسیفیک و برای حل مشکل براساس تفاهم متقابل و توجه کامل به علائق امنیتی همهٔ طرفها ، تحت فشار خواهیم گذارد .

در کلیات این برداشت ما از راه حل مسئلهٔ تسلیحات هسته‌ای در آسیاست. در بحث دربارهٔ این موضوع دولتهای منطقه می‌توانند راه ایجاد یک سیستم امنیتی برای منطقه را مورد توجه قراردهند.

ازروابط عادی و اوضاع متناسب در یک منطقه ، که در آن دو میلیارد ونیم انسان زندگانی می‌کنند، چه مفهومی استنباط می‌شود؟ می‌توان آن را با بنای خانه‌ای مقایسه کرد. هریک از ما یک یا دو آجر روی دیوارها می‌گذارد تا گام بگام و با کوشش همگان بنـای همکاری و تفاهم ساخته شود. این هدفی بزرگ و مبارزطلب است، اما ما می‌توانیم به آن برسیم.

کوششهای کشورهای هردو قـارهٔ اروپا و آسیا در این جهت

ممکن است متحد گردد، تا به فراگردی اروپایی ـ آسیایی مبدل شده و بتواند برای سیستم امنیتی بین‌المللی فراگیری انگیزه‌ای پرتوان باشد . رویدادهای اخیر همهٔ ما را بیش‌از پیش معتقد می‌سازد، که صحیح و در زمانی مناسب بود، که ما مسئلهٔ منطقه آسیایی ـ پاسیفیک را مطرح ساختیم. دراین اواخر علاقه‌ای شدید برای یافتن راهی برای همکاری سازنده در سطح منطقه‌ای و در سطح قاره‌ای ظاهر شده است . همچنین روابط دوجانبهٔ ما با بعضی از کشورهای منطقهٔ آسیایی ـ پاسیفیک پویاتر شده است .

روابط جماهیر شوروی ـ هندوستان

هندوستان یکی از همسایگان ما در جنوب ، با هشتصد ملیون نفر جمعیت ، یک قدرت بزرگ است . این کشور در جنبش کشورهای غیرمتعهد و در تمامی جهان نفوذ زیادی دارد و نفوذش برای استقرار صلحی آسیایی و همچنین صلحی جهان فراگیر از اهمیت فراوانی برخوردار است .

روابط اتحاد شوروی ـ هندوستان در طول سالها مداوم تکامل یافته است . با نخست وزیر هندوستان راجیوگاندی چندین بار در مسکو و دهلی ملاقات کرده‌ام . بازدیدم از هندوستان درسال ۱۹۸۶ تأثیری زایل نشدنی درمن برجا گذارده است. درجریان همین بازدید بود که بیانیهٔ امروز شهرت یافتهٔ دهلی را امضاء کردیم.

علاقهٔ جهان فراگیر نسبت به‌این سند قابل درک است. بیانیهٔ دهلی بینظیر است. مثال کاملا تازه‌ای از برخورد فلسفی‌ـ سیاسی با مسائل مرتبط با روابط بین دولتهاست . شناخت اینکه ارزشهای انسانی عمومی در دوران پژوهشهای فضایی ـ و هسته‌ای از اولویت برخوردارند ، دراین بیانیه پایهٔ فلسفی ـ اخلاقی آن است. گرچه بیانیه را فقط دو کشور تدوین کرده‌اند ، اما اهمیت آن به مراتب از حدود روابط دوجانبه و منطقه‌ای فراتر می‌رود .

امضاء بیانیهٔ دهلی بازتابی از ذات بی‌همتای روابط جماهیر شوروی ـ هندوستان است . ما سیستمهای اجتماعی مختلفی داریم، اما این امر مانع نمی‌شود که همکاری کنیم ، ازلحاظ معنوی متقابلا یک دیگر را غنی سازیم و در مسائل اساسی زمانمان نظراتمان را به هم نزدیکتر کنیم. هردو کشور در راه خودشان به دیدگاهی متحد رسیده‌اند و هریک دلایل خاصی دراین زمینه دارند.

روابط اتحاد شوروی ـ هندوستان از بسیاری نظرگاهها بی‌همتاست، چه از دیدگاه گونه‌گونگی محتوای سیاسی، اقتصادی، علمی ـ فنی و فرهنگی آن، و چه ازنظر احترام ژرف متقابل وشفقت دوملت نسبت به‌هم، و نحوهٔ ارتباط که اعتماد متقابل و نیازدوجانبه به دوستی را بازمی‌تاباند .

چگونه ممکن است بین اتحاد شوروی و هندوستان ، دوکشور با سیستمهای مختلف اجتماعی و سیاسی ، روابطی درچنین سطح بالایی وجود داشته باشد؟ چون هردو طرف سیاست خود را نه در بیان، بلکه در عمل بااصول سلطه بر اقتدار ملی، یکسانی حقوق ، عدم دخالت در امور داخلی دیگری و همکاری بنا کرده‌اند . هردو حق ملتها را ، برای انتخاب سیستم سیاسی و شکل تکامل اجتماعی خود پذیرفته‌اند .

بنابراین دلیل کافی داریم ، که بااحساس غرور دراین باره سخن بگوییم، که اتحاد شوروی و هندوستان مثالی برای روابط اینچنین خوب بین دو کشور را خلق کرده‌اند ، روابطی که می‌تواند برای دیگران نیز جذاب باشد . در روابطمان جوانهٔ نظام جهانی را مشاهده می‌کنیم، که می‌تواند همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری متقابلا سودمند براساس نیک خواهی متقابل معیارهایی معتبربرای همگان باشد .

آمریکای لاتین:
زمان به معنی تغییرات است

در روابط ما با آمریکای لاتین نیز، اصول عمومی نقطهٔ آغازاست. در منطقه‌ای بـا سنتهای خاص خـود و ظرفیتی عظیم از امکانات ، خلقهای آمـریکای لاتین خستگی ناپذیر برای آینده‌ای بهتر کـوشا هستند. به رغم تمامی موانع ، می‌خواهند به امیدهایشان جامهٔ عمل بپوشانند. راه رسیدن به آزادی ، هرگز سهل نبوده است، اما مـا براین اعتقادیم، که پویایی پیشرفتهٔ آمریکای لاتین تحرکی بیشتر نیز خواهد یافت .

نیروهای راست گرا و تبلیغات ایالات متحده در پس علاقهٔ مـا به آمریکای لاتین این خواسته را می‌یابند ، که در آنجا یک گروه از کشورهای انقلابی سوسیالیستی را موجب گردیم . این بیانـی بی‌معنی است . رفتار ما در دهه‌های اخیر ثابت می‌کند ، که ما چنین هدفی را دنبال نمی‌کنیم. چنین دسیسه‌هایی با تئوری ما، بااصول ما و خط سیاست خارجی ما مغایرت دارد .

به رئیس جمهور ریگان گفتم: «از ده‌ها سال قبل شما آمریکای لاتین را به عنوان کفش پاک کن خود تلقی کرده‌اید ، و رفتارتان هم متناسب با همین تلقی است . خلقها به ستوه آمده‌اند . اینکه بـه اهدافشان با وسایل نظامی ، یا وسایل مسالمت‌آمیز برسند امـری است مربوط به خویشان . اما شما در آمریکای لاتین بمبی به‌شکل قرضه‌های عظیم خارجی کار گذارده‌اید دراین باره بایست تعمـق کنید .»

شاید فرمانروایان ایالات متحده مدتهاست که براین امر واقف شده‌اند ، اما مایل نیستند که بدان اذعان کنند ، چون دراین صورت ناچارند سیاستشان را تغییر دهند و همه‌کس خواهـد فهمید ، کـه افسانهٔ «دست مسکو» چیزی جز یک دروغ نبوده است .

با کشورهای آمریکای لاتین در جهدشان برای تثبیت استقلال

در کلیهٔ زمینه‌ها و از خود دور ساختن تمامی قیدهای استعمارجدید، همدردی می‌کنیم، و هرگز هم این همدردیمان را پنهان نداشته‌ایم. برای سیاست خارجی پرتوان مکزیک و آرژانتین ارزش قائلیم، رفتار مسئول این کشورها در برخورد با کاهش تسلیحات و امنیت بین‌المللی، همچنین ابتکارشان در تشکیل گروه شش کشور قابل ستایش است. از کوششهای صلحجویانهٔ گروه ـ کونتادورا، ابتکار رؤسای دولتهای آمریکای مرکزی و قرارداد گواتمالا سیتی جانبداری می‌کنیم. تغییرات دموکراسی در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین را استقبال می‌کنیم و ثبات فزایندهٔ کشورهای قاره را، که بر اقتدار ملی خود حاکم شده‌اند و آن را تقویت می‌کنند، می‌ستاییم.

درعین حال مایلم باردیگر تأکید کنم، که ما هیچ امتیازی‌برای خودمان در آمریکای لاتین نمی‌جوییم. ما به مواد خام و به کار ـ گر ارزان آن‌قاره چشم‌داشتی‌نداریم. نمی‌خواهیم روحیهٔضدآمریکایی را مورد استفاده قرار دهیم، چه رسد به اینکه بخواهیم چنین روحیه‌ای را برانگیزیم، و درنظر نداریم، که ارتباط سنتی بین آمریکای لاتین و ایالات متحده را بگسلیم. چنین کارهایی ماجرا ـ جویی است و نه سیاستی معقول، و ما واقع‌گراییم، و نه ماجرا ـ جویانی سبک عقل.

اما شفقت ما نسبت به خلقهایی که برای آزادی و استقلال می‌جنگند همواره پایدار است. دراین مورد نبایستی سوء تفاهمی وجود داشته باشد.

همکاری، نه مقابله

اطمینان دارم، بشریت به مرحله‌ای از تکامل رسیده است، که تکامل ما را به‌یک دیگر وابسته ساخته است. هیچ کشوری و هیچ خلقی را نمی‌بایست کاملا مجزا از دیگران مورد توجه قرار داد و یا علیه دیگران به‌کار گرفت. در واژگان کمونیستی ما برای ادای این

مطلب از لغت «بین‌الملل» استفاده می‌کنیم، و با آن خواسته‌مان را برای ارزشهای بشری برخوردار از اعتبار عمومی بیان می‌کنیم.

قشرهای حاکم در غرب هم زمانی باید دربارهٔ حفاظت از علائق کشورهـای جهان سوم حساب پس دهند. یک بار از گاری هارت پرسیدم: «آمریکا واقعاً می‌تواند در روابط خود با کشورهای درحال توسعه سیاست دیگری را برای بنیاد روابط بین دول پیش گیرد، بی‌آنکه از این کار زیان اقتصادی متحمل گردد. برعکس، آمریکـا از چنین کاری سود خواهد بـرد. چرا ایالات متحده این امکان را رد می‌کند، انگار نمی‌تواند ببیند که سودش در چیست؟»

درمجموع مسائـل بسیاری بـه موضع ایالات متحده و غـرب بستگی دارد. بخصوص بستگی به آنان خواهد داشت، که آیا مـا قادر خواهیم بود، گره کور مسائل دنیای نو را باز کنیم و از این بن‌بست راهی به خارج بیابیم، بن‌بستی که امکانات موجود تکامل درآن گیر افتاده است. اگر توفیق یابیم، روابطی تازه بنیان‌گذاریم، که به‌برابری وتوجهٔ شایسته به‌علائق همگان متکی باشد، دیگر چه نیازی به ماشینهای جنگی‌مان خواهیم داشت، که به عنوان‌وسیله‌ای برای سیاست خارجی توسعه طلب خلق شده‌اند؟

قابل درک است که این ماشین، که طی قرنها ساخته شـده است، چنین ساده و یک شبه نابود شدنی نخواهد بود. ولی مـا به‌نقطه‌ای رسیده‌ایم که بایست آن را نابود کنیم، چون میلیاردها آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتینی می‌خواهند همچون انسان زندگی کنند. اطمینان دارم که ایالات متحده و اتحاد جماهیرشوروی در زمینهٔ یافتن راههای تازه برای روابط جهانیان کارهـای فراوانی می‌توانند انجام دهند. از مسؤلان ایالات متحده دعوت می‌کنیم، در راه یافتن حل مسائل جهان سوم به ما بپیوندند. به جز اجبار راهـ های دیگری هم وجود دارد. راهی را که ما پیشنهاد می‌کنیم، کاملا واقع گرایانه است. ایالات متحده بایست راهی را بیابد، که قدرت

و سرمایه خود را ، همهٔ آنچه اکنون برای اهداف نظامی خرج می‌کند، برای رفع نیازهایی دیگر به مصرف رساند، یعنی برای برطرف ساختن مشکلات اقتصادی و اجتماعی جهان نو . قاطعانه معتقدم ، که چنین کاری امکان‌پذیر است . وبیش‌از این هم: ایالات متحده قادر است که کشورهای دیگر غربی را به همکاری ترغیب کند. و می‌خواهیم تکرار کنیم، که در این کار فقط سود وجود دارد.

فصل ششم

اروپا در سیاست خارجی جماهیر شوروی

اجازه دهید تا تذکری خصوصی دهم. سفرهای خارجی‌ام به‌عنوان دبیرکل کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در اکتبر ۱۹۸۵ مرا به فرانسه رساند . حدود یک سال قبل‌از آن، در دسامبر ۱۹۸٤ ، به عنوان رئیس مأموریت ازطرف صدر شورهای اتحاد جماهیر شوروی از بریتانیای کبیر بازدید کرده بودم. این دو سفر برایم بهانه‌ای شد ، تا دربارهٔ بسیاری از مطالب بیندیشم ، بخصوص دربارهٔ نقش وموضع اروپا درجهان.

فرانسوا میتران آنچه را در آن زمان به عنوان یک نظریه برایم مهم می‌نمود ، بیان داشت . او پرسید ، «چرا ما نباید امکان نزدیکی گام بگام را درزمینهٔ سیاست اروپایی جامع مورد توجه قراردهیم؟» یک سال بعد در مسکو توضیح داد : «لازم است که اروپا باردیگر حامل عملکرد تاریخ خود گردد، و بدین ترتیب نقش خود را بطور کامل به عنوان عامل توازن ــ و تثبیت درامور بین‌المللی ایفاء کند.» تفکر من نیز جهتی همانند داشت. تماس‌مستقیم با رؤسای دو دولت مهم اروپای غربی ، با اعضای پارلمان و همچنین نمایندگانی از بین سیاستمداران و مسؤلین اقتصاد به من کمک کرد ، تا وضع اروپا را بهتر و دقیقتر ارزیابی کنم .

در بیست و هفتمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) در بررسی

سیاست خارجی‌مان، موضوع اروپا نکته‌ای بسیار حائز اهمیت بود. خواستمان آن بود که هرکس کردار اتحاد شوروی را مرتبط با اروپای غربی به‌وضوح درک کند. هم قبل و هم بعداز این اجلاس حزبی با بسیاری ازشخصیتهای مشهور اروپای غربی ، که به‌جناح‌های مختلفی وابسته بودند ، ملاقات کردم و با آنان به گفتگو نشستم . این تماسها برایم ثابت کردند ، که دولتهای اروپای غربی نیز علاقمند گسترش روابط خود با اتحاد شوروی می‌باشند.کشور ما درسیاست خارجی آنها مکان مهمی را به خود اختصاص داده است.

چرا چنین علاقهٔ زیادی نسبت به اروپا؟

ارثیهٔ تاریخ

گروهی ازافراد در غرب مترصدند تا اتحاد شوروی را ازغرب «کنار بگذارند». گه‌گاه آنان اشتباهاً «اروپا» را با «اروپای غربی» یکی می‌نمایانند .

لکن چنین ترفندهایی نمی‌توانند داده‌های جغرافیایی و تاریخی را تغییر دهند. بازرگانی روسیه ، ساختار فرهنگی آن و ارتباطهای سیاسی‌اش با سایر ملتهای اروپایی ریشهٔ عمیق ، در تاریخ اروپا دارد. ما اروپایی هستیم. روسیهٔ قدیم به واسطهٔ مذهبش با اروپا پیوستگی داشت، و جشنهای هزاره شیوع این مذهب در سرزمین اجداد ما در سال آینده نشانگر این واقعیت است . تاریخ روسیه جزوی اساسی از تاریخ اروپای بزرگ است . روس‌ها، اوکرائنی‌ها، روس‌های سفید ، مولداوی‌ها، لیتانی‌ها، لتوانی‌ها ، استن‌ها ، کارلی‌ها و دیگر اقوام کشور ما به نحوی بارز در تکامل فرهنگی اروپا دخالت داشته‌اند . بدین علت برحق ، خود را از وراث قانونی این ارثیه می‌دانند .

تاریخ مشترک اروپایی ما پیچیده و آموزنده ، شکوهمند و

درعین حال سوگ برانگیز است. ارزش آن را دارد که آن‌را بررسیم و از آن بیاموزیم .

مدتهاست که جنگها در تاریخ اروپا نشانه گذاریهای اصلی تاریخ به‌شمار رفته‌اند. در قرن بیستم، این قاره صحنهٔ دو جنگ جهانی بود ـ جنگهایی ویرانگرتر وخونین‌تر از آنچه بشر به‌یاد می‌داشت . ملت ما برمحراب جنگ رهایی‌بخش علیه فاشیسم هیتلری بیش‌از همه قربانی داد . بیش‌از بیست ملیون شهروند اتحاد شوروی دراین جنگ هراس‌انگیز جان باختند .

در اینجا این را بدان دلیل از خاطر فرا نمی‌خوانیم تا نقش سایر ملتها را در جنگ علیه فاشیسم کم جلومگر سازیم . ملت شوروی خدمات همه را در ائتلافی که علیه هیتلر برای مقاومت و ساقط ساختن حیوان موذی فاشیسم تشکیل شده بود ، ارجمند می‌شناسد ، اما نمی‌توانیم بااین نظریه موافقت داشته باشیم ، که اتحاد شوروی «ابتدا» در ۱۹٤۱ در جنگ علیهٔ آلمان نازی شرکت کرد، درحالی‌که قبل از آن دیگران «کاملا» تنها با هیتلر در ستیز بودند .

وقتی خانم تاچر چنین مطالبی‌را برابر من بیان داشت،اعتراض کردم و یادآور شدم، که اتحاد شوروی در ۱۹۳۳ با فاشیسم در سطح سیاسی به ستیز برخاست و از ۱۹۳٦ با نیروی مسلح به مقابله آن رفت، و از دولت جمهوری اسپانیا حمایت کرد.آنچه مربوط به‌قرارداد عدم تهاجم با آلمان می‌شود (واهمیت آن‌را مدام مخالفانمان تحریف می‌کنند)، امری بود که امکان داشت ، همانند بسیاری از امور دیگر از انجام آن خودداری گردد، اگر همان زمان مسؤلین دولت بریتانیای کبیر و فرانسه از خود آمادگی نشان داده بودند که مشترکاً علیه مهاجم اقدام شود .

چه‌کسی چکسلواکی را به دامان نازی‌ها انداخت؟ چمبرلن در بازگشت از مونیخ توضیح داد، که برای مردم بریتانیا صلح را

همراه آورده است، ولی درواقع همه چیز جز آن بود : برای این ملت جنگ را همراه آورده بود . و قبل از همه چیز بدین علت ، که قدرت‌ـ سالاران بریتانیایی فقط توجهشان به یک نکته معطوف بود:چگونه می‌توان هیتلر را علیه شرق ، علیه اتحاد شوروی به‌میدان فرستاد، و چگونه می‌توان کمونیسم را ازبین برد .

مایل نیستم این موضوعها را ساده بنمایانم ، چون کشورهای اروپای شرقی نیز ارثیه‌ای پرمشقت را می‌بایست متحمل گردند. مثلا روابط بین روسیه و لهستان را درنظر بگیریم . قرنها این روابط به علت جنگهای فرمانروایان سخت‌تر شده بود . بنابر فرمان سلطان و تزار، لهستانی‌ها علیه روس‌ها وروس‌ها علیه‌لهستانی‌هامی‌جنگیدند. تمامی این جنگها، کاربردن قدرت و یورشها ، روح این دو ملت را مسموم کرده بودند و خصومت متقابل را موجب شده بودند.
سوسیالیسم در تاریخ قرون این قسمت از جهان، نقطهٔ عطفی را نشانه‌گذاری کرد. شکست فاشیسم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی در قاره، وضع تازه را خلق کردند. نیرویی عظیم ایجاد شد که درصدد برآمد زنجیر تسلسل بی‌پایان درگیریهای مسلحانه را بگسلد . و اکنون ملتهای اروپا به پنجمین دههٔ فارغ از جنگ گام می‌گذارند .

درعین حال اروپا صحنهٔ مقابلهٔ ایدئولوژی ، سیاسی و نظامی باقی مانده است. گروهی از این عقیده جانبداری می‌کنند، که تقسیم اروپا، پی‌آمد کنفرانس‌های یالتا و پوتسدام است، و قراردادهای تاریخی را که در آنجا امضاء شدند مردود می‌دانند . اما این بدان مفهوم است که حقایق را واژگون بنماییم. در یالتا و پوتسدام سنگ بنای تقسیم اروپا کار گذاشته شد . این قراردادها از این نظر بنیادی هستند ، که حاوی توافقی اساساً ضد فاشیستی و دموکراسی‌اند. این قراردادها ترتیبی دادند، تا «نظام جدید» هیتلر معدوم شود، نظامی که از ملتها و دولتها بسیار استقلالشان را ، و

حتی امیدشان را به آزادی و بــازیافتن سلطهٔ اقتدار ملی‌شان ربوده بود . منطــق تفکر سیاسی بــه تقسیم اروپا به دو بلوکــ نظامــی مخالفــ با یکدیگر منجر شد . در غرب ، این مطلب شایع است کــه اروپا را کمونیست‌ها تقسیم کــرده‌اند . پس سخنرانی چرچیل در فولتن چه می‌شود ؟ یا دکترین ترومن؟ تقسیم سیاسی اروپا توسط کسانی عملی شده است که خواهان گسستن ائتلافــ ضد هیتلــری بودند ، که بلوکــ (ناتو) را، به عنوان وسیله‌ای برای مقابلهٔسیاسی نظامی در اروپا تشکیل دادند. باید باردیگر تکرار شود ، که قرارداد ورشــو، پس‌از تشکیل (نــاتو) منعقد شده است. بــه‌پی‌آمد اتحاد (ناتو) اروپا را باردیگر به ارابهٔ جنگــ بستند ، ارابه‌ای که این‌بار تسلیحات اتمی حمل می‌کرد . و امروز باید گناه اصلی تقسیم مداوم اروپا را متوجه کسانی دانست ، که آن را به صحنهٔ مقابلهٔ هسته‌ای مبدل ساختند و تجدید نظر در سرحدات اروپایی را بدون توجه بــه داده‌های قلمروی سیاسی خواستار بودند.

ما بارها پیشنهاد کرده‌ایم، که نخست بلوکــ‌های نظامی را ، یا لااقل بالهای نظامی دو اتحادیه را ازمیان ببریم . اما از آنجا کــه پیشنهاد ما پذیرفته نشد، بایستی این واقعیت را در بررسیهای خود مدنظر داریم. باوجوداین، این راباورداریم ـ بی‌توجه به‌بلوکــ‌هاــ، که باید برای دنیایی بهتر و روابط بین‌المللی بهتر ، راه را همــوار سازیم، تا موجب گردد تمامی وابستگیهای نظامی ازبین بروند .

درتاریخ بعداز جنگــ اروپا بسیار موقعهای هیجانی و رویدادــ های حساس مشهود شد ،لکن کشورهای اروپایی متناسب با شرایط مسلم و امکانات موجود انتخابی واضح داشتند : گروهی گــرایش کاپیتالیستی خود را حفظ کردند ، درحالی که گروهی دیگر به سو ـ سیالیسم متمایل شدند . سیاست اروپــایی صمیمانه و فــراگردی حقیقتاً اروپایی را فقط براساس شناخت و پذیرش این‌واقعیت می‌توان پیش برد .

این بیان را نمی‌پذیریم، که اروپا محکوم است که صحنۀمقابلۀ بلوک‌ـها و تمهید مقدمات متقابل جنگی باشد، ابتکاری که درنهایت تمامی اروپا، ایالات متحده و کانادا را به‌هلسینکی کشانید، تأییدی است براین که کشورهای سوسیالیستی این نظریه را نپذیرفته‌اند. بیانیۀ مؤخره قرارداد هلسینکی راههای واقعـی را برای دست‌یابی به اتحاد اروپا به روشی مسالمت‌آمیز و براساسی منصفانه‌پذیرفته است.

لکن انگیزه‌ای که در کنفرانس بسیار مشهور منعقده درپایتخت فنلاند شکل گرفته بود، باردیگر زیر فشار هراس ازجنگـ سـردی جدید، نزدیکـ بود محو شود. دربارۀ علل آن چه بسا تحیل شـده است ، اما این موضوع بحث ما نیست . در راه انتقاد از خود مایلم پاره‌ای از دلایـل را متذکر شوم: تضعیفـ وضع اقتصادی در جبهۀ کشورهای سوسیالیستی، که درپایان دهۀ هفتاد و آغاز دهۀ هشتاد می‌بایست آن را تحمل کنیم. درعین حال این موضوع، باردیگراثبات می‌کند که این وظیفه برعهدۀ سوسیالیست‌هاست، که نقش حائـز اهمیت را بازی کنند، هرگاه قرار باشد که مخالفان ، تنش زدایی را به‌جای خود بنشانند و روابط بین تمامی کشورهای اروپایی‌را عادی سازند، تا بتوانند همسایه‌های خوبی‌برای یکـدیگر باشند. همین‌که نفوذ سوسیالیست‌ها کاهش می‌یابد ، برکوششهای نظامی‌گراها و طرفداران سیاست اعمال قدرت افزوده می‌شود .

امروزه اتحـاد شوروی و اجتماع کشورهای سوسیالیستی بار دیگر ابتکار را به دست گرفته‌اند . به موافقتهای هلسینکی ، اگـر سوسیالیسم را تقویت کنیم، نیرویی تازه برای قابلیت اعتمـاد و ثبات خـواهیم بخشید . وقت آن فرارسیده است که همه‌کس ایـن حقیقت ساده را درکـ کند ، که موانع موجود را نمی‌توان بدین‌وسیله برطرفـ ساخت ، کـه غرب خط خود را بـه شرق تحمیل کند، یـا بـالعکس . بـایست بـاهم از سیـاست مقابله و رقـابت نظامـی

روبرگردانیم و بــه همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری سودمند ، رو کنیم . فقط تحت چنین شروط مقدماتی قارهٔ ما می‌تواند متحد گردد.

•

اروپاخانهٔ مشترک ماست

این استعاره در جریان مذاکراتی ازنظرم گذشت ، و با آنکــه ظاهراً بدون توجهی خاص آن را بیان داشتم ،اما مدتها می‌بود کــه چنین تــرکیبی را جستجو مــی‌کردم. این استعاره ناگهان از خاطرم نگذشته بود، بلکه حاصل اندیشه‌های طولانی و بیش‌از آن حاصل ملاقاتهایم بــا بعضی از رؤسای دول اروپا بود. پس‌از آنکه بــرای خودم دورنمای سیاسی تازه‌ای را مشخص ساختم ، دیگر نتوانستم نقشهٔ سیاسی رنگارنگــ اروپا را که به فرشی چهل تکه شبیه است، بنابر استنباط معمول ، بپذیرم . این قاره بیش‌از حد لازم جنگیده و گــریسته است. آنگاه کــه مناظر پی‌درپی این کشورهــای سخت آزمــوده شده را از برابر چشم گــذراندم و دربــارهٔ ریشهٔ مشترکــ فرهنگــ به‌ظاهر گونه‌گون و در اساس مشترکــ اروپایی تعمق کردم، برایم به‌نحوی فزاینده ساختگی‌بودن و گذران‌بودن مقابلهٔ بلوکــها و تصور قدیمی‌شده دربارهٔ «پردهٔ‌آهنین» روشن شد، احتمالا در این ارتباط نظریهٔ «خانهٔ مشترکــ اروپایی» از ذهنم گذشت، و درلحظه‌ای مناسب بنابر بداهه این استعاره را بیان کردم.

سپس این جمله ویژگی مسلم بودن یافت و درمطبوعات انتشار یافت. اعتراضهایی نیز شنیده شد: ادعا شد که جمله انتزاعی است و هیچ مفهومــی نــدارد. بــدین علت بود کــه تصمیم گرفتم تمامی اندیشه‌هــایم را درایــن زمینه بیان کنم. در جــریان مسافرتم بــه چکسلواکی این موقعیت به دست آمد ، اینجا کشوری بود که درست درمرکز جغرافیایی اروپا قرار داشت. این نکته مرا بر آن داشت، که سخنرانی عمومی‌ام را در پراگــ به «موضوع اروپا» اختصاص دهم.

اروپا درواقع نیز خانه‌ای است مشترکــ ، جایی که جغرافی و

تاریخ داستان گروهی از کشورها و خلقها را تنگ به یک دیگر پیوند داده‌اند. طبیعتاً هرکشوری مسائل خاص خودش را دارد و مایل است که استقلالش را حفظ کند و سنتهایش پی‌گیرد.

بنابراین، برای آنکه این استعاره را گسترش دهیم می‌توانیم بگوییم: خانه مشترک است، این درست است، اما هرکسی دراین خانه منزلی دارد، و ورودیهای مختلفی هم وجود دارد. لکن اروپایی‌ها فقط همراه هم، مشترکاً، و اگر از ضوابط عقلایی همزیستی پیروی کنند خواهند توانست خانه‌شان را حفظ کنند، آن را نوسازی کنند و مطمئن‌تر سازند و در وضعی بی‌نقص نگه دارند.

گروهی از افراد ممکن‌است این برداشت را قصهٔ زیبایی‌بدانند. ولی این قصه نیست، بلکه حاصل تحلیلی است دقیق دربارهٔ وضع قاره. اگر دنیا نیاز به الگوی تازه‌ای از روابط دارد، این نیاز بیش‌از همه در اروپا حس می‌شود. می‌توان گفت، که دولتهای اروپا چنین الگویی را با مشقت فراوان ایجاد کرده‌اند. تصوری از «یک خانهٔ مشترک اروپایی» قبل‌از هرچیز تأکیدی است برتمامیت،گرچه دولتها دارای سیستمهای اجتماعی مختلف هستند و به اتحادیه‌های نظامی علیه یک دیگر وابستگی دارند. این تصوری از وابستگی بین **الزام و امکان** است.

الزام:

ضروریت سیاست اروپایی جامع

می‌توان یک سلسله دلایل عقلایی شمرد، که لزوم سیاست جامع اروپایی را اثبات می‌کنند:

۱ـ اروپای پرسکنه با شهرهای نزدیک به هم، آکنده است از تسلیحات هسته‌ای و تسلیحات غیراتمی. اگر امروز آنجا را فقط «بشکهٔ باروت» بنامیم بیانی است کمتر از واقع. در اینجا نیرومندترین گرومبندیهای نظامی

برابر هم ایستاده‌اند، نیروهایی که با ابزارهای جنگی بسیار پیشرفته مسلح‌اند، که مرتب تا آخرین حدپیشرفت بهبود می‌یابند. هزاران کلاهک هسته‌ای در اینجا انبار شده، در حالی که فقط چند دوجین کافی است تا اروپا را به جهنمی مبدل سازند.

۲ـ حتی جنگی غیراتمی برای اروپا، پی‌آمدی فاجعه‌انگیز خواهد داشت، چه برسد به‌جنگی اتمی. نه فقط بدین‌علت که تسلیحات غیراتمی امروز نیروی انفجاری به‌مراتب بیشتر از دوران جنگ بین‌الملل دوم دارند، بلکه به علت وجود نیروگاههای اتمی، که حدود ۲۰۰ رآکتور اتمی در آنها به‌کار مشغولند، و به‌علت وجود تعداد زیادی کارخانه‌های شیمیایی. تخریب این‌گونه تأسیسات در جریان جنگی غیراتمی قاره را غیرقابل زیست خواهدکرد.

۳ـ اروپا در زمرهٔ مناطقی است که از نظر صنایع در پیشرفته‌ترین سطح قرار دارند. صنایع و حمل و نقل به نقطهٔ تکاملی رسیده‌اند، که خطرشان برای محیط زیست باید جدی تلقی شود. این مشکلی است که از سرحدات ملی تجاوز می‌کند و امروزه برسراسر اروپا گسترده است.

۴ـ فراگرد یک‌پارچگی در هر دو قسمت اروپا مدام بیشتر پیشرفت می‌کند. وقتش رسیده است که در این باره اندیشه شود، که گام بعدی چه خواهد بود، و آیا می‌توان در جهت مصلحت شرق و همچنین غرب، در جهت علائق اروپا و سایر نقاط جهان بنیادی مشترک یافت؟ خواسته‌های تکامل اقتصادی در هر دو قسمت اروپا همچنین پیشرفتهای علمی و تکنولوژی لازم می‌سازند، تا بدون تأمل برای همکاری شکلی را بیابیم، که برای

هردو طرف سودمند باشد. منظورم نوعی «استبداد اروپایی» نیست، بلکه سودبردن بهتر از مجموع توان بالقوهٔ اروپا برای رفاه انسانها و برای پیوستگی با سایر مناطق جهان است.

۵ـ هر دوقسمت اروپا مقدار زیادی مسائل مربوط به‌خود دارند، که ناشی از درگیری شرق ـ غرب است، اما مشترکاً نیز علاقمندند، که برمشکل حاد شمال ـ جنوب فایق آیند. طبیعتاً این بدان مفهوم نیست، که کشورهای اروپای شرقی خود را شریک مسئولیتهای دوران استعمار گذشتهٔ قدرتهای غربی سازند. لکن موضوع این نیست. اگر به تقدیر خلقهای ساکن در کشورهای در حال توسعه بی‌توجهی شود و دربارهٔ مشکل وجود شکاف بین‌کشورـ های صنعتی ـ و کشورهای در حال توسعه فکری نشود، در این صورت ممکن است برای اروپا و سایر مناطق جهان پی‌آمدهایی وحشت‌انگیز داشته باشد. (مرتبط با این ما باکرداری توأم با معنویت و کوشا برای حصول هدف ذکر شده در گزارش کمیسیون ـ براند دربارهٔ مسئلهٔ شمال ـ جنوب، و مذکور در گزارش بین‌الملل سوسیالیست با عنوان «مبارزطلبی جهان فراگیر» که تحت رهبری ویلی برانت، و میشل مانلی تدوین شده است، همصدا می‌شویم) کشورهای اروپای غربی، همچنین اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ارتباطهای گسترده‌ای با جهان سوم دارند و می‌توانند مشترکاً تکامل آنها را تحرک بخشند.

اینها در کلیات ضروریات سیاست اروپایی جامع است، ضروریاتی که از علائق و نیازهای اروپا به‌عنوان مجموعه‌ای یک ـ پارچه ناشی می‌شوند.

امکانات اروپا

اکنون دربارهٔ امکانات اروپا ومقدمات لازم برای همزیستی در «خانه‌ای مشترک» سخن گوییم:

۱ـ ملتهای اروپا در دو جنگ جهانی، تجربه‌های بسیار زجردهنده و تلخی کسب کردند. این آگاهی، که بروز جنگ دیگری را باید مانع شد، در ذهن آنان عمیقاً ضبط شده است. این اتفاقی نیست، که درست در اروپا قویترین و پراهمیت‌ترین جنبش ضدجنگ وجود دارد و همهٔ قشرهای جامعه را در برمی‌گیرد.

۲ـ در مورد فعال‌بودن در امور بین‌المللی و از لحاظ سنن سیاسی اروپا غنی‌ترین خطه در جهان است. دولتهای اروپایی برداشتی واقع‌گرایانه از یکدیگر دارند تا در هریک از مناطق دیگر جهان. «آشنایی» متقابل سیاسی بسیار وسیع است، این آشنایی دورانی طولانی را پشت سر دارد و بنابراین ژرفتر است.

۳ـ هیچ قارهٔ دیگری، در نگاهی کلی از چنین شبکهٔ ارتباطهای بازرگانی دوجانبه و چند جانبه، و ازاین‌همه کنفرانس، قرارداد، و تماس در تقریباً تمامی سطوح برخوردار نیست. این تحسینی برای اروپا محسوب می‌شود که در روابط بین دول به چنین دست‌آورد بی‌نظیری در تاریخ این‌گونه ارتباطها، یعنی توافقهای هلسینکی توفیق یافته است. در کنفرانس استکهلم نیز نتایجی بسیار نویددهنده حاصل شد. سپس مشعلها را وین در اختیار گرفت، و ما امید داریم که در آنجا، گامی تازه در راه تکامل توافقهای هلسینکی برداشته شود. بدین ترتیب طرحهای مورد نیاز برای ساختن خانهٔ اروپایی مشترک تقریباً آماده شده‌اند.

۴ـ ظرفیت اقتصادی، علمی و فنی اروپا عظیم است. گرچه هدررفته است و نیروی دفع بین شرق و غرب قویتر است از نیروی جذب آن. با وجود این موقع فعلی از دید اقتصادی، هم در غرب و هم در شرق و همچنین انتظارهای واقع‌بینانه چنان‌اند که کاملا ممکن می‌سازند، راهی برای پیونددادن فراگردهای اقتصادی در هر دو قسمت اروپا به منظور رفاه همگان بیابیم.

تنها راه عقلایی ادامهٔ تکامل مادی در اروپا چنین می‌نماید. «از آتلانتیک تا اورال» اروپا است، یک مجموع یک‌پارچهٔ فرهنگی تاریخی، متحدشده به‌علت ارثیهٔ واحد رنسانس و دوران روشنگری، همچنین مکاتب بزرگ فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم و قرن بیستم. اینها محیطهای مغناطیسی قوی هستند، که به‌سیاستمداران در یافتن راههای تفاهم متقابل و همکاری در سطح بین دول یاری خواهندداد.

درارثیهٔفرهنگی اروپا، ظرفیتیعظیم برای‌سیاست مسالمت‌آمیز و روابط همسایگی خوب وجود دارد. در مجموع چشم‌انداز تازه و سلامت‌بخش، اروپا سرزمینی است بارآورتر از هرمنطقه‌ای دیگر، برای آنکه دو سیستم اجتماعی با یکدیگر ملاقات کنند.

آشکارا اذعان می‌کنم، از این بابت خوشوقتم، که نظریهٔ «خانهٔ اروپایی مشترک» نزد شخصیتهای سرشناس سیاست و دولتمردان شرق،و همچنین غرب با تفاهم برخورد کرد. از جمله نزد کسانی که دیدگاه‌های سیاسی آنان از دیگاه‌های سیاسی ما بسیار متفاوت است. مثلا وزیر امور خارجهٔ آلمان فدرال، گنشر آمادگی خود را اعلام داشت، که «ادراک خانهٔ اروپایی مشترک را پذیرا شود و با اتحاد شوروی همکاری کند تا واقعاً خانه‌ای مشترک را بنا کنند.» رئیس‌جمهور آلمان فدرال ریشارد فون وایتسکر، وزیر امور خارجه ایتالیا جیولیو آندرئوتی و سیاستمداران سرشناس دیگر برابر من به‌همین ترتیب اظهارنظر کردند. این بدان معناست، که

آگاهی بر فرهنگ اروپایی مشترک، پیوستگی متقابل ووابستگی متقابل سرنوشت تمامی کشورهای قاره و همچنین نیاز به همکاری هنوز نابود نشده است.

لکن نظریه‌پردازان و سیاستمدارانی نیز هستند، که همچنان علیه اتحاد شوروی تخم نفاق می‌کارند. اکثریت کشورهای اروپای غربی در جهت باد ایالات متحده بادبان می‌گشایند و مقدار زیادی مقالات هیستریک انتشار می‌دهند، اما مانند همیشه مطبوعات دست‌راستی فرانسه از همه پرشورتر است. این مطبوعات از تصور بهبود اوضاع در اروپا **هراس‌زده‌اند**. مثلا به‌مجلهٔ هفتگی **لکسپرس** نظری بیفکنیم. در ٦ مارس ١٩٨٧ ما را متهم ساخت که برای استیلا براروپا کوشا هستیم. مقاله‌ای با عنوان «گورباچف و اروپا» که شبیه به‌افسانه کلاه قرمزی و گرگ بدجنس نوشته شده بود، در این مجله انتشار یافت.

ناخواسته از خود می‌پرسم که آیا خوانندگان اروپایی وملتهای اروپایی آنقدر ساده‌لوح‌اند، که چنین اراجیفی را بتوانند باور کنند؟ ما به عقل سالم مردم اروپا، اعتماد می‌کنیم، و برایمان روشن است که دیر یا زود حقیقت از دروغ متمایز خواهد شد. نتیجهٔ منتشرشدهٔ مراجعه به افکار عمومی حاکی از این است که اکثریت ساکنان اروپای غربی، سیاست باز اروپایی اتحاد شوروی را، که هدف آن این است که درگیریهای مداوم این قاره را پایان بخشد، ظاهراً ارج می‌نهند.

دو دولت آلمان

آنگاه که ما دربارهٔ ادراک «خانهٔ اروپایی مشترک» تفکر می‌کنیم، نمی‌توانیم از اظهارنظر دربارهٔ وضعی، که به پی‌آمد جنگ دوم جهانی در قلب اروپا ایجاد شده، سر باز زنیم، حال اینکه اکنون دو دولت آلمان ــ جمهوری دموکراتیک آلمان، و جمهوری فدرال آلمان ــ

وجود دارند.

با رئیس جمهور فدرال آلمان، ریشارد فون وایتسکر، به‌تفصیل در این‌باره گفتگو کردم. او توضیح داد، که مردم در آلمان غربی شعار «خانهٔ اروپایی مشترک» را با دقت تمام گوش می‌دهند. از او پرسیدم «شما در آلمان در این باره چه فکر می‌کنید؟» بگذارید دراینجا مذاکرات کوتاهمان را نقل‌قول کنم:

ریشارد فون وایتسکر: «برایمان نقطهٔ التفاتی است، که به ما یاری می‌دهد تا در تصورمان دریابیم که اوضاع در چنین خانهٔ مشترکی چگونه باید نظم یابد. بویژه تا آنجا که به‌گستردهٔ این امکان مربوط می‌شود، که بنابر آن ورودی منزلها برای ملاقاتهای متقابل تا چه حد باز می‌مانند.»

میخائیل گورباچف: «کاملا حق با شماست، اما احتمالا هیچ کس میل ندارد که نیمهٔ شب ملاقات کننده‌ای داشته باشد.»

ریشارد فون وایتسکر: «در این باره هم بسیار خوشبخت نیستیم که در اتاق نشیمن شکافی عمیق ایجاد شده است.»

رئیس جمهور آلمان فدرال با این بیان به‌این واقعیت نظرداشت، که جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان با سرحدی بین‌المللی از یکدیگر جدا شده‌اند، سرحدی که از وسط برلین می‌گذرد. این مورد واقعیتی است که تاریخ آن را خلق کرده، و بنابر توافقهای بعد از جنگ دوم جهانی ایجاد شده است.

فقط می‌توانیم تصوری داشته باشیم که آلمان امروز چه‌وضعی می‌داشت اگر قرارداد پتسدام بطور کامل اجرا شده بود. برای‌رسیدن به‌توافق در پتسدام اساس دیگری وجود نداشت. اما نه فقط ایالات متحده، بریتانیای کبیر و فرانسه در آن زمان توافقها را بر همزدند، بلکه کسانی نیز که در آلمان غربی از سیاست قدرت حمایت می‌کردند، برابر توافقهای پتسدام مقاوم ماندند. برای آنان پتسدام یک کابوس بود. همهٔ ما نتیجه‌اش را می‌شناسیم. طبیعتاً بنابراجبار

حساس می‌شویم وقتی اظهار می‌شود که «موضوع آلمان همچنان مطرح خواهد ماند» یا آنکه مرتبط با «مناطق شرق» هنوز همه‌چیز روشن نشده است، و یا اینکه توافقهای یالتا و پتسدام «غیرقانونی است». چنین اظهاراتی در جمهوری فدرال آلمان امری نادر نیستند. بگذارید بی‌پرده بگویم، که تمامی این توضیحات دربارهٔ احیاء «اتحاد آلمان» بسیار از به اصطلاح «سیاست واقع‌گرایانه»* دور است. این بیانات در چهل سال گذشته چیزی عاید جمهوری فدرال آلمان نکرده است. پندارهٔ بازگشت به «سرحدات ۱۹۳۷ آلمان» را تقویت‌کردن بدان مفهوم است که اعتماد به جمهوری آلمان فدرال را نزد ملتهای دیگر و همسایگانش تضعیف کنند.

بی‌توجه به آنچه رونالد ریگان و دیگر رؤسای دول غربی دراین باره بگویند، جمهوری فدرال آلمان مرتبط با «مسئلهٔ آلمان» نمی‌تواند پیشنهادی واقع‌گرایانه‌تر عرضه دارد. آنچه در اینجا توسط تاریخ شکل یافته است، بهتر است که همچنان به‌تاریخ واگذار گردد. این اصل دربارهٔ ملیت آلمانی و یک پارچگی ملی نیز صادق است.

آنچه اکنون دارای اهمیت است، وجه سیاسی آن است. دو دولت آلمان با سیستمهای متفاوت اجتماعی سیاسی وجود دارند. هریک ارزشهایی را پذیرفته است. هر دو از تاریخ آموخته‌اند، و هریک از آنها می‌تواند برای اروپا و جهان کاری انجام دهد: وآنچه در صد سال دیگر خواهد بود، آن را باید تاریخ تصمیم بگیرد. برای حال بایست واقعیتهای موجود را نقطهٔ آغاز دانست، نه آنکه خود را گرفتار تخیلات سودائی کرد.

به‌عنوان تصویر کوچکی از موضوع مایلم برخوردی را بیان کنم، که برای وایتسکر نیز شرح دادم. در ۱۹۷۵ در سی‌امین سالگرد پیروزی برناسیونال سوسیالیست‌ها در جمهوری فدرال

---

* نویسنده از اصطلاح آلمانی Realpolitik استفاده کرده است.

آلمان بودم. در نزدیکی فرانکفورت با صاحب یک پمپ بنزین گفتگو می‌کردم. او به من گفت: «استالین توضیح داد: /هیتلر مـی‌آید و می‌رود، اما ملت آلمان باقی می‌ماند. /، اما سپس، در پایان جنگ، اتحـاد شوروی ملت آلمان را به دو نیم کرد.»

این توضیح بحثی راپیش‌آورد. به‌وایتسکر یادآور شدم، که طرحهای مربوط به تقسیم آلمان در جریان جنگ توسط چرچیل و سیاستمداران آمریکایی بررسی شده بود. ما با این طرحها مخالفت کردیم و خواهان استقرار یک آلمان مسلط بر اقتدار ملی ودموکرات بودیم. این واقعیت را نیز به‌یادش آوردم، که قدرتهای غربی تشکیل دولتی را در غرب آلمان مورد حمایت قـرار دادند و دولت جمهـوری دموکراتیک آلمان پس از آن تشکیل شد. حتی پس از کنفرانسهای یالتا و پوتسدام ما از تشکیل دولت آلمان یک‌پارچه، مسلط براقتدار ملی و صلح‌جو براساس نازی‌زدایی، دموکراسی و غیرنظامـی‌بودن جانبداری کردیم. اما در غرب نیروهایی در کار بودند کـه اوضاع فعلی را خلق کردند. بنابراین نمی‌توان گناه تقسیم آلمان را متوجهٔ اتحـاد شوروی دانست، باید کسانی را که این‌گناه رامرتکب شده‌اند جای دیگری جستجو کرد. و امروز دو دولت آلمان وجود دارند. هر سیاستمدار واقع‌گرا فقط و منحصراً می‌تواند بر این اساس مداقه کند.

تا بدین جا گفتگوی ما.

حتی پس از آنکه اتحـاد شوروی این جنگ وحشت‌انگیز را به‌انجام رسانید، باز هم نظرگاهی اصولی را پذیرفت. احساسمان برای درک واقعیتها ما را رها نساخت. ملت آلمان را با نازیسم یکی ندانستیم. و گناه زجری که هیتلر با تهاجم خود برما تحمیل‌کرد برگردن ملت آلمان نینداختیم.

آنچه مربوط به روابط ما با جمهوری فدرال آلمان مـی‌شود، کارآمدی و امکانات این کشور را، موقعیتش را در اروپا و جهان و نقش سیاسی آن را مورد توجه قرار می‌دهیم. تاریخ از ما می‌خواهد،

که نسبت به هم رفتاری جدی داشته باشیم. تکامل اروپا جز با همکاری فعال دو کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. روابط تثبیت‌شده بین جمهوری فدرال آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در واقع دارای اهمیت تاریخی است. حتی با آنکه دو دولت آلمان در محدودهٔ سیستم‌های خود و وابستگیهایشان تشخص خود را حفظ می‌کنند، باز هم می‌توانند نقشی حائز اهمیت در تکامل اروپا و جهان بازی کنند. اتحاد شوروی علاقمند به امنیت جمهوری فدرال آلمان است. اگر جمهوری فدرال آلمان از استحکام برخوردار نمی‌بود، ممکن نبود به‌ثبات اروپا، و بنابراین به ثبات جهان امید بست. برعکس ثبات روابط جمهوری فدرال آلمان و اتحاد جماهیر شوروی وضع را در اروپا به نحو محسوس بهبود خواهد بخشید.

اروپا و کاهش تسلیحات

همهٔ آنچه در، ریک‌جاویک بررسی شد، تأثیر مستقیم بر اروپا خواهد داشت. در تماسهایمان با ایالات متحده آمریکا هرگز علائق اروپا را از یاد نمی‌بریم.

پس از ریک‌جاویک، با رؤسای دولت بعضی از کشورهای اروپایی عضو (ناتو) ملاقات کردم، با پاول شلوتر از دانمارک، رودلف لوبرز از هلند، گروهارلم برونتلاند از نروژ، اشتین گریمور هرمانسون از ایسلند، و نمایندهٔ دولت ایتالیا، آمیتوره فانفانی، و، جیولیو آندرئوتی. دربارهٔموضوع «اروپا وکاهش‌تسلیحات» به‌تفصیل گفتگو کردیم.

از طرفهای مذاکره‌ام بسیار مطالب جالب شنیدم. پس از آن در اجتماع رهبران شوروی جدی دربارهٔ استدلالها وبرداشتهایشان تفکر کردیم، و آنچه را صحیح تشخیص دادیم، در سیاستمان مورد توجه قرار دادیم. بیش از همه موضوع به موشکهای میان برد مستقر در اروپا مربوط می‌شود. اما بخصوص با مارگرت تاچر، و ژاک شیراک

به‌خاطر ادراکشان و این نظر معمولا در (ناتو) پذیرفته شده دربارهٔ «هراس‌انگیزی هسته‌ای» بحثی پرشور انجام شد. برابر آنان تعجبم را از جنجالی که در بعضی از پایتخت‌های غربی مذاکرات ریک ـ جاویک موجب شده بود، اظهار کردم. هیچ دلیلی وجود نداشت که رویدادهای ریک‌جاویک را تهدیدی برای امنیت اروپای غربی تلقی کنیم. چنین نتیجه‌گیریهایی و چنین ارزیابیهایی ثمرهٔ تفکر قدیمی‌ـ شدهٔ مربوط به دوران جنگ سرد است.

در گفتگو با رؤسای دولتهای خارجی گاه صریح می‌پرسم: «باور دارید که اتحاد شوروی مترصد است، کشور شما و سراسر اروپا را مورد تهاجم قرار دهد؟» تقریباً همگی پاسخ می‌دهند: «نه، چنین چیزی را باور نداریم.» اما بعضی فوراً تردید خود را بیان می‌دارند و ادعا می‌کنند که وجود واقعیت قدرت عظیم نظامی اتحاد جماهیر شوروی به‌خودی خود توان تهدیدکننده‌ای را در بر دارد.

چنین استدلالی را قطعاً می‌شود درک کرد. اما بسیار کمترقابل درک است، وقتی حیثیت ملی و عظمت کشور با تملک تسلیحات اتمی مرتبط شناخته می‌شود، در اینجا روی سخنم قبل از همه با قدرتهای اتمی اروپا، بریتانیا و فرانسه است. اتحاد شوروی در جریان مذاکرات کاهش تسلیحات جاری اعتماد خود را به‌اروپای غربی اثبات کرده است، و آمادگی خود را برای کنارگذاردن توان هسته‌ای نشان داده است. عامل محرک اصلی، در برداشتن این گام این است که ما حتی به‌فکرمان هم نمی‌رسد، تا چه رسد به آنکه در طراحی استراتژیمان، جنگی با بریتانیا و فرانسه را ممکن دانیم، یا آنکه جنگ با کشورهای اروپایی را که فاقد تسلیحات اتمی هستند مورد توجه قرار دهیم.

مرتبط با پیشنهادمان وقتی به‌این تصور سودائی رسیدیم که آیا مسکو ترفندی به‌کار می‌برد تا (ناتو) را دچار تفرقه کند، هوشیاری اروپای غربی را مختل سازد و سپس برآن یورش برد، و

وقتی که نظریهٔ اروپایی فارغ از تسلیحات اتمی زیانبار و خطرناک خوانده شد، آنگاه در ملاء برابر تمامی این اشخاص اظهار داشتم: «آقایان از چه می‌ترسید؟ مشکل است، فراگرد واقعی را، که دراتحاد شوروی و سراسر جهان سوسیالیستی در جریان است، در سطح واقعیتها ارزیابی کنید؟ ارتباط منجز و ناگسستنی بین این فراگرد و تمایل راستین سیاست خارجی ما را درک نمی‌کنید؟»

وقتش رسیده است که به دروغ مربوط به تهاجم‌گرایی اتحاد شوروی پایان دهید. کشور ما هرگز، تحت هرشرطی هم که باشد، با قوای نظامی علیه اروپا اقدامی نخواهد کرد، مگر آنکه، ما و متحدانمان توسط (ناتو) مورد تهاجم قرار گیریم! تکرار می‌کنم: هرگز!

در اروپا به‌سرعتی که امکان‌پذیر باشد باید خود را از ترس از اتحاد شوروی، که به مردم تزریق شده است، رهانید. و بایست دربارهٔ این نظر تعمق کرد، که نابودکردن تسلیحات اتمی در اروپا نه‌فقط برای غرب، بلکه برای ماهم وضع جدیدی را موجب خواهد شد. نمی‌توانیم از یاد ببریم که غرب قبل از آغاز عصر اتم بیش از یک بار به کشور ما هجوم آورده است. و آیا این واقعیت نیست، که تمامی تمرینهای نظامی (ناتو) بدون تغییر طرحهای تهاجمی را شامل می‌شوند؟

برای ما این واقعیت که یونان، هلند، اسپانیا، ایتالیا، سوئد، فنلاند و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی از حل مسئلهٔ موشکهای میان‌برد طرفداری کردند، از نظر سیاسی حائز اهمیت زیادی است.

در غرب سخن از عدم توازن و نابرابری گفته می‌شود. صحیح است، در بعضی از بخشهای تسلیحات و نیروهای نظامی در هر دو قسمت اروپا عدم توازن و نابرابری وجود دارد، که ناشی ازشرایط تاریخی، جغرافیایی و سایر علل بوده است. ما موافقیم، که این نابرابریها را، که در بعضی از بخشها وجود دارد، برطرف کنیم، اما

نه‌بدین ترتیب، که آن طرف که عقب‌مانده است، این عقب‌ماندگی را با تکمیل تسلیح، جبران کند، بلکه بدین ترتیب که آن طرف که برتر است، از ظرفیت تسلیحاتی خود بکاهد.

در این زمینه مقدار زیادی مشکلات ویژه وجود دارد ، که در انتظار راه حل هستند: کاهش تسلیحات که در نهایت به‌امحاء تسلیحات اتمی تاکتیکی بینجامد، و همراه با کاهش گستردهٔ نیروهای نظامی و تسلیحات غیراتمی و چشم‌پوشی از تسلیحات تهاجمی باشد، تا امکان تهاجمی غافلگیرکننده از بین رود، و تغییر ساختار کلی نیروهای نظامی با این هدف، که به آنان فقط خصوصیت دفاعی داده شود. در اجتماعی در پراگ بخصوص دربارهٔ این مسائل سخن گفتم. پیشنهادهای مربوط به آن نیز در برنامهٔ بوداپست قرارداد ورشو، یک بیک در نظر گرفته شده‌اند.

در گردهمایی کمیسیون مشاوران سیاسی در ماه مهٔ ۱۹۸۷ در برلین، دول عضو قرارداد ورشو، دکترین نظامی خود را اعلام داشتند، این دکترین در تمامی‌اجزایش منحصراً دفاعی است، و از نظر تفکر نوین یک اقدام اعتمادبرانگیز است.

اقداماتی نظیر ایجاد مناطق فارغ از تسلیحات اتمی، و مناطقی که از تسلیحات شیمیایی فارغ باشند، کمکی خواهند بود تا امنیت اروپا را تقویت کنند. ما از پیشنهاد دولت جمهوری دموکراتیک آلمان، و چکسلواکی که به جمهوری فدرال آلمان ارائه شده است، مبنی براینکه در اروپای مرکزی دالانی فارغ از تسلیحات اتمی ایجاد شود، جانبداری می‌کنیم. همه می‌دانند که حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز در آماده‌سازی چنین ادراکی همکاری داشته است. آماده‌ایم، که اساس غیراتمی‌بودن چنین منطقه‌ای را تضمین و آن را رسماً بپذیریم. معتقدیم، که پیشنهاد سازگارانهٔ لهستان دربارهٔ کاهش تسلیحات و اقدامات اعتمادبرانگیز در اروپای مرکزی به‌موقع وبسیار نویددهنده است.

باور داریم، که تسلیحات در حدی معقول، یعنی در حد مورد نیاز برای اهداف دفاعی بایست کاهش یابند. وقتش رسیده، که هر دو اتحادیهٔ نظامی، ادراک نظامی استراتژی خود را تغییر دهند، و بیشتر با اهداف دفاعی منطبق سازند. هرمنزلی در «خانهٔ اروپایی» این حق را دارد، که خود را از دستبرد شبروان حفاظت کند، ولی با این کار نمی‌بایست به تملک همسایه دستبردی زده شود.

همکاری اروپایی

بنای «خانهٔ اروپایی» نیاز به پایه‌های واقعی خواهد داشت ـ همکاری سازنده در بخشهای مختلف. ما در اتحاد شوروی خود را آماده ساخته‌ایم و این کار را هم لازم می‌دانیم، که در جستجوی اشکال تازه‌ای از همکاری باشیم، مثلا طرح ریزی مؤسساتی مشترک که اجرای طرحهایی مشترک را در کشورهای سوم برعهده بگیرند و نظایر آن.

ما مسئلهٔ همکاری ژرفتر علمی و تکنولوژی را چون سائلی مطرح نمی‌کنیم، که برای عرضهٔ متقابل هیچ در اختیار ندارد. متأسفانه این بخشی است که بیشترین رامبندانها را در آن برپا داشته‌اند. ادعا می‌شود، که این «تکنولوژی حساس» اهمیت استراتژی دارد. ولی «تکنولوژی حساس» بیش از همه در صنایع الکترونیک به‌کار گرفته می‌شود. وامروزه الکترونیک عملا در کلیهٔ بخشهای صنعتی که نیازمند روشهای تولید پیشرفته‌اند، مصرف دارد.

اروپای غربی با اجرای طرح ـ جنگ ـ ستارگان در زمینهٔ تکنولوژی پیش نخواهد رفت. و نظامی‌کردن فضا هم امکاناتی برای پیشرفت عیان نخواهد ساخت. اینها چیزی، جز عوام‌فریبی نیست، عوام‌فریبی تجهیزشده با امپریالیسم متکی به تکنولوژی. امکانات و بخشهای فراوانی برای همکاری مسالمت‌آمیز علمی و تکنولوژی وجود دارد. هم‌اکنون از تجربه‌ای در زمینهٔ چنین همکاری با اجرای

طرح مشترک بررسی ستارهٔ دنباله‌دار هالی برخورداریم که با یاری جستن از سفینهٔ سرنشین‌دار وگا، اجرا شد. براساس همین طرح مواد تازه‌ای یافت شد، و کشفیاتی در زمینه‌های رادیوتکنیک، سیستمهای کنترل، ریاضیات، و اپتیک عملی شد. نظریهٔ جیولیو آندرئوتی دربارهٔ یک «لابراتوار فضایی» نیز بسیار نویددهنده می‌نماید. این نظریه مبتنی است براجرای طرحی نو و بسیارگسترده در زمینهٔ پژوهشهای بین‌المللی، که بنابرتمامی اماره‌ها اجراشدنی خواهد بود.

آنچه مربوط است به همکاری دربارهٔ استفاده انرژی حرارتی هسته‌ای، دانشمندانی از کشورهای مختلف، پیشنهادهای همقطاران شوروی خود را مورد بررسی قرار داده‌اند، تا بنیادی علمی برای آن ایجاد کنند. دانشمندان آمریکا نیز می‌توانند در این طرح پژوهشی شرکت جویند. امکانات دیگری هم وجود دارد، مثلا پژوهش واستفادهٔ مشترک از فضا و از سیاره‌های سیستم خورشیدی و همچنین در زمینه‌های فوق هادی‌ها، و تکنولوژی زیستی.

مسلم تمامی اینها وابستگی متقابل کشورهای اروپایی راتشدید خواهد کرد، اما این مزایایی برای همه خواهد داشت و موجب تقویت شناخت مسئولیت و سلطه برخود خواهد شد.

در بخش عظیمی که آن را «مردمی» می‌خوانند، بسیار کارها می‌شود انجام داد، اگر با روح همکاری بدان توجه شود. یک نشانه‌گذاری حائز اهمیت در این راه می‌تواند کنفرانسی دربارهٔ همکاری در زمینه‌های مردمی باشد، که برای محل انعقاد آن شوروی، مسکو را پیشنهاد می‌کند. در چنین کنفرانسی احزاب می‌توانند تمامی وجوه مسئله را طرح کنند، وجوهی که برای غرب و همچنین برای شرق مهم‌اند، از جمله مسئلهٔ پیچیدهٔ حقوق بشر را. چنین کنفرانسی می‌تواند توافقهای هلسینکی را انگیزه‌ای نو دهد.

لکن وقتی ما از کشورهای غربی خواستیم تا جدی و سازنده

مشترکاً دربارهٔ حقوق بشر بحث کنیم و در فضایی برای هر دوطرف باز، مقایسه کنیم، که واقعاً انسانها چگونه در کشورهای ما و در کشورهای کاپیتالیستی می‌زیند، کشورهای غربی ناآرام از گوشهٔ چشم نگریستند، و حال می‌کوشند تا بررسی را به موارد خاص محدود سازند، و از مذاکره دربارهٔ سایر موارد ابا دارند.

چه برابر عموم و چه در ملاقاتهایم با سران دولتهای بیگانه و گروههای نمایندگی توضیح داده‌ام، که ما آماده‌ایم، با کرداری انسانی موارد خاص را مورد توجه قرار دهیم، اما در عین حال مصمم هستیم که بی‌پرده و به تفصیل دربارهٔ تمامی محاط مسئله نیز بحث کنیم.

می‌توان گفت، که همکاری مسالمت‌آمیز و رقابت مسالمت‌آمیز شرق و غرب برای هر دو طرف می‌تواند مفید باشد و واقعاً هم مفید خواهد بود. کشورهای کوچک و متوسط اروپا باید سهمی شایسته در این همکاری داشته باشند. در این‌باره با اشتین گریمور هرمانسون، نخست‌وزیر سابق ایسلند، با نخست‌وزیر هلند لوبرز، بانخست‌وزیر سوئد کارسون و سایر رؤسای دولتها مذاکره کرده‌ایم.

نخستین اماره‌های تفکر نوین در اروپا

باور دارم که اروپای غربی در این اواخر، بخصوص پس از ملاقات ریک جاویک، بیشتر به لزوم بهبود وضع در قاره پی برده است. و این واقعیت را ارج می‌نهیم، که اروپا اکنون بسیار فعال است تا جو سیاسی جهان را از آلودگی پاک کند.

اگر برایتان داستانی را بازگو کنم، باور ندارم که سری بزرگ را افشاء خواهم کرد: سیاستمدار شهیر ایتالیایی آمینتوره فانفانی برایم گفت که در گفتگویی با ادواردو فیلیپو، فیلم‌ساز بین‌المللی مشهور ایتالیایی دربارهٔ مشکلات وضع بین‌المللی، از وی می‌پرسد: «پس ما باید چه کنیم؟» فانفانی پاسخ می‌دهد: «باید به خدا پناه

ببریم.» و فیلیپو جواب می‌دهد: «پس لازم است که ما انسانها برای خدا موانعی را ایجاد نکنیم.»

این آگاهی که ما همه برای آیندهٔ جهان مسئولیم، بیش از همه چیز امروزه لازم و ارزنده است. و بایست بعضی از سیاستمداران اروپایی را بدین خاطر ارج نهاد که این نیاز را برای تمامی اروپا شناخته‌اند، تا گردآیند و آنچه را در ریک‌جاویک بنیان آن نهاده شده است حفاظت کنند.

می‌توانیم نخستین اماره‌ها را دریابیم، که در اروپا چشم‌انداز تازه‌ای مرتبط با وضع بین‌المللی، کامل می‌شود. حتی در سطح هیئت‌های دولت پاره‌ای تغییرات مشهود است. احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی مترصدند تا دیدگاههای تازه‌ای در زمینهٔ سیاست دفاعی و امنیت آماده سازند. این احزاب را سیاستمدارانی پرتجربه اداره می‌کنند که از وسعت دیدی متناسب برخوردارند.

کمی قبل از بازدیدم از فرانسه در ۱۹۸۵ روزنامه‌نگاران‌فرانسوی از من خواهش کردند، دربارهٔ روابطمان با دولتهای سوسیال‌ـ دموکرات اروپا اظهار نظر کنم. توضیح دادم، که ما در چند سال اخیر، تا آنجا که مربوط به مسائل صلح و جنگ بوده است، فعال با سوسیال دموکرات‌ها همکاری داشته‌ایم. ملاقات با نمایندگان احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات بخش بزرگی از ملاقاتهای مرا با سیاستمداران خارجی به‌خود اختصاص داده‌اند.

شورای بین‌الملل سوسیالیست به رهبری کالوی سوررزا را به حضور پذیرفتم و با ویلی برانت، اگون بار، فیلیپه گونزالس و سوسیال دموکرات‌های برجستهٔ دیگر ملاقات کرده‌ام، و هربار توجه می‌کردیم، که نظراتمان دربارهٔ مسائل حساس کاهش تسلیحات، شبیه و حتی یکی بودند. موجب تأسف من است، که اولاف پالمه را، که فوت سوگ‌آور او ضربه‌ای برای ما بود هرگز نشناختم. نظریهٔ «امنیت برای همگان» که اوکامل، و کمیسیون بین‌المللی پالمه آن را

پی‌گیری کرد، با برداشت ما از امنیت جامع بسیار نزدیک است.

مذاکرات آغازشده بین کمونیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها به هیچ وجه اختلافات ایدئولوژی موجود بین آن دو را از بین نمی‌برد. در عین حال می‌توانیم بگوییم، که هیچ یک از شرکت‌کنندگان دراین مذاکرات از خود سلب حیثیت نکرده است و یا زیر فرمان دیگری قرار نگرفته است. تجربه نشان داده است، که برای بروز چنین حالتی هیچ خطری وجود ندارد.

با سوسیال دموکرات‌های جمهوری فدرال آلمان، فنلاند، سوئد و دانمارک، با حزب کارگر بریتانیا، با حزب سوسیالیست اسپانیا و سایرین روابطی خوب و مفید داریم. برای این تماسها ارج فراوان قائلیم. بطور کلی برای همکاری با تمامی نیروها آماده‌ایم، اگر علاقمند باشند که گرایشهای خطرناک در تکامل وضع جهان را برطرف سازند.

با وجود این نظرم این است، که سهم اروپا در کوشش برای صلح و امنیت بسیار بیش از این می‌توانست باشد. بسیاری از رؤسای دول اروپا از تمایل سیاسی و شاید از امکان برای چنین کوششی برخوردار نیستند. لکن پیشرفت امور همه کس را ناچار خواهد ساخت، که به ارزیابی واقع‌گرایانهٔ آنچه در جهان روی می‌دهد برسد.

دربارهٔ اروپا و سازمان ملل متحد

جای تأسف است که دولتهای عضو (ناتو)، از جمله دولتهایی که بطور مشخص خود را از سیاست خطرآفرین تندروی آمریکا کنار کشیده‌اند، در نهایت به‌فشار وارده تن در دادند و مسئولیتی را در زمینهٔ گسترش رقابت تسلیحاتی و تنش بین‌المللی پذیرفتند.

مثالی در این باره: در آوریل ۱۹۸۶ هواپیماهای جنگی‌آمریکایی، بنغازی و تأسیسات دیگری را در قلمروی لیبی بمباران کردند. این

تهاجم مستقیم با ضوابط جاری جوامع متمدن تطبیق‌ناپذیر است. هواپیماهای جنگی آمریکا از پایگاههای بریتانیا پرواز کردند و از قلمروی هوایی کشورهای اروپای غربی گذشتند. و اروپای غربی چه کرد؟ دولتهای کشورهای عضو (ناتو) در سکوت تکامل بعدی وضع را انتظار کشیدند و جرئت نکردند، که علیه این رفتار ایالات متحده آمریکا اعتراض کنند. برابر نخست‌وزیر سوئد، که با او چند ساعتی پس از اطلاع از این حملهٔ هوایی گفتگو می‌کردم، توضیح دادم، که چنین رفتاری سیاست ناآرام‌سازی اوضاع توسط مهاجم دوران قبل از جنگ جهانی دوم را به‌یاد می‌آورد. چه روی خواهد داد اگر آمریکایی‌ها به این فکر بیفتند که یکی از کشورهای عضو قرارداد ورشو را مجازات، و آن را بمباران کنند؟ آنگاه چه؟ چنان نمودند که انگار واقعه‌ای روی نداده است؟ اما این جنگ است! در عصر اتم مسئولیت تمامی ما افزایش یافته است.

اسطورهٔ قدیمی یونانی دربارهٔ ربودن اروپا وجود دارد. موضوع آن اسطوره، امروزه ناگهان بسیار باب روز شده است. مسلم است که اروپا به‌عنوان یک مفهوم جغرافیایی مکانش محفوظ خواهد ماند. اما گاه چنین استنباطی وجود دارد، که سیاست مستقل کشورهای اروپای غربی ربوده و از تالاب بزرگ گذرانده شده است، به‌بهانهٔ آنکه از امنیت و حفاظت برخوردار گردند، علائق ملی را به‌گرو داده‌اند. بر بالای فرهنگ اروپا نیز خطری جدی معلق مانده است. این خطر ناشی از «فرهنگی گروهی» است، که از آن‌سوی آتلانتیک فرا می‌رسد. نگرانی روشنفکران غربی را درک می‌کنیم. فقط می‌توان شگفت‌زده ماند، که فرهنگ اروپایی منسجم، عمیقاً روشنفکرانه و بنابر طبیعتش «انسانی»، برابر جنجالی ابتدایی زور و پورنوگرافی و سیلی از احساسهای بی‌ارزش و افکاری پست واپس می‌نشیند.

وقتی ما به اهمیت رفتار مستقل اروپا اشاره می‌کنیم، اغلب به

ما اعتراض می‌شود، که می‌خواهیم اروپای غربی را و ایالات متحده را از هم جدا سازیم. هرگز چنین نظری نداشته‌ایم و اکنون هم نداریم. از این پندار به‌دوریم، که پیوستگی تاریخی بین اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا را نادیده انگاریم و یا بی‌ارزش سازیم. کاری است خلاف عقل که خط اروپایی سیاست خارجی اتحاد شوروی را بیانگر «گرایش ضدآمریکایی» بدانند. چنین نظری نداریم که در تردستیهای سیاسی شرکت جوییم، و نیازی هم به چنین کاری نداریم، که در روابط بین‌المللی هرج و مرجی را ایجاد کنیم. چنین کاری با اهداف پیش‌گفتهٔ سیاست خارجی ما منطبق نیست ـ جانبداری از صلحی مداوم و تثبیت‌شده، که بر اعتماد متقابل و همکاری خلقها اتکاء داشته باشد. نظریهٔ ما دربارهٔ «خانهٔ اروپایی مشترک» قطعاً هدفش این نیست، که کسی را از ورود به‌آن مانع گردیم. طبیعی است که خوش نخواهیم داشت، اگر کسی به خانهٔ اروپایی وارد شود و در یکی از منزلها در بالای میز بنشیند. لکن این امری است که به‌صاحب منزل مربوط می‌شود. در گذشته‌ها کشور-های سوسیالیستی برای شرکت ایالات متحده و کانادا در مذاکرات هلسینکی عکس‌العمل مثبت نمایان ساختند.

مسئولیت اروپا

دربارهٔ نقش بی‌بدیل اروپا سخن گفتیم، بی‌آنکه بخواهیم نقش دیگر قاره‌ها و دیگر خلقها را کم ارج نهیم. توفیق در فراگرد اروپا می‌تواند بدین کار آید، که به‌این قاره امکان دهد تا در پیشرفت سایر نقاط جهان سهم بیشتری داشته باشد. اروپا نبایست از این کار ابا کند، که در حل مشکلات گرسنگی، قروض دولتی و عقب ـ ماندگی، همکاری کند و درگیریهای مسلحانه را مانع گردد.

بدون تردید همهٔ اروپاییها بدون استثناء خواستارجوی شایسته برای همسایگی و اعتماد، همزیستی و همکاری در قاره هستند.

رسیدن به این هدف، به مفهوم واقعی کلمه، پیروزی تفکر نوین سیاسی به‌شمار خواهد رفت. در حال حاضر جهان برسردوراهی قرار دارد، و اینکه کدام راه را برگزینند، بیش از همه بستگی خواهد داشت به تصمیم سیاسی اروپا.

هیچ‌کس نمی‌تواند جایگزین اروپا، با امکانات عظیمش و تجربیات فراوانش شود، نه در سیاست جهانی و نه در تکامل جهان. اروپا می‌تواند و می‌بایست نقشی سازنده، مبتکرانه و مثبت برعهده گیرد.

فصل هفتم

مسائل کاهش تسلیحات و روابط شوروی ـ آمریکا

هنوز دانشجوی دانشگاه مسکو بودم که به تاریخ ایالات متحده علاقمندی نشان می‌دادم. تعداد زیادی کتاب از مؤلفین آمریکایی خواندم و بدین ترتیب توانستم تاریخ روابطمان را دنبال کنم. دراین روابط پستی و بلندیهای تندی وجود داشته است: از اتحاد در جریان جنگ تا جنگ سرد دهۀ چهل و پنجاه، از سیاست تنش‌زدایی دهۀ هفتاد تا بدشدن شدید روابط در آغاز دهۀ هشتاد.

در فاصلۀ بین جلسۀ کمیتۀ مرکزی در آوریل ۱۹۸۵، که‌برای ما به‌معنی تغییر جهتی می‌بود، و انتشار این کتاب وقایع بسیاری روی داده است، که پاره‌ای از آنها مستقیم مرتبط با تکامل روابط اتحاد شوروی ـ آمریکا است.

اکنون گفتگوی با ایالات متحدۀ آمریکا را دنبال می‌کنیم. رئیس جمهور آمریکا و من مرتب تماس مکاتبه‌ای داریم. و مذاکره‌کنندگان ما واقعاً دربارۀ مسائل جدی گفتگو می‌کنند.

در دوسال گذشته در زمینۀ همکاری علمی و فرهنگی گامی به‌هم نزدیکتر شده‌ایم. در حال حاضر اتحاد شوروی و ایالات متحده در سطوحی مختلف موضوعهایی را بررسی می‌کنند، که در گذشته همواره بهانه‌ای برای گناهکار قلمدادن یکدیگر می‌بود. حتی درزمینۀ اخباررسانی، و تبلیغات، که لازم است از قدرت‌جویی و حالت‌خصمانه

و دخالت در امور داخلی یک‌دیگر رهایی یابد، کم‌کم نشانه‌هایی از خطوط مشخص نوعی ارتباط مشهود می‌شود.

آیا یخ شکسته است و روابط متقابل ما اینک به مرحله‌ای آرام و سازنده وارد می‌شود؟ موجب خوشحالی می‌شد اگر این فراگرد را در چنین جهتی ممکن می‌بود باور داشت، اما فقط اگر به‌حقیقت دلبسته نمانیم، می‌توان گفت که فاصلهٔ زیادی طی شده است. اگر ما به‌بهبود واقعی روابط شوروی ـ آمریکا علاقمندیم، در این صورت بایست وضع را بدون آرایش بررسیم. بهبودی اگر حاصل شده باشد، فقط در حد تغییرجهتی است مطلوب که بسیار آهسته عملی شده است. گه‌گاه باز همان روشهایی که مغایر نزدیکی تا بدین حد الزامی و فوری برای حیات بخشیدن به‌روابط شوروی ـ آمریکا است، به‌کار گرفته می‌شوند.

تکامل در زمینهٔ تکنولوژی بسیار پیشرفته و اینفورماتیک (آگاهی‌پژوهی؟) انسانها را به‌یکدیگر نزدیکتر کرده است. این‌فراگرد می‌تواند برای تفاهمی متقابل بسیار مؤثر افتد. اما می‌توان از آن نیز برای جدا ساختن انسانها از یک‌دیگر استفاده کرد. به‌همین علت تا کنون زیانهای عظیمی به‌بار آمده است. لکن اینک جهان به‌نقطه‌ای رسیده است، که ما ـ منظورم از ما هم ایالات متحدهٔ آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی است ـ باید دراین باره تعمق کنیم، که‌مایلیم چگونه به‌زندگانی‌مان ادامه دهیم. اگر تغییر ندهیم، مشکل است که پیش‌بینی کرد، که ده سال دیگر، پانزده سال دیگر یا بیست سال دیگر کجا خواهیم بود. به‌نظرم می‌رسد، که نگرانی ما نسبت به کشورهایمان، نسبت به‌آیندهٔ تمدن بشریت در مجموع افزایش خواهد یافت. این نگرانی هم در اتحاد شوروی و هم در آمریکا رشدخواهد یافت.

این ادعا را ـ هرچه که برایم داستان‌سرایی هم بکنند ـ ، که ملت آمریکا علیه اتحاد شوروی تمایل تهاجمی دارد، هرگز نخواهم

پذیرفت. نمی‌توانم آن را باور کنم. ممکن است چند نفری باشند، که برایشان تنش، مقابله و چشم و همچشمی بین کشورهای ما مطلوب باشد. احتمال دارد که حتی کسانی از چنین اوضاعی سود ببرند. اماچنین اوضاعی با علائق بسیار گستردهٔ ملتهای ما سازگار نیست.

در این باره فکر می‌کنیم، که چه کاری بایست انجام شود، تا عاقبت روابط ما بهبود یابد. چون بی‌تردید بایستی بهبود یابد. از اواسط دههٔ هفتاد توفیق نیافته‌ایم، در این زمینه گامی به‌پیش برداریم، بلکه بسیاری از آنچه تا آن زمان بدان دست یافته بودیم و انجام شده بود، نیز منسوخ شد. ما پیش نرفته‌ایم، بلکه برعکس. ما ادعا می‌کنیم، که آمریکایی‌ها گناهکارند. و آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که شوروی‌ها گناهکارند. شاید می‌بایست دلایل عمیقتری برای همهٔ آنچه تاکنون روی داده است جستجو کنیم، چون لازم است از گذشته بیاموزیم و پیش تاریخ روابطمان را بررسیم. این‌به‌نوبهٔ خود دانشی است، دانشی جدی و همراه با مسئولیت، طبیعتاً اگر در پژوهشها حقیقت را مدنظر داشته باشیم. لکن آنچه امروز ما بیش از همه باید دربارهٔ آن بیندیشیم این است که آیا می‌خواهیم در این جهان با هم زندگی کنیم و با هم کار کنیم؟

با بسیاری از سیاستمداران ودولتمردان آمریکایی ملاقات کرده‌ام. گاه برنامه‌ای بیش از حد فشرده داشته‌ام، اما در تمامی مواقع کوشیده‌ام برای چنین ملاقاتهایی فرصتی را تعیین کنم. بنابر نظر من این نه‌فقط از وظایف ماست، که سیاستمان را و برداشتهایمان را برای جهانیان روشن سازیم، بلکه از وظایف ماست که احساس و احوال آمریکایی‌ها را نیز درک و متناسب با آن رفتار کنیم وهمچنین دربارهٔ مسائل آمریکا و بخصوص دربارهٔ گذشته سیاسی خاص ایالات متحده آمریکا کسب اطلاع کنیم. جز این ممکن نخواهد بود. سیاستی دقیق بایستی براساس قضاوت منجز واقعیتها بنا شود.

غیرممکن است، که بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی روابطی همساز ایجاد گردد، اگر هادی، پیش داوریهای ایده‌ئولوژی باشد.

تبادل اطلاع بین ما کافی نیست، ما یکدیگر را خوب درک نمی‌کنیم، و به حد کافی احترام متقابل را رعایت نمی‌کنیم. نیرو-هایی هستند، که در این زمینه فعال بوده‌اند، تا وضع را بدینجا بکشانند. برداشت غلط که معمول شده است، تصورهایی که همکاری را مشکل می‌سازند و در راه تکامل آن مانع به‌شمار می‌روند.

تاریخ روابط شوروی ـ آمریکا موضوع این کتاب نیست. لکن اگر فقط رویدادهای گذشتهٔ بسیار نزدیک را متبادر به ذهن سازیم، می‌توانیم دریابیم، که تا چه حد پیش‌داوریها و اباکردن از قبول نظرات جدید تأثیر زیانبار داشته است. در اوایل تابستان ۱۹۸۷ که با رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، جیمی‌کارتر، ملاقات کردم، به او بی‌پرده گفتم که ما به هیچ وجه آنچه در دوران ریاست جمهوری وی روی داده است، منفی‌نمی‌شناسیم. پاره‌ای از رویدادها مثبت بوده‌اند. در این زمینه به‌خصوص به‌قرارداد (سالت ـ ۲) توجه‌داریم، که با آنکه هرگز تصویب نشد، و به رغم خط سیاسی فعلی دولت ـ سالاران ایالات متحده نقشی مفید ایفاء کرده است. روح این قرارداد همچنان زنده است. اما در عین حال نمی‌توان حاشا کرد، که‌بسیاری از موقعیتها هدر رفتند. ما بر این اعتقاد بودیم، و هنوز هم هستیم، که آن زمان که دههٔ هشتاد نزدیکتر می‌شد، انعقاد قرارداد ضد-تسلیحات اقماری، قرارداد مربوط به بازرگانی اسلحه، کاهش فعالیتهای نظامی در اقیانوس هند و برطرف‌کردن بحران خاورنزدیک دیگر چندان دور نمی‌نمودند. ده سال قبل! چه مقدار زمان و چه مقدار از منابع برای رقابت تسلیحاتی، در این فاصلهٔ زمانی بیهوده به مصرف رسیده‌اند، و چه تعداد جان انسان فدا شده است!

از ایالات متحده چه انتظاری داریم؟

آخر اوت ۱۹۸۵ در مصاحبه با **مجلهٔ تایم** اظهار داشتم، «کشور-های ما بسادگی نمی‌توانند اجازه و فرصت دهند کار به مقابله بکشد. در همین امر علائق واقعی مردم شوروی و مردم آمریکا متبلور است. و این مطلبی است که باید در بیان سیاست عملی نیز متظاهر گردد. لازم است، که رقابت تسلیحاتی متوقف شود، با مسائل کاهش تسلیحات درگیر شویم و روابط شوروی - آمریکا را عادی سازیم. واقعاً وقتش رسیده است، که روابط بین دو ملت بزرگ متناسب با نقش تاریخی آنها گردد. چون سرنوشت جهان، سرنوشت ساکنان جهان، در واقع بستگی به‌روابط ما خواهد داشت. ما آماده‌ایم در این جهت عمل کنیم.»

باید بیاموزیم، که در دنیایی واقعی زندگی کنیم، در دنیایی که در آن علائق جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر و فرانسه و همچنین جمهوری فدرال آلمان مورد توجه قرار داشته باشد. از این گذشته علائق چین و هندوستان، استرالیا و پاکستان، تانزانیا و آنگولا، آرژانتین و سایر کشورهای جهان: علائق لهستان، ویتنام، کوبا و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز برجای خود باقی است. مورد توجه قراردادن این علائق بدان معنی نیست، که این انسانها را از آزادی انتخاب و حق برخورداربودن از نظام اجتماعی که برایشان متناسب باشد، محروم سازیم. حتی اگر در انتخاب دچار اشتباه هم شده باشند بایستی خودشان راه گریز را بیابند. این حق مسلم آنان است.

با بسیاری از آمریکایی‌ها در این‌باره گفتگو کرده‌ام، از جمله با جورج شولتس، که فصل بهار در مسکو بود. دربارهٔ مسائل‌فراوانی گفتگو کردیم، اما من گفتگو را مدام به‌موضوع موردنظرم باز می-گرداندم: باید بکوشیم دنیا را آنچنان ببینیم، که هست، و علائق هر دو ملت را مورد توجه قرار دهیم. و چنین کاری غیرممکن است،

اگر علائق سایر اعضای اجتماع ملل را نادیده انگاریم. هیچ روابط معقول بین‌المللی وجود نخواهد داشت، اگر ما فقط علائق اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده را همواره نقطهٔ آغاز بشماریم. بایستی توازنی برقرار شود.

این مسئله در هربرهه‌ای از تاریخ وجهی تازه نمایان می‌سازد. علائق تغییر می‌کنند، و همراه با تغییر آنها نوع توازن هم تغییر می‌کند. اشکال تازه‌ای از نزدیکی متقابل را همراه می‌آورند. تکرار می‌کنم، خطرناک و زیانبار خواهد بود که سیاست در پایان قرن‌بیستم بربنیان سخنرانی چرچیل در فولتن و دکترین ترومن بنا شود. کوششهای جدی مدتهاست که وقتش رسیده است. یک نکته مسلم است: باید از فرمان دادن ترک عادت کرد. نه اتحاد شوروی و نه ایالات متحده آمریکا و نه هیچ کشور دیگر را نمی‌توان در جهان و یا قسمتی از جهان موضوع چپاول تلقی کرد، حتی در زیر پوشش «علائق ملی» نیز نمی‌توان چنین برداشتی داشت.

کوششهای متکی برخودکامگی، زور و سلطه‌گرایی، موفقیتی را نوید نمی‌دهند. و به زودی دیگر هیچ توفیقی نخواهند داشت. کار سهلی نیست که داده‌های تازه را پذیرا شویم. برای همگان زمان و جهد، لازم خواهد بود. لکن زمانی که این فراگرد جریان یافت، پیش‌تر هم خواهد رفت. باید بیاموزیم، که به یکدیگر گوش دهیم، و حرف یک‌دیگر را بفهمیم. موافق آنیم، که با ایالات متحده آمریکا همکاری کنیم، و بدین ترتیب ـ برای جورج شولتس توضیح دادم ـ همکاری سازنده‌ای را عملی سازیم، چون هیچ کس دیگر این مسئولیت را نخواهد پذیرفت، مسئولیتی که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات‌متحده برعهده دارند.

گفتگویم را با ریچارد نیکسون رئیس جمهور پیشین ایالات متحده به‌یاد می‌آورم. او پیشگویی وینستون چرچیل را، که امید دارم هرگز واقع نشود، نقل قول می‌کرد، پیشگویی مبنی براین بود

که پرواز شکوهمند دانش می‌تواند زمین را به دوران عصر حجر باز گرداند. نیکسون در ادامهٔ گفتگو تأکید کرد که من به‌عنوان دبیرکل، همچنین رئیس جمهور ریگان و جانشین او باید انتخابی تاریخی به نفع آینده‌ای توأم با صلح را انجام دهیم.

برای ریچارد نیکسون داستان فیلمی را گفتم که تازگی دیده بودم و از سفر چند توریست آمریکایی روی ولگا حکایت داشت. در این فیلم شهروندان شوروی و شهروندان آمریکا نشان داده شده بودند. و کار سهلی نبود که یک آمریکایی را از یک روس متمایز ساخت. آنان با هم گپ می‌زدند، و آدم احساس می‌کرد همچون دوستان با هم در گفتگو هستند و خوب همدیگر را درک می‌کنند. عیناً این آن چیزی است که سیاستمداران از عهدهٔ آن بخوبی‌برنمی‌آیند.

بسیار خوب است، که فقط سیاستمداران نیستند که با هم گفتگو می‌کنند، بلکه این کار را مردمی ساده از بین ملتها نیزانجام می‌دهند. خیلی مهم است. از این استقبال خواهم کرد، شهروندان شوروی و شهروندان ایالات متحده بایست با هم ملاقات کنند، تا بتوانند تصوری از یکدیگر داشته باشند. ارتباطها، گفتگوی‌مستقیم انسان با انسان، کاری شکوهمند است. بدون آن، بدون ارتباط و تفاهم متقابل انسانها بین خودشان، سیاست چندان کاری از پیش نخواهد برد.

ریچارد نیکسون را براین واقعیت آگاه ساختم، که دو کشور ما از زرادخانه‌ای فوق عظم - از جمله تسلیحات هسته‌ای - برخوردارند، که در دنیای امروز عاملی است که باید از هر عامل دیگر، جدی‌تر تلقی شود. برایش توضیح دادم، که ممکن است به مقابله‌ای بسیار جدی بینجامد، اگر سیاست ما - چه تا آنجا که به خود ما مربوط می‌شود و چه تا آنجا که به‌سایر نقاط جهان - از نقطهٔ آغازینی غلط شروع شود، و برای اتحاد جماهیر شوروی، ایالات

متحدهٔ آمریکا و تمامی جهان پی‌آمدهایی غم‌انگیز همراه داشته باشد.

امروز آمادگی دارم، که آنچه را در همان گفتگو گفتم، بار دیگر تکرار کنم: جامعهٔ جماهیر شوروی ـ نه فقط رهبران آن ـ جداً مصمم است تا راههایی را بیابد که روابط شوروی و آمریکا را عادی سازند، و اشتراک مساعی دو کشور را موجب گردند و تقویت کنند، تا در بلندمدت به‌روابط متقابل دوستانه برسند. ممکن است در زمان حال چنین امیدی کمی بیش از واقع بنماید، اما اعتقاد داریم، که این انتخابی است که بایست عملی سازیم، چون در عین حال غیرممکن است تصور کنیم، که جز آن چه برسرمان خواهد آمد.

چنین یا چنان، در سیاست حدس و گمان وجود ندارد. تاریخ آزمونها را نمی‌شناسد. نمی‌توان آن را تکرار کرد. همین عاملی است که لازم می‌سازد، تا جهت آن را بشناسیم و از آن بیاموزیم.

ایالات متحده

«شهری درخشان برقله»

ما پیش از آن با نظرات واژگون‌شده دربارهٔ کشورمان و همچنین با تصویری ضدشوروی برخورد داشته‌ایم ـ بنابراین خوب می‌دانیم که بیانی دانسته یا ندانسته نادرست چه زیانهایی می‌تواند به بار آورد، تا چه رسد به آنکه درصدد برآییم ایالات متحده را سیاه و سفید بنگریم.

می‌دانم، که تبلیغات آمریکایی ـ بله، تبلیغات ـ آمریکا رابه صورت شهری درخشان بر قله می‌نمایانند.

آمریکا تاریخی بزرگ دارد. چه کسی اهمیت انقلاب آمریکا را برای پیشرفت اجتماعی بشر یا خلاقیت آمریکا را در بخش علمی ـ فنی، در زمینهٔ ادبیات، معماری و هنر مورد سئوال قرار می‌دهد؟ آمریکا واقعاً همهٔ اینها را دارد. اما آمریکا امروز مشکلات اجتماعی حادی نیز دارد. و برای این مشکلات جامعهٔ آمریکا نه آنکه تاکنون

راه حلی نیافته است، بلکه آنچه بدتر است این است که به روش و ترتیبی در جستجوی راه حل است که ممکن است کار را به جایی بکشاند که به پرداخت تاوان دیگری هم ناچار گردد.

ایالات متحده آمریکا از ظرفیت تولیدی عظیم برخوردار است و ثروت مادی بسیار زیادی در اختیار دارد، اما در عین حال در آنجا، میلیونها انسان بدبخت نیز زندگی می‌کنند. در این باره لازم است که مداقه شود. از طرفی آمریکایی‌ها شوقی میسیونرگونه برای وعظ حقوق بشر و آزادی ابراز می‌دارند و از طرف دیگر در خانهٔ خود به این حقوق اساسی بی‌توجه می‌مانند. این هم لازم می‌سازد که درباره‌اش مداقه شود. دربارهٔ آزادی بشر سخنرانیهای بی‌پایان ایراد می‌شود و در عین حال کوششهایی به عمل می‌آید تا به‌دیگران روش زندگانی خود را تحمیل کنند. و برای قدرت و زور، تبلیغاتی بسیار گسترده انجام می‌شود. چگونه امکان دارد که ما همهٔ اینها را درک کنیم؟ خودنمایی متکی به قدرت، بخصوص قدرت نظامی، رشدصعودی و مداوم هزینه‌های تسلیحاتی و کسری بودجه، قروض داخلی و همچنین قروض خارجی. برای چه؟ چیست که ایالات متحده را بدین کار وا می‌دارد؟ ما همهٔ این سؤالها و سؤالهای فراوان دیگری را برای خود طرح می‌کنیم و می‌کوشیم تا واقعیت آمریکا را دریابیم وعامل محرکه‌ای را، که در پشت سیاست آمریکا قرار گرفته است، بشناسیم.

بی‌پرده اذعان می‌کنم که آنچه را که می‌دانیم تصور ما را از ایالات متحده به‌عنوان «شهری درخشان برقله» تقویت نمی‌کند. با همین اطمینان هم می‌گویم، که ایالات متحده آمریکا را «قلمروی بدیها» تلقی نمی‌کنم. همچون در تمامی کشورهای دیگر در آمریکا نیز سایه و روشن وجود دارد. ما ایالات متحده آمریکا را، آنچنان که واقعاً هست، می‌نگریم، با تمامی نظرات گونه‌گونی که هم در اجتماع و هم بین حکمفرمایان براجتماع وجود دارد.

رهبری شوروی تنها یک بعد ایالات متحده را مورد توجه قرار

نمی‌دهد، بلکه با وضوح، تمامی چهره‌های اجتماع آمریکا را می‌نگرد: ملیونها کارکن، که از پی کار روزانهٔ خود می‌روند و در مجموع بسیار مسالمت‌جو هستند، سیاستمدارانی که تفکری واقع‌گرا دارند، محافظه‌کارانی پرنفوذ و درست کنار آنان، گروههای مرتجع که با مجموعه‌های نظامی ـ صنعتی در ارتباطاند و از تولید اسلحه سود می‌برند. می‌دانیم، که در ایالات متحده علاقه‌ای سالم و عادی نسبت به‌ما وجود دارد، ولی در کنار آن نیز کردار نسبتاً گستردهٔ ضدشوروی و ضدکمونیستی دیده می‌شود.

باور داریم، که سیستم سیاسی و نظام اجتماعی در ایالات متحده آمریکا امری مربوط به خود آمریکایی‌هاست. آنان باید تصمیم بگیرند، که کشورشان چگونه اداره شود و چگونه رهبران سیاسی و دولتشان را می‌خواهند انتخاب کنند. این حق سلطه براقتدار ملی را محترم می‌شناسیم. چه ثمره‌ای به بار می‌آمد، اگر ما شروع می‌کردیم که تصمیم آزادانهٔ ملت آمریکا را مورد تردید قرار دهیم؟ سیاست می‌بایست براساس واقعیتها متکی بماند، براساس درک این حقیقت که هر ملتی این حق را دارد، که مستقلا روش زندگانی و سیستم حکومتی خود را انتخاب کند.

ایالات متحده قدرتی بزرگ است، قدرتی بزرگ که با آن بایست همزیستی کنیم و روابطمان را شکل دهیم. این واقعیت است. به‌رغم تضاد ویژگیهای روابطمان این امری روشن است، که در حصول تضمین صلح هیچ کاری بدون ایالات متحده نمی‌توانیم انجام دهیم، و بدون ما هم ایالات متحده به هیچ کاری موفق نخواهد شد. ما از یکدیگر منفک نخواهیم شد. تماسها و گفتگوها لازم‌اند، بایست در جستجوی راههایی باشیم که در بهبود تفاهم ما مؤثر باشند.

بسیار خوب می‌دانیم، که آمریکا یک حکومت ـ کاخ سفید ـ و یک کنگره دارد، و این را هم درک می‌کنیم. و می‌خواهیم هم با حکومت آن و هم با کنگرهٔ آن همکاری داشته باشیم. در حال حاضر

مترصدیم، تا تصورمان را دربارهٔ فراگرد سیاسی در آمریکاگسترش دهیم. بخصوص تفاوت بین نظرات وزیر دفاع، مردی غیرنظامی، و نظامیان ایالات متحده را می‌شناسیم. برای وزیر دفاع معاملات و سفارشات تسلیحاتی از اهمیت فراوان برخوردار است، در حالی که نظامیان حرفه‌ای واقع‌گرا کاملا بر این امر آگاهند، که آنچه را در اختیار دارند چیست و مفهوم آن برای جهان چه خواهد بود. چنین تفاهمی شاهدی است بر اینکه نظامیان ادراک خود را از واقعیت و مسئولیت آشکار می‌سازند. بسیار اهمیت خواهد داشت که نظامیان اوضاع فعلی را صحیح ارزشیابی کنند.

بگذارید اضافه کنم، که ما چنین نظری نداریم، که روابطمان را با موقع سیاسی در ایالات متحده وفق دهیم. امروز جمهوریخواهان حاکم بر قدرتند، و فردا بار دیگر دموکراتها حکومت خواهند کرد یا همچنان جمهوریخواهان به‌حکومت ادامه خواهند داد. ما روابطمان را با حکومتی دنبال خواهیم کرد، که حاکم بر قدرت است. امور آمریکایی بایستی در دست آمریکایی‌ها باقی بماند و امور شوروی در دست شوروی‌ها. این دیدگاه ماست.

«تصویر دشمن»

از آمریکا نیازی به «تصویر دشمن» به علت علائق سیاست داخلی و یا به علت علائق سیاست خارجی، نخواهیم داشت.

زمانی نیاز به دشمنی تخیلی یا واقعی وجود دارد، که لازم باشد تنش را حفظ کنند و مقابله‌ای گسترده ـ می‌خواهم بگویم ـ با پی‌آمدهای غیرقابل پیش‌شناخت را، خواهان باشند. لکن ما جهتی دیگر را دنبال می‌کنیم.

در اتحاد شوروی تبلیغاتی وجود ندارد، که نفرت نسبت به آمریکا را برانگیزاند و یا بی‌حرمتی به‌آمریکا را رایج سازد. چنین چیزی را در کشور ما نه در سیاست و نه در دروس مدارس نخواهید

یافت. فقط از سیاستی انتقاد می‌کنیم که با آن موافقت نداریم. این بدان معنی نیست، که ما برابر ملت آمریکا رفتاری بدون رعایت احترام پیش گیریم.

در تابستان ۱۹۸۷ با گروهی از معلمان زبان روسی ایالات‌متحده ملاقات کردم که در یک برنامهٔ آموزشی دو ماهه در لنین‌گراد شرکت جسته بودند. گفتگویمان بی‌پرده و صمیمانه بود. مایلم خلاصه‌ای از این گفتگو را نقل قول کنم:

میخائیل گورباچف: «آیا در مدت اقامتتان حتی یک بار با رفتاری بدون رعایت احترام نسبت به آمریکایی‌ها برخورد کرده‌اید؟»

دی. پادولا: «نه. لکن یک بار مردی از من در خیابان سؤال کرد که سرانجام، صلح کی فرا می‌رسد. به‌او گفتم، امیدوارم که به زودی صلح داشته باشیم.»

میخائیل گورباچف: «این اطلاعی بسیار جالب است. اطمینان دارم، دوستان من، که شما به‌هرکجا هم در اتحاد شوروی بروید، برخوردی نخواهید داشت، که حاکی از عدم رعایت احترام نسبت به آمریکایی‌ها باشد. هیچ‌کجا. می‌توانید روزنامه‌های ما را هم بخوانید. در آنها انتقادهایی، تحلیلهایی، قضاوتهایی و ارزیابیهایی ازسیاست دولت، دربارهٔ بیانیه‌ها و اقدامات پاره‌ای از گروه‌بندیها خواهید یافت، اما هرگز آمریکا و یا آمریکایی‌ها بدون رعایت احترام عنوان نمی‌شوند. بنابراین وقتی /سرخها بیایند/، می‌آیند تا همراه باشما در خیابان بشریت قدم بزنند.»

لکن بعضی اشخاص در ایالات متحده به شوروی‌ها به‌عنوان تصویر دشمن «نیازمند»ند. جز در این صورت مشکل می‌نمود که بعضی از فیلمها، برنامهٔ رادیویی تحریک‌کنندهٔ آمریکایی‌ها ازمونیخ، سیلی از مقالات و برنامه‌ها، که آکنده‌اند از توهین به ملت شوروی را، درک کرد. تمامی اینها مربوط می‌شود به‌سالهای دهۀ چهل، اگر حتی مربوط به قبل از آن زمان نباشند.

تمایلی ندارم که هرگامی را که‌سیاست‌خارجی دردهه‌های‌گذشته برداشته است کمال مطلوب بنمایانم. اشتباه‌هاتی هم انجام گرفته است. لکن این اشتباه‌ها در اغلب موارد عکس‌العملی ساده‌لوحانه نسبت به رفتار آمریکایی‌ها و نسبت به سیاستی بوده که خالقان آن، عدفشان «به‌تنگنا انداختن کمونیست‌ها» می‌بوده است. ما حساسیم و بی‌پرده بگوییم، با ملاحظهٔ فراوان در برخورد باکوشش‌هایی که مترصدند برای اتحاد جماهیر شوروی پنداره‌ای از دشمن بسازند، عکس العمل نشان می‌دهیم. بخصوص در برخوردباکسانی که این کار را بنابر اصول معمول در داستانهای تخیلی دربارهٔ «تهدید نظامی اتحاد شوروی» یا «دست مسکو» یا «نقشه‌های کرملین» انجام می‌دهند. صرفنظر از بی‌معنی‌بودن چنین ادعاهایی، به‌هیچ وجه نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده انگاریم. بنابراین روشن است که در سیاست، همهٔ امور با مقصودی خاص انجام می‌شود و این عملکردهای سیاسی منظورها و نقشه‌هایی را پنهان می‌سازند. بایستی خود را از هرگونه میهن‌پرستی کوته‌نظرانه برهانیم بخصوص به‌علت قدرت بزرگی که در اختیار هردو کشور است. میهن‌پرستی کوته‌نظرانه می‌تواند در سیاست عوامل عدم ثبات فراوانی را همراه آورد.

این واقعیتی سوگ‌برانگیز و در عین حال غمناک است، که روابط شوروی ـ آمریکا مدتها روندی نزولی داشته است. دوره‌های کوتاه بهبود روابط با دورانهای طویل تنش و رفتاری خصمانه نسبت به یکدیگر را جایگزین شده‌اند. اطمینان دارم، که ماامکانهای فراوانی داریم تا وضع را بهتر کنیم، و چنین می‌نماید که انگارحرکت در این جهت آغاز شده است. آماده‌ایم، هر کار لازم گردد انجام‌دهیم، تا تغییری در جهت مطلوب را موجب شویم.

چه کسی نیازمند رقابت تسلیحاتی است و چرا؟

وقتی دربارهٔ این سؤال تفکر کنیم، که بر سر راه روابط خـوب اتحـاد شوروی ـ آمریکا چه مانعی وجود دارد، به این نتیجه می‌رسیم که این امر بیشتر ناشی از رقابت تسلیحاتی است. مایـل نیستم در اینجا دربارهٔ تاریخ این رقابت سخن گویم. فقطبگذارید بار دیگر تذکر دهم، که تقریباً در تمامی مراحل رقابت تسلیحاتـی اتحـاد شوروی طرفی بوده است که می‌بایست عقب‌افتادگی خود را جبران کند. در آغاز دههٔ هفتاد تقریباً به‌توازن استراتژی نایل شده بودیم، که البته در سطحی هراس‌برانگیز قرار داشت. هم اتحـاد شوروی و هم ایالات متحده در آن سطح توازن از ظرفیتهایی برخوردار بودند که می‌توانستند یکدیگر را چندین‌بار نابود سازند.

با توجه به یک «حالت پات» استراتژیک منطقی می‌بود که رقابت تسلیحاتی را متوقف سازیم و توجه‌مان را به کاهش‌تسلیحات معطوف داریم. لکن واقعیت جز این است. زرادخانه‌های تسلیحاتی که لبریزند، مدام با اسلحهٔ جـدید بسیـار پیشرفته پر می‌شوند، و مدام بخشهای تازه‌ای در تکنیک دفاعی تکامل می‌یابند. ایالات متحده در این از پی‌هم دویدن‌های خطرناک، اگر نخواهیم بگوییم زشت، پیشتاز است.

مطمئناً سری را افشاء نخواهم کرد، اگر برایتان بگویم، کـه اتحـاد شوروی هرچه بتواند و لازم بداند انجام می‌دهد، تا وسایل دفاعی مدرن و قابل اطمینان در اختیار داشته باشد. این وظیفهٔ مـا برابر ملتمان، و متحدینمان است. در عین حال مایلم با قاطعیت کامل تاکید کنم. که این روش را ما انتخاب نکرده‌ایم. ما را به این کار ناچار ساخته‌اند.

آمریکایی‌ها نسبت به مقاصد اتحاد شوروی در زمینهٔ کاهش تسلیحات هر تردید ممکنی را مورد توجه قرار دادند، لکن تاریـخ نشان داده است. که ما به قولمان وفا می‌کنیم و مسئولیتهایی را که

برعهده می‌گیریم رعایت می‌کنیم. متأسفانه این را نمی‌توان درمورد ایالات متحده گفت. دولت افکار عمومی را با افسانهٔ مربوط به‌تهدید شوروی تحت تأثیر قرار می‌دهد و مرعوب می‌سازد، وقتی بودجهٔ نظامی تازه‌ای را کنگره باید از تصویب بگذراند، ایـن کار را با اصرار بسیار زیاد انجام می‌دهد. باید از خودمان سؤال کنیم، چرا این کارها را می‌کنند و چه هدفی را ایالات متحده با این کارش دنبال می‌کند.

همچون آفتاب روشن است که در دنیایی که ما در آن زندگـی می‌کنیم، دنیای سلاح‌های اتمی، هر کوششی برای کاربـرد ایـن سلاح‌ها به‌منظور حل مشکلات اتحـاد شوروی ـ آمریکا، خودکشی مسلم خـواهد بود. ایـن واقعیت است. نمی‌توانم تصور کنم کـه سیاستمداران ایالات متحده آن را نمی‌دانند.

از این گذشته اینک حالتی نقیض ایجاد شده است. حتی اگر کشوری همچنان به‌تسلیح ادامه دهد، در حالی که دیگری چنین نکند، آن طرفی که تجدید تسلیح را دنبال می‌کند، از این کار سودی نخواهد برد. طرف ضعیفتر می‌تواند اگر چنین لازم شود حتی تمامی موجودی سلاح اتمی خود را در قلمروی خودش در زمین و هوا منفجر سازد، چنین اقدامی به‌منزلهٔ خودکشی برای خودش و مرگی آرام برای دشمنش خواهد بود. بنابراین هرگونه کوششی برای رسیدن به برتری نظامی پی‌آمد دیگری نخواهد داشت، جز آنکه با آن به‌خودمان زیان برسانیم. این وسیلهٔ سیاسی سودمندی نیست.

لکن ایالات متحده عجله‌ای ندارد تا خود را از تخیل دیگری هم خلاص کند. سخن من دربارهٔ منظور غیراخلاقی به‌نابودی کشانیدن اقتصاد اتحـاد شوروی است. برای آنکه اجرای‌طرحهای‌نوسازی ما را متوقف سازند، مدام ما را بیشتر به‌ورطهٔ رقابت تسلیحاتی سوق می‌دهند.

می‌خواهم از خوانندگان خواهش کنم، نگاهی به تجربه‌هـای

دهۀ بعد از جنگ بیندازند. اتحاد شوروی پس از جنگ دوم جهانی در وضعی بسیار بد سر می‌کرد. مسلم، ما در جنگ علیه فاشیسم همراه با ایالات متحده و دیگر اعضای ائتلاف ـ ضد ـ هیتلری پیروز شده بودیم. اما در حالی که بر خاک آمریکا حتی یک بمب خصم هم فرونیفتاده بود و حتی صدای شلیک یک تیر دشمن هم شنیده نشده بود، قسمت بزرگی از قلمروی ما صحنۀ سخت‌ترین قتالها می‌بود. زیانهای ما ـ خواه انسانی و یا مادی ـ بسیار عظیم بود. با وجود این توانستیم، هرآنچه را ویران شده بود بازسازیم، توان اقتصادیمان را احیاء کنیم و وظایف دفاعی‌مان را شجاعانه برعهده گیریم. آیا این درسی برای آینده نیست؟

درست نیست که دولتها سیاست خود را بر تصوراتی غلط متکی سازند. ما می‌دانیم، که در حال حاضر در ایالات متحده آمریکا، و در غرب بطور کلی این نظریه پذیرفته شده است که تهدید اتحاد شوروی از این بابت نیست که یک قدرت اتمی است. همان‌گونه که در ارتباطی دیگر نیز یادآور شدم، به‌ترتیب زیر استدلال می‌شود: شوروی‌ها خوب می‌دانند، که اگر به آمریکا حمله کنند از ضربۀ تلافی نخواهند رهید. ایالات متحده نیز به‌نوبۀ خود برهمین امر واقف است، که در پاسخ حمله‌ای به‌اتحاد جماهیر شوروی اقدامات تلافی انجام خواهد شد. بدین علل فقط یک دیوانه ممکن است به این فکر افتد، که جنگی اتمی را آغاز کند. کسانی که چنین استدلال می‌کنند، معتقدند، که تهدید واقعی از این ناشی می‌شود، که اتحاد شوروی برنامه‌هایش را در زمینۀ تسریع تکامل اقتصادی اجتماعی واقعیت بخشد و توان تازۀ اقتصادی و سیاسی خود را به‌اثبات رساند. کوشش برای تحت فشارگذاردن اقتصاد اتحاد شوروی از این استدلال ناشی می‌شود.

به آمریکایی‌ها مصرانه توصیه می‌کنیم، بکوشند تا این رفتار را در برخورد با کشور ما کنار بگذارند. این امید، که، بابرخورداری‌از

مزایایی در بخش تکنولوژی یا وسایل جنگی مدرن به برتری دست یابید، بی نتیجه است. اشتباه محض است که با قبول این برداشت، که اتحـاد شوروی در «وضع ناامیدکننده‌ای گرفتار است» و فقـط بایست برفشار افزود تا هرچه دارد بیرون دهد، ایالات متحده در صدد اجرای چنین برنامه‌ای برآید، این برنامه‌ها راهی به‌مقصـود نخواهند برد. در سیاست واقعی، اندیشهٔ آرزومندانه جایی ندارد. اتحـاد شوروی آن زمان که بسیار ضعیفتر هم بود، در وضعی بود تا با تمامی این مبارزطلبیها روبـرو شود، و آدم باید کور باشد، که نتواند درک کند، که اینک توانش برای قدرت دفاعی نیرومند و در عین حال عمل‌کردن به وظایف اجتماعی و وظایف دیگر بسیار افزایش یافته است.

مایلم تکرار کنم، که سیاست خارجی ایالات متحده لااقل بر دو اشتباه متکی است. نخست اینکه پذیرفته است، که سیستم اقتصادی اتحـاد شوروی در آستانـهٔ متلاشی‌شدن است و اتحاد جماهیـر شوروی توفیق نخواهد یافت آن را نوسازی کند. دوم اینکه غـرب در زمینهٔ تکمیل تسلیحات و تکنولوژی، که فقط منحصر به بخش نظامی نیست، از برتری برخوردار است. این تخیلات، سیاستی را تقویت می‌کنند که منظور آن این است که سوسیالیسم را به‌یاری رقابت تسلیحاتی تضعیف کند، تا بعدها بتوان بر آن استیلا یافت. این طرحی بس ساده‌لوحانه است.

سیاست غرب در حال حاضر مسئولیت خود را درست مدنظـر ندارد، و از تفکر جدید غافل مانده است. در این باره هیچ حجبـی را در بیان مراعات نمی‌کنم. اگر اینک کار را به اتمام نرسانیـم و جدی کاهش تسلیحات را آغاز نکنیم، در آیندهٔ نزدیک همگی برلب پرتگاه قرار خواهیم گرفت.

بیش از هرموقع دیگر اتحـاد شوروی و ایالات متحده امروزنیاز به‌سیاستی مسئول دارند. هر دو کشور مشکلات سیاسی، اقتصادی

و اجتماعی خاصهٔ خود را دارند: گستره‌ای عظیم برای فعالیت. اما به‌جای آن در کمیسیونهای متخصصین طرحهای استراتژیک آماده می‌سازند و تردست‌گونه جان ملیونها انسان را به‌بازی گرفته‌اند. جمع‌بندی آنان در این برداشت به‌اوج می‌رسد: اتحاد جماهیر شوروی برای ایالات متحده و دنیا سهمناکترین خطر به‌شمار می‌رود. در اینجا بار دیگر تکرار می‌کنم، که وقت آن رسیده است تا این کنش دوران حجری را کنار بگذارید. با آنکه آن همه سیاستمدار برجسته و دیپلماتهای سرشناس از دهه‌های گذشته به چنین‌سیاستی دلبسته ماندند، زمانش سپری شده است. عصر اتم خواهان دورنمایی جزآن است. ایالات متحده و اتحاد شوروی به‌چنین دورنمایی بخصوص در زمینهٔ روابط دوجانبه نیاز دارند.

ما واقع‌گراییم. بدین علت این واقعیت را مورد توجه قرار می‌دهیم، که در سیاست خارجی تمامی کشورها، حتی کشورهای‌بسیار کوچک، علائق خودشان را دنبال می‌کنند. وقتش رسیده است که قدرتهای بزرگ دریابند، که جهان را دیگر بنابر برداشتهای خودشان نمی‌توانند تغییر دهند. آن زمان سپری شده است، یا لااقل در حال سپری‌شدن است، و به‌زودی به گذشته تعلق خواهد یافت.

بیشتر دربارهٔ واقعیتها
چشمپوشی از تندروی ایده‌ئولوژی
در روابط بین دول

مدتها قبل می‌بایستی نظرگاهی معقول نسبت به جهان‌اطرافمان و گذشته‌مان اختیار کرده باشیم. می‌بایستی بدون ترس درک کرده باشیم، که کجا ایستاده‌ایم. اگر کشوری، کشور دیگری را به عنوان تجسم بدیها و خودش را مجسم خوبیهای مطلق تلقی کند، ناچار روابط دوجانبه به‌بن‌بست منتهی خواهد شد. منظورم در اینجا یاوه‌سراییهای ضدکمونیستی نیست، گرچه آنها نیز زیانبارند، بلکه

منظورم آن ناتوانی و عدم تمایل برای شناخت این حقایق است، که ما همگی وابسته به‌نژاد بشریم و همه، تقدیری مشترک داریم و بایست بیاموزیم تا در سیاره‌مان همچون همسایگانی متمدن رفتار کنیم. نسل امروز مقابلهٔ شوروی ـ آمریکا را شاهد بوده است. لکن آیا محکومیم، که این خصومت را ادامه دهیم؟ در مجموع ما زمانی بس طولانی در صلح کنار هم زیسته‌ایم. ولی وضع بین‌المللی در حال حاضر را نمی‌توان رضایت‌بخش وصف کرد. رقابت تسلیحاتی، بخصوص در مورد سلاح‌های اتمی، همچنان ادامه دارد. بحرانهای منطقه‌ای خشم‌آفرین‌اند. خطر بروز جنگ متزاید است. تنها راه مفر این است که روابط بین‌المللی را انسانی‌تر سازیم ـ این کاری است بسیار سخت. مایلم آنچه برای انجام آن لازم است، برشمارم: حائز اهمیت است که تفاوتهای ایده‌ئولوژی باقی بمانند. هرکس بایست خودش راهش را انتخاب کند، و ما همه بایست راه انتخابی او را محترم بشناسیم. بدین علت نوع تازه‌ای از تفکر سیاسی لازم شده است، تفکر سیاسی که برآگاهی از وابستگیهای متقابل و این ادراک که تمدن باید حفظ گردد، اتکاء داشته باشد. اگر ما معیارهای چنین تفکر نوینی را درک کنیم، در این صورت به تصمیمهای حائز اهمیت دربارهٔ مسائل جهان فراگیر، خواهیم رسید. اگر سیاستمداران برجسته این دیدگاه را ادراک کنند، و آن را عملا به کار گیرند این برتری پیروزی عقل خواهد بود.

وقتی دربارهٔ بهبود وضع درسراسر جهان سخن می‌گوییم، می‌خواهیم دو معیار سیاست خارجی واقع‌گرا را بخصوص مورد توجه قرار دهیم: منظور داشتن علائق ملی خود، و شناخت علائق کشورهای دیگر. این نظر گاه استحکام دارد و معقول است، بایست آن را همچنان دنبال کرد. ما چنین فکر می‌کنیم، و متناسب با آن نیز رفتار خواهیم کرد.

مدام می‌شنویم، که اتحاد شوروی و ایالات متحده می‌توانند به‌خوبی بدون یکدیگر هم سر کنند. برای آنکه حقیقت بیان شده باشد: من هم گاه همین را می‌گویم. از دیدگاه اقتصادی، وقتی روابط اقتصادی کم اهمیت ما در حال حاضر مورد توجه قرار گیرد، این بیانی درست است. اما بدون توجه به این‌گونه تماسها، ما درسهایی را می‌آموزیم، که آمریکایی‌ها به ما می‌آموزند.

واردات غلهٔ خوراک دام ما موضوعی بسیار حساس شده بود. اما اکنون وضع خودمان را اطمینان‌بخش ساخته‌ایم، و باسایر کشورها قراردادهای وارداتی منعقد کرده‌ایم و به‌نحوی گسترده تکنولوژی پیشرفته را در بخش کشاورزی به‌کار گرفته‌ایم، تا تولید غله را در کشور خودمان افزایش دهیم. وظیفهٔ ما این است که در آینده‌ای نزدیک صادرات غله را آغاز کنیم.

غرب کمیسیون بازرگانی شرق ـ غرب (سی او سی او ام) را تشکیل داد. ایالات متحده با دقت متوجه است تا مبادا تضییقاتی را که برقرار کرده است، نادیده انگاشته شود و کوشاست تافهرست کالاهایی که اتحاد شوروی حق ندارد وارد کند مفصلتر شود. آمریکا ابایی ندارد تا در امور داخلی کشورهای دیگر که در برنامهٔ ممنوعیتها شرکت کرده‌اند، مداخله کند.

اتحاد شوروی در مقابل سریع عکس‌المعل نشان داد وبرنامه‌ای متناسب آماده ساخت، که «برنامهٔ صد» نامیده شد، چون دقیقاً یک صد مادهٔ خام را شامل می‌شد. این برنامه را ما کمتر از سه سال اجرا کردیم. تقریباً نود درصد از مواد خامی، که مصرف می‌کنیم محصول داخلی است. بنابراین می‌توانیم ادعا کنیم، که این وظیفه را تا حد بسیار زیاد به‌انجام رسانیده‌ایم.

بی‌پروا می‌گوییم، که وقتش رسیده است، که بر عقدهٔ حقارتمان فائق آییم. کشور ما بزرگ است و از ذخایر طبیعی عظیم و توان

بالقوهٔ علمی برخوردار است. کشورهای کاپیتالیستی طرف ما، در همهٔ موارد قابل اعتماد نیستند، و گاه بازرگانی را به‌عنوان وسیله‌ای برای فشار سیاسی به‌کار می‌گیرند. اقداماتی که ما انجام داده‌ایم، هم‌اکنون ثمر داده‌اند. در تکنولوژی کامپیوترها و فوق‌کامپیوترها، فوق هادی‌ها و در سایر بخشها به تکاملهایی بسیار مهم دست یافته‌ایم.

ایالات متحده هنوز هم امیدوار است تا برای همیشه، رهبری جهان را حفظ کند: آن‌گونه که بسیاری از دانشمندان آمریکایی دانسته‌اند، این امیدی است بیهوده.

دو کشور ما با گذشت سالها مدام بیشتر از یکدیگر بیگانه شده‌اند، و هم اقتصاد اتحاد شوروی و هم اقتصاد آمریکا در نتیجهٔ آن بسیاری از امکانات درخشان اقتصادی را از دست داده‌اند. ما از انجام بسیاری از کارهای شایسته به‌یاری یکدیگر غافل مانده‌ایم، چون متقابلا نسبت به هم شک داریم، زیرا در حال حاضر اعتمادی وجود ندارد.

بیگانه‌گرایی فاسد است. از این گذشته تماسهای اقتصادی بنیادی مادی را برای نزدیکی سیاسی به‌وجود می‌آورند. تماسهای اقتصادی علائق متقابل را ایجاد می‌کنند، علائقی که در سیاست می‌توانند فایده‌رسان باشند. اگر بازرگانی‌مان را و ارتباطهای اقتصادیمان را تقویت کنیم و فراگرد فرهنگی را به‌پیش برانیم، قادر خواهیم شد که بین کشورهایمان اعتماد به هم را برانگیزیم، حتی اگر کندتر از آن پیش رود که برایمان مطلوب می‌باشد. اما ایالات متحده در روابط اقتصادی موانع فراوانی را ایجاد کرده است.

ما هنوز هم غله وارد می‌کنیم ــ گرچه بیشتر برای آنکه بازرگانی بین دو کشور را پایدار نگاه داریم. جز این امکان می‌داشت که بکلی متوقف گردد. اما همان‌گونه که گفتم، احتمالا ما به‌زودی، دیگر اصلا غله وارد نخواهیم کرد. و در مورد کالای دیگر، عملا بازرگانی

بین آمریکا و شوروی وجود ندارد. به محضی که کالای شوروی به بازارهای آمریکایی برسند، آمریکایی‌ها بانگرانی اقدام می‌کنند، تا از این کار جلوگیری شود، یا لااقل آن را محدود سازند. در آمریکا اقدامات قانونی فراوانی وجود دارد، تا از هرگونه گسترش بازرگانی با شوروی جلوگیری به عمل آید.

تا آنجا که به بازرگانی مربوط می‌شود، آمریکا می‌تواند بدون شوروی هم سرکند، و ما هم بدون آمریکا سر می‌کنیم. اما همین‌که در این باره فکر کنیم، که تا چه حد کشورهایمان به‌تفاهم نیازمند و وابسته‌اند، آن زمان است که درک می‌کنیم، که بایستی تفاهم متقابل تکامل یابد. و بدین علت بازرگانی بین دو کشور نیز باید گسترش یابد. این امری است عادی، و حتی هیجان‌برانگیز نیز خواهد بود.

گروههایی در ایالات متحده هستند، که نه‌چندان سازگارند و نه‌چندان میلی به مبادلات بازرگانی بین دو کشور دارند. آنان از صراحت‌گویی محروم‌اند. اگر ایالات متحده از شوروی چیزی عایدش شود، فوراً آماده‌اند. اما هرگاه فایده‌رسانی دوجانبه مدنظر باشد، دیگر نمی‌شود رویشان حساب کرد.

پاره‌ای از مسائل نیز ناشی از رفتار اتحاد شوروی است، اگر درست دقت کنیم مقدار زیادی از مسائل چنین است. شاید ما بازرگان بدی هستیم. یا به حد کافی تقلا نمی‌کنیم، چون به‌تنهایی هم می‌توانیم سرکنیم. هر دو طرف، بایست کاری کنند که موانع از سر راه برداشته شود.

فقط بدین‌سان انگیزه‌ای برای اعتماد متقابل وجود خواهد داشت. در اینجا نسخه‌های جادویی فایده‌ای نخواهند رساند. اعتماد ثمرهٔ بازرگانی، عملی است که کوششهای هردوطرف، برای گسترش روابط بازرگانی و همچنین روابط اقتصادی، علمی، تکنولوژی، فرهنگی و جز آن نیز شامل آن می‌شود. هر دو طرف باید در این

راه کوشش کنند، تا رقابت تسلیحاتی از بین رود و کاهش‌تسلیحات مورد توجه قرار گیرد. اما برای برطرف‌ساختن بحرانهای منطقه‌ای با هم کار کنیم، اعتماد متقابل نیز بهتر خواهد شد.

وقتی می‌شنویم که نخست برای کسب اعتماد بکوشیم ومسائل اساسی را پس از آن حل کنیم، نمی‌توانم این گفته را درک کنم. بیشتر به‌طفره‌رفتن شبیه است. آیا اعتماد هدیه‌ای است از جانب خدا؟ یا اگر اتحاد شوروی و ایالات متحده مدام تکرار کنند که‌خواهان اعتماد متقابلند به‌خودی خود ایجاد می‌شود؟ چنین چیزی نیست. ایجاد اعتماد فراگردی است طولانی. درجهٔ تکامل آن بستگی خواهد داشت به روابط عملی و همکاری در بسیاری از بخشها.

باید یکدیگر را بهتر بشناسیم، اگر مایلیم که از رویدادها ناخوشایند جلوگیری کنیم. باز هم تکرار می‌کنم، که فقط عوامل اقتصادی نیستند، که ما را به‌همکاری ناچار می‌سازند. در این امر هدفهای سیاسی مهمتر از هدفهای اقتصادی هستند. هرگز نمی‌بایست هدف اصلی‌مان را از یاد ببریم، یعنی بهبودبخشیدن به روابط شوروی و آمریکا. بایست بدان فکر کنیم، حتی اگر این هدف دوردست باشد و راه رسیدنمان بدان هم احتمالا به‌علل ملی یابین‌المللی تاریک باشد.

انسانهای واقع‌بین در آمریکا و در جاهای دیگر طرفدار همکاری هستند، و نه طرفدار مقابله. تماسهای اطلاعاتی و شخصی ثابت می‌کنند، که حقیقت چنین است. این انسانها از واقع‌گرایی در سیاست خارجی شوروی استقبال می‌کنند و بدان امید فراوان بسته‌اند. با بسیاری از بازرگانان ملاقات کرده‌ام و درک کرده‌ام، که به‌مقوله‌های بزرگتری هم می‌اندیشند، حتی اگر هرگز در تفکر کسب و کار خود را از یاد نبرند. دیدار با دکتر آرماند هامر، همواره لذت‌بخش است. او برای بهبود تفاهم و تماسهای دوستانه بین دو کشور بسیار می‌کوشد. اخیراً شنیدم که آقای برونفمن یکی از ثروتمندترین افراد

آمریکا، به‌سلامتی گورباچف نوشیده است و به دوستانش گفته است: «من هرآنچه را زندگانی از نظر مادی عرضه می‌داشته است به‌دست آورده‌ام. اما حال سرنوشت بشر مورد توجه است. اگر اتحاد شوروی تکاملش را ادامه دهد، خواهد توانست که توازن قدرتها را حفظ کند، و در نتیجه بازار و صلح هر دو وجود خواهد داشت.»

بی‌تردید اتحاد شوروی و ایالات متحده دو کشور قدرتمند با علائقی بسیار گسترده‌اند. هریک متحدان و دوستانی دارند. اولویتهایی در سیاست خارجی خود دارند، اما این لزوماً بدان معنی نبایست باشد، که بدین علل محکوم به مقابله با یکدیگرند. نتیجه‌گیری دیگری منطقی‌تر خواهد بود ـ اتحاد شوروی و ایالات متحده از نظر آیندهٔ جهان مسئولیتی خاص دارند.

قسمت اعظم تسلیحات اتمی در اتحاد شوروی و ایالات متحده استقرار یافته است. در این بین ده یا حتی یک درصد توان بالقوهٔ این تسلیحات کافی خواهد بود، تا به‌سیارهٔ ما و به‌ساکنان آن لطمه‌ای جبران‌ناپذیر وارد آورد.

این واقعیت بخوبی روشن می‌سازد، که ما و آمریکایی‌ها دو ملتی هستیم که در جهان بیشترین مسئولیت را برعهده داریم. کشورهای ما و خلقهای ما و سیاستمداران ما برابر بشریت مسئولیتی بی‌بدیل و خاص برعهده دارند. ملت آمریکا آن‌قدر قوی بود که آمریکا را به‌آنچه هست مبدل سازد. و شوروی نیز به حد کافی توانا بود، که کشوری را که قبلا عقب افتاده بود مبدل به یک ابرقدرت سازد. اتحاد شوروی، به‌رغم همهٔ آن زجرها که در دوران تاریخ پیچیدهٔ خود کشیده، امروز کشوری است قدرتمند، بسیار پیشرفته و ملتی است تعلیم دیده باتوان روشنفکری بسیار عظیم. بدین علت باور دارم که ما و آمریکا، با دست‌آوردهای تاریخی‌مان، زیرکی‌مان، توانایی‌مان، با شناخت مسئولیت و احترام متقابل، خواهیم توانست آنچه را

واقع است در اختیاربگیریم و بروز فاجعه را بازداریم.

ما از انبوهی از مسائل، که بین دو کشور ما تل شده‌اند، بخوبی آگاهیم. غیرممکن است، مسائلی را که سالها برروی هم انباشته شده‌اند، فوری بررسید و حل کرد. این تصوری تخیلی خواهد بود، دیوانگی محض است که در این‌باره جزاین اندیشید. و مهمتر از همه، در روابط شوروی ـ آمریکا این نیست که از دنبال اسطوره‌ها بدویم، بلکه این است که امور را چنان که هستند بنگریم.

ما جهان را، از جمله ایالات متحده را، از دیدگاه سیاستی واقع‌گرامی‌نگریم، و براین واقعیت تکیه می‌کنیم، که نه خلق آمریکا و نه خلق شوروی، هیچ‌کدام خواهان نابودکردن خود نمی‌باشند. با این اعتقاد راهی را پیش گرفته‌ایم، که به‌بهبود روابط با ایالات متحده باید بینجامد، و مرتبط با آن از آمریکایی‌ها نیز انتظار همکاری را داریم.

در راه ژنو

در جریان «جمع‌بندی» امور داخلی خودمان و وضع بین‌المللی در کمیسیونهای جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) در آوریل ۱۹۸۵ رهبری شوروی به‌این نتیجه رسید، که وضع جهان خطرناکتر از آن است که حتی بتوان از کمترین اقبال برای بهبود آن و برای‌رسیدن به صلحی پایدار غفلت کرد.

بدین علت تصمیم گرفتیم رفتاری نمونه نمایان سازیم وادراک سالم انسانی را به‌نمایش گذاریم، تا گرایش خطرناک رویدادها را تغییر دهیم. جدی بودن اوضاع ما را معتقد ساخت که مذاکراتی مستقیم و رویارو با رئیس جمهور ایالات متحده، شدیداً لازم شده است، حتی اگر فقط تبادل‌نظری ژرف و درک بهتر نظرگاههای یکدیگر باشد.

چندین ماه قبل از این ملاقات درصدد برآمدیم که راه را

هموار کنیم. در نهایت جوی شایسته ایجاد شد. در تابستان ۱۹۸۵ اتحاد شوروی استمهال یک طرفهٔ تمامی انفجارهای اتمی را مورد توجه قرار داد و اعلام داشت که آماده است، که مذاکرات در زمینهٔ منع آزمایشهای هسته‌ای فوراً از سرگرفته شود. بار دیگر استمهال یک‌جانبهٔ آزمایشهای سلاح‌های ضدقمرهای مصنوعی را تأکید و تقلیل سلاح‌های موجود در زرادخانه‌های اتمی را پیشنهاد کردیم. اعتقادمان را در این باره، که رقابت تسلیحاتی نبایست در فضا گسترده شود، با پیشنهاد همکاری بین‌المللی وسیع برای پژوهش مسالمت‌آمیز و استفاده از فضا تکمیل کردیم.

در آستانهٔ ملاقات ژنو کشورهای عضو قرارداد ورشو در اجلاس کمیسیون مشاورین سیاسی خود در صوفیه اعلام داشتند، که مصمم هستند، کوششهایشان را برای صلح و تنش‌زدایی، علیه رقابت تسلیحاتی و مقابله، همچنین برای بهبود وضع بین‌المللی، به‌خاطر تمامی کشورهای جهان ادامه دهند.

ملاقات ژنو

بخوبی می‌توانم جزئیات ملاقاتمان را در ژنو به‌یاد آورم. طی دو روز مذاکراتمان چندین بار دوبدو با رئیس جمهور ریگان گفتگو کردیم. جز آن چند دقیقه‌ای که برای گفتن خداحافظی همدیگر رادیدیم، پنج‌بار یکدیگر را ملاقات کردیم.

همان‌گونه که قبلا یادآور شدم، گفتگویمان بدون پروا و باز بود (و حتی گاه بسیار تند). درک کردیم که برای کوششی همراه با هم، جهت بهبود روابط شوروی ـ آمریکا نوعی تختهٔ پرش در اختیارمان است. این تختهٔ پرش آگاهی براین واقعیت بود که‌جنگ اتمی هرگز نمی‌بایست انجام شود و در چنین جنگی فاتحی وجود نخواهد داشت.

این نظر هم از طرف شوروی‌ها و هم از طرف آمریکایی‌ها بارها

مورد تأیید قرار گرفت. اینک مسئلهٔ مرکزی در روابط ما حفظ امنیت شناخته می‌شد. برای رئیس جمهور توضیح دادم، که باید دربارهٔ این امکان تفکر کنیم که روابط دوجانبه را به‌خاطر علائق ملت شوروی و ملت آمریکا بهبود بخشیم، و سپس باید بکوشیم این روابط را دوستانه سازیم و در انجام این مقصود فقط نیندیشیم، که دو کشور با هم متفاوت‌اند، بلکه بدین بیندیشیم که بسیار سخت به‌هم وابسته‌اند. چون تنها شق دیگر نابودی سرتاسر جهان است.

براساس این نقطهٔ آغاز درباره لزوم اقداماتی، که رقابت تسلیحاتی در فضا را مانع شوند و در زمین نیز متوقف سازند، همچنین دربارهٔ لزوم حفظ توازن استراتژی و کاهش سطح فعلی این توازن گفتگو کردیم. برهمین اساس وضع را در سایر نقاط جهان نیز بررسیدیم، جهانی که اجتماعی از ملتهای گونه‌گون را در بر می‌گیرد، ملتهایی که هریک علائق خاص خود را دارند، هدفها و خط سیاسی مشخصی را دنبال می‌کنند، سنتهایی و رویاهایی نیز دارند. دربارهٔ خواست طبیعی هرملت برای سلطه براقتدارملی خود و اعمال آن در بخشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گفتگو کردیم. هرکشوری از این حق برخوردار است، تا راهی برای تکامل خود، سیستمی برای حکومت خود و دوستانی برای خود انتخاب کند. اگر این حق را به رسمیت نشناسیم هرگز قادر نخواهیم بود که روابط بین‌المللی عادی داشته باشیم.

لحظاتی بود که با رئیس جمهور توافق‌نظر داشتیم، اما در بسیاری از مسائل به هیچ توافقی دست نیافتیم. اختلافهای اساسی مرتبط با مسائل اصولی باقی ماندند. در ژنو توفیق نیافتیم راه حلی برای مشکل بنیادی بیابیم، یعنی نتوانستیم راهی بیابیم که رقابت تسلیحاتی را از تحرک بازدارد و صلح را تقویت کند. با وجود این، در آن زمان در پائیز ۱۹۸۵ اعتقاد داشتم ـ هنوز هم معتقدم ـ ، که آن ملاقات لازم می‌بود و مفید. در مراحل سخت تاریخ لحظاتی هستند

که حقیقت همان اندازه لازم می‌شود که هوا برای تنفس. رقابت تسلیحات، وضع بین‌المللی را بسیار نامطمئن ساخته و مرتبط با آن فراوان یاوه بیان شده است. وقتش فرا رسیده، تا پرده را کناربزنیم و بیان را با عمل جایگزین سازیم. هیچ چیز برای این مقصود مناسب‌تر از گفتگو نیست، و ملاقات سران نیز در خدمت چنین‌منظوری است. در طرح مستقیم مسائل نمی‌توان از حقیقت گریخت.

در ژنو با یکدیگر بهتر آشنا شدیم، تفاوتهای نظراتمان را واضحتر شناختیم و مذاکرات را آغاز کردیم. توافقی را دربارهٔ تبادل فرهنگی امضاء کردیم، که هم‌اکنون به‌نفع هر دو طرف عملی شده است. این را دانستیم، که هنوز راهی طولانی در پیش داریم، اگر بخواهیم با تفاهم متقابل به وضعی مطلوب برای طرفین برسیم، واقعاً باید سخت کار کنیم، تا در روابط شوروی ـ آمریکا و بطور کلی در جهان تغییر جهت مطلوبی را موجب شویم.

بعد از ژنو

بعد از ژنو چه روی داد؟ همیشه می‌دانستیم که هیچ چیز خود بخود تغییر نخواهد کرد و ابتکارات زیادی لازم است تا آنچه را حاصل شده است به پیش رانیم. توافقهای تعهدآوری در ژنو به امضاء رسید، که در آن، هر دو طرف اطمینان می‌دهند که هرگز نمی‌بایست جنگی اتمی بروز کند، هیچ کدام از دوطرف خواهان برتری نظامی نیستند، مذاکرات ژنو تسریع خواهد شد و بایستی به‌گامهایی عملی تبدیل شوند. چنین گامهایی را ما برداشته‌ایم.

استمهال

در اول ژانویهٔ ۱۹۸۶ نخستین مهلت یک طرفهٔ ما برای انفجارهای هسته‌ای به‌پایان رسید، لکن اتحاد شوروی این مهلت را تمدید کرد. این تصمیمی بسیار جدی بود، که برای ما مخاطره‌ای را

نیز همراه داشت، چون در تکنیک سفرهای فضایی پیشرفتهایی حاصل شده بود و سلاح‌های هسته‌ای جدید، و لیزرهائی با نیروی اتمی تکامل یافته بودند. با این همه، از این جسارت برخوردار بودیم، که در خدمت صلح جهانی به این کار ادامه دهیم.

منع آزمایشهای اتمی سنگ محک به شمار می‌رود. اگر کسی جداً علاقمند باشد که تسلیحات اتمی را امحاء کند، در این صورت با منع آزمایشهای اتمی موافقت خواهد کرد، چون چنین منعی به‌تحدید زرادخانهٔ موجود منجر می‌شود و نوسازی این زرادخانه را متوقف می‌سازد. اگر کسی مایل نباشد که چنین شود، هرکاری لازم باشد انجام خواهد داد تا اطمینان یابد که این آزمایشها ادامه می‌یابند.

منع آزمایشهای اتمی اقدامی است که بلافاصله، عامل تشجیع را در روابط شوروی ـ آمریکا و همچنین در روابط بین‌المللی دخالت خواهد داد. اساسی شایسته وجود داشت تا اقدام را عملی سازیم. اتحاد شوروی و ایالات متحده هر دو امضاء کنندگان قراردادی هستند که آزمایشهای اتمی را در سه منطقه منع می‌کند. ما توافقی دربارهٔ تحدید آزمایشهای اتمی زیرزمینی آماده کرده‌ایم و ازتجربه‌هایی نیز در زمینهٔ منع کامل این آزمایشها برخورداریم.

نخست مانع اصلی، مسئلهٔ بازرسی بود. برای آنکه این مسئله را از بین ببریم، آمادگی خود را اعلام داشتیم که بازرسی را به هرشکل خواهیم پذیرفت، و می‌پذیریم که برای این منظور از وسایل تکنیکی ملی یا بین‌المللی، از جمله از تأسیسات کشورهای ثالث، استفاده شود.

استمهال اتحاد شوروی برای انفجارهای اتمی یک اقدام بود و نه یک پیشنهاد، و این اقدام تأییدی بود بر جدی‌بودن برنامهٔ کاهش تسلیحات اتمی ما، و پیام ما در زمینهٔ سیاست نوین ـ سیاستی واقع‌گرا، برای صلح و همکاری.

انسانهای نیک‌اندیش از تصمیم ما در مورد استمهال‌انفجارات

اتمی استقبال کردند. از همه جا موافقین و طرفداران پیام فرستادند. سیاستمداران و نمایندگان پارلمان‌ها، دولتمردان و سازمانهای عمومی این اقدام را مثالی متناسب برای برخورد با مسائل امروزی و امیدی برای رهایی از هراس از بروز فاجعه‌ای اتمی شناختند. استمهال شوروی از طرف نمایندگان دول عضو در اجلاس عمومی سازمان ملل تأیید شد.

فیزیکدانها و پزشکان عالیقدر، که احتمالا بهتر از هرکس دیگر با خطر جنگ اتمی آشنا هستند، نیز از ما حمایت کردند. استمهال شوروی اعضاء بسیاری از اتحادیه‌های علمی را در بسیاری ازکشورها برآن داشت تا با شور فراوان در این زمینه فعال شود.

لکن پاسخ به تمامی ابتکارات، با نشانه‌هائی بنابر ظاهر مشوق، گرایش نظامی‌گری و رفتاری سیاسی متناسب باآن‌بود، که این‌چنان خطرناک از تغییراتی که در سطح بین‌المللی روی داده، عقب مانده است. دولت ایالات متحده به نحو تردیدناپذیر در برخورد با استمهال شوروی عکس‌العمل نشان داد ـ یک سلسله آزمایشهای اتمی جدید را انجام داد. سخنگوی آن دولت رسماً توضیح داد، که این مربوط به مسکو است که آزمایشهای اتمی را انجام دهد یاندهد. تا آنجا که به‌ایالات متحده مربوط می‌شود، این آزمایشها بدون وقفه ادامه خواهند یافت.

در میدان آزمایشهای شوروی سکوت برقرار بود. طبیعتاً ما خطراتی را که این رفتار واشنگتن به همراه داشت سنجیدیم و درک کردیم، که دولت آمریکا به‌گونه‌ای نمایشی بی‌پروا خط خود را دنبال می‌کند و به‌پیامهای مربوط به‌پایان بخشیدن به‌تمامی آزمایشهای اتمی بی‌توجه می‌ماند. باوجود این دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س ی)، پس از آنکه مسئله را از جمیع جهات بررسید، بازهم با ملاحظهٔ مسئولیت خود برای تقدیر جهان در اوت ۱۹۸۶ استمهال یک طرفهٔ خود را برای آزمایشهای اتمی تا اول ژانویهٔ ۱۹۸۷ تمدید

کرد. اما ایالات متحده بار دیگر تصمیم گرفت که از الگوی شوروی پیروی نکند.

باور ندارم، که این استمهال هیچ سودی به‌بار نیاورده است. افکار عمومی آموخت که می‌توان به آزمایشهای اتمی پایان داد، واطلاع یافت که چه کسی باپایان‌دادن به آزمایشهای اتمی مخالفت می‌کند. صحیح است که در آن زمان اقبالی تاریخی برای متوقف‌ساختن رقابت تسلیحاتی هدر رفت، اما آموزش سیاسی، که از آن حاصل شد، بی‌نتیجه نماند. حال توافق حاصل شده است که از اول‌دسامبر مذاکراتی گسترده و گام بگام دربارهٔ آزمایشهای اتمی آغاز گردد. بنابراین می‌توانیم به‌خودمان و به همه تبریک بگوییم، چون موفق شده‌ایم این نظریه را عملی سازیم.

برنامهٔ کاهش تسلیحات هسته‌ای

در پانزدهم ژانویهٔ ۱۹۸۶ برنامه‌ای پانزده‌ساله را ارائه دادیم، که امحاء گام بگام سلاح‌های اتمی را تاپایان قرن پیش‌بینی کرده است. این برنامه را با دقت تمام آماده کرده‌ایم، و در آماده کردن آن بخصوص توجه داشته‌ایم که توازن علائق به‌نحوی قابل قبول برای همه تضمین گردد و هرگز امنیت هیچ یک از طرفها دچار مخاطره نشود. هر روش دیگری بسادگی غیرواقعی می‌بود. براساس این برنامه مذاکره‌کنندگانمان در ژنو پیشنهادهای سازشکارانهٔ مهمی را ارائه دادند. موضوع پیشنهادها موشکهای میان‌برد، سلاح‌های استراتژی تهاجمی، وجلوگیری ازنظامی‌کردن فضا بود.

توضیحات پانزده ژانویه، ویژگی سیاسی داشت. مایل بودیم توجه را به‌تهدید تمدن توسط سلاح‌های اتمی وانفجار هسته‌ای جلب کنیم، بی‌آنکه موضوع منع تولید و امحاء سلاح‌های شیمیایی وهمچنین کاهش قاطع تسلیحات غیرهسته‌ای‌راکم‌ارج‌نهیم. اقداماتی را در کلیات پیشنهاد کردیم. بالاترین اصل در این برنامه این بود

که در هرمرحله توجه کامل به‌حفظ توازن شود. در چنین برنامه‌ای بازیهای سیاسی و ترفندها، جایی نخواهند داشت. به شناخت مسئولیت سیاسی و تفاهم متقابل و روشن نیاز خواهد بود، چون وقتی موضوع این چنین حساس است و به‌امنیت کشوری مربوط می‌شود. هیچکس برابر دیگری نقش بازی نمی‌کند.

گامی که ما در پانزدهم ژانویهٔ ۱۹۸٦ به‌پیش برداشتیم، نه‌فقط لازم می‌نماید تا برمسئولیت خود آگاه باشیم، بلکه قدرت تصمیم‌گیری سیاسی را نیز لازم می‌سازد. براین اتکاء کردیم، که امکانات تازه را باید آزمود، تا بتوان با مسائل عصر سلاح‌های اتمی برخوردی متناسب یافت. این خواست تمامی ملت ما هم بود. زمانی که با این گام پیش رفتیم، آنچه را بدان نمی‌اندیشیدیم، این بود که از طرف دیگر در رقابت تبلیغاتی پیشی گیریم. بیشتر این احساس مسئولیت برای بازداشتن از بروز جنگی اتمی بود، که ما را براین اقدام واداشت. رفتار ما در این زمینه با خواست افکار عمومی‌انطباق دارد. در زمرهٔ مسائل دیگر این پاسخی است به‌پیام گروه شش (هندوستان، آرژانتین، سوئد، یونان، مکزیک و تانزانیا).

با تفکر مربوط به جهانی فارغ از سلاح‌های اتمی مثبت برخورد می‌کنیم. تحت تأثیر سنت سیاسی هندوستان، و نحوهٔ خاص فلسفه و فرهنگ هند، این تفکر در بیانیهٔ دهلی دربارهٔ اساسی برای ایجاد دنیایی فارغ از سلاح‌های اتمی و فارغ از زورگویی تکامل یافت. برای ما این یک شعار نیست، که آن را یافته باشیم تا تخیل را برانگیزانیم. امنیت، موضوعی سیاسی است، و نه موردی برای مقابلهٔ نظامی. اگر توفیق حاصل نشود، که این موضوع کاملا درک گردد، تنها نتیجهٔ آن فقط جنگ می‌تواند باشد، با تمامی پی‌آمدهای فاجعه‌انگیز آن. اگر زرادخانه‌های عظیم سلاح‌های اتمی، شیمیایی و سایر تسلیحات منفجر گردند، دیگر از جهان ما چیزی باقی نخواهد ماند. در اینجا سخن ما دربارهٔ بقاء بشریت است. برایمان تفکر

دربارهٔ جهانی فارغ از سلاح‌های اتمی به‌اعتقادی تبدیل شده است، اعتقادی که پس از زجری فراوان بدان رسیده‌ایم. امنیت رابرداشتی فراگیر می‌شناسیم، که نه‌فقط وجه نظامی سیاسی را، بلکه وجوه اقتصادی، بوم‌شناسی و بشر دوستی را نیز شامل می‌شود.

در بیست و هفتمین اجلاسیهٔ حزبی (ک پ د س یو) به‌برداشت دربارهٔ ایجاد سیستمی فراگیر برای امنیت بین‌المللی بامنظورداشتن تمامی دیدگاهها شکل دادیم. آن را برابر تمامی جهان گذاردیم، برابر دولتها، احزاب، تشکیلات و جنبشهایی که جدی نگران صلح در جهان ما هستند (٤٤).

از هیچ یک از پیشنهادهایی که در برنامهٔ حزبمان ذکر شده است، صرفنظر نخواهیم کرد، و آماده‌ایم هرپیشنهادی را، که از همزیستی مسالمت‌آمیز به‌عنوان اصیل‌ترین و فراگیرترین اصل در روابط بین دول جانبداری کند، مورد مداقه قرار دهیم.

در این اجلاسیهٔ حزبی دربارهٔ روابط بین آمریکا و اتحاد شوروی نیز گفتگو کردیم. مایلم توضیحمان را دربارهٔ این موضوع به خاطره‌ها بازخوانم: «اتحاد شوروی قاطعانه مصمم است، انتظار انسانها را در دو کشور و در سراسر جهان، یعنی انتظار آنان را از اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا برای برداشتن گامهای مشخص، مذاکراتی عملی‌و توافقهای جدی در زمینهٔ توقف تسلیح، انتظاری برحق سازد.» بخش حائز اهمیت نظریهٔ پذیرفته شده در اجلاسیهٔ حزبی در مورد روابط اتحاد شوروی ـ آمریکا را می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد ـ ما در سیاره‌ای واحد زندگی می‌کنیم، و در وضعی نیستیم، که صلح را بدون یاری ایالات متحده حفظ کنیم.

ایالات متحده بعد از ژنو

دولت ایالات متحده پس از مذاکرات ژنو چه رفتاری پیش‌گرفت؟

یک بار دیگر ـ معلوم نیست چندمین بار است ـ مبارزه‌ای پرجنجال را آغاز کرد، که منظور از آن این بود، که روحیهٔ ضدشوروی را برانگیزاند. مدام از نو کوشش به‌عمل می‌آمد، تا شوروی را به‌عنوان نوعی شبح وحشت بنمایاند و هراس از آن را تشدید کند، تا بتواند بودجهٔ نظامی دیگری را از کنگره بگذراند. کنیه «قلمروی بدیها» بار دیگر مورد استفاده قرار گرفت، و رئیس جمهور تأکید کرد، که آن را همچنان مورد استفاده قرار خواهد داد.

می‌توان تمامی اینها را حرافی تلقی کرد، اما، همان‌گونه که قبلا هم گفتم، شعارهای خصمانه ضایع‌کنندهٔ روابط‌اند. تأثیری بهمن‌گونه دارند. اینک این‌گونه مسائل جدی تلقی می‌شوند. مثلا از اتحاد شوروی نیز خواسته شده است، تا تعداد دیپلماتهایش در ایالات متحده را چهل‌درصد تقلیل دهد، کشتیهای جنگی آمریکایی در آبهای قلمروی شوروی در سواحل شبه جزیرهٔ کریمه حرکت‌کرده‌اند، علیه کشور مستقل لیبی ضربه‌ای نظامی وارد آمده است. این‌گونه اقدامات دولت آمریکا را پس از مذاکرات ژنو، مبارزه‌طلبی نه‌فقط برابر شوروی، بلکه برابر تمامی جهان، از جمله برابر ملت آمریکا تلقی می‌کنیم.

سپس ایالات متحده آمریکا توضیح می‌دهد که می‌خواهد از قرارداد (سالت ـ ۲) کنار بکشد. این سند را «مرده» می‌شمرد. به‌جای آنکه کوششی شود، تا به توافقی دربارهٔ به‌پایان رسانیدن رقابت تسلیحاتی برسیم، دولت ایالات متحده مرجح می‌داند، که توافق موجود را نیز کان‌لم‌یکن اعلام دارد. مبارزه‌ای آغاز شد تا مردم‌آمریکا و افکار عمومی شستشوی مغزی شوند تا بتوانند قرارداد غیرمحدود (ای‌بی‌ام) را بی‌اثر سازند.

آنچه را در گذشته فقط می‌توانستیم حدس بزنیم، زمان پس از مذاکرات ژنو اثبات کرد: امروزه حقایقی را در اختیار داریم که ثابت می‌کنند دولت ایالات متحده میل ندارد به‌توافقهای ژنو عمل کند.

با این توافقها گرچه می‌خواهد افکار عمومی را «آرام سازد» اما همچنان خط گذشته خود را دنبال خواهد کرد. بار دیگر از خود پرسیدیم، که آیا واشنگتن جدی معتقد است با افرادی کم عقل سر و کار دارد، که همچنان رفتاری بازیگرانه را دنبال می‌کند، و پذیرفته است، که اتحاد شوروی با هر اطوار تازهٔ نظامی وحشت‌زده خواهد شد.

در همان زمان قرار بود در تولیات سخنرانی کنم. قرار بود برای کارگران این شهر و برای تمامی مردم شوروی توضیح دهم، که پس از مذاکرات ژنو چه روی داده است.

ما کار زیادی انجام داده‌ایم، به وظایفمان برابر جهان عمل کرده‌ایم، و مرتبط با تعهدات ژنو در حدی بالا از خود شناخت‌مسئولیت نشان داده‌ایم.

و ایالات متحده آمریکا؟ حقایق را شرح دادم، و باز هم این سؤال متبادر به ذهن شد، که ایالات متحده واقعاً چه می‌خواهد، و آیا باید دربارهٔ آن کشور بنابر سیاست واقعی و یا براساس توضیحات رسمی قضاوت کرد. دولت ایالات متحده نه فقط سیاست تنش‌زدایی را کنار گذاشته، بلکه ظاهراً از هر نشانهٔ حاکی از ذوب شدن برفها نیز در هراس است.

می‌بایست به ملت شوروی صمیمانه بگویم، که چنین سیاستی علائق چه کسانی را مدنظر دارد. مسلم این ملت آمریکا نمی‌بود که خواستار تهدید نظامی فزاینده باشد؟ باید دربارهٔ مجموعه‌های صنعتی ـ نظامی آمریکا سخن گفت، که همچون مولوک* نه‌فقط ذخایر آمریکایی‌ها و ملتهای دیگر را می‌بلعد، بلکه ثمرهٔ کوششهایی را هم که برای بازداشتن از بروز جنگ هسته‌ای انجام می‌شود، نیز می‌بلعد.

طبیعتاً ملت ما از لحاظ (اس دی آی ـ سیستم دفاع استراتژی،

---

* Moloch خدای قوم یهود که قربانی‌کردن انسان را خواهان بود.

معروف به جنگ ستارگان) نگران است. این را ما بارها گفته‌ایم. ولی شاید باز درصددند که ما را مرعوب سازند؟ شاید بهتر است که ترس از (اس دی آی) را به‌کلی کنار بگذاریم؟

لکن بی‌اعتنایی قطعاً روشی صحیح نیست. شاهد بودیم که برنامهٔ جنگ ستارگان در پاره‌ای از محافل ایالات متحده بازتابی گسترده داشت، گرچه میلیونها آمریکایی، از جمله سیاستمداران سرشناس و دولتمردان، مردم کوچه و خیابان، دانشمندان، رهبران مذهبی، دانشجویان و دانش‌آموزان علیه (اس دی‌آی) و آزمایشهای اتمی اظهارنظر کردند. این بویژه از این نظر خطرناکتر می‌نمود که به‌دنبال تأثیر شدید نظامی‌گری برتفکر سیاسی عیان شد. و به‌همین علت لازم می‌بود این تصور دربارهٔ خودمان را، که ما مسئول آن نمی‌بودیم، منتفی سازیم. چنین عقیده‌ای وجود دارد، که اتحاد جماهیر شوروی، اگر از (اس دی‌آی) به‌هراس افتد، می‌توان به‌یاری (اس دی‌آی) از نظر اخلاقی، اقتصادی، سیاسی ونظامی به‌سازگاری وادارش ساخت. این امر توضیح می‌دهد که چرا برای (اس‌دی‌آی) تا بدین حد اهمیت قائل می‌شوند. هدفی که با آن دنبال می‌شود این است که ما را گرفتار گرسنگی سازند. بدین علت تصمیم گرفتیم توضیح دهیم: بله، ما مخالف (اس‌دی‌آی) هستیم، چون موافق با امحاء کامل سلاح‌های اتمی هستیم، و چون (اس‌دی‌آی) جهان را بیش از این ناامن خواهد ساخت. لکن برای ما بیشتر جنبهٔ قبول مسئولیت دارد تا جنبهٔ ترس، چون پی‌آمد آن پیش‌بینی نشدنی‌است. (اس‌دی‌آی) به‌جای آنکه امنیت را تحکیم کند، باقی‌ماندهٔ آنچه ممکن می‌بود در خدمت امنیت به‌کار گرفته شود را نیز از بین می‌برد.

تصمیم گرفتم در سخنرانی‌ام در تولیات بار دیگر تأکید کنم، که عکس‌العمل ما نسبت به (اس‌دی‌آی) بایستی مؤثر باشد. ایالات متحده امیدوار است، که ما نیز سیستمی مشابه را تکمیل کنیم، و آنها در تمام مدت از نظر تکنولوژی برتر بمانند و بتوانند این‌برتری

تکنولوژی را مورد استفاده قرار دهند. ولی ما، رهبری شوروی، می‌دانیم، چنین چیزی وجود ندارد که آمریکایی‌ها بتوانند بدان دست یابند، و دانشمندان و مهندسین ما از دست یافتن به‌آن ناتوان بمانند. یک دهم سرمایه‌گذاری ایالات متحده کافی خواهد بود، برای آنکه ما هم سیستمی نظیر (اس‌دی‌آی) را بسازیم.

بدین علت مصمم هستیم، این ادعای عوام‌فریبانه را، که ما در مقابل (اس‌دی‌آی) عقب خواهیم کشید، افشاء کنیم.

با جمعبندی رویدادهای ماههای پس از ملاقات سران در ژنو خواستیم برای غرب، ایالات متحده و (ناتو) روشن سازیم، که ما سیاست صلح‌طلبانه‌مان را به‌هیچ‌وجه کنار نخواهیم گذارد، اما در عین‌حال سیاست غرب را نیز با دقت تمام زیرنظر خواهیم گرفت. ما صلح را به‌التماس تقاضا نخواهیم کرد، بیش از یک بار به مقابله با مبارز طلبیها رفته‌ایم و بازهم خواهیم رفت.

به‌نظر می‌رسد که روشن باشد، که آمریکایی‌ها بر اثر ابتکارات ما و تحرکهای پس از ملاقات سران در ژنو می‌بایست عکس‌العملی نشان دهند، و تا نیمه راه به‌سوی ما پیش‌آیند و آرزوی خلقها را مورد توجه قرار دهند. اما این چنین نبود. قشر حاکم علائق خودش را برعلائق بشریت و علائق ملت آمریکا مرجح دانست. چشمگیر بود، که بی‌پروا و با لحنی مبارزطلبانه این کار را می‌کرد و به‌افکار عمومی اعتنایی نداشت.

چنین رفتاری ثابت می‌کند، که آگاهی از مسئولیت بار دیگر توسط استنباطهای عادت‌شده عقب رانده شده است. این امید، که پس از ملاقات سران در ژنو در همه‌جا، از جمله در اجتماع آمریکا بیدار شده بود، پس از آن بسیار زود به یأس مبدل شد، چون در سیاست ایالات متحده همه‌چیز به همان حال گذشته باقی ماند.

آموزش چرنوبیل

در آوریل ۱۹۸۶ بناچار آگاه گشتیم، اگر اتم از کنترل انسان خارج شود، چه پی‌آمدهایی خواهد داشت، حتی اگر اتمی باشد که در مصرفی مسالمت‌آمیز به‌کار گرفته شده باشد. سخن دربارهٔ سانحهٔ سوگ‌برانگیز چرنوبیل می‌گوییم. تمامی حقایق دربارهٔ چون و چرا و پی‌آمدهای آن کشف شده است. آن کسان که در بروز این فاجعه گناهکار بودند، به پیشگاه دادگاه فراخوانده شده‌اند. دنیا آگاه است که در کشورمان چگونه تقلا کردیم تا حدود این فاجعه را تا بدانجا که امکان‌پذیر می‌بود محدود سازیم.

در دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی مدام از نو دربارهٔ این رویداد گفتگو کردیم. کمی پس از آنکه نخستین گزارش را دریافت کردیم دانستیم که وضع جدی است و ما هم برای توضیح علت واقعه وهم برای نتیجه‌گیری صحیح مسئولیم. آنچه کرده‌ایم برای تمامی‌ملتمان و برای تمامی دنیا باز و آشکار است. این حدس، که ممکن است به‌نیمه حقایق رضا دهیم، واز سر راه مسئلهٔ اصلی دور شویم، نابجاست. اطلاعات دربارهٔ آنچه روی داده بود، می‌بایست کامل و بی‌قید و شرط باشد. نظرگاهی حاکی از ترس را پذیرفتن مغایر با سیاست ما می‌بود. هیچ علاقه‌ای وجود ندارد، تا ما را ناچار سازد، حقیقت را پنهان داریم.

رهبری شوروی مستقیم در کوششهایی شرکت داشت، که برای سلطه برآثار سانحه صورت می‌گرفت. این را برابر انسانها تکلیف خود دانستیم و در عین حال وظیفهٔ خود را از نظر بین‌المللی نیز ایفاء کردیم. تواناترین دانشمندان، پزشکان و مردان فنی گردآمدند، تا پی‌آمدهای سانحه را رفع کنند ــ یاری دانشمندان، مؤسسات و پزشکان خارجی، از جمله آمریکایی را بسیار ارج می‌نهیم. از این واقعه در ضمن برای تکامل بعدی نیروگاههای هسته‌ای نیز نتیجه‌گیری کردیم.

به‌یمن فعالیت ازخودگذشتهٔ ده‌ها هزار انسان و یاری از سراسر جهان، از جمله کمکهای پولی، توانستیم پی‌آمدهای سانحه را تحت کنترل درآوریم. اما لزومی نمی‌بینیم که دربارهٔ آن سکوت کنیم. تصمیمی نداریم که از اهمیت سانحه بکاهیم، نه در برابر خودمان و نه در برابر دیگران. کارها ادامه دارد. سالها طول خواهد کشید، گرچه، تکرار می‌کنم، وضع زیر کنترل است.

واین فقط یک رویداد بود، که در آن فقط یک رآکتور دچار سانحه شد. چرنوبیل به ما بی‌رحمانه یادآور شد، که همهٔ ما چه بر سرمان خواهد آمد، اگر توفان هسته‌ای برپا خیزد.

مایل نیستم تمامی آن دروغهایی را که دربارهٔ چرنوبیل شایع شد، تکرار کنم. فقط می‌خواهم بگویم، که تفاهم و همیاری همهٔ کسانی را که در این بدبختی با ما همدردی کردند، ارج می‌نهیم، اما این مثالی بارزبود که نمایان ساخت در این دنیا هنوز تا چه حد بدی و بدخواهی وجود دارد.

ریک‌جاویک

می‌دانیم که گروههای نظامی‌گرا در ایالات متحده آمریکا (منظورم نه‌حزب جمهورخواه است و نه حزب دموکرات، بلکه منظورم کسانی هستند که با معاملات اسلحه روابط بسیار نزدیک دارند) هرگاه کوچکترین نشانه‌ای مشهود شود، که حکایت ازکاهش تنش در روابط بین دو کشور کند، هراسناک می‌شوند. این گروهها هراقدام ممکن و حتی غیرممکن را انجام دادند، تا آنچه را در ملاقات سران در ژنو موافقت شده بود، به‌فراموشی سپارند، روح ژنو راخاموش سازند، تمامی موانع را در جای سابق بار دیگر مستقر سازند و به رقابت تسلیحاتی بلامانع همچنان ادامه دهند، از جمله در وجه تازهٔ آن- در فضا.

اما این را هم می‌دانستیم، که این گروههای نظامی‌گرا به‌هیچ

وجه تنها گروه نافذ در صحنهٔ سیاسی ایالات متحده نیستند. سیاستمداران آمریکایی که دیدگاهی واقع‌گرایانه را دنبال می‌کنند و گرفتار هیچ پنداری دربارهٔ وضع جهان نیستند، از ادامهٔ مذاکرات با اتحاد جماهیر شوروی جانبداری کردند، تا راهی نو برای عادی‌ساختن روابط اتحاد شوروی ـ آمریکا پیدا شود، چون اینان می‌دانستند، که رقابت تسلیحاتی برای ایالات متحده هم پی‌آمدهایی منفی همراه خواهد داشت. اما علائق گروههای نظامی‌گرا بدین‌نحو یا بدان‌نحو برتری خود را حفظ می‌کرد، همان‌گونه که در گذشته نیز اغلب حفظ کرده بود.

اقبال نتیجه‌گیری ثمربخش از ملاقات سران شوروی ـ آمریکا سریع کاهش یافت. اقدامی بیهوده و خلاف عقل می‌بود که بار دیگر در ملاقات سران شرکت کنیم، تا فقط به یکدیگر دست دهیم وروابط دوستانه را به‌نمایش گذاریم. با وجود این نمی‌توانستیم، نه‌گفتن آمریکا را، به عنوان پاسخی به‌کوششهایمان برای نزدیک‌کردن نظرگاهها و سازشی معقول، بسادگی بپذیریم. می‌دانستیم که بایستی سد را بشکنیم و زمان هم به‌نفع علائق بشر خواهد بود. سپس این فکر مورد توجه قرار گرفت که در ملاقات خوب آماده‌شدهٔ سران شوروی ـ آمریکا به‌کوششهای مرتبط با کاهش سلاح‌های هسته‌ای انگیزه‌ای پرتوان داده شود، گرایش خطرناک موجود برطرف گردد، و امور به‌جهتی صحیح سوق داده شود. رئیس‌جمهور ایالات متحده ابتکار ما را پذیرفت، که به‌نوبهٔ خود تشجیع کننده به‌نظر رسید. بدین ترتیب راه برای ملاقات سران در ریک‌جاویک دراکتبر ۱۹۸۶ هموار شد.

در جریان نخستین دور مذاکراتمان در ریک‌جاویک برای رئیس‌جمهور توضیح دادم، که به پی‌آمد ملاقات ژنو توفیق یافتیم مکانیسم پیچیده و عظیم مذاکرات شوروی ـ آمریکا را به‌کار اندازیم. ولی این مکانیسم بیش از یک بار متوقف شده است: در مسائل

مهم، که به هر دو طرف مربوط باشد ــ چگونه باید تهدید هسته‌ای را تضعیف کرد، و از انگیزهٔ ژنو سود برد، و قراردادهای ویژه را آماده ساخت ــ پیشرفتی حاصل نشده است. چنین وضعی موجب سرسام ما می‌شود. برای رئیس جمهور توضیح دادم، که مذاکرات ژنو در بحثی بی‌پایان دربارهٔ مسائلی خفه می‌شود، که تمامی آنها به بن‌بست می‌رسند. حدود پنجاه تا صد شق مورد توجه قرار گرفته‌اند اما هیچ یک پیشرفتی را موجب نمی‌شوند.

برای ملاقات سران در ریک‌جاویک مقدمات لازم کاملا آماده شده بود. خطی کاملا روشن با حدود کاملا مشخص را دنبال می‌کردیم، تا در بلندمدت به‌کاهش تسلیحات اتمی برسیم، و با توجه کامل به تضمین امنیتی یکسان برای ایالات متحده و برای اتحاد شوروی در هریک از مراحل، به‌هدفهایمان نزدیکتر شویم. هر استنباط دیگری جسورانه، غیرواقعی و باورنکردنی می‌بود. براین مطلب اطمینان داشتیم، که ملاقات ریک‌جاویک راه را برای انعقاد قراردادی دربارهٔ مسائل اساسی کنترل تسلیحات در دیدار بعدیمان هموار خواهد ساخت.

مجموعه‌ای حجیم حاوی اقدامات قاطع همراه برده بودیم، که اگر پذیرفته می‌شد عصری تازه را در تاریخ بشر موجب می‌شدیم، عصری فارغ از تسلیحات اتمی. دیگر فقط موضوع محدودساختن سلاح‌های اتمی نمی‌بود، آن‌سان که در قراردادهای (سالت ــ۱) و (سالت ــ۲) پیش‌بینی شده است، بلکه موضوع امحاء سلاح‌های اتمی در طول زمانی نسبتاً کوتاه بود.

نخستین پیشنهاد به‌سلاح‌های استراتژی تهاجمی مربوط بود. آمادگی‌مان را اعلام داشتم که این‌گونه تسلیحات را در پنج سال نخست تا پنجاه درصد کاهش دهیم.

در پاسخ پیشنهادمان گفته‌های بسیاری دربارهٔ سطح محدودیت زیر ــ سطح محدودیت و همچنین محاسبه‌ای گیج‌کننده شنیدیم، که

دربارهٔ آن نمایندگانمان در مذاکرات ژنو، ماهها بحث کردند و به مفهوم صحیح جویدند، تا عاقبت در بن‌بست گرفتار شدند. شروع به‌توضیح نظرگاهم کردم، اما زود دانستم که این بحث به‌نتیجه‌ای نخواهد رسید. برای آنکه از بن‌بست نجات یابیم ـ بن‌بستی که در مذاکرات ژنو بنابر اتفاق ایجاد نشده بود، بلکه با این منظور خلق شده بود، تا مذاکرات را بی‌ارج سازند و به عنوان جدلی بی‌معنی نمایان سازند ـ ، راه‌حلی ساده و روشن را پیشنهاد کردم. سه نوع اسلحهٔ استراتژیکی تهاجمی وجود دارد ـ راکتهای زمین پایه، زیردریایی‌های حامل راکت و هواپیماهای جنگی. هم اتحاد جماهیر شوروی وهم ایالات متحده آمریکا چنین سلاح‌هایی را دارند، اگرچه در هر دو سیستم تسلیحاتی، بنابر شرایط تاریخی تفاوتهایی وجود دارد. پیشنهاد کردم، که هریک از این سه نوع اسلحه را منصفانه به دوقسمت متساوی تقسیم کنیم.

برای آنکه توافق را تسهیل کرده باشم، سازشی حائز اهمیت را نیز پذیرفتم و خواسته قبلی‌مان را مبنی براینکه در توازن استراتژیکی بایست آن موشکهای میان‌برد آمریکایی نیز منظور شوند که می‌توانند به قلمروی ما برسند، صرفنظر کردم. از این گذشته آمادگی داشتیم، که نگرانی ایالات متحده آمریکا را دربارهٔ راکتهای سنگینمان مورد توجه قرار دهیم.

رئیس‌جمهور با این پیشنهاد موافقت کرد. از این گذشته پیشنهاد برچیدن کامل سلاح‌های استراتژیک تهاجمی را ظرف پنج سال مطرح ساخت، که من قویاً از آن جانبداری کردم.

دومین پیشنهاد مربوط بود به‌موشکهای میان‌برد. به‌رئیس‌جمهور پیشنهاد دادم، که کلیهٔ موشکهای شوروی و همچنین موشکهای آمریکایی مشمول این طبقه‌بندی را در اروپا محو کنیم. در این مورد هم ما سازش مهمی را پذیرفتیم، یعنی اطلاع دادیم که خلاف موضع قبلی‌مان سلاح‌های اتمی‌بریتانیاوفرانسه راکه علیه‌ما مستقرشده‌اند،

کنار خواهیم گذارد. آمادگی خود را اعلام داشتیم که موشکهای با برد هزار کیلومتر را به‌انبار منتقل کنیم و بدون وقفه مذاکراتی را دربارهٔ اینکه با آنها چه باید کرد، آغاز کنیم. طبیعتاً با این‌برداشت که اروپا بایستی در نهایت از این‌گونه موشکها رها شود. در پایان پیشنهاد آمریکایی‌ها را مبنی براینکه از تعداد موشکهای میان‌بردی که در قسمت آسیایی اتحاد شوروی مستقرند به‌نحوی قاطع بکاهیم و فقط یک‌صد کلاهک اتمی سوار براین گونه موشکها را که درشرق اورال مستقرند نگه داریم، و در مقابل پذیرفتیم که یک صد کلاهک اتمی سوار بر موشکهای میان‌برد مستقر در خاک ایالات متحده نیز نگه داشته شوند. به‌عنوان نتیجهٔ مذاکرات این امکان مشهود شد، که می‌توانیم وزراء امور خارجه‌مان را مأمور کنیم تا طرحی برای توافق دربارهٔ موشکهای میان‌برد آماده سازند.

مورد سوم، که در نخستین دور مذاکراتمان به‌اطلاع رئیس ـ جمهور رسانیدم و جزء تفکیک‌ناپذیر پیشنهادات ما بود، مربوط بود به تأیید قرارداد (ای‌بی‌ام) ـ قرارداد مربوط به‌منع آزمایشهای اتمی.

کوشیدم رئیس جمهور را متقاعد سازم، که به رغم تمامی‌جهدمان برای کاستن سلاح‌های اتمی، لازم است که به‌یکدیگر این اطمینان را بدهیم که هیچ کدام اقدامی نخواهیم کرد که موجب تزلزل امنیت طرف دیگر شود. بدین علت تأیید قرارداد (ای‌بی‌ام) تا بدین‌حد اهمیت یافته است. علاقهٔ شدید رئیس‌جمهور رابه‌برنامه (اس‌دی‌آی) نیز مورد توجه قرار دادیم. پیشنهاد کردیم، پذیرفته شود که‌تحقیقات آزمایشگاهی مرتبط با (اس دی آی) مجاز باشد، لکن، موضوع عدم استفاده از حق کناره‌گیری از قرارداد (ای‌بی‌ام) نیز برای ده سال مسجل گردد. برای ما چشمپوشی ده ساله از حق کناره‌گیری از قرارداد (ای‌بی‌ام) بسیار حائز اهمیت بود، تا بتوانیم مطمئن شویم، که درمذاکراتمان درزمینهٔ کنترل تسلیحات، امنیت متقابلمان

تضمین‌شده خواهد بود. و از تمامی آزمایشهایی که به‌استقرار سیستمهای تسلیحاتی فضاپایه و پایدارشدن مزایای یک جانبه بینجامد، جلوگیری خواهد شد.

از نظر سیاسی، در عمل و از نظر فنی این محدودیتها هیچ‌گونه تهدیدی را سبب نمی‌شدند. بعد، بار دیگر در این باره سخن خواهم گفت، اما فعلا می‌خواهم به‌یادآورم که ما، در ریک‌جاویک پیشنهادی به‌رئیس‌جمهور ارائه دادیم مبنی براینکه نمایندگانمان مذاکرات مربوط به منع آزمایشهای اتمی را به‌محضی که ملاقات سران در پایتخت ایسلند به اتمام رسید، آغاز کنند. در این باره نیز رفتاری انعطاف‌پذیر نمودیم، و اظهار داشتیم که قرارداد مربوط به منع‌کامل و قطعی آزمایشهای اتمی را فراگردی می‌شناسیم که گام‌بگام می‌تواند عملی شود. موضوع فوری در زمینهٔ چنین طرحی می‌تواند «حد ظرفیت» آزمایشهای اتمی، تعداد سالانهٔ این‌گونه آزمایشها و آیندهٔ قراردادهای سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ باشد. بسیار نزدیک شده بودیم تا برای هریک از این موضوعها فورمول مناسبی نیز بیابیم.

هنوز هم باورم این است که راه رسیدن به‌استمهال، به‌نحوی ناامیدکننده مسدود نیست. این واقعیت، که ما ناچار بار دیگر آزمایشهای اتمی را شروع کردیم، مطمئناً نشانه‌ای حاکی از این نیست که ایالات متحده دربارهٔ نحوهٔ پیشرفت امور تنها تصمیم‌گیرنده است. بیانش مشکل است، که چه زمان عاقبت در وضعی خواهیم بود که دربارهٔ هم، قضاوتی درست داشته باشیم. لکن روزی به‌آن خواهیم رسید، شاید کاملا غیرمنتظر، فقط بدین علت که زندگانی ما را عاقلتر خواهد ساخت. تاریخ مثلهای فراوانی ارائه می‌دهد، که چگونه سریع ممکن است وضع عوض شود.

بدین سان ملاقات سران در ریک‌جاویک پایان یافت و وزراء امور خارجه مأموریت یافتند، سه متن قرارداد را آماده سازند، تا در ملاقات بعدی سران ایالات‌متحده و شوروی به‌امضاء برسند. اما آن

فرصت نادر و متناسب، برای پیش‌رفتن و رسیدن به‌سازشی تاریخی بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در نهایت «هدر رفت»، گرچه در حد قابل دسترس بدان نزدیک شده بودیم.

رفتار آمریکایی‌ها در زمینهٔ قرارداد (ای‌بی‌ام) سنگی پاگیر بر سرراه بود. بعد از ریک‌جاویک، مدام از خود پرسیدم، چرا ایالات متحده دایم از رسیدن به توافقی که تأیید این قرارداد را نیز با مدت اعتباری نامحدود شامل شود، گریزان است. و هربار به‌نتیجه‌ای یکسان می‌رسیدم: ایالات متحده آمادگی ندارد تا خود را از این امید رها سازد، که عاقبت به‌برتری هسته‌ای دست خواهد یافت. این بار می‌خواهد ا زاتحاد شوروی با پژوهش در زمینهٔ (اس‌دی‌آی) پیشی گیرد.

در این ارتباط مایلم بار دیگر تکرار کنم: اگر ایالات متحده موفق گردد برنامهٔ (اس‌دی‌آی) را به نتیجه رساند، که ما بدان اطمینان نداریم، پاسخ شوروی را نیز در پی خواهد داشت. اگر ایالات‌متحده از برنامهٔ (اس‌دی‌آی) دست برندارند، ما هم زندگانی را برای ایالات متحده سهلتر نخواهیم ساخت. پاسخ ما مؤثر و قانع‌کننده است و چندان پرهزینه هم نخواهد بود. منباب آزمایش طرحی را کامل ساخته‌ایم، که امکان نفوذ در (اس‌دی‌آی) را به ما می‌دهد، بی‌آنکه نیاز به هزینه‌کردن چنان مبالغ افسانه‌ای را داشته باشیم، مبالغی که ایالات متحده بدان نیازمند است. آمریکایی‌ها باید بار دیگر فکر کنند، که آیا این برنامه چنین ارزشی را دارد، که به‌خاطر (اس‌دی‌آی) تا لب پرتگاه ویرانی اقتصادی پیش روند. در هرصورت چنین برنامه‌ای حفاظتی قابل اطمینان را تضمین نخواهد کرد.

لکن به‌هرحال (اس‌دی‌آی) مفهومش این است که سلاح‌ها، بعدی تازه می‌یابند، امری که وضع استراتژیک را قاطعانه متزلزل می‌سازد. در ضمن با اصرار برای اجرای برنامهٔ (اس‌دی‌آی) هدف خاصی را نیز دنبال می‌کنند، یعنی این هدف، به‌هرشکلی که‌امکان

داشته باشد، اتحاد جماهیر شوروی را به‌وضعی نابهنجار بکشانند. اینگونه هدفهای سیاسی، اینگونه برنامه‌های تخیلی ــ که با ابتکارات دفاعی استراتژیک به‌استیلا براتحاد جماهیر شوروی توفیق یابندــ، مانعی بودند، که فرصت ندادند تا ریک‌جاویک با تاج تصمیماتی با اهمیت تاریخی مزین گردد.

رونالد ریگان و من، بسیار دراین‌باره گفتگو کردیم و بحثمان تاحدی تند بود. وقتی به رئیس جمهور گفتم، از ملاقاتمان هیچکس به‌عنوان پیروز به‌خانه باز نمی‌گردد، و ما هر دو برنده یا بازنده خواهیم بود، صمیمی بودم.

با همهٔ اینها، ریک‌جاویک نقطهٔ عطفی بود در تاریخ جهان. بسیار واضح نشان داد، که وضع جهان را می‌توان بهبود بخشید. پس از آن اوضاع به‌نحوی سنجش‌پذیر بهتر شد. دیگر هیچکس نمی‌تواند چنان رفتار کند که قبل از ریک‌جاویک رفتار می‌کرد. در ریک‌جاویک به‌این اعتقاد رسیدیم، که جهتی که برگزیده‌ایم درست است و در تفکر سیاسی روش سازنده، اهمیتی حیاتی دارد.

این ملاقات سطح مذاکرات شوروی ــ آمریکا را، و همچنین سطح مذاکرات ــ شرق ــ غرب را متعالی ساخت. گفتگوها، خود را از سردرگمی ناشی از درگیرشدن با جزئیات تکنیکی، مقایسه اعداد و ریاضیات سیاسی رهانید و شیوه‌ای کاملا متفاوت را پیش گرفت. برای حل مسائل مشکل، ریک‌جاویک نقطهٔ آغاز و مطلوبی بود. امنیت، کاهش تسلیحات اتمی و لزوم جلوگیری از آفریدن ابعاد تازه در رقابت تسلیحات. ریک‌جاویک راهی را نمود، که باگذشتن از آن بشریت می‌تواند بقاء جاویدان خود را که با کاربرد اسلحهٔ اتمی در هیروشیما و ناگازاکی از دست داده بود، بار دیگر به دست آورد.

عقیدهٔ ما این است که ملاقات در ایسلند یک نشانه‌گذاری تاریخی است. این نشانه، پایان دوران کوششها برای کاهش

تسلیحات و آغاز دوران تازه‌ای را مشخص می‌سازد. الگوی سابق گفتگو را دور انداختیم و مذاکرات شوروی ـ آمریکا را از آن رهانیدیم، این الگویی است که مایلم آن را جو مه‌آلود سیاسی و عوام‌فریبی، بخوانم. طی سالهای طولانی مذاکره تعداد زیاد پیشنهاد ارائه شده از طرفین مسئله کاهش تسلیحات را مبدل به تکنیکی تخصصی کرده بود، که حتی سیاستمداران بلندپایه درک صحیحی از آن نداشتند، چه رسد به افکار عمومی. برنامه فعلی کاهش تسلیحات ما بسیار ساده و قابل فهم است. می‌توان آن را به‌اجزائی مشخص ساخت، که بیش از یک صفحه و نیم را پر نخواهد کرد. افکار عمومی نیز در سطحی گسترده می‌تواند آن را درک کند. این هدفی بود با دقت سنجیده، تا بتوانیم افکار عمومی جهان را نیز در مذاکراتمان دخالت دهیم.

پس از ریک جاویک

دیالکتیک ملاقات ریک‌جاویک چنین است: هدف، مدام دسترس‌تر می‌شود، در حالی که وضع سیاسی مدام پیچیده‌تر و پرتضادتر می‌شود. می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد، که از طرفی توافقی با گستره‌ای بی‌بدیل در دسترس قرار گرفته است، اما از طرف دیگر راه‌بندانهایی برسر راه رسیدن به آن نیز وجود دارد. به طور کلی: ما هرگز قبل از این تا بدین حد به‌توافق نزدیک نشده بودیم.

به‌هرحال مشخص شده است، که دربارهٔ نخستین و دومین قسمت برنامه ـ دربارهٔ سلاح‌های استراتژیک و دربارهٔ موشکهای میان‌برد ـ می‌توانیم به‌توافق برسیم، گرچه رسیدن به این توافق نیز مشکل بود. همین امکان رسیدن به توافق موجب غنی‌ساختن تجربه‌هایمان خواهد شد. توانستیم مشکلات رئیس‌جمهوررا صحیح ارزیابی کنیم و پذیرفتیم که او نمی‌تواند هرطور بخواهد تصمیم

بگیرد. این بود که این واقعیت را، که مشکل مرتبط با قرارداد (ای‌بی‌ام) مانعی می‌بود برسر راه رسیدن به‌موفقیت مطلق در ریک‌ـ جاویک، بیش از حد بزرگ نکردیم. تصمیم گرفتیم، فرصت دهیم تا رئیس‌جمهور دربارهٔ آنچه روی داده بود باز اندیشد و با کنگره مشورت کند. آزمایش دیگری مورد نیاز می‌بود، تا همه آنچه را که ما را جدا می‌ساخت، برطرف کنیم. به همین علت مجموعهٔ پیشنهادـ هایی را که همراه به‌ریک‌ـجاویک برده بودیم پس نگرفتیم.

ریک‌ـجاویک به‌ما فرصت داد تا امر مهمی را استنباط کنیم. اینک نیاز به مداقهٔ ژرفتری بود، و نمی‌بایست کوته‌بینانه این کار را انجام دهیم. در هیچ حال ریک‌ـجاویک را اقدامی ناموفق نخواهم خواند. این مرحله‌ای بود در مذاکراتی طولانی و بسیار دشوار برای جستجوی راه حلی که می‌بایست ساده و فراگیر باشد. فقط در چنین صورتی انعقاد قرارداد امکان خواهد داشت. از ملاقات ریک‌ـجاویک نتیجه‌گیری کردیم، که نیاز به مذاکرات فزونی یافته است. بدین‌علت پس از ریک‌ـجاویک خوشبین‌تر از قبل هستیم.

پیش‌نویس این کتاب نزد انتشاردهنده بود، که ادوارد شوارد نادزه، و شولتس در واشنگتن به‌توافق رسیدند که در کوتاه مدت قرارداد مربوط به موشکهای میان‌برد و کوتاه برد را تدوین و قبل از پایان سال جاری به امضاء رسانند. این نخستین گام بزرگ در زمینهٔ کاهش تسلیحات خواهد بود. و این نتیجهٔ عملی ملاقات ریک‌ـ جاویک به‌شمار خواهد رفت و دلیلی است براینکه در واقع این ملاقاتی تاریخی و نقطه عطف بوده است. بدین‌ترتیب پاسخ پرسشمان را، که در آن زمان بارها از ذهنمان گذشت، خواهیم داشت: آیا جهان پس از ریک‌ـجاویک امن‌تر شده است؟

بعضی کوشیدند تا هیجان ریک‌ـجاویک را (وضع واقعاً هیجان برانگیز بود) چنین تفسیرکنند، که انگار تمامی حل مشکل به‌یک کلمه بستگی می‌داشت، و اگر این یک کلمه بیان نشده بود کوششها

با شکست مواجه می‌شد. این امر جنبه‌ای اصولی داشت. ما گامهای بلندی برداشته بودیم تا به‌طرف دیگر نزدیکتر شویم، اما نمی‌توانستیم امتیازی بدهیم که امنیت کشورمان را دچار مخاطره سازد. پس از بازگشتم به مسکو دوبار دربارهٔ رویدادهای ریک‌جاویک سخنرانی کردم، و منظور این نبود تا حقیقتی را که واژگون نمایش داده شده بود بار دیگر استوار سازم. هدف مورد توجه‌ام این بود، تا تصمیم گرفته شود که اقدام بعدی چه خواهد بود. در آن زمان گفتم، و هنوز هم به‌گفته‌ام اعتقاد دارم، که عدم موفقیت کامل در ریک جاویک ناشی از دو ارزیابی استراتژیک اشتباه است، که برای بعضی از محافل غربی رفتاری بارز است :

نخست، اینکه روس‌ها از ترس (اس‌دی‌آی) به دادن هرامتیازی آماده‌اند، و دوم، اینکه روس‌ها بیش از آمریکایی‌ها به کاهش تسلیحات علاقه‌مندند. این استنباطها برمذاکرات ریک‌جاویک اثر گذاشتند. بسیار زود توجه کردیم، که از ما چه انتظاری دارند. آمریکایی‌ها بدون برنامه‌ای از هرلحاظ مشخص شده به ریک جاویک آمده بودند، و فقط درصدد بودند تا میوه‌هایی برای سبد خودشان بچینند. طرفهای مذاکرهٔ آمریکایی، ما را مصرانه به نقطه‌ای سوق می‌دادند که مذاکره‌کنندگان در ژنو نیز نتوانسته بودند بن‌بست آن را بگشایند و ما هم به‌نوبهٔ خود می‌خواستیم، که آنچه را درملاقات سران در ژنو در اصول توافق شده بود عملی کنیم و بدان واقعیت بخشیم. به‌دیگر سخن، می‌خواستیم برای به‌جریان‌انداختن برنامهٔ کاهش تسلیحات اتمی انگیزه‌ای را ایجاد کنیم.

در تمامی مذاکرات قبلی گفتگو برسر محدودساختن سلاح‌های اتمی بود. لکن اکنون دربارهٔ کاهش و امحاء این‌گونه سلاح‌ها گفتگو می‌شد.

بدین دلیل لازم می‌بود، که تمامی راه گریز مانورهای فریب‌دهنده که می‌توانست تضمینی برای برتری نظامی گردد، مسدود شود. این

دلیلی بود، برای اثبات لزوم پایبندماندنمان به‌قرارداد (ای‌بی‌ام). رفتار ایالات متحدهٔ آمریکا در ریک جاویک در برخورد با این‌موضوع چنان بود، که به‌وضوح می‌نمایاند که ایالات متحده نظریهٔ برتری نظامی را کاملا کنار نگذاشته است. معلوم شد، برای گذشتن از این آستانه هم از ادراک مسئولیت و هم از تصمیم‌گیری سیاسی ناتوان است، چون چنین کاری در عین حال به مفهوم رهاساختن خود از نفوذ مجموعه‌های نظامی صنعتی نیز می‌بود.

با وجود این شکست را نپذیرفتیم. براین اعتقاد متکی ماندیم، که ریک‌جاویک اقبالی تازه برای همه ـ اروپا، آمریکا و ما ـ است، تا درک کنیم چه روی می‌دهد. لکن یک نکته روشن است: چون آمریکایی‌ها قرارداد (ای‌بی‌ام) را رها کرده بودند و می‌خواستند (اس‌دی‌آی) را دنبال کنند ـ وسیله‌ای برای مطمئن‌ساختن برتری خودشان ـ، الزام طرفداری از مذاکرات یک‌جا، که تمامی موضوعها را به‌هم پیوند دهد، مشخص بود. می‌خواهم منصف باشم: با طرفداریمان از این مجموعهٔ مذاکرات، می‌خواستیم به جهانیان نشان دهیم که (اس‌دی‌آی) مانع اصلی برسر راه قرارداد کاهش سلاح‌های اتمی است.

این فاصلهٔ زمانی پس از ریک جاویک بسیار آموزنده بوده است. گروههای نظامی‌گرا واقعاً هراس‌زده شدند. کوشیدند، و هنوز هم می‌کوشند، تا راه فراگردی را که در ریک‌جاویک آغاز شده بود، با بی‌معنی‌ترین موانع مسدود سازند، تا به هیچ انجامد. دربارهٔ آنچه در ریک‌جاویک مذاکره شده بود، همه‌گونه داستان برسرزبانها افتاد، و هر کوشش قابل تصوری به عمل آمد، تا این حقیقت پوشیده گردد، که طرف آمریکایی با دست خالی به ریک جاویک آمده بود و فقط آماده بود تا مزایایی را که از شوروی دریافت می‌کرد، تصاحب کند.

در روزها، هفته‌ها، ماهها و تقریباً یک سال بعد از ملاقات

سران در ریک‌جاویک وقایع بسیاری روی‌داد. خوشتر دارم که از همه نام ببرم: دولتِ ایالات متحده واقعاً جهتی را پیش گرفت که به کان‌لم‌یکن‌شدن نتایج ریک‌جاویک می‌انجامید. هیچ یک از رفتار-های این دولت جای تردید باقی نمی‌گذارد. می‌بایست شاهد باشیم، که ایالات متحده مرتبط با نتایج واقعی ریک‌جاویک مسائلی خاص را واژگونه می‌نمود، و اروپای غربی واقعاً گرفتار سراسیمگی شده بـود.

لکن رکن اصلی، فعالیتهای ایالات متحده بود. سخن دربارهٔ این می‌گویم، که ایالات متحده محدودیتهای (سالت-۲) راآشکارا نادیده گرفت، و ۱۳۱ بمب‌افکن مجهز به‌موشک کروز را در اختیار آرتش گذارد. از این‌گذشته به‌مباحثات پرجنجال ومبارزطلبانهٔ دولت درزمینهٔ جانبداری‌کردن از به‌اصطلاح «تأویل گستردهٔ» قرارداد (ای‌بی‌ام) اشاره می‌کند. و در نخستین ماههای سال ۱۹۸۷ واشنگتن اطلاع داد، که برای ایالات متحده وقت آن فرا رسیده، تا استقرارقسمتهایی از (اس دی آی) را در فضا آغاز کند.

همچنین مذاکرات ژنو نیز دچار کندروی شد. کوششهایی به‌عمل آمد تا مذاکرات را متوقف سازند، و بار دیگر همهٔ مسائل مربوط به سطح محدودیت وزیر - سطح محدودیت مورد توجه قرار گرفتند و روی میز مذاکرات گذاشته شدند. برای مصارف تبلیغاتی تمامی بیانات بنابر ادعای خودشان، سخت و انعطاف‌ناپذیر ما را، آراسته شده ارائه دادند. ادعا شد که اتحاد جماهیر شوروی پیشنهادهایش را یکجا ارائه داده است و با این کارش مانع رسیدن به راه حلی می‌شود، که ظاهراً می‌توان بدان رسید.

ما باید چه می‌کردیم؟ عکس‌العمل متناسب نشان می‌دادیم؟ اما با چنین رفتاری هرگز نتیجهٔ مطلوبی نخواهیم گرفت.

ما از «الگوی» آمریکا پیروی نکردیم، بلکه اظهار داشتیم، که همچنان به‌وظایفمان که ناشی از قرارداد (سالت-۲) است پایبند

خواهیم ماند. یک هواپیمای جنگی بیشتر یا کمتر در سطح فعلی توازن استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، چندان اهمیتی نخواهد داشت. تخطی از قرارداد (سالت ـ ۲) توسط آمریکا بیشتر جنبه‌ای سیاسی داشت تا جنبه‌ای نظامی. چیزی شبیه به «دعوت» از اتحاد شوروی بود تا باز به‌دوران قبل از ریک جاویک بازگردیم.

حتی در آن موقع هم خونسردیمان را حفظ کردیم، که گروههای راست‌گرای ایالات متحده با صدای بلند دراین باره به‌بحث‌پرداختند، که برنامهٔ (اس‌دی‌آی) را باید گسترش داد و فوراً آزمود و حتی سیستم (ای‌بی‌ام) فضاپایه را باید مستقر ساخت.

تا آنجا که مربوط به‌وراجی دربارهٔ مجموعهٔ پیشنهادهای شوروی می‌شود، هنوز هم همانند گذشته اعتقاد دارم، که اگر ایالات متحده این مجموعه را با الحاقاتی احتمالی، و تعدیلهای لازم پذیرفته بود، پیشرفتی بسیار عظیم حاصل می‌شد. در گذشته، این مجموعه شامل اقداماتی برای محدودساختن و امحاء سلاح‌های استراتژیک تهاجمی و همچنین جلوگیری از نظامی‌ساختن فضا نیز می‌شد. این مسائل اصالتاً با یک دیگر پیوسته‌اند. این همسازی استراتژیک است. اگر محدودیتی مسجل برای جلوگیری از رقابت تسلیحاتی در فضا وجود نداشته باشد، کاهش سلاح‌های استراتژیک تهاجمی نیزعملی نخواهد بود. این مطلبی است که برای همگان باید روشن باشد.

در ریک جاویک ما موضوع موشکهای میان‌برد را در مجموعهٔ پیشنهادها منظور داشتیم، چون می‌خواستیم رقابت تسلیحاتی را در تمامی سطوح محدود سازیم. در عین حال، بار دیگر تکرار می‌کنم، می‌خواستیم (اس‌دی‌آی) را مهم جلوگر سازیم، تا تمام جهان بتوانند ببینند، که مانع اصلی در راه کاهش سلاح‌های اتمی است. بسیاری از سیاستمداران غربی ما را محکوم کردند، چون موشکهای میان‌برد را بار دیگر درمجموعهٔ پیشنهادها منظور کرده بودیم. می‌دانم، که

افکار عمومی نیز تا حدی با رفتار ما موافق نبود. با وجود این باور دارم، که تصمیم ما تصمیمی صحیح بوده است.

گردهمایی مسکو و موشکهای میان‌برد

گردهمایی مسکو «برای دنیایی فارغ از سلاح‌های اتمی و بقاء بشریت» برمن و دیگر رهبران شوروی تأثیری پایدار برجا گذارد. ما به‌نحوی نافذ از نظرات افکار عمومی جهان، از نگرانیهایشان و ناراحتیهایشان دربارهٔ تقدیر تصمیمات ریک‌جاویک، و در این‌باره که اتحاد شوروی کمی پس از ملاقات سران در ریک جاویک استمهال یک طرفهٔ آزمایشهای اتمی را بی‌اعتبار ساخته بود، و اینکه ایالات متحدهٔ آمریکا از شرایط قرارداد (سالت-۲) تخطی می‌کرد، و اینکه قرارداد (ای‌بی‌ام) وضعی متزلزل داشت، آگاه شدیم. در اتحاد شوروی بسیار دربارهٔ آن اندیشیدیم و تصمیم گرفتیم، گامی دیگر نیز برداریم تا مذاکرات ژنو تقویت شود و در زمینهٔ کاهش‌تسلیحات تغییری مثبت را موجب گردد. دربارهٔ جداکردن مسئلهٔ موشکهای میان‌برد از مجموعهٔ پیشنهادها سخن می‌گویم.

و پس از آن چه شد؟

همانند دوران پس از ملاقات ریک‌جاویک در اردوی (ناتو) زنگهای خطر به‌صدا درآمدند. بازتاب کوشش مجدد ما برای نزدیکی این بود که مقامات (ناتو) در غرب برابر دید همگان از موضعی که مدتها بود بدان پایبند مانده بودند، دوری جستند. آنان از راه حل صفر خودشان تخطی کردند و یا لااقل آن را در پس شرایطی مختلف استتار کردند. حتی تا آنجا پیش رفتند، که تجدید تسلیحات در اروپا را با استقرار موشکهای کوتاه‌برد آمریکایی پیشنهاد کنند، به‌جای آنکه کاهش موجودی زرادخانه اتمی اروپا را مورد توجه قرار دهند.

توضیحاتی ازاین‌قبیل را می‌شنیدیم: غرب‌زمانی به‌پیشنهادات

اتحاد جماهیر شوروی دربارهٔ محدودساختن تسلیحات اعتقاد خواهد یافت، که اتحاد جماهیر شوروی سیستم سیاسی خود را تغییر دهد و سیستم اجتماعی غربی را به‌عنوان الگو بپذیرد. چنین بیانی بسادگی مسخره است.

پس از ریک‌جاویک، بخصوص پس از پیشنهاد ما دربارهٔ اینکه قراردادی مجزا دربارهٔ موشکهای میان‌برد منعقد شود، محافل (ناتو) فریاد برداشتند، چون چنین کاری را غیرممکن می‌دانستند، که صلح را در اروپا بدون سلاح اتمی بتوانند حفظ کنند.

دربارهٔ این موضوع بحثی بسیار تند با مارگرت تاچر انجام دادم. او مدعی بود، که برای بریتانیای کبیر سلاح اتمی تنها وسیله برای حفظ امنیت کشور، در صورت بروز جنگی غیراتمی در اروپا، خواهد بود. این فلسفهٔ سوق به‌نابودی است. برای نخست‌وزیر بریتانیا توضیح دادم: «اگر اکنون دراین‌باره سخن گویید، که تسلیحات اتمی برکت است، و بگویید که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بایست از ظرفیت اتمی خود بکاهند، اما بریتانیای کبیر کاری به این کار نداشته باشد، کاملا واضح مشخص می‌شود، که یکی از طرفداران سرسخت سلاح‌های اتمی را برابر خود داریم. فرض کنیم، که ما کاهش تسلیحات را آغاز کنیم، موشکهای میان‌برد را از اروپا برچینیم، سلاح‌های استراتژیک تهاجمی را به پنجاه درصد یا درصدی دیگر تقلیل دهیم، در حالی که شما همچنان نیروی اتمی‌خودتان را گسترش می‌دهید. هرگزدراین‌باره اندیشیده‌اید که در چنین وضعی برابر افکار عمومی جهان چه وضعی خواهید داشت؟»

وظیفهٔ خود دانستم که یادآور گردم، که بریتانیای کبیر در مذاکرات سه‌جانبهٔ مربوط به منع جامع و عمومی آزمایشهای اتمی شرکت جسته است، و سپس ناگهان هرگونه علاقه‌ای را به این مذاکرات از دست داده است. ما دوازده ماه متوالی استمهال آزمایش-

های اتمی را اعمال کرده بودیم، در حالی که بریتانیای کبیر توجهی به‌این امر نداشت.

وجود سلاح اتمی همواره مخاطره‌ای را همراه خود دارد. اگر از این منطق پیروی کنیم، که سلاح‌های اتمی برکت‌اند و تضمینی قابل اعتماد برای امنیت هستند، پس سریع باید قرارداد منع گسترش اسلحهٔ اتمی را کنار گذاشت. بخصوص که در حال حاضر یک دوجین از کشورها از ظرفیت علمی، فنی و مادی لازم برای‌ساختن بمب اتمی برخوردارند. قدرتهای اتمی فعلی از کدام حق اخلاقی استفاده می‌کنند، که پاکستان، اسرائیل، ژاپن، آفریقای جنوبی، برزیل و یا دیگر کشورها از آن برخوردار نیستند؟ لکن در چنین حالتی چه برسر دنیا و روابط بین‌المللی می‌آمد؟

برای ارزیابی صحیح اوضاع، دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی (ک‌پ‌دس‌یو) ناخشنودی رهبران شوروی را از چنین رفتاری تأیید کرد، یعنی رفتار کسانی که «مدعی» بودند پایدار نگاه‌داشتن روابط بین‌المللی و حفاظت از امنیت ملی، فقط با اعتماد به‌سلاح‌های اتمی امکان‌پذیر خواهد بود.

برای آنکه به‌موضوع موشکهای میان‌برد بازگردیم، در واقع این رونالد ریگان بود، که راه حل صفر را برای اروپا پیشنهاد کرد. هلموت شیمیت هم برای خود حق انحصاری‌یافتن این نظریه را ادعا دارد. واقعاً هم شمیت اولین کسی بود، که این پیشنهاد را، زمانی که هنوز صدراعظم آلمان فدرال بود، ارائه داد. در ریک‌جاویک رئیس‌جمهور و من راه حلی را یافتیم و آن را تا حد انعقاد قرارداد کامل کردیم. اکنون می‌توان آن را عملی ساخت. در روزنامه‌های آلمان فدرال درج شده بود، افرادی در آلمان فدرال بودند، که بر خود می‌بالیدند و گفته‌های گورباچف را به‌یادش می‌آوردند. ولی حال این گورباچف است که با راه‌حل صفر موافقت کرده، و در واقع گفته‌های اینان را به‌یادشان می‌آورد. در ادامهٔ مطلب آمده بود:

بسیار خوب حالا ثابت کنید، آن زمان که راه حل صفر را پیشنهاد می‌کردید و امیدوار بودید که روس‌ها آن را نپذیرند، بیهوده‌گویی نمی‌کردید. این را که خواندم پوزخند زدم. اما سپس اندیشیدم: خوب شاید هم این روزنامه در مجموع حق داشته باشد.

مسئلهٔ موشکهای کوتاه‌برد را می‌شد حل کرد. ما موافق امحاء این نوع موشکها هستیم. اما نگاهی به‌اطراف بیندازیم، و ببینیم چه روی داده است. در آوریل ۱۹۸۷ جورج شولتس به‌مسکو آمد، تا ما را متقاعد سازد، که ایالات‌متحده بایستی ازاین‌حق برخوردار بماند، و تجدید تسلیح کند، و تعدادی از این موشکها را مستقر سازد، تا آنکه اتحاد جماهیر شوروی تمامی این‌گونه موشکها را برچیند. این منطقی شگفت بود. ما موشکهای برد کوتاه را که اینک در جمهوری دموکراتیک آلمان و چکسلواکی مستقرند برمی‌چینیم و امحاء می‌کنیم، و آمادگی هم داریم، پس از آن باقی‌ماندهٔ این‌موشکها را نیز به قراضه مبدل سازیم. اما وقتی ما این پیشنهاد را عنوان کردیم، (ناتو) بار دیگر همچون گربه، گردش در اطراف شوربای داغ را آغاز کرد. داستان تکرار می‌شد.

اما روحیهٔ خود را نباختیم. وضعی را که پس از ملاقات ژنو در بهار و اوایل تابستان بروز کرده بود به دقت بررسیدیم، و به گفته‌های مردم در اروپا و آسیا گوش فرا دادیم، آنگاه گام بزرگ دیگری نیز برداشتیم.

در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۸۷ به‌نام دولت شوروی اعلام داشتم، که اتحاد شوروی آمادگی دارد، تا تمامی موشکهای میان‌برد را درقسمت آسیایی قلمروی خودش از بین ببرد. این اعلامیه موضوع باقی‌نگاهداشتن یک‌صد کلاهک هسته‌ای را که با رئیس‌جمهور ریگان در ریک‌جاویک دربارهٔ آن به‌توافق رسیده بودیم، وقرار بود سپس دربارهٔ آنها در ژنو مذاکره‌کنندگانمان بحث کنند، نیز منتفی می‌ساخت. مسلم است که شرط این کار این بود، که ایالات متحده نیز

همین کار را بکنند. بنابراین موشکهای کوتاه‌برد نیز امحاء می‌شدند. به‌سخن دیگر، اتحـاد شوروی آماده بود، راه حل دوگانهٔ جهان‌فراگیر را عملی سازد.

با وجدانی آسوده می‌توانستیم بگوییم، که شوروی هرچه در توان داشت انجام داد، تا نخستین قرارداد حائز اهمیت دربارهٔ امحاء دو گروه، نه فقط یک گروه، از سلاح‌های اتمی را عملی سازد.

لکن چه راه بندانهایی که برپا داشتند و در راه رسیدن به‌توافق گذاردند! دیگر از چه مانعی باید گذشت، تا آنکه عقل و فهـم بر دیوانگی هسته‌ای پیروز گردد!

خودتان بسنجید، که ما چه احساسی داشتیم، وقتی که راه‌حل صفر دوگانه را پذیرفتیم، و به ما گفته شد، که دویست مـوشک پرشینگ-۱-آ در منطقهٔ جمهوری فدرال آلمـان هـمراه با تعـداد متناسب کلاهک اتمی باقی خواهند ماند. روشن است که با این کار همه‌چیز - اساس غیراتمی‌ماندن جمهوری فدرال آلمان، قرارداد منع گسترش سلاح‌های اتمی و اصول تساوی حقوق طـرفها - نادیده انگاشته می‌شد. اما چه می‌شود کرد، اگر در چنین شرایطی جمهوری دموکراتیک آلمان، چکسلواکی، یا لهستان از ما خواهش کنند، که چیزی در اختیارشان بگذاریم تا توطئهٔ اتمی آمریکا - فدرال آلمان را خنثی کنند؟ آیا باید چنین وضعی را بپذیریم، که در مکانـی بستها را محکم کنیم و در مکان دیگری از نو شروع کنیم؟

به‌وزیر امور خارجهٔ آمریکا توضیح دادم: «واقعاً باور کرده‌اید که ما آن‌قدر ضعیف هستیم، و آماده‌ایم برابر دولت شما بلاوقفه کوتاه بیاییم؟ یا آنکه باور کرده‌اید که ما به گسترش روابط آمـریکا - شوروی دلبستگی بیشتری داریم و بنابراین طرف آمریکا نبایستی از این بابت کاری را انجام دهد؟ اگر چنین است، گمانی بیش نیست، گمانی که بسیار خطرناک می‌نماید. این را بدون پروا و بدون‌استتار دیپلماسی می‌گویم.» دنیا از تنش به‌ستوه آمده است. انسانها، بی-

قرار در انتظار اقبالی هستند که وضع را بهبود بخشد و از خطر جنگ بکاهد. اتحاد شوروی سازشهایی را می‌پذیرد که هرگز نظیر نداشته است، تا چنین اقبالی برعدر نرود، و در آینده برتمامی سیاست جهانی انگ خود را بزنند.

ممکن بود از خود بپرسیم، که چرا ما، (چرا اتحاد شوروی) در این کار چنین تعجیل می‌کنیم؟ چون در واقع، می‌بایست تعداد بیشتری موشک میان‌برد را مبدل به قراضه کنیم تا غرب، و در مورد موشکهای برد کوتاه نیز وضع همین است. چه عاملی ما رابرآن وامی‌دارد؟ فقط یک چیز است که موجب تعجیل ما می‌شود، و آن ادراک روشن از این الزام است، که کاری باید انجام شود وگامهای واقعی باید برداشته شود تا فراگرد کاهش تسلیحات واقعاً به‌جریان افتد، گرچه عملی‌شدن آن به‌کندی صورت پذیرد و بستگی به‌اوضاعی خاص داشته باشد.

جستجوی راه حل برای مسائل هیجان‌برانگیز بایستی درتمامی مراحل مذاکرات و در تمامی سطوح مذاکره ادامه یابد. بخصوص در مذاکرات ژنو. جریان این مذاکرات توجه ما را به‌خود معطوف می‌دارد. فکر کنم، خواننده آگاه باشد، که ما برای رسیدن به‌پیشرفتهایی که در آنجا حاصل شد، چه کارهایی انجام داده‌ایم.

مایل نیستیم که فقط مذاکره کنیم. باید کاملا بی‌پرده بگوییم. که این واقعیت، که مذاکرات ادامه می‌یابند. به‌خودی خود برای اشخاصی در آمریکا بسیار مطلوب است. لکن برای ما کافی نیست. بسیار خوب است که گفتگوها ادامه دارند. اما مهم آن است. که حرکتی نیز در جهتی وجود داشته باشد. تا پیشرفتی حاصل شود و به‌توافقهایی بینجامد، که برای ملت شوروی و ملت آمریکا و تمامی جهان سودمند باشد، و با توافقهای به‌دست‌آمده در ژنو برای مسائل همچنان باقی‌مانده راه‌حلهایی یافته شود. تهدید اتمی منتفی گردد و راه برای کاهش تسلیحات هموار شود.

این چیزی است که برای حصول آن می‌کوشیم. اگر گفتگوها فقط به‌عنوان پوششی تلقی گردند، تا در پس آن تمامی برنامه‌های نظامی انجام شود، و بودجه‌های نظامی افزاینده از تصویب بگذرد، در این‌صورت ما به‌شدت با آن مخالفیم. این راهی است که قابل تحمل نیست.

طبیعتاً سهل نیست، اساسی را که روابط شرق ـ غرب درپنجاه سال قبل متکی بدان بنا شده است، تغییر داد. اما تفکر نوین به معنی واقعی کلمه اینک بر هر پنجره و هر دری ضربه می‌زند. ما، نسل فعلی رهبران سیاسی، بایستی به ملتهایمان توجه کنیم. متأسفانه هنوز هم بسیاری از سیاستمداران گرفتار احتیاطها و برداشتهای الگویی گذشته هستند.

وقت آن رسیده است، تا انتخابمان را بکنیم. همهٔ ما بایستی آزمون نیک‌خواهی، جربزهٔ سیاسی و تعقل سیاسی را بگذرانیم. واضح است که حل موفقیت‌آمیز مسائل مرتبط با موشکهای برد متوسط وبرد کوتاه اهمیت زیادی و پی‌آمد حائز اهمیتی برای تمامی فراگرد کاهش تسلیحات خواهد داشت، چنین توافقی دلیلی بر اعتماد متقابل است، که ما همچنین بدان نیازمندیم.

طبیعتاً مذاکرات مربوط به سلاح‌های استراتژیک و کاستن آنها را ادامه خواهیم داد. بین ایالات متحده واتحاد جماهیرشوروی در مورد ظرفیت سلاح‌های استراتژیک توازنی تقریبی وجود دارد. بیش از فقط یک بار نظرات آمریکایی‌ها را شنیده‌ام. ایالات متحده موشکهای قاره‌پیمای (آی‌سی‌بی‌ام) ما را برای خود تهدیدی جدی تلقی می‌کنند. ما هم به‌نوبهٔ خود، موشکهای زیردریایی‌پایهٔ (اس‌ال بی‌ام) آمریکایی را تهدیدی جدی می‌دانیم، چون این موشکها کمتر ضربه‌پذیرند و با کلاهکهای انفجاری که هریک جدا از دیگری قابل برنامه‌ریزی می‌باشند، مجهزند و همچنین از نشانه‌گیری بسیاردقیق برخوردارند. همچنین ما تعداد زیادی از پایگاههای نظامی را که در

اطراف اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده‌اند، برای خود تهدیدی جدی تلقی می‌کنیم. با وجود این بین ما توازن برقرار است. بنابراین اگر در محدودهٔ ساختار فعلی و زرادخانه‌های سلاح‌های استراتژیک تهاجمی موجود، توازن وجود دارد، در این صورت توازن با کاهش پنجاه درصد این سلاح‌ها همچنان برقرار خواهد ماند، لکن در سطحی پایین‌تر. و این وضع سیاسی را تغییر خواهد داد. عیناً این چیزی است که در ریک‌جاویک به‌رئیس جمهور ریگان پیشنهاد کردم ـ کاستن از هرسه نوع و از هریک پنجاه‌درصد. چنین اقدامی دست‌آوردی بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

مسلم باید قرارداد (ای‌ام‌بی) دقیقاً اجرا شود. در مورد (اس‌دی آی)، مخالفتی نداریم اگر در محدودهٔ آزمایشگاه، مؤسسات تحقیقاتی، محوطهٔ کارخانه‌ها و میدانهای آزمایش، تحقیقات ادامه یابد. پیشنهاد ما طبیعتاً حاوی این است که ایالات متحده، در محدودهٔ دست‌یابی به‌(اس‌دی‌آی) به‌پنج تاهشت‌مورد بسنده‌کند. بهتراست، متخصصین گردآیند و همهٔ مسائل را مسجل سازند و توضیح دهند که استقرار کدام‌یک از قسمتها در فضا مجاز خواهد بود و کدام مجاز نخواهد بود. نظرات سازش‌پذیر ما فرصتی مناسب را برای رسیدن به راه حل مسائل فراهم آورده‌اند.

اتحاد شوروی کارهای زیادی انجام داده است، تا وضع سیاسی نوین و امکانات تازه‌ای برای بهبود و تقویت پویایی روابط شوروی ـ آمریکا را ایجاد کند. هیچ‌یک از دولتهای دهه‌های گذشته از چنین اقبالی برخوردار نبوده‌اند، که بتوانند بنابرخواست خود روابطشان را با اتحاد جماهیر شوروی بهبود بخشند. و اما؟ هیچ نکته‌ای وجود ندارد که بتوان به‌خاطر آن برخود بالید! تاکنون ما حتی یک سانتیمتر هم پیشتر نرفته‌ایم*.

* در اواخر نوامبر ۱۹۸۷ در ملاقات سران در واشنگتن قرارداد مربوط به امحاء موشکهای برد متوسط و کوتاه منعقد شد.

زمان سپری می‌شود. براین اعتقاد دل بسته بودیم، که یا به توافق خواهیم رسید، و یا آنکه برایمان امکان دیگری باقی نخواهد ماند، جزآنکه نگذاریم آتش بی‌شعلهٔ روابط شوروی ــ آمریکا کاملا خاموش شود.

ما گامهای لازم را برداشته‌ایم، تا سیاستمان را از پیش‌داوری‌های ایده‌ئولوژی برهانیم. عیناً همین کار را غرب هم باید انجام دهد. بخصوص بایستی خود را از این خودفریبی نجات دهد، که **اتحاد شوروی** بیش از غرب نیازمند کاهش تسلیحات است، وفشار کمی کافی خواهد بود، تا شوروی اصل توازن قوا را کنار بگذارد. این کار را هرگز نخواهیم کرد.

توجه می‌کنید: تمامی پیشنهادهای شوروی، بی‌توجه به‌آنکه آنها را چگونه تحلیل کنند، متکی بربرداشت ما از تساوی و توازن در هریک از مراحل کاهش تسلیحات است. چه در مورد سلاح‌های اتمی، چه در مورد سلاح‌های غیراتمی و چه در مورد سلاح‌های شیمیایی، و همچنین در مورد مناطق جغرافیایی ــ شرق، غرب، اروپا و آمریکا ــ نیز رویه همین خواهد بود. ما پیشنهادهایمان را با دقت آماده می‌کنیم و متکی براین برداشت می‌مانیم، که هیچ کشوری معامله‌ای را نخواهد پذیرفت، که بتواند به امنیت آن لطمه‌ای وارد آورد. هرزمان که پیشنهادهایمان را در جریان مذاکرات ارائه می‌دهیم، خواه در گفتگوهای ژنو یا هرکجای دیگر، رهنمود ما این نظریه خواهد بود، که اگر فقط به‌علائق اتحاد جماهیر شوروی نگرش‌داشته باشیم و علائق طرفمان را نادیده انگاریم، هرگز به انعقاد قرارداد نخواهیم رسید. به‌طرف آمریکایی پیام می‌فرستیم، که همین کار را بکند ــ با ما به‌همین روش رفتار کند، چون ما هم هرگز برتری طرف دیگر را و یا تجاوز به امنیتمان را تحمل نخواهیم کرد. ضمناً نمی‌خواهیم که امنیت ایالات متحده را محدود سازیم. اگر هر دوطرف چنین رفتاری را پیش گیرند، در این صورت پیشرفتی کاملا مهم

در همکاری شوروی ـ آمریکا امکان‌پذیر خواهد شد.

طبیعتاً می‌توانیم صبر کنیم، تا دولتی دیگر برسرکار آید، ولی خوشتر می‌داریم که با همین دولت فعلی به توافق برسیم. آغازی را شروع کرده‌ایم، تماسهای شخصی و تاحدی تفاهم وجود داشته است. بسیار حائز اهمیت می‌دانیم، که جوی عادی را ایجاد کنیم، که در آن این امکان وجود داشته باشد تا در بلندمدت گامهای بلندی را به‌سوی انعقاد قرارداد برداریم، لکن طرف آمریکا مدام از نو گرفتار تزلزل می‌شود. و آنچه بدتر از آن است: هربار، وقتی ما گامی به‌سوی واشنگتن پیش می‌گذاریم، نیروهای مخالف توفیق می‌یابند، با تشدید فعالیت خود مسائل را پیچیده‌تر سازند و حرکت به پیش را متوقف سازند.

مثال اخیر برای این رویدادها داستان همشنوی در سفارت ـ خانه‌هاست. به‌جورج شولتس «برداشت تازه‌ای» را در این زمینه یادآور شدم، گفتم که او و شوارد نادزه، جاسوسان اصلی و سفرای آمریکا و شوروی در مسکو و واشنگتن نیز جاسوس‌اند. اینان بدین علت مصدر مقامشان‌اند، که کشور متبوع را مدام در جریان اوضاع کشور دیگر بگذارند و از نظرات کشور دیگر دقیقاً آگاه شوند وآگاهی‌های خود را به اطلاع برسانند. تمامی این جنجالها در اطراف دیوانگی جاسوسی سفارتخانه‌ها بی‌معنی است. ما از تمامی آنچه مهم باشد دربارهٔ ایالات متحده اطلاع داریم، و ایالات متحده نیز همه‌چیز را دربارهٔ ما می‌داند. این‌بار جنون جاسوسی را شعله‌ور ساخته‌اند. چون روال براین است: هر زمان خطوط مشخص و سازندهٔ طرحی نمایان گردند، هر زمان امکانی مشهود شود، که در روابط بین ما اقدامی حائز اهمیت به‌انجام رسد، آنگاه ترفندی به‌کار می‌برند وتوطئه‌ای را سرهم می‌کنند، تا پیشرفت را متوقف سازند.

می‌دانم، که حدسهای مختلف و اشتباه دربارهٔ نظرگاههای رهبری شوروی به‌رئیس‌جمهور ریگان ارائه شده است. دوبار با هم

ملاقات و ساعتها با هم گفتگو کرده‌ایم. بنابر عقیدهٔ من در حال حاضر مذاکره‌ای جدی بین من و رئیس جمهور را باید دنبال کرد. به‌رغم تمامی مشکلات. گاه به یکدیگر مطالبی می‌گوییم که چندان فرح‌انگیز نیست، برابر عموم هم کلماتی نسبتاً تند به‌کار می‌بریم. از جانب خودم می‌توانم بگویم که کوششهایمان را ادامه خواهیم داد. با هر رئیس جمهوری، با هر دولتی که ملت آمریکا انتخاب کند، همکاری خواهیم کرد، و گفتگویی سازنده را ادامه خواهیم داد. انتخاب رئیس جمهور ـ خواه دموکرات باشد و خواه جمهوری‌خواه ـ فقط و فقط مربوط به مردم آمریکاست. تکرار می‌کنم، که ما با دولتی همکاری خواهیم کرد، که توسط ملت آمریکا مأموریت یابد که برآن کشور حکومت کند. آمریکایی‌ها باید در کشورشان چنان زندگی کنند که مایل‌اند زندگی کنند، و ما هم در اتحاد جماهیر شوروی چنان زندگی خواهیم کرد، که میل داریم زندگی کنیم. هرگز تمایلی نداریم که فهرست سیاستمداران را به مطلوبها و نامطلوبهاتفکیک کنیم. حقایقی وجود دارند، که باید آنها را مورد توجه قرار داد. جز این، سیاست به‌تصمیمهای موردی، به‌کش و واکنشهای مداوم و گرایش از یک موضع تند به‌موضع تندی دیگر مبدل خواهد شد، و در این صورت از هم‌گسستگی ادارهٔ آن امکان خواهد داشت. اشتباه خواهد بود، در سیاست چنان رفتار کنیم، بخصوص آنگاه که‌روابط بین دولی همچون ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مطرح است. این امری است بسیار جدی.

بسیار حائز اهمیت است، که هم اتحاد شوروی و هم ایالات متحده متکی براین اعتقاد بمانند، که ما بایستی به‌تفاهم برسیم، ما وظیفه داریم بیاموزیم که در صلح زندگی کنیم.

کاری بزرگ با اهمیتی تاریخی برابرمان قرار دارد، هم برای ایالات متحده و هم برای اتحاد شوروی. هیچ‌یک از دوکشور ماقادر نخواهد بود به تنهایی این کار را به‌انجام رساند. سخن از مشکلاتی

می‌گویم، که در این روزها بیش از همه ما را به خود مشغول می‌دارند - باید بروز خطری را مانع گردیم، که نابودی بشریت را در جنگ اتمی تهدید می‌کند. اگر این وظیفه همراه با موفقیت انجام شود، آنگاه دورنمایی مطلوب برای شکوفایی روابط اتحاد شوروی - آمریکا وجود خواهد داشت، «عصری طلایی» که از آن اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و تمامی کشورهای دیگر جهان‌مستفیض خواهند شد.

نتیجه گیری

اینک وقت آن رسیده که جمع‌بندی کنیم... لکن چند کلمه‌ای دیگر در پایان.

قطعاً اعتقاد دارم که این کتاب هنوز به‌پایان نرسیده است، یا اصلا نمی‌توان آن را به‌پایان رسانید. بایست با عمل آن را کامل کرد، با اقدامهای عملی که منظور از آنها رسیدن به‌هدفهایی باشد، که در صفحه‌های این کتاب، بی‌پرده همه را توضیح دادم.

دگرگونی برایمان سهل نیست. هرگامی را که برمی‌داریم، ارزیابی می‌کنیم، با نظری انتقادی اقدام خود را با حاصل عملی اقداممان، می‌سنجیم و بسیار خوب می‌دانیم، که آنچه امروز پذیرفتنی و کافی می‌نماید، فردا قدیمی خواهد بود.

دو سال و نیم گذشته برایمان چه بسیار همراه داشته است. سالهای آینده، و شاید ماههای آینده، برایمان پیشرفتهای نوین و نامعمولی همراه خواهند آورد. در جریان دگرگونی نظراتمان را دربارهٔ گذشته، حال و آیندهٔ سوسیالیسم وسعت خواهیم بخشید و توضیح خواهیم داد. برآنیم که خود را از نو کشف کنیم. بدین علت که به دنبال پندار می‌دویم، ویا «جلب محبت را خواهانیم» و یا مشتاق تشویقیم، این کار را نمی‌کنیم و نخواهیم کرد. ما از نظرهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، از افکار لنین و از علائق خلقهای شوروی الهام می‌گیریم. اعتقاد داریم، که از ثمرهٔ این‌دگرگونی، روابط بین‌المللی نیز بهره‌مند خواهد شد. تفکر نوین نیاز زمان است. خطرهایی که بشر

برابر آنها قرار گرفته، عظیم‌اند. عوامل مقابله به‌حد فراوان وجود دارند، لکن برگستره و توان نیروهایی، که این تمایل را دارند و قادرند این مقابله‌ها را متوقف سازند و برآنها توفق یابند، برابر چشمان افزوده می‌شود.

از عدم اعتماد به‌یکدیگر، و از خصومت نسبت به هم، رسیدن به‌اعتماد به‌یکدیگر، از «توازن وحشت» رسیدن به توازن عقل و نیک‌خواهی و از خودخواهی ملی گرایانه، رسیدن به همکاری، فراـ گردی است که می‌کوشیم تا واقعیت یابد. هدف ابتکار صلح ما همین است، و برای آن همچنان کوشا خواهیم ماند.

نیاز فراوانی به‌تفاهم متقابل،و تفهیم متقابل در جهان وجود دارد. بین سیاستمداران این نیاز را می‌یابیم، نزد روشنفکران ، و همچنین نزد وابستگان به‌فرهنگ و در افکار عمومی شدت می‌یابد. وقتی کلمهٔ روسی **پراسترویکا** چنین سهل در واژگان بین‌المللی پذیرفته شد، ناشی از علاقه‌ای برحق‌بود برای آگاهی از آنچه در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد. اینک تمامی جهان نیاز به دگرگونی دارد، یعنی، تکاملی پیشرو، تغییری بنیادی.

انسانها این را احساس می‌کنند و درک می‌کنند. همگی بایست خط مشی را بیابند، تا مسائلی را که بشریت را زیر فشار گذارده است درک کنند، و دریابند که مایلند در آینده چگونه زندگانی کنند. دگرگونی یک لزوم جهانی است، این لزوم را سیلی از سلاح‌ـ های اتمی همراه آورده است، یک لزوم برای جهانی که درگیر مسایل اقتصادی و بوم‌شناسی سختی است، یک لزوم برای جهانی که در آن هنوز هم فقر، عقب‌افتادگی و بیماری حاکم است، جهانی که اکنون فوریت نیاز حفظ بقاء خود را برابر دیدگان دارد.

همهٔ ما آموزندگانیم، و آموزگارانمان زندگانی و زمان‌اند. اطمینان دارم، که مدام تعدادی بیشتر از انسانها درک خواهندکرد. که **با دگرگونی**، به مفهوم گستردهٔ کلمه پایداری جهان تضمین خواهد

شد. اگر ما از معلم اصلی‌مان ـ زندگی ـ نمراتی خوب بگیریم، برای ورود به قرن بیست و یکم به‌شایستگی آمادگی خواهیم داشت، و می‌توانیم اطمینان داشته باشیم، که پیشرفت همچنان ادامه خواهد یافت.

مشتاقیم که در قرن بیست و یکم همه‌جا در جهان صلح برقرار باشد. مشتاقیم که رقابت مسالمت‌آمیز سیستم‌های اجتماعی‌مختلف بدون هرگونه مانعی شکوفا شود، و همکاری مفیدی برای هر دوطرف ممکن گردد، و نه‌آنکه مقابله و رقابت تسلیحاتی وجود داشته باشد. مشتاقیم، که ملتهای هریک از کشورها از رفاه، خوشبختی و رضامندی برخوردار باشند. راه رسیدن به‌همهٔ اینها دنیایی است فارغ از سلاح‌های اتمی و قلدری. ما این راه را برگزیده‌ایم. و دیگر کشورها و ملتها را ترغیب می‌کنیم تا همین کار را بکنند.

یادداشتها:

۱) انقلاب بنابر تقویم ژولیان که در روسیه تا فوریه ۱۹۱۸ معتبر بود، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ عملی شد. تقویم ژولیان از تقویم گرگوریان ۱۳ روز تفاوت دارد. بدین جهت امروز ما سالگرد انقلاب را در ۷ نوامبر جشن می‌گیریم.

۲) **دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو)**، رهبری گروهی در کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) است که در اجلاس کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شود، تا امور حزبی را در فواصل اجلاسیه‌های دفتر مرکزی اداره کند.

۳) **دبیرخانهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو)**، از ارگانهای کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) است که توسط اجلاس کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شود، تا براموور جاری حزب نظارت داشته باشد. بویژه انتخاب مسئولین اصلی، و نظارت براجرای تصمیمات متخذه از وظایف آن است.

۴) **اجلاسیهٔ کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو)**، در آوریل ۱۹۸۵ دربارهٔ تسریع تکامل اجتماعی اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفت، حدود آن‌را مشخص‌ساخت وبدین‌سان اساس تجدیدتدوین برنامهٔ حزبی را، که سپس در بیست و هفتمین اجلاس حزب به عنوان خط مشی عمومی سیاسی از تصویب گذشت، آماده ساخت.

۵) **حسابرسی اقتصادی**. روش کاری است در مؤسسات در محدودهٔ برنامهٔ اقتصاد ملی. آن گروه از مؤسسات که از منابع عمومی

استفاده می‌کنند و هزینه‌ها و پرداختهایشان در بودجه پیش‌بینی شده است، درآمدهای ناشی از فروش تولیدات، نظرات علمی و تکنولوژی، خدمات و نظایر آن را به صندوق بودجه پرداخت می‌کنند، در مقابل دولت برای توسعهٔ آنها، و نوسازی آنها منابع مالی لازم را تأمین می‌کند. با اجرای کامل حسابرسی اقتصادی که در سال ۱۹۸۷ به‌اجرا گذارده شد، هرمؤسسه‌ای تمامی پرداختهایش را از منابع درآمدی خودش تأمین می‌کند، و پرداختهایش به‌بودجه متناسب با آن کاهش می‌یابد.

۶) **خانه‌های جوانان پیشگام،** تأسیساتی در خارج از محدودهٔ شهرها، که در آنها دانش‌آموزان را برای علاقمندی به کار خلاقه آموزش می‌دهند، و استعدادهای خلاقهٔ آنان را بیدار می‌سازند، و درک آنان را برای انتخاب شغل متناسب و همکاری فعال اجتماعی تقویت می‌کنند.

۷) **نوسکی ـ پروسپکت،** خیابان اصلی لنین‌گراد. مستقیم امتداد دارد ،و بدین جهت در روسیه نمادی به‌شمار می‌رود که بیانگر باور کسانی است که معتقدند تکامل هم می‌تواند بدون پیچ و تاب ادامه یابد.

۸) **جنگ داخلی و دخالتهای بیگانگان** (۱۹۲۲ــ۱۹۱۸)، جنگ **اتحاد شوروی** با نیروهای محافظه‌کار، و نیروهای مهاجم بریتانیایی، فرانسوی، ایالات متحده، آلمانی، ژاپنی، لهستانی و نظایر آن که به‌قسمتی از قلمروی کشور تجاوز کرده بودند (در مجموع چهارده کشور در این تجاوز شرکت داشتند).

۹) **بیستمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو)** در ۱۴ تا ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ در مسکو برپا بود. اجلاسیهٔ حزبی ششمین برنامهٔ پنج سالهٔ تکامل اقتصادی مربوط به سالهای ۱۹۶۰ ـ ۱۹۵۶ را از تصویب گذراند، همزیستی مسالمت‌آمیز بین دول دارای نظامهای اجتماعی متفاوت را با شرایط دوران فعلی متناسب دانست و

پذیرفت. و فرهنگ شخصیت‌ستایی دوران استالین را محکوم کرد.

۱۰) این اجلاسیه کـه در ۱٤ اکتبر ۱۹٦٤ تشکیل شد، نیکیتا خروشچف را از مقام دبیرکلی کمیتهٔ مرکزی (ک پ د س یو) برکنار کرد و لئونید برژنف را به‌جای او برگزید.

۱۱) **رفـورم اقتصادی** سال ۱۹٦٥ هـدفش آن بـود کـه مکانیسم فعالیتهای اقتصادی در صنایع و در صنایع ساختمانی را بویژه در مورد سوددهی ببهود بخشند.

۱۲) **توسعه در سطح**، روشی مغایر با توسعهٔ عمقی اقتصاد است، که در آن رشد اقتصادی با بنای کارخانه‌های جدید و مؤسسات تولیدی جدید و به‌کار گرفتن تعداد بیشتری کارگر، حـاصل می‌شود. این رویه موجب افزایش هزینهٔ تولید می‌شود، بی‌آنکه کیفیت تولیدات بهبودی یابد.

۱۳) **روش، بازده ناخالص**، روش تولید و برنامه‌ریزی نامعقـول است که در آن برای «وزن» و «کمیت»، تولیدات، ارزش قائل می‌شوند، به‌جای آنکه کیفیت آن را بهبود بخشند، و به نیاز-های واقعی توجه داشته باشند.

۱٤) **انقلاب دموکراسی ـ بورژوازی** ۱۹۱۷ نظام تزاری را سرنگون کرده بود. دولتی موقت ادارهٔ امور را برعهده گرفت، که ناچار بود قدرتش را با شوراهای نمایندگان کارگـران، کشاورزان و سربازان تقسیم کند.

۱٥) **قرارداد برست ـ لیتوسکی**، قرارداد صلح منعقده بین روسیه شوروی و نیروهای متحد مرکزی (آلمان، اتریش ـ مجارستان، ترکیه و بلغارستان) کـه در سوم مـارس ۱۹۱۸ در برست ـ لیتوسکی امضاء شد و دولت شوروی آن را در نوامبر ۱۹۱۸ منسوخ اعلام داشت.

۱٦) **نظارت دولتی کیفیت**، روشی برای کنترل کیفیت تولیدات است،

که از مدیریت مؤسسه مستقل است و تحت نظر کمیتهٔ دولتی استاندارد کیفیت خدمات خود را انجام می‌دهد. در اول ژانویهٔ ۱۹۸۷ در ۱۵۰۰ مؤسسهٔ صنعتی اجرا می‌شد. توسعهٔ آن برنامه‌ریزی شده است.

۱۷) **بیست و هفتمین اجلاس حزبی (کـ پ د س یو)** در ۲۵ فوریه در مسکو تشکیل و تا ٦ مارس ۱۹۸٦ ادامه یافت.

۱۸) **اساسنامهٔ (کـ پ د س یو)**، مشخص‌کنندهٔ حقوق و وظایف اعضاء، ساختار تشکیلات و اصول دموکراسی درون‌حزبی است.

۱۹) **برنامه حزبی (کـ پ د س یو)**، مهمترین سند حزبی، که در آن اصول تئوری و ایده‌ئولوژی مشخص‌شده است، اصول مورد توجه در عمل و هدفهای حزبی در این برنامه تعیین شده است.

۲۰) **جلسهٔ فوق‌العادهٔ کمیتهٔ مرکزی (کـ پ د س یو)** در ۱۱ مارس ۱۹۸۵ تشکیل و میخائیل گورباچف را به‌سمت دبیرکل (کـ پ د س یو) برگزید.

۲۱) **(و ا اف)** بزرگترین تأسیسات صنعتی در لتوانی است.

۲۲) **کوبان**، منطقه‌ای در غرب شمال قفقاز، که ساکنان آن از بازماندگان قزاق‌ها هستند، و چند قرن قبل در این منطقه ساکن شدند.

۲۳) **مهاجرت سفید**، اصطلاحی عمومی برای کسانی که روسیه را پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، و در جریان جنگ داخلی ۱۹۱۸ ــ ۱۹۲۲ ترک کردند. تعداد زیادی از آنان در جنگ، فعال علیه دولت شوروی می‌جنگیدند و در فعالیتهای خرابکارانه علیه **اتحاد شوروی** دخالت داشتند. بسیاری از مهاجرین بعدها تبعیت شوروی را پذیرفتند و بسیاری به موطن خود بازگشتند.

۲٤) **انقلاب فرهنگی**، مبارزهٔ کامل با بی‌سوادی در اتحاد جماهیر شوروی در دهه‌های سی و چهل و پذیرفتن فرهنگ نوین از

طرف توده‌ها.

۲۵) **اتحادیه‌های هنرمندان**. اتحادیه‌هایی، که در آنها نویسندگان معماران، آهنگ‌سازان، نقش‌آفرینها، خلاقین هنرهای تجسمی، روزنامه‌نگاران، فیلمسازان و نظایر آنها، براساسی آزاد گرد آمده‌اند.

۲۶) **(گوس پلان)** ـ کمیتهٔ دولتی برنامه‌ریزی اتحادجماهیرشوروی ـ، سازمانی دولتی، که برنامه‌های بلندمدت، و برنامه‌های جاری تکامل اقتصادی و اجتماعی را آماده می‌کند، و همچنین براجرای این برنامه‌ها نظارت می‌کند.

۲۷) **(گوس‌ناب)** ـ کمیتهٔ دولتی اتحاد جماهیر شوروی برای تهیهٔ مواد، و نیازهای فنی ـ ، سازمانهای دولتی.

۲۸) **(مین‌فین)** ـ وزارت دارایی اتحاد جماهیر شوروی.

۲۹) **(گوس بانک)** ـ بانک دولتی و مهمترین بانک در اتحاد جماهیر شوروی.

۳۰) **(گوسال گروپروم)** ـ کمیتهٔ دولتی کشت و صنعت اتحاد جماهیر شوروی ـ ، سازمان مرکزی هدایت‌کنندهٔ مجموعه‌های کشت و صنعت، در سال ۱۹۸۵ تشکیل شده است.

۳۱) **دوازدهمین برنامهٔ پنج ساله**. برنامهٔ فعلی تکامل اقتصادی ـ اجتماعی مربوط به سالهای ۱۹۹۰ـ۱۹۸۶.

۳۲) **(سی آی ال)**، کارخانجات موتورسازی آی. ال. لیخاچف مسکو.

۳۳) **قرارداد تعاونی خدماتی**، روش کاری، که براساس آن گروهی از کارگران براساس قراردادی واحد با مدیران مؤسسه یا سازمانهای دیگر کار می‌کنند. در این روش درآمد هرکارگر بنابر کارآمدی خود او مشخص می‌شود. **قرارداد فامیلی**، نوعی قرارداد تعاونی خدماتی است که یک فامیل منعقد می‌کند.

۳۴) **کلخوز**، تعاونیهای کشاورزی، **سوخوز**، مؤسسات دولتی کشاورزی.

۳۵) **مجموعهٔ کشت و صنعت اتحاد جماهیر شوروی (ای آی ک)**، ساختار واحدی است در اقتصاد ملی، که تمامی شاخه‌های تولید کنندهٔ محصولات کشاورزی، صنایع عمل‌آورندهٔ این محصولات و حمل و نقل این محصولات و فروش این محصولات در آن متمرکز شده‌اند.

۳۶) **(کومسومول)** ـ اتحادیهٔ سراسری جوانان کمونیست ـ، سازمانی عمومی مربوط به‌جوانان شوروی که در سال ۱۹۱۸ تشکیل شد.

۳۷) **دولت موقت**، ارگان مرکزی قدرت بورژوازی ـ مالکین در روسیه، که پس از انقلاب فوریه تشکیل شد. از ۲ (۱۵) مارس تا ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ حکومت کرد.

۳۸) **سیاست جدید اقتصادی (ان ا پی)** را لنین در ۱۹۲۱ اجرا کرد. منظور اصلی آن پایان «کمونیسم جنگی» ـ یعنی اخذ مواد غذایی از دهقانان برای تأمین نیازهای شهری و آرتش در دوران جنگ داخلی و زمانی که بقاء دولت شوروی شدیداً گرفتار مخاطره بود. قرار شد که بجای اخذ مواد غذایی از دهقانان، نوعی «مالیات جنسی» دریافت شود، که براساس آن دهقانان قسمتی از محصول خود را به‌عنوان مالیات به دولت واگذارند. هدف فوری (ان ا پی) این بود که تبادل کالا بین روستا و شهر رابراساس ارتباط کالا ـ پول ـ کالا، پایدار سازد، تاهرچه‌سریعتر امکان داشته‌باشد، عادی‌شدن تولید وتأمین موادغذایی موردنیاز عملی شود. مؤسسات خارجی از امتیازاتی برخوردار شدند، اما در این زمینه توفیقی مشهود نشد. مؤسسات خصوصی در کسب خرد و صنایع کوچک مجاز شناخته شد. مؤسسات دولتی روش حسابرسی را برگزیدند. (ان ا پی) را سیاست دوران انتقال برای بلندمدت تلقی می‌کردند، تا فرصت برای آماده‌ساختن سوسیالیسم دست دهد و سپس عملی شود.

۳۹) **نوزدهمین کنفرانس اتحادیه‌های (کـ پ د س یو).** بنابـر تصمیم کمیتهٔمرکزی (کـ پ د س یو) در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۸ در مسکو تشکیل خواهد شد.

۴۰) **اتحادیه مرکزی حزبی سندیکاهای کارگری (ای یو سی سی تی یو)** سازمان رهبری‌کنندهٔ سندیکاهای کارگران شوروی درفواصل کنگره‌های این سندیکاهاست.

۴۱) بیستمین کنگرهٔ (کومسومول) در آوریل ۱۹۸۷ تشکیل شد.

۴۲) **(کـ گـ ب)** ـ کمیتهٔ خدمات امنیتی، و بازرسیهای دولت اتحاد جماهیر شوروی.

۴۳) کشورهای سوسیالیستی اروپا این خط مشی را قاطعانه دنبال کردند. در ۲۹ مه ۱۹۸۷ در اجلاس کمیسیون مشاوران سیاسی در برلین، سندی با اهمیتـی بنیادی پذیرفتـه شد: «دربارهٔ دکترین نظامی کشورهای عضو قرارداد ورشو». این سند بیان تفکر مطلقاً دفاعی این دکترین را مسجل می‌سازد. در آن آمده است که، «کشورهای عضو قرارداد ورشو هرگز و تحت هیـچ شرطی علیه کشوری دیگر یا اتحادی از کشورها اقدامی نظامی را آغاز نخواهند کرد، مگر آنکه خود مورد تجاوزی مسلحانـه قرار گیرند. هرگز نخست سلاح اتمی به‌کار نخواهند برد. هیچ ادعای ارضی، نسبت به کشورهای اروپایی و یا غیراروپایـی ندارند. هیچ کشور و هیچ خلقی را دشمن خود نمی‌شمارنـد. آماده‌اند، بدون استثنا با تمامی کشورهای جهان و براساس شناخت متقابل علائق امنیتی و همزیستی مسالمت‌آمیز روابط برقرار کنند.»

کشورهای عضو قرارداد ورشو درصدد به‌دست‌آوردن انواعی از سلاح‌ها و بخشهای آرتشی که فقط مورد مصرف دفاعی نداشته باشند، نیستند. قاطعانه این اصول را پیروی خواهند کرد، که هدفهایشان با حفظ امنیتشان حاصل شود. به کشورهای عضو

قرارداد (ناتو) پیشنهاد داده‌اند که در گردهمایی دو طرف دکترین نظامی یکدیگر مورد مقایسه قرار گیرد، تا نظرات یکدیگر بهتر درک شود. پاسخ به‌این پیشنهاد به سکوت برگزار شد.

۴۴) اصول بنیادی این سیستم را چنین می‌دانیم:

۱ـ در بخش نظامی

الف ـ چشمپوشی قدرتهای اتمی، از جنگ علیه یکدیگر ـ خواه جنگی هسته‌ای و خواه جنگی با سلاح‌های غیر اتمی ـ، و یا جنگیدن با کشوری ثالث.

ب ـ جلوگیری از رقابت تسلیحاتی در فضا، متوقف‌گذاردن تمامی آزمایشهای اتمی و امحاء کامل این‌گونه سلاح‌ها، منع تولید و امحاء سلاح‌های شیمیایی و چشمپوشی از تکمیل وسایل نابودی دسته‌جمعی.

ج ـ نظارت دقیق بر کاستن از حجم ظرفیت نظامی هریک از کشورهای تاحدی معقول.

د ـ انحلال اتحادیه‌های نظامی، به‌عنوان نخستین گام در این جهت، چشمپوشی از گسترش این‌گونه اتحادیه‌ها یا تشکیل اتحادیه‌های جدید.

۲ـ در بخش سیاسی

الف ـ محترم دانستن قطعی حق هرملت برای انتخاب آزاد نوع وروش تکامل خود.

ب ـ حل منصفانهٔ بحرانهای بین‌المللی و درگیریهای منطقه‌ای.

ج ـ تدوین سلسله مقرراتی، که منظور آنها پایدار ساختن اعتماد بین دولتها، و ایجاد تضمینی مؤثر علیه تهاجم از خارج و تخطی به‌تجاوزناپذیری مرزها باشد.

د ـ آماده ساختن روشهای مؤثر برای جلوگیری از تروریسم

بین‌المللی، از جمله انواعی که امنیت راههای ارتباطی را در زمین، هوا یا دریا به خطر می‌اندازند.

۳ـ در بخش اقتصادی

الف ـ منسوخ‌کردن تمامی انواع رفتار نابرابر در عمل‌کردهای بین‌المللی، صرفنظرکردن از برقراری تضییقات اقتصادی، تا زمانی که چنین اقدامهایی صریح در توصیه‌های سازمان ملل ذکر نشده باشد.

ب ـ پژوهش گروهی برای یافتن راه حل مشکل قرضه‌ها.

ج ـ ایجاد نظم بین‌المللی نوینی که برای تمامی کشورها امنیت اقتصادی را تضمین کند.

د ـ آماده ساختن اصولی که براساس آن قسمتی از پولی که در اثر کاهش هزینه‌های نظامی صرفه‌جویی می‌شود، برای رفاه اجتماع ملل و قبل از همه برای کاستن از مشقتهای کشورهای در حال توسعه مصرف شود.

هـ ـ کوشش گروهی برای کشف و استفادهٔ مسالمت‌آمیز از فضا و برای حل مسائل جهان فراگیر، مسائلی که تقدیر تمدن بستگی به حل آنها دارد.

٤ـ در بخش انسانی

الف ـ همکاری برای آماده ساختن نظریهٔ صلح، کاهش‌تسلیحات و امنیت بین‌المللی، تبادل اطلاعات مطابق با واقع و افزایش تماسهای بین ملتها، تا یکدیگر را بهتر بشناسند، تقویت روح تفاهم متقابل و رفتار خوش در روابط.

ب ـ از بین بردن کشتار خلقها، جداسازی نژادها، فاشیسم و هرگونه از امتیازات نژادی، ملی یا مذهبی، همچنین از تحدید امتیازات بدین علل.

ج ـ گسترش ـ با حفظ قوانین هریک از کشورها ـ همکاری‌های بین‌المللی برای پذیراندن حقوق سیاسی، اجتماعی و شخصی انسانها.

د ـ حل مسائل تجمع افراد خانواده و زوجها به‌نحوی مثبت و انسانی، همچنین ترغیب تماس بین افراد و سازمانها.

ه ـ تشدید جستجو برای یافتن‌اشکال نوینی از همکاری در بخشهای فرهنگی، هنر، علم، آموزش و پرورش و پزشکی.

تاکنون منتشر کرده:

نامه‌های نیمایوشیج*	
به‌کوشش سیروس طاهباز با نظارت شراگیم یوشیج	۲۵۳۰۰۱
سه قصه*	
نویسنده: هرمان‌هسه	۱۱۴۰۰۲
مترجم: صفیه روحی دلارا قهرمان (پتگر)	
مردی با کبوتر	
نویسنده: رومن‌گاری	۱۱۴۰۰۳
مترجم: لیلی‌گلستان	
روزگار بدسگالان	
نویسنده: لیلیان هلمن	۱۱۴۰۰۴
مترجم: گیتی خوشدل	

سلول

نویسنده: هورست بینك ۱۱۴۰۰۸

مترجم: عبدالرحمن صدریه

نظریه‌ی تمدن

نویسنده: فوکوتساوایوکیشی ۳۷۴۰۰۶

مترجم: چنگیز پهلوان

و حتی یك کلمه هم نگفت*

نویسنده: هاینریش بل ۱۱۴۰۱۰

مترجم: حسین افشار

زندگی و مرگ لنین*

نویسنده: رابرت پاین ۲۲۴۰۰۸

مترجم: عبدالرحمن صدریه

غار بلورین*

نویسنده: ماری استوارت ۱۱۴۰۱۲

مترجم: جمشید نرسی

* — نایاب.